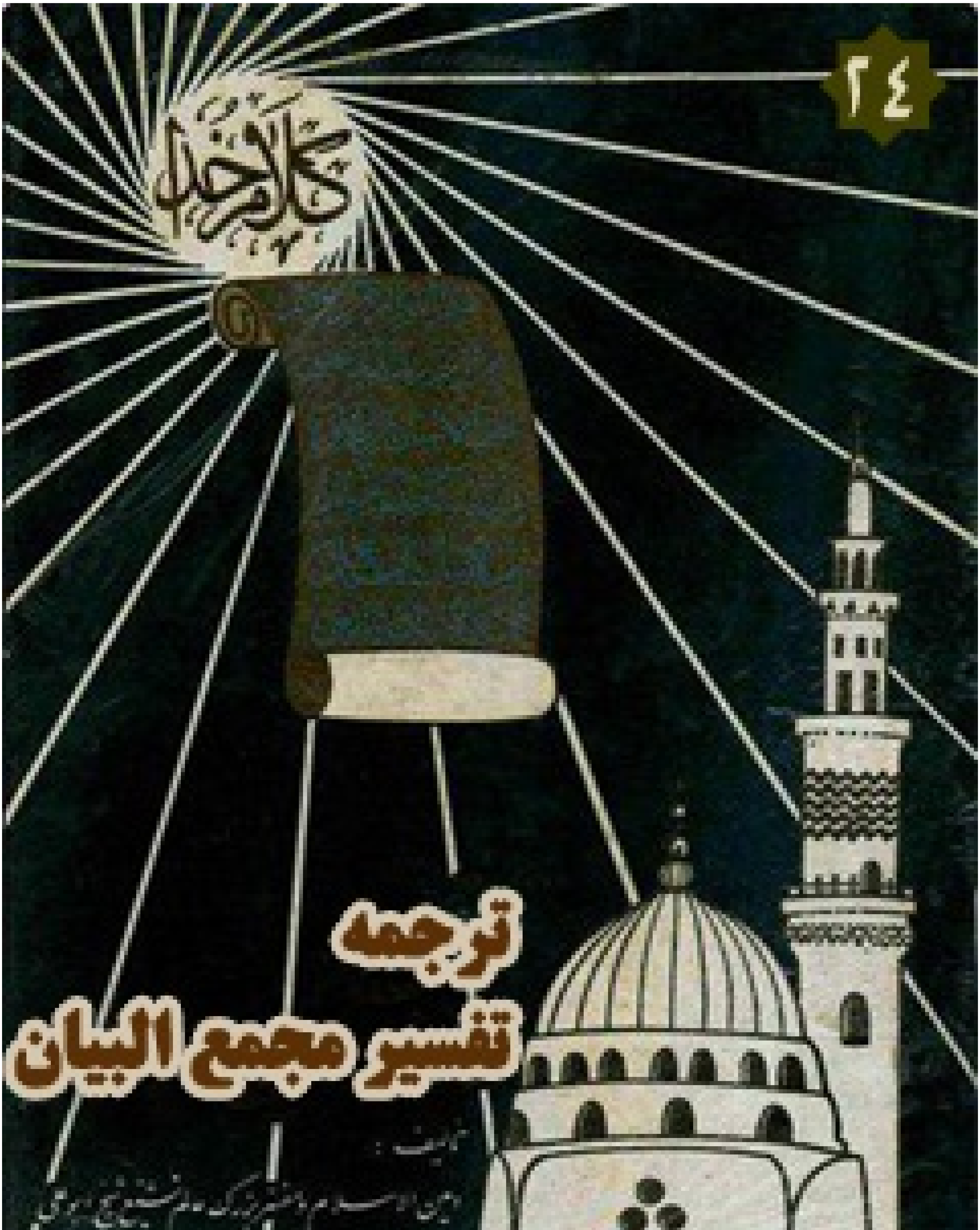

۲٤
ترجمه
تفسیر مجمع البیان

بسم الله الرحمن الرحیم

# ترجمه تفسیر مجمع البیان

نویسنده:

طبرسی ( معروف ) ، امین الاسلام ابوعلی فضل بن حسن ( صاحب مجمع البیان و اعلام الوری و... )

ناشر چاپی:

فراهانی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

# ترجمه تفسیر مجمع البیان جلد ۲۴

## مشخصات کتاب

سرشناسه : طبرسی، فضل بن حسن، ۴۶۸ - ۵۴۸ ق.

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه تفسیر مجمع البیان/ تالیف ابوعلی الفضل بن الحسن الطبرسی ؛ ترجمه و نگارش از احمد بهشتی ؛ تصحیح و تنظیم موسوی دامغانی.

مشخصات نشر : تهران : فراهانی ، ۱۳ - .

مشخصات ظاهری : ج.

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی توصیفی

یادداشت : فهرستنویسی براساس جلد هفتم: ۱۳۵۲.

شناسه افزوده : بهشتی، احمد، ۱۳۱۴ -، مترجم

شناسه افزوده : موسوی دامغانی، محمد، مترجم

شماره کتابشناسی ملی : ۱۵۸۷۹۰۷

ص :۱

## اشاره

## [سورهٔ قمر]

### اشاره

### (مکّی است)

و آن باتفاق مفسّرین پنجاه و پنج آیه است.

### فضیلت آن:

ابی بن کعب از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت نموده که آن حضرت فرمودند:کسی که سورهٔ(اقتربت الساعه)را در هر روز قرائت کند روز قیامت برانگیخته شود در حالی که صورتش مانند ماه شب چهارده است و کسی که آن را در هر شب بخواند افضل است و روز قیامت خواهد آمد در حالی که چهره و صورتش بر چهره های مردم درخشندگی و برافروخته گی دارد.

یزید بن خلیفه از حضرت ابی عبد اللّه صادق علیه السلام حدیث نموده که فرمود:هر کس سورهٔ مبارکهٔ(اقتربت الساعه)را قرائت نماید خداوند وی را از قبرش بر ناقه و شتری از شتران بهشت بیرون آورد.

تفسیر این سوره:

چون خداوند سبحان سورۀ و النجم را بذکر قیامت پایان داد.این سوره را نیز بمثل آن شروع نموده و فرمود:

## [سوره القمر (۵۴): آیات ۱ تا ۱۰]

### اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . اِقْتَرَبَتِ اَلسّٰاعَةُ وَ اِنْشَقَّ اَلْقَمَرُ (١) وَ إِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَ يَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ (٢) وَ كَذَّبُوا وَ اِتَّبَعُوا
أَهْوٰاءَهُمْ وَ كُلُّ أَمْرٍ مُسْتَقِرٌّ (٣) وَ لَقَدْ جٰاءَهُمْ مِنَ اَلْأَنْبٰاءِ مٰا فِيهِ مُزْدَجَرٌ (٤) حِكْمَةٌ بٰالِغَةٌ فَمٰا تُغْنِ اَلنُّذُرُ (٥) فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ اَلدّٰاعِ
إِلىٰ شَيْءٍ نُكُرٍ (٦) خُشَّعاً أَبْصٰارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ اَلْأَجْدٰاثِ كَأَنَّهُمْ جَرٰادٌ مُنْتَشِرٌ (٧) مُهْطِعِينَ إِلَى اَلدّٰاعِ يَقُولُ اَلْكٰافِرُونَ هٰذٰا يَوْمٌ عَسِرٌ
(٨) كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنٰا وَ قٰالُوا مَجْنُونٌ وَ اُزْدُجِرَ (٩) فَدَعٰا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ (١٠)

### ترجمۀ آیات:

«بنام خداوند بخشایند مهربان» ۱-رستاخیز نزدیک شد و ماه شکافته شد.

۲-و اگر کافران نشانه ای(از توانایی ما)به بینند از روی عناد و حسد

ص:۴

اعراض میکنند و همی گویند که این معجزه سحریست قوی.

۳-و(معجزه را)تکذیب کردن و خواهشهای خود را پیروی کردند و هر کاری بجای خود قرار گیرنده است.

۴-و حقّا که از اخبار پیشینیان آنچه در آن بازداشتن است بسوی اهل مکّه آمد.

۵-آن اخبار حکمتی است تمام و بیم دادن سود نمیدهد.

۶-پس از ایشان روی بگردان روزی که خواننده بسوی امری فضیح بخواند.

۷-از گورها بیرون میآیند در حالی که دیدگانشان بزیر افکنده است گوئیا ایشان ملخهای پراکنده اند.

۸-بسوی آن طرف که آواز میآید روی آوردند اما گرویدگان گویند امروز روزی دشوار است.

۹-پیش از کفّار مکّه قوم نوح دروغگو پنداشتند(پیغمبرشان را)- بنده ما نوح را تکذیب کردند و گفتند که نوح دیوانه است،و او آزرده شد (بدشنام و تهدید آنان).

۱۰-آن گاه نوح علیه السلام پروردگار خویش را بخواند به اینکه من شکست خورده ام،پس مرا یاری فرما.

**قرائت:**

ابو جعفر(کلّ امر مستقر)بجرّ قرائت کرده و باقی از قراء برفع خواندند ابن کثیر و نافع(یوم یدع الداع)بدون یاء(و مهطعین الی الداعی) با یاء در وصل خوانده اند.

ص: ۵

و از روش روایت شده(یوم یدع الداعی)با یاء در وصل،و ابو جعفر و ابو عمرو هر دو را با اثبات یاء در وصل قرائت کرده اند،و دیگران بدون یاء در وصل خوانده در وقف و بتحقیق قول در مثل این گذشت.

و ابن کثیر(الی شیء نکر)را بتخفیف خوانده و ما بقی(نکر)با دو ضمّه قرائت کرده اند.

اهل عراق غیر عاصم(خاشعا ابصارهم)خوانده و دیگران(خشعا) قرائت کرده،و در شواذ قرائت حذیفه(و قد انشق القمر)آمده و در قرائت مجاهد و مجدری و ابن قلابه(الی شیء نکر)ضبط شده است.

### دلیل این قراءتها:

کسی که مستقر بجر خوانده آن را صفت برای امر قرار داده و آنکه به رفع خوانده آن را خبر برای کلّ امر قرار داده است.

و امّا قرائت نکر،پس آن بر وزن فعل و آن یکی از حروف و قرائتهایی است بر صفت این وزن آمده و مانند آنست:ناقه اجد و مشیه سجح گوید:

دعوا التخاجؤ و امشوا مشیّه سجحا

انّ الرجال ذوو عصب و تذکیر

یعنی:مجادله و ممانعت را کنار گذارید و به سهولت و مدارا بروید،که مردان صاحبان تعصّب و حمیّتند.

و کسی که(نکر)مخفف خوانده مثل:رسل و کتب،و ضمّه در تقدیر ثبات است،و کسی که(خاشعا ابصارهم)خوانده،پس او هم چنان که علامت تأنیث را ملحق نکرده،جمع هم نیاورده و چه خوبست که مؤنث نیاورد،چون که تأنیث حقیقی نیست،و هر کس که(خشعا)خوانده،پس اثبات کرده چیزی را که دلالت بر جمع میکند و حال آنکه آن بر لفظ مفرد است و دلالت کند

لفظ جمع بر لفظی که دلالت بر تأنیث میکند در مثل قول او در آیهٔ دیگری:

(خاشعه ابصارهم)و(خشعت الاصوات للرحمن).

زجاج گوید:و برای تو است در اسم فاعل ها هر گاه مقدم بر جماعت داشتی واحد آوری آن را مثل(خاشعه ابصارهم)اختیار با تو است که مفرد و مؤنث آوری،مانند(خاشعه ابصارهم)و اختیار داری که جمع آوری نظیر (خشعا ابصارهم)می گویی(مررت بشباب حسن اوجههم و حسان وجوههم و حسنه اوجههم)گذشتم بجوانانی که صورتشان زیبا و قشنگ بود.گوید:

و شباب حسن اوجههم

من ایاد بن نزار بن معد

و جوانانی که صورتشان زیبا و قشنگ بود از فرزندان ایاد پسر نزار فرزند معد(جدّ پانزدهمین پیغمبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله).

ابن جنی گوید:قرائت حذیفه(و قد انشق القمر)جاری مجرای مواقعه و معاهده است بر ساقط کردن عذر و رفع تشکیک،یعنی شکافتن ماه دلالت دارد بر نزدیک بودن روز قیامت،پس هر گاه بخواهد قیامت واقع شود ماه میشکافد و شکافتنی،آن از علائم و شرایط رستاخیز است،و بتحقیق تأکید نمود امر را در نزدیک بودن وقوع قیامت و آن مسلّما جواب وقوع امریست که انتظار آن میرود.

## لغات آیات:

در اقتربت مبالغه زیادی است در نزدیک بودن چنانچه در اقتدر مبالغه بسیار است بر قدرت و توانایی برای آنکه اصل افتعل مهیّا کردن معناست بمبالغه مثل(اشتق)هر گاه کبابی بگیرد یا بسازد بسبب مبالغه در آماده کردن آن.

و اهواء:جمع هوی و آن رقّت قلب است بمیـل و خواهش طبیعتهـا،مثل لطافت هوای فضا،میگوینـد:هوی یهوی هوی هو،هر گاه طبیعتش مایل بچیزی باشد.

المزدجر:یعنی،متّعظ بر وزن مفتعـل،از زجر مگر آنکه تاء تبـدیل به دال شـده تا آنکه موافق زاء شود با آشـکارا نمودن،و گفته میشود انکرت الشیء فهو منکر،و نکرته فهو منکور،و اعشی جمع بین دو لغت کرده و گوید:

و انکرتنی و ما کان الذی نکرت

من الحوادث الا الشیب و الصلعا

و انکـار کرد آن زن مرا و دوری نمـود از من و نبـود موجب نفرت او و از رویـدادها مگر سـفیدی محـاسن و ریختن موی جلوی سرم.

و النکر و المنکر چیزی است کـه نفس امتنـاع از آن میکنـد و آن را نمی پـذیرد از جهـت نفرت طبـع از آن،و اصـل آن از انکاریست که آن نقیض و ضدّ اقرار است.

الاجداث:گورها جمع جدث و جدف بفاء نیز لغتی است در این- معنی.

الاهطاع:سرعت و شتاب در رفتن است،یعنی تند روی.

### اعراب آیات:

(فَمٰا تُغْنِ النُّذُرُ)

جایز است که ما برای انکار،پس حرف میباشد و جایز است که اسـتفهام باشد،پس اسم میباشد و تقدیر در اوّل اینست فلا تغنی النـذر،پس رسولان و پیامبران بی نیاز نیسـتند،و در دوّمی(اسـتفهام)تقـدیر آن اینست:(فای شـیء تغنی النـذر)پس چیست آنچه پیامبران و نذیران را بی نیاز میکند.

زجاج گوید:قول خدا (فَتَوَلَّ عَنْهُمْ یَوْمَ یَدْعُ الدّٰاعِ إِلیٰ شَیْءٍ نُکُرٍ)

(فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ)

منصوب بقول خدا (يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْداثِ) و او از يدعو در قرآن براى اينست كه چون آن حذف ميشود در لفظ بجهت التقاء ساكنين،پس در كتاب هم جارى شده بر آنچه كه تلفظ بآن ميشود و امّا الداعى پس اثبات ياء در آن بهتر است و حذف آن هم جايز است چون كسره دلالت بر آن ميكند.و قول او سبحانه (خُشَّعاً أَبْصارُهُمْ) منصوب بر حاليّت از واو در (يخرجون)است و در آن تقديم و تأخير است و تقدير آن(يخرجون خشعا ابصارهم من الاجداث)است،و اگر هم خواستى آن را حال از ضمير مجرور در قول او (فَتَوَلَّ عَنْهُمْ) قرار بده(و مهطعين)نيز منصوب بر حاليّت است،و (أَنِّي مَغْلُوبٌ) تقديرش اينست(دعا ربه بانى مغلوب)و عيسى بن عمرانى بكسر قرائت كرده بنا بر ارادهٔ قول كردن يعنى:(فدعا ربه قال انى مغلوب)و مانند آنست (وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِياءَ ما نَعْبُدُهُمْ إِلاّ لِيُقَرِّبُونا) تقديرش اينست(قالوا ما نعبدهم الا ليقربونا).

## تفسير آيات:

### اشاره

اِقْتَرَبَتِ السّاعَةُ

يعنى:نزديك شد ساعتى كه تمام مخلوق در آن مى ميرند و قيامت بر پا ميشود و مقصود اينست كه پس مستعد و آماده براى آن شويد قبل از هجوم آن.

وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ

و ماه شكافته شد،ابن عباس گويد:مشركان مكّه جمع شدند خدمت رسول خدا صلّى اللّه عليه و آله،پس گفتند اگر راست مى گويى كه پيامبر خدايى پس ماه را براى ما بشكاف و دو نصف كن آن را،پس پيامبر(ص) بآنها فرمود:اگر من اين كار را بكنم شما ايمان مى آوريد؟گفتند آرى،و آن شب،شب بدر بود يعنى شب چهاردهم ماه بود،پس رسول خدا(ص)از

پروردگارش درخواست کرد که آنچه آنها میخواهند عطا فرماید،پس ماه شکافته شد و دو نیمه گردید،و رسول خدا(ص)فریاد میکرد ای فلانی ای فلانی شهادت دهید.

ابن مسعود گوید:ماه در عهد و زمان پیامبر خدا(ص)شکافته شد بدو پاره پس رسول خدا(ص)بما فرمود:گواهی دهید،و نیز از ابن مسعود روایت شده که گفت:قسم بآن خدایی که جانم در دست اوست کوه حرا را میان دو نیمه ماه دیدم و از جبیر بن مطعم روایت شده که گفت ماه در زمان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شکافته شد تا آنکه دو نیمه شد،یک نیمه بر این کوه و نیمه دیگر بر آن کوه دیده شد،پس عدّه ای از مردم(که در رأس آنها ابو جهل بود)گفتند محمّد ما را سحر کرد،پس مردی گفت:اگر شما را سحر کرد پس همهٔ مردم را که سحر نکرد.

## روات و مخبرین از شقّ القمر

حدیث شقّ القمر را جماعت بسیاری از صحابه رسول خدا(ص)نقل کرده اند که از آنها نامبردگان ذیل اند:

۱-عبد اللّه بن مسعود ۲-انس بن مالک ۳-حذیفه بن الیمان ۴-عبد اللّه بن عمر

۵-عبد اللّه بن عباس ۶-جبیر بن مطعم ۷-ابن عمرو جماعت دیگری.

مفسّرین هم بر همین نظر و عقیده اند مگر آنکه از عثمان بن عطاء از- پدرش روایت شده که او گوید:معنایش اینست که بزودی ماه شکافته میشود و این معنی از حسن هم نقل شده و بلخی هم نیز انکار آن را نموده است،و این درست نیست،برای آنکه تمام مسلمین بر این معجزه اجماع کرده اند،پس اعتنایی بمخالفت مخالف نیست،چون که اشتهار شقّ القمر در میان صحابهٔ پیغمبر بقدریست که منع میکند قول بخلاف را،و کسی که طعنه میزند و اشکال میکند که اگر شقّ القمر در عصر رسول خدا(ص)واقع شده بود هر آینه بر هیچکس از اهل علم مخفی نمی ماند،و گفتهٔ این مخالف باطل است،زیرا ممکن است که خداوند تعالی ماه را از بیشتر مردم بسبب ابرو مانند آن محجوب داشته باشد،و برای اینکه این معجزه چون در شب واقع شده،پس ممکن است مردم اقطار عالم در آن موقع خواب بوده باشند،و این موضوع را ندانند مضافا اینکه مردم بتمامی چنین نیستند که در حوادث جوّی و آسمانی تأمل و دقّت داشته باشند (۱)و در فضاء آسمان آیه و علامتهائیست مثل سقوط ستارگان و غیر آن از چیزهایی که اکثر مردم از آن غافل هستند.

ص: ۱۱

---

۱- ۱) -علاّمه بزرگوار و فقیه اهل البیت علیهم السلام آیه اللّه العظمی نجفی مرعشی مد ظلّه فرمودند:که در چند سال قبل در پکن پایتخت کشور چین کمونیست،ساختمانی خراب شد و آنجا را حفّاری کردند در زیر زمین و سرداب ستونهایی نمایان شد که بر بالای ستونی بخط چینی نوشته بود این بناء در سال دو نیمه شدن ماه انجام گرفت،و حساب کردند با سال هشتم از بعثت

و خداوند سبحان نزدیکی روز رستاخیز را با شکافتن ماه یاد نمود،چون شکافته شدن ماه از علامت نبوّت پیامبر(ص)و نبوّت و عصر آن حضرت(که خاتم پیامبران است)از اشراط ساعت نزدیکی قیامت است (۱).

(۱)

(مطابق آمد،پس در جرائد نوشتند،و از مصر هم جماعتی رفتند و آن را دیده و در مجلّات مصری منعکس نمودند. پس خلاصه موضوع شقّ القمر که از آیات ظاهرات و معجزات باهرات- پیامبر(ص)بوده و جای تردید نیست.

ص:۱۲

---

۱ – ۱) -مترجم گوید:موضوع شقّ القمر و صدور این معجزه و آیهٔ باهره در سال هشتم بعثت پنجسال قبل از هجرت از مسلّمیات کلیه مسلمین و اهل قبله است،و مفسّرین عامّه و خاصه آن را نقل کرده اند،و چون این ناچیز مشغول به ترجمهٔ این آیات بودم روز یکشنبه هجدهم محرّم الحرام سال ۱۴۰۲ برابر ۲۴ آبان ماه ۱۳۶۰ که ناعی خبر محنت اثر ضایعهٔ اسفناک و حادثه جبران ناپذیر رحلت و فقدان فیلسوف شرق عالم ربّانی و حکیم متالّه سبحانی مفسّر بزرگوار و نابغهٔ جهان تشیّع آیت اللّه حاج سید محمد حسین علاّمهٔ طباطبائی قدس اللّه سره را داد که گفتم: لا صوت الناعی لفقدك انّه یوم علی آل الرسول عظیم خبر ندهد خبر دهنده مرگ و فقدان تو را زیرا که آن روز بر خاندان رسالت بسی بزرگ است. پس برای بزرگداشت و اداء بعضی از حقوق این استاد بزرگ نظر و گفتار آن مرحوم را در این مورد از تفسیر ارزندهٔ المیزان ج ۱۹ ص ۵۸«کلام فیه اجمال القول فی شقّ القمر»نقل مینمایم: شقّ القمر بدست پیامبر(ص)در مکّهٔ معظّمه بتقاضای بعضی از مشرکین از چیزهاییست که همهٔ مسلمین بدون شک قبول دارند و بر آن دلالت میکند از قرآن کریم دلالت واضح و آشکارایی چون سخن حق تعالی: «اِقْتَرَبَتِ السّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ* وَ إِنْ یَرَوْا آیَةً یُعْرِضُوا وَ یَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ» پس آیهٔ دوّم امتناع میکند مگر آنکه بوده مدلول قول خدای تعالی (وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ) معجزه ای بود که که نزدیک زمان نزول آیهٔ مذکور واقع شده که از

(۱)

دنبالهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل: آن مشرکین مکّه اعراض نمودند مانند سایر آیاتی که از آن اعراض میکردند و میگفتند سحر مستمر،و دلالت میکند بر آن از احادیث وارده روایات مستفیضه فراوانی که آن را دو گروه اهل تسنّن و تشیّع نقل کرده و محدّثین آن را قبول نموده اند. و در بحث روایی فرماید:و قوله (وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ) قریش از رسول خدا«ص» خواستند که معجزه ای بآنها نشان دهد پس آن حضرت از خدا خواست،پس ماه دو پاره شد تا مردم مکّه آن را دیدند،سپس بهم متّصل شد،پس گفتند هذا سحر مستمر،این سحر صحیح است. و در امالی شیخ به اسنادش از عبید اللّه فرزند علی از حضرت رضا علیه السلام از پدرانش از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: ماه در مکّه شکافته و دو پاره گردید،پس رسول خدا(ص)فرمود اشهدوا،اشهدوا ،شهادت دهید شهادت دهید. علاّمهٔ طباطبائی«ره»فرماید: من میگویم:شکافتن ماه برای رسول خدا(ص)در روایات شیعه از ائمّه اهل البیت علیهم السلام بسیار است،و محدثین و دانشمندان تسنّن بدون توقّف قبول نموده اند و از مفسرین و محدثین عامه سیوطی است که در درّ المنثور از عبد الرزّاق و احمد و عبد بن حمید و مسلم و ابن جریر و ابن المنذر و ترمذی و ابن مردویه و بیهقی در دلائل از انس روایت کرده گوید:اهل مکّه از پیامبر(ص)معجزه و علامتی خواستند،پس آن حضرت باشاره ای ماه را دو پاره نمود،پس نازل شد: «اِقْتَرَبَتِ السّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ....» و در آن ابن جریر و ابن المنذر و ابن مردویه و ابو نعیم و بیهقی و هر دو در دلائل از طریق مسروق از ابن مسعود روایت نموده اند گوید: ماه در عصر پیامبر(ص)شکافته شد،پس قریش گفتند:این سحر پسر ابی کبشه(یعنی عبد المطّلب)است،پس گفتند منتظر باشید تا مسافرین برای شما خبر آورند زیرا که محمد(ص)نمیتواند که همهٔ مردم را سحر کند پس

(۱)

دنبالهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل: کاروان سفر رسید پرسیدند،آنها گفتند:آری ما در راه دیدیم که ماه شکافته شد،پس خداوند نازل فرمود: (اقْتَرَبَتِ السّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ) و در آن مسلم و ترمذی و ابن جریر و ابن المنذر و ابن مردویه و حاکم و بیهقی و ابو نعیم در دلائل از طریق مجاهد از ابن عمر روایت نموده در قول خدای تعالی «اِقْتَرَبَتِ السّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ» گفت:ابن معجزه در عصر رسول خدا(ص) اتفاق افتاد که ماه دو پاره شد،پاره از پیش روی کوه و پاره ای دیگر از پشت کوه نمایان گشت،پس پیامبر(ص)فرمود بار خدایا شاهد باش. و نیز در آن احمد و عبد بن حمید ترمذی و ابن جریر و حاکم و ابو نعیم و بیهقی از جبیر بن مطعم روایت نموده در قول خدا: وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ ،گوید: ماه شکافت و ما در عصر رسول خدا(ص)در مکّه بودیم تا آنکه دو نیمه شد پاره ای بر این کوه و پاره ای بر آن کوه تجلّی کرد،پس مردم مکّه گفتند محمد ما را سحر کرد،پس مردی گفت:اگر محمّد شما را سحر کرد قدرت و توان آن را ندارد که همهٔ مردم را سحر کند. و نیز در همان کتاب از ابن جریر و ابن مردویه و ابو نعیم در دلائل،از ابن عباس در قول خدای تعالی (اقْتَرَبَتِ السّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ) گوید: این معجزه پیش از هجرت واقع شده و ماه شکافت تا آنکه مردم هر دو نیمه آن را در فضاء دیدند. و باز در آن از ابن ابی شیبه و عبد بن حمید و عبد اللّه بن احمد در زوائد الزهد و ابن جریر و ابن مردویه و ابو نعیم از ابی عبد الرحمن سلمی روایت نموده که حذیفه بن الیمان در مدائن خطبه خواند خدا را سپاس و ثناء گفت سپس گفت:ساعت نزدیک شد و ماه شکافت بدانید و آگاه باشید که ساعت نزدیک شد،آگاه باشید که ماه مسلّما شکافت در عصر رسول خدا(ص)آگاه باشید که دنیا اعلان بجدایی و فراق نموده،و بدانید که امروز مسابقه در کارهای خیر و فردا(روز قیامت)روز جایزه و کار مزد است. فرمود:میگویم:که شکافتن ماه و شقّ القمر بدعاء پیغمبر(ص)به طرق مختلف بسیاری روایت شده،از این گروه اصحاب پیامبر(ص)و ایشان انس

(وَ إِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا)

و اگر معجزه ای میدیدنـد اعراض میکردنـد،این اخبـاریست از خـدای تعـالی از عناد و لجاج کفّار قریش و اینکه ایشان هر گاه آیه و معجزه ای میدیدند اعراض و دوری میکردند از تأمّل در آن،و انقیاد بصحّت، و درستی آن از روی عداوت و حسادت.

(وَ يَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ)

ضحاك و ابو العاليه و قتاده گويند:يعنی ميگفتند كه اين سـحر و جادوی سـختی است كه بر هر سحری برتری دارد،و مستمرّ از مرور دادن ريسمان و سخت تاب دادن آن است و مستمر شدن چيز آن گاه است كه قوی و مستحكم شود.

مجاهد گويد:يعنی سحری كه ميرود و نابود ميشود و باقی نميماند و آن از مرور و گذشتن است.

مفسّـرين گفته اند:چون ماه شـكافته و منشق شد مشـركين گفتند محمّد(ص) ما را سـحر كرد،پس خداوند سبحان فرمود،و اگر آيه و معجزه ای ميديدند اعراض ميكردند از تصديق كردن آن و ايمان آوردن بآن.

زجـاج گويـد:و در اين آيات دلالت است بر اينكه شقّ القمر واقع شـده ابو علی مؤلف گويـد:و من ميگويم،برای اينكه خـدای تعالی بحقيقت بيان فرمود كه آن آيه بر وجه اعجاز و خارق عاده خواهد بود،و البتّه پيامبر نياز به

(۱

(و عبد اللّه بن مسعود و ابن عمر و جبير بن مطعم و ابن عباس و حذيفه بن اليمان،و در روح المعانی نيز از علی عليه السلام نقل نموده. مترجم گويـد:خلاـصه علاّـمه طباطبـائی قـدس اللّه سـرّه دربـارهٔ شق القمر بسـط كلاـم داده و جواب اعتراضات واهيه را مبسوطا بيان نموده كه اينجا مجال ذكر آن نيست،طالبين به الميزان و ترجمهٔ آن مراجعه نمايند. تفسير الميزان ج ۱۹ ص ۶۰

آیه و معجزه دارد در دنیا تا اینکه استدلال کند برای مردم به سبب آن بر صحّت نبوت خودش و شناخته شود صدق و راستی راستگو در حال انقطاع- تکلیف و زمانی که مردم در آن مضطرّ بمعرفت میباشند نیازی بمعجزه نیست و برای این خداوند سبحان فرمود،و میگویند آن سحر مستمر است و در وقت نمی گویند که معجزه نیست سحر است(پس این آیات صریح در معجزه و شقّ القمر است نه اینکه از اشراط ساعت باشد که برای اضطرار و ناچاری گفته اند) (وَ كَذَّبُوا) یعنی تکذیب کردند آیه و معجزه ای را که مشاهده کردند.

(وَ اتَّبَعُوا أَهْوٰاءَهُمْ)

و در تکذیبشان پیروی کردند هواهایشان و آنچه را که شیطان،زینت داده بود برایشان از باطلی که ایشان بر آن بودند.

(وَ كُلُّ أَمْرٍ مُسْتَقِرٌّ)

قتاده گوید:پس خیر مستقر باهل خیر بر می گردد و شر مستقرّهم باهل شرّ بر میگردد،و مقصود اینست که هر امری از خیر و شرّ مستقر و ثابت خواهد بود تا به صاحبش پاداش داده شود یا در بهشت یا در آتش.

کلبی گوید:معنایش اینست که برای هر امری حقیقتی است آنچه را که از آن مربوط بدنیا باشد،پس در دنیا ظاهر شود و آنچه را که مربوط به آخرت باشد،پس بزودی شناخته میشود.

(وَ لَقَدْ جٰاءَهُمْ)

یعنی:و هر آینه البتّه آمد این گروه کفّار را (مِنَ الْأَنْبٰاءِ) یعنی از اخبار بزرگی که در قرآنست بکفر کسانی که در پیشین بودند از امّتها و هلاک کردن ما ایشان را (مٰا فِيهِ مُزْدَجَرٌ) یعنی متعظ و آن به معنای مصدر یعنی و ازدجار و امتناع از کفر و تکذیب پیامبران (حِكْمَةٌ بٰالِغَةٌ) یعنی قرآن حکمت کامل و تامّه ایست که بغایت و نهایت کمال و تمام رسیده است.

(فَمٰا تُغْنِ النُّذُرُ)

یعنی:چه چیز است که پیامبران و رسولان را نفع

دهد با تکذیب این گروه و اعراضشان و نذر جمع نذیر است.

جبائی گوید:یعنی پس نذیران را بی نیاز نکند از چیزی،یعنی پیامبرانی که مبعوث بسوی ایشان شدند بی نیاز از ایشان نشدند چیزی از عذاب خدا آن چنان عذابی که به سبب کفرشان مستحق آن شدند برای آنکه مخالفت کردند ایشان را و نپذیرفتند از ایشان.

و بعضی گویند:نذر همان زواجر ترسناک و آیات وعید و بیم دهنده است سپس خداوند سبحان امر را باعراض از ایشان فرمود و گفت:

(فَتَوَلَّ عَنْهُمْ)

یعنی اعراض کن از ایشان و بر سفاهت و نادانی آنها عکس العمل نشان نده و با آنها مقابله نکن.

(يَوْمَ يَدْعُ الدّاعِ إِلى شَيْءٍ نُكُرٍ)

یعنی منکری که نه مورد اعتنا و نه کار خوبیست بلکه کار بسیار زشت و قبیحی است که مثل آن را ندیده اند،پس آن را از روی بزرگداشتن انکار میکند.

### داعی کیست؟

مفسّرین دربارهٔ داعی اختلاف کرده اند:

مقاتل(از مفسّرین عامّه)گوید:داعی اسرافیل است که مردم را به سوی محشر میخواند در حالی که بر صخره و قلّه بیت المقدّس ایستاده است.

و بعضی گفته اند:بلکه داعی ایشان را بسوی آتش میخواند(و یوم)ظرف (زمانست)برای یخرجون،یعنی در این روز از گودهایشان بیرون میآیند و ممکنست که تقدیرش این باشد(فی هذا الیوم یقول الکافرون)و قول او سبحانه

ص:۱۷

(خُشَّعاً أَبْصٰارُهُمْ)

یعنی خاشعه ابصارهم یعنی خوار و ذلیل است در موقع دیـدن عـذاب،و البتّه ابصار و دیدگان را توصـیف بخشوع و ذلّت نمود برای اینکه خواری خوار و ذلیل یا عزّت عزیز و محترم در نظرش معلوم و روشن و ظاهر در چشمش میشود.

(یَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدٰاثِ)

یعنی از قبرهایشان (کَأَنَّهُمْ جَرٰادٌ مُنْتَشِرٌ) که گویا ایشان ملخهای پراکنده هستند،و مقصود اینست که ایشان از گورهای خودشان بیرون میآینـد در حـالی که از شـدّت نـاراحتی برخی از ایشان داخل در برخی دیگر میشونـد،و بعضـی مخلوط به بعضـی دیگر میگردنـد در حالی که هـدف و مقصودی برای هیچ یک از آنها نیست که آن را قصد نمایند چنانچه ملخ هم هدفی ندارد،پس همواره پراکنده در هر سمت و طرفی هستند.

حسن گویـد:ملخ در شب می چسبد بزمین یا دیوار یا هر چیز دیگر تا آنکه آفتاب بر آن بتابد و پراکنده شود،پس معنا اینسـت که ایشان در گورشان ساکنند،پس هر گاه خوانده شدند بیرون میآیند و متفرق میشوند.

و بعضـی گفته انـد:که آنهـا را تشـبیه بملـخ نمود برای کثرت و زیـادی ایشـان است،و در این آیه دلالـت است بر اینکه بعث و انگیزش روز قیامت بر همین بـدن و جسم خواهـد بود،زیرا که در گورسـتان و گورها همین ابـدان و اجسادند بر خلاف عقیده آنان که خیال کرده اند که بعث و معاد روحی برای ارواح، خواهد بود (۱).

ص :۱۸

---

۱- ۱) -مترجم گوید:دربارهٔ معاد و روز رستاخیز معتقدین به آن دو- دسته اند: ۱-آنهایی که میگویند:معاد روحی و آنها عده ای از فلاسفه و متصوّفه و برخی دیگرند.

(مُهْطِعِينَ إِلَى الدّاعِ)

قتاده گوید:یعنی اقبال کننده اند بصوت،و صدای خواننده ای.

ابن عبیده گوید:یعنی شتابانند به اجابت داعی.

فراء و ابو علی جبائی گویند:نگاه کننده اند پیش از داعی در حالی که می گویند این روز بسیار سختی است،و این گفته خداست (یَقُولُ الْکافِرُونَ هذا یَوْمٌ عَسِرٌ) کفّار میگویند این روز بسیار سخت و دشواریست.

## گفتار مفسّرین دربارهٔ یَوْمَ یَدْعُ الدّاعِ

بعضی از دانشمندان مفسّر نیز گفته اند که در معنای آیه فَتَوَلَّ عَنْهُمْ یَوْمَ یَدْعُ الدّاعِ إِلی شَیْءٍ نُکُرٍ چند قول است:

۱-اینکه مقصود اینست که از ایشان اعراض کن در روزی که میخواند داعی ایشان را هر گاه متعرّض شدند تو را که ایشان را شفاعت کنی و آن روز قیامت است،پس شفاعت نکن ایشان را در آن روز چنانچه امروز از تو نپذیرفتند و تو را قبول نکردند.

(۱)

(۲-آنان که معتقد به معاد جسمانی هستند و میگویند جسم با همان روحی که در دنیا در آن فعّالیت میکرد و اعضا را بکار میانداخت عود میکند تا هم جسم و هم روح پاداش و کیفر بینند،زیرا هر دو در دنیا عبادت یا معصیت کرده اند،و آیاتی که تصریح بر معاد جسمانی کرده بسیار است. (مترجم)

۲-یعنی اینکه پس روگردان از ایشان زیرا که ایشان می بینند آنچه را که از عذاب بر آنها نازل میشود روزی که میخواند آنها را داعی،و آن،روز قیامت است،پس فاء از جواب امر حذف شده است.

۳-مقصود اینکه:اعراض کن از ایشان پس البتّه ایشان در روز قیامت صفتشان چنین است که از گورهایشان بیرون آمده مانند ملخ پراکنده میشوند در حالی که شتاب دارند بسوی داعی و کفّار میگویند این روز بسیار دشواری است.

۴-حسن گوید:یعنی پس روگردان از ایشان و یاد آور.روزی را که میخواند داعی.......تا آخر.

(کَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ)

یعنی پیش از کفّار مکّه (قَوْمُ نُوحٍ فَکَذَّبُوا عَبْدَنا) قوم نوح تکذیب کردند بندۀ ما نوح را چنانچه تو را تکذیب کردند،ای محمّد این گروه کفّار انکار کردند نبوّت تو را (وَ قالُوا مَجْنُونٌ) یعنی گفتند:که او دیوانه است و بر عقلش پرده کشیده شده است.

(وَ ازْدُجِرَ)

ابن زید گوید:یعنی او را ناراحت کردند به سبب گفتن و شتم کردن و نسبت های قبیح دادن.

و بعضی گفته اند:یعنی ناراحتش کردند به بیم دادن و تهدید بقتل کردن،پس آن مانند قول اوست که از قوم نوح یاد نموده که میگفتند هر آینه ای نوح اگر دست از تبلیغ و ارشادت برنداری البتّه از مرجومین و سنگ باران شده ها خواهی بود.

(فَدَعا رَبَّهُ أَنِّی مَغْلُوبٌ)

یعنی:پس گفت بار الها این کفّار بر من بزور غالب و پیروز شدند،نه بدلیل و برهان (فَانْتَصِرْ) یعنی:پس انتقام مرا از

ایشان بگیر بهلاک کردن ایشان و یاری کردن دینت و پیغمبرت،و در این دلالت است بر اینکه بر شخص مسلمان واجبست در موقع شنیدن سخن زشت از اهل باطل منقطع بخدای تعالی شود .

ص :۲۱

قول او سبحانه:

## [سوره القمر (۵۴): آیات ۱۱ تا ۲۱]

### اشاره

فَفَتَحْنا أَبْوابَ اَلسَّماءِ بِماءٍ مُنْهَمِرٍ (۱۱) وَ فَجَّرْنَا اَلْأَرْضَ عُيُوناً فَالْتَقَى اَلْماءُ عَلى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ (۱۲) وَ حَمَلْنَاهُ عَلى ذاتِ أَلْواحٍ وَ دُسُرٍ (۱۳) تَجْرِي بِأَعْيُنِنا جَزاءً لِمَنْ كانَ كُفِرَ (۱۴) وَ لَقَدْ تَرَكْناها آيَةً فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ (۱۵) فَكَيْفَ كانَ عَذابِي وَ نُذُرِ (۱۶) وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا اَلْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ (۱۷) كَذَّبَتْ عادٌ فَكَيْفَ كانَ عَذابِي وَ نُذُرِ (۱۸) إِنّا أَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ رِيحاً صَرْصَراً فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ (۱۹) تَنْزِعُ اَلنّاسَ كَأَنَّهُمْ أَعْجازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ (۲۰) فَكَيْفَ كانَ عَذابِي وَ نُذُرِ (۲۱)

### ترجمه:

۱۱-و دعای نوح را اجابت کردیم که درهای آسمان را بآبی ریزان گشودیم.

۱۲-و چشمه های زمین را شکافتیم و آب برای کاری که مقدّر شده بود بهم رسیدند.

۱۳-و نوح را بر کشتی که دارای تخته ها و میخها بود برداشتیم.

۱۴-کشتی پیش چشم ما روان میشد برای پاداش دادن به کسی که

ص: ۲۲

حقّش را انکار کرده بودند.

۱۵-و ما این داستان را نشانه ای بگذاشتیم آیا هیچ پند پذیرنده ای هست.

۱۶-پس شکنجه دادن و بیم کردنهای من چگونه بود.

۱۷-و حقّا که این قرآن را برای یاد کردن آسان گردانیدیم آیا هیچ پند پذیرنده ای هست.

۱۸-قوم عاد(هود علیه السلام)را دروغگو شمردند،پس شکنجه دادن و نتیجه بیم کردنهای من چگونه بود.

۱۹-حقّا که ما بادی در روز شوم که زیان آن پیوسته بود بر ایشان فرستادیم.

۲۰-آن باد مردم را از جای بر میکند،گوئیا ایشان تنه های درخت خرمای از بیخ بر کنده بودند.

۲۱-پس شکنجه کردن و بیم دادنهای من چگونه بود؟.

**قرائت آیات:**

ابو جعفر و ابن عامر و یعقوب ففتحنا به تشدید خوانده و باقی از قرّاء به تخفیف قرائت کرده اند،و دلیل تخفیف این است که اگر ما به تخفیف بخوانیم ففتحنا بگوئیم دلالت بر قلیل و کثیر کم و زیاد میکند،و اگر به تشدید خواندیم ففتحنا گفتیم اختصاص کثیر پیدا میکند و تقویت میکند آن را قول خدای سبحان مفتّحه لهم الأبواب،درها برای ایشان بسیار باز است.

**لغات آیات:**

الهمر:ریزش اشک و آبست بشدّت و انهمار:بمعنای ریزش است.

ص:۲۳

امرء القیس گوید:

راح تمر به الصبا ثمّ انتحی

فیه شؤیوب جنوب منهمر

ابر حرکت کرد و باد صبا آن را فشار داد تا بارانش را بارید،سپس برگشت بسمت چپ و یک دفعه بشدّت بارید.

التفجیر:بمعنای شکافتن زمین است از آب.

و العیون:جمع عین و چشمهٔ آبست و آن جایی است که آب از زمین فوران میکند بطور مستدیر و گرد مانند استداره و گردی چشم حیوانات پس عین مشترک میان چشم حیوانات و چشمهٔ آب و معدن طلا و چشم ترازو و چهره ابر و سر زانو است.

الدسر:میخ هایی است که بر تختهای کشتی و بلم میکوبند،مفرد آن دسار و دسیر و دسرت السفینه ادسرها دسرا،و هر گاه آن را محکم بکوبند.

و بعضی گفته اند:که اصل باب دفع است گفته میشود دسره بالرمح هر گاه آن را به شدّت و سختی به سبب رمح و سر نیزه دفع کند:

و الدسر،سینهٔ کشتی است که آب دریا بشدّت بآن میخورد و از آنست حدیثی دربارهٔ عنبر که فرمود:«هو شیء دسره البحر»آن چیزیست که دریا آن را بشدّت دفع نموده.

مدکر:اصل آن مذتکر است،پس تاء قلب بدال شده برای برادر بودن آن با ذال در جهر به تلفظ آن گاه ادغام شده دال در آن،پس مدّکر گردید.

و النذر:اسم از انذار است که قائم مقام مصدر میشود گفته میشود انذره نذرا بمعنا انذارا،و مانند آنست انزله نزلا بمعنا انزالا و ممکنست که جمع نذیر ترساننده باشد.

ص :۲۴

الصرصر:باد تند و سخت است تا جایی که صدای وزش آن شنیده می شود،و آن مضاعف صر است میگویند:صر و صرصر،کب و کبکب،و نه و نهنه.

المستمر:جاری بر یک راه گویند،و اعجاز النخل ساقه و قسمت زیرین آنست،و نخل مذکر و مؤنث میشود(نخل مذکّر و نخله مؤنّث).

و المنقعر:آنکه از ریشه و بیخ افتاده است،برای اینکه قعر هر چیزی قرار و اساس و ریشهٔ آنست،و تقعر فی کلامه یعنی:هر گاه در سخنش تعمّق و تأمّل کند.

### اعراب آیات:

عیونا منصوبست بنا بر اینکه تمیز و یا حال باشد و اصل آن،و فجّرنا العیون الارض است و معنا(و فجرنا جمیع الارض عیونا)و ممکنست که تقدیرش این باشد(بعیون)پس حرف جار حذف شده،و ممکنست که تقدیرش(و فجرنا من الارض عیونا)باشد و قول خدا:علی امر در موضع نصب است بنا بر حالیّت، و قول او سبحانه(باعیننا)در موضع نصب است به اینکه ظرف مکان باشد(جزاء) منصوبست به اینکه مفعول له باشد،و ممکنست که مصدر باشد که بجای حال نهاده شده باشد،و معنا اینست که ما این کار را کردیم در حالی که پاداش، دهنده ایم پاداشی(و آیه)منصوبست بنا بر حال بودن از هاء در ترکناها.

### تفسیر آیات:

آن گاه خداوند سبحان بیان نمود اجابت دعاء و نفرین نوح علیه السلام را،پس فرمود:

(فَفَتَحْنا أَبْوابَ السَّماءِ)

در اینجا حذف شده است،معنایش این است:

پس اجابت کردیم برای نوح علیه السلام دعایش پس باز کردیم و گشودیم درهای آسمان را،یعنی جاری کردیم آب را از آسمان مثل جریان آن هر گاه دری از آن باز شود که مانع بود از جریان آب و این از صنع خدایی است که غیر او توان و قدرت آن را ندارد و این جایز است بر روش بلاغت.

(بِمٰاءٍ مُنْهَمِرٍ)

یعنی به آبی که میریزد ریختن تندی که منقطع نمیشود.

(وَ فَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُوناً)

یعنی شکافتیم زمین را بسبب آب چشمه هایی تا آب بر روی زمین جاری شود.

(فَالْتَقَى الْمٰاءُ)

یعنی پس التقاء پیدا کردند و آب آسمان و آب زمین، البتّه تثنیه نیاورده بجهت آنکه آن اسم جنس است بر کم و زیاد و کثیر و قلیل اطلاق میشود.

(عَلىٰ أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ)

که در آن هلاک قوم بود،یعنی بر امری که خداوند متعال تقدیر نموده بود و آن هلاک ایشان بود.

و بعضی گفته اند:بر امری که خداوند تعالی آن را مقدّر فرموده و مقدار آن را دانسته پس نه در آن زیاده است و نه نقصان.

مقاتل گوید:یعنی اینکه خداوند تعالی تقدیر نمود آب آسمان را مانند تقدیرش آب زمین را.

و بعضی گفته اند:یعنی بر امری که خداوند تقدیر نموده بود بر ایشان در لوح محفوظ.

(وَ حَمَلْنٰاهُ عَلىٰ ذٰاتِ أَلْوٰاحٍ)

یعنی:و ما حمل کردیم و سوار نمودیم نوح علیه السلام را بر کشتی که دارای تخته هایی بود مرکّبه که بعضی را بر بعض دیگر جمع کرده و کوبیده بود،و الواح آن چوبها و تخته هایی بود که جمع و

آماده نموده بود نوح علیه السلام.

(وَ دُسُرٍ)

ابن عباس و قتاده و ابن زید میگویند:یعنی میخ هایی که کشتی را به سبب آن محکم میکنند.

حسن و جماعتی گویند:آن سینهٔ کشتی است که آب بشدّت بآن میخورد مجاهد گوید:آن ظلع و گوشه های کشتی است.ضحاک گوید:دسر دو طرف و اصل کشتی است و الواح کناره های آنست.

(تَجْرِی)

جاری میشود کشتی بر روی آب (بِأَعْيُنِنا) یعنی به حفظ و نگهداری او بمنظر و دیدگاه ما و از آنست قول علماء عین اللّه علیک.

و بعضی گفته اند:یعنی به چشمها و دیدگان اولیاء ما و کسانی که از فرشته گان بر ایشان موکّل کردیم؟و بعضی گویند:یعنی جاری کردیم.

و بعضی گویند:یعنی جاری میگردد بچشمه های آبی که ما آن را جوشاندیم (جَزاءً لِمَنْ كانَ كُفِرَ) یعنی ما کردیم بنوح علیه السلام و بایشان آنچه که کردیم از نجات نوح از غرق شدن،و غرق شدن ایشان در حالی که پاداش باشد برای کسانی که کافر باو شده و رسالت او را انکار کردند،و او نوح علیه السلام است و تقدیرش اینست برای کسانی که نبوّت او را انکار نموده و حق او را ضایع کرده و کافر بخدا شدند در انکار او.

(وَ لَقَدْ تَرَكْناها)

یعنی:ما واگذاردیم این کاری را که کردیم (آيَةً) علامتی که به سبب آن عبرت گرفته میشود.

قتاده گوید:یعنی واگذاردیم ما کشتی را و نجات سرنشینان آن و هلاک کردن دیگران که سوار کشتی نشدند دلیل روشنی است بر یکتایی خدای تعالی و عبرتست برای کسی که بسبب آن پند گیرد،و کشتی نوح علیه السلام

باقی بود تا اوائل این امّت (۱).

و بعضی دربارهٔ آیه بودن آن گفته اند:که آن کشتی جاری بود بین آب آسمان و آب زمین و آن را پوشیده و مستور کرده بود بر آنچه را که خدای تعالی امر نموده بود.

(فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ)

یعنی پس آیا متذکر هست که بداند این طوفان حق است،پس بآن عبرت بگیرد و بترسد از خدای متعال،قتاده گوید:

یعنی پس آیا طالب علمی هست پس اعانت بر آن شود.

(فَكَيْفَ كانَ عَذابِي وَ نُذُرِ)

این استفهام از این حالت است و معنایش بزرگداشت بر این عذاب،یعنی چگونه دیدید انتقام مرا از ایشان،و چطور نگریستید هلاک من ایشان را.

حسن گوید:نذر جمع نذیر است،و خداوند سبحان تکرار نمود این جمله را در این سوره برای اینکه چون خداوند سبحان یاد نمود اقسام انذار بیمها و عذابها را بنا گذارد به تذکّر دادن بجزء جزء آن بر تفصیل.

(وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ)

سعید بن جبیر گوید:یعنی آسان کردیم آن را برای حفظ کردن و قرائت نمودن تا آنکه تمامش ظاهرا خوانده شود و در میان کتابهایی که از آسمان نازل شده کتابی جز قرآن نیست که تمامش ظاهرا



---

۱- ۱) -در چند سال قبل در کشور شوروی چند تخته ای از الواح کشتی نوح علیه السلام است پیدا شد که از نوشته های آن معلوم شد متعلّق بکشتی حضرت نوح علیه السلام است،و باستان شناسان تأیید نموده و اکنون در موزهٔ شوروی نگهداری میشود و همان ایام هم در روزنامه های کیهان و اطلاعات منتشر نمودند. «مترجم»

قرائت شود و تیسیر چیز،تسهیل و آسان بودن آنست بچیزی که در آن زحمت زیادی بر نفس نیست،پس کسی که برای او راه فراگرفتن علم سهل و آسان باشد پس او شایسته است که حفظ و نصیب بسیار از علم بر گیرد برای اینکه سهولت بزرگترین داعی برای علم است و سهولت قرآن برای یاد بودن و سبکی آنست بر خاطر به خوش بیانی و ظهور و دلیل و برهان در حکمتهای عالی و معانی صحیحه چنانی که مورد وثوق و اعتماد مر آوردن آنست از طرف خدای تعالی و البتّه ذکر گردیده از جهت چیزی که بسوی آن دعوت شده و تأکید بر آن گردیده برای آنکه آن راه فراگرفتن علم است زیرا غفلت از چیز یا از دلیل آن ممکن نیست که آن را در حال سهو و غفلت بدادند،پس هر گاه دلائل را بر او تذکّر داد و راهی را که مؤدی بآن میشود نشان داد متعرّض بر علم او میشود،از جهتی که برای او سزاوار است.

(فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ)

یعنی:پند گیرنده و عبرت گیرنده هست که نظر در آن نماید،آن گاه خداوند سبحان فرماید:

(كَذَّبَتْ عٰادٌ)

یعنی به پیامبری که آن را خدا بسوی ایشان مبعوث نمود و آن حضرت هود علیه السلام بود،پس مستحق هلاک شدند و خدا آنها را هلاک نمود.

(فَكَيْفَ كٰانَ عَذٰابِي)

پس چطور بود عذاب من مر ایشان را(و نذر)یعنی و انذار من ایشان را سپس بیان نمود چگونگی هلاک ایشان را،پس گفت:

(إِنّٰا أَرْسَلْنٰا عَلَيْهِمْ رِيحاً صَرْصَراً)

ابن زید گوید:یعنی بادی که بسیار وزش آن تند بود؟ ابن عباس گوید:یعنی سرد بود الصر بمعنای سرد است.

ص :۲۹

(فِی یَوْمِ نَحْسٍ)

یعنی در روز میشوم و نامبارک (مُسْتَمِرٍّ) یعنی روزی که نحوست و میشومی آن مداوم بود مستمر بود بر ایشان بنحوستش در طول هفت شب و هشت روز تـا آنکه بر سـرایشان آمـد آنچه که آمـد،و مسـتمر از صـفت روز است یعنی روزی که ضـرر آن مداوم و هلاک آن عمومی است.

زجاج گوید:آن صفت نحس است،یعنی عذاب ایشان مستمر و مداوم است در دنیا متّصل بعقبی و رستاخیز شود.

عیاشی باسنادش از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت نمود:که آن عذاب در روز چهار شنبه آخر ماه بود.

(تَنْزِعُ النّاسَ)

یعنی این باد مردم را از زمین میکنـد،سـپس سـرهایشان را بر هم میزد و گردنهایشان کوبیـده میشد و میگردیدند (کَأَنَّهُمْ أَعْجازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ) مجاهد گوید:مثل اینکه ریشه های نخل کنده شده اند برای آنکه سرهای ایشان از بدنشان جدا و بزمین افتاده.

و بعضی گفته اند:یعنی مردم کنده میشوند از حفره و گودالهایی که برای خود کنده بودند تا آنها را از ضرر باد منع کند.

حسن گوید:یعنی ارواح مردم را از ابدانشان میکند و جدا میکند.

(فَکَیْفَ کانَ عَذابِی وَ نُذُرِ)

پس چگونه بود عذاب من و انذار من،و آن بزرگ داشتن عذاب نازل بر ایشان و ترسانیدن کفّار مکّه است .

ص :۳۰

## [سوره القمر (۵۴): آیات ۲۲ تا ۳۱]

### اشاره

وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا اَلْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ (۲۲) كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ (۲۳) فَقالُوا أَ بَشَراً مِنّا واحِداً نَتَّبِعُهُ إِنّا إِذاً لَفِي ضَلالٍ وَ سُعُرٍ
(۲۴) أَ أُلْقِيَ اَلذِّكْرُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنا بَلْ هُوَ كَذّابٌ أَشِرٌ (۲۵) سَيَعْلَمُونَ غَداً مَنِ اَلْكَذّابُ اَلْأَشِرُ (۲۶) إِنّا مُرْسِلُوا اَلنّاقَةِ فِتْنَةً لَهُمْ فَارْتَقِبْهُمْ
وَ اِصْطَبِرْ (۲۷) وَ نَبِّئْهُمْ أَنَّ اَلْماءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شِرْبٍ مُحْتَضَرٌ (۲۸) فَنادَوْا صاحِبَهُمْ فَتَعاطى فَعَقَرَ (۲۹) فَكَيْفَ كانَ عَذابِي وَ نُذُرِ
(۳۰) إِنّا أَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً واحِدَةً فَكانُوا كَهَشِيمِ اَلْمُحْتَظِرِ (۳۱)

### ترجمه:

۲۲-و حقّا که قرآن را برای پند گرفتن آسان گردانیدیم،آیا هیچ پند گیرنده ای هست.

۲۳-قوم ثمود(صالح نبی را)دروغگو شمردند.

۲۴-و گفتند آیا شخصی که از جنس ما و در آن حال تنها و بیکس است پیروی کنیم،جدّا ما در آن هنگام در گمراهی و شکنجه سخت باشیم.

ص :۳۱

۲۵-آیا از میان ما بر او وحی کرده اند بلکه او دروغگویی خود پسند است.

۲۶-فردا خواهند دانست که دروغگوی برتری جوی کیست.

۲۷-البتّه ما بودیم که ناقه(ماده شتری)را برای آزمایش ایشان بیرون آوردیم،پس(ای صالح)نگهبان و پاسدار ایشان باش و شکیبایی بورز.

۲۸-و ایشان را آگاه کن به اینکه آب چشمه میان ایشان(و ناقه)تقسیم شده هر نصیبی از آب را صاحب او حاضر بشود.

۲۹-و قوم ثمود یار خویش را بخواندند و او شمشیر خود را بر گرفت و شتر را بکشت.

۳۰-پس شکنجه دادن و نتیجه بیم کردنهای من چگونه بود.

۳۱-ما بودیم که یک فریاد بر ایشان فرستادیم در نتیجه ایشان مانند گیاه خشک در هم شکسته شدند.

**قرائت:**

ابن عباس و حمزه ستعلمون بالتاء و باقی بیاء(سیعلمون)خوانده اند و در شواذ قرائت ابی السماک ابشر منّیا برفع(واحدا نتّبعه)بنصب آمده و در آن قرائت ابی القلابه(الکذاب الاشر)به تشدید و قرائت مجاهد(الا شرا)بضم شین خفیفه بی تشدید،و قرائت حسن کهشیم المحتظر بفتح ظاء ضبط شده.

**دلیل این قراءتها:**

ابو علی گوید:دلیل آنکه با یاء(سیعلمون خوانده اینست که چون پیش از آن

فعل غایب است و آن قول خدای تعالی (فَقٰالُوا أَ بَشَراً مِنّٰا) پس(سیعلمون)بفعل غایب خوانده اند،و دلیل تاء اینست که بآنها گفته میشود ستعلمون بزودی شما می دانید.

و ابن جنّی گوید:قول خدا(ابشر)نزد من مرفوع است بفعل محذوف،و بر آن دلالت میکند قول او سبحانه (أُلْقِيَ الذِّكْرُ) پس مثل آنست که گوید:(أ یبعث بشر منا)پس امّا منصوب بودن واحدا اگر خواستی آن را حال از ضمیر در قول او(منّا) قرار بده یعنی:ینبا بشر کائن منّا و نصب دهندۀ این حال ظرف است،مثل قول تو که می گویی زید فی الدار جالسا زید در خانه نشسته است،و اگر هم خواستی آن را حال از ضمیر در قول خدا(نتّبعه واحدا)قرار بده یعنی تنها و بیکسی که، یاوری برای او نیست.

و قول خدا(الاشر)بتشدید راء آن اصل فرض شده است،برای آنکه اصل قول ایشان،هذا خیر منه و هذا شرّ منه،هذا خیر منه و هذا شرّ منه،پس در اثر کثرت استعمال این دو کلمه همزه از آنها حذف شده،و امّا الاشر پس آن از چیزهایی است که بر وزن فعل و فعل از صفات آمده مثل حذر و حذر و یقط و یقظ و و طف و و طف و عجز و عجز و امّا المحتضر،پس آن مصدر است،یعنی:

کهشیم الاحتضار مثل قول تو که می گویی:آجر بنّاء و تختۀ نجّاری(کآجر البنّاء و خشب النجار)و ممکن است که محتضر شجر و درخت باشد،یعنی(کهشیم الشجر)که از آن حظیره گرفته میشود یعنی:کما تتهافت من الشجر المجعول حظیره،چنانچه از درختهای ریخته شده دیوار باغ قرار میدهند تا از ورود و خروج افراد مانع باشد،و الهشیم درختهای خشک است که میافتد و پراکنده می شود.

### لغات آیات:

السعر:جمع سعیر و آن آتش شعله ور است و السعرا دیوانگی است،می گویند:«ناقه مسعوره»هر گاه با آن دیوانگی و سرکشی باشد،و استعر فلان جنونا،دیوانگی فلانی گل کرده و طغیان نموده و اصل سعر التهاب و طغیان چیز است.

التعاطی:بمعنای تناول و رسیدن و دست یافتن بر مقصد است.

المحتظر:آنست که بر بستانش و یا بر گوسفندهایش حظیره و دیوارهٔ چوبی و تخته ای قرار میدهد تا از خطر دست برد و گرگ مصون بماند و آن دور داشتن از خطر و ممنوع نمودن از ورود است.

### اعراب آیات:

(ا بشرا)منصوب بفعل مضمر است که تفسیر آن ظاهر است و تقدیرش این است(ا نتبع بشرا منا)آیا پیروی کنیم بشری از جنس خودمان را،قول خدا«منّا» صفت است یعنی(ا بشرا کائنا منا)(و واحدا)صفت است و البشر به یک نفر و جماعت هم گفته میشود و قول خدا(من بیننا)در محلّ نصب است بنا بر ظرف بودن،و فتنه منصوب است به اینکه مفعول له باشد،و ممکن است که مصدر باشد و در موضع حال نهاده شده باشد،یعنی در حالی که آزمایشی برای ایشان باشد.

### تفسیر آیات:

#### اشاره

سپس خداوند سبحان قسم یاد کرد و فرمود:

(وَ لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّکْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّکِرٍ)

در پیش ما آن را تفسیر کردیم

ص:34

علی بن عیسی گوید:بدرستی که خداوند سبحان البتّه تکرار نمود ذکر آسانی و سهولت را برای اینکه آگاه نماید که قرآن مجید را بنا بر هر حال،و هر صورتی از صورتها سهل و آسان نموده،پس از وجوهی که خداوند تعالی قرآن را بآن آسان نمود اینست که ظاهر و روش فرمود از حکمتهایی که بر آن عمل میشود و اندرزهایی که به سبب آن متنبّه و مرتدع میگردند و معنیهایی که نیاز به آگاهی بر آنست و دلیلهایی که بوسیله آن تشخیص بین حق و باطل داده میشود.

(كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ)

یعنی قوم ثمود دروغ شمردند انذاری را که حضرت صالح علیه السلام بر ایشان آورد،و کسی که گوید،نذر جمع نذیر است،گوید:

معنایش اینست،البتّه ایشان دروغگو شمردند پیامبران را بتکذیب کردنشان حضرت صالح علیه السلام را زیرا که تکذیب یکی از پیامبران مثل تکذیب تمام ایشانست برای اینکه آنها در دعوت بتوحید متّفق و متّحد بودند،و اگر چه در شرایع و احکام اختلاف داشتند.

(فَقالُوا أَ بَشَراً مِنّا واحِداً نَتَّبِعُهُ)

پس گفتند آیا انسانی را از جنس خود که تنها و بیکس است پیروی کنیم،یعنی متابعت کنیم آدمی مثل خودمان را که او یکی و تنهاست.

(إِنّا إِذاً لَفِی ضَلالٍ)

یعنی ما اگر این کار را کردیم در خطا و گمراهی و دور شدن از حقّیم.

(وَ سُعُرٍ)

قتاده گوید:یعنی و در زحمت و سختی عذاب هستیم در آنچه را که لازم میشود ما را از اطاعت او،و در روایت عطاء ابن عبّاس گوید:در دیوانگی.

ص :۳۵

**فایده:**

در این آیه بیان و توضیح شبهه زشت آنهاست که خود را بر آن داشته اند که بخاطر آن شبهه تکذیب کنند پیامبران را و آن اینست که پیغمبران- شایسته است که جماعت باشند،نه یکی و بذهن و خاطر آنها رفته که چگونه یک نفر از مردم صلاحیت دارد برای او که تحمّل کند با رسالت را و برای غیر او این صلاحیّت نباشد از جهت معرفت او به پروردگار و سلامتی ظاهر و باطن او و قیام او بآنچه که تکلیف باو شده از رسالت.

(أَ أُلْقِيَ الذِّكْرُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنٰا)

این استفهام انکاریست،یعنی چگونه وحی بر او القاء میشود و چطور از میان ما او اختصاص به پیغمبری پیدا نموده و حال آنکه او یکی از ماست.

(بَلْ هُوَ كَذّٰابٌ)

بلکه او در آنچه میگوید دروغگوست(اشر)یعنی او خود خواه متکبر است که میخواهد بسبب پیغمبری بر ما بزرگی کند،آن گاه خدای سبحان فرمود:

(سَيَعْلَمُونَ غَداً مَنِ الْكَذّٰابُ الْأَشِرُ)

و این بیم و وعید است بر ایشان یعنی بزودی در روز قیامت میفهمند وقتی که عذاب بر ایشان فرود آمد که آیا او دروغگوی است یا ایشان که تکذیب کردند،و او متکبر خود خواه است،یا ایشان که ایمان نیاوردند.؟ پس مانند گفتهٔ ایشان یاد نمود که مبالغه در توبیخ و سرزنش ایشان و تهدیدشان باشد،و البتّه(غدا)یعنی فردا فرمود بر وجه تقریب بنا بر عادت عرف مردم که میگویند فردا معلوم میشود،و مقصود بآن عاقبت است گویند که با

امروز فردایی است.

(إِنَّا مُرْسِلُوا النَّاقَةِ فِتْنَةً لَهُمْ)

یعنی ما فرستنده ماده شتر(ناقه)هستیم بایجاد کردن و آفریدن آن بنا بر آنچه را که مطالبه کردند از حضرت صالح(ع) که معجزه او باشد و نیز برای قطع کردن عذر آنها و امتحان و آزمایش نمودن ایشان،و در اینجا محذوفی است و آن اینست که ایشان سخت گرفتند بر صالح علیه السلام و خواستند که بر ایشان از کوهی ماده شتر و ناقهٔ سرخ موی ده ماهه بیرون آورد که پس از خروج فورا بزاید،سپس وارد چشمه آب آنها شود و آب آن چشمه را بنوشد آن گاه برگردد نزد ایشان و مثل آن چشمه که خورده شیر بدهد،پس خداوند سبحان فرمود که ما برانگیزنده آن ناقه هستیم چنانچه خواستند برای آزمایش و امتحان ایشان.(ابن عباس) (فَارْتَقِبْهُمْ) یعنی منتظر امر خدا دربارهٔ ایشان باش،و برخی گفتند:که مراقب باش که چه میکنند (وَ اصْطَبِرْ) و شکیبا باش بر آنچه که بتو میرسد از آزار آنها تا امر خدا یعنی عذاب الهی بر ایشان نازل شود (وَ نَبِّئْهُمْ) یعنی:

ایشان را خبر بده.

(أَنَّ الْمٰاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ)

که آب پخش در میان ایشان و آن ناقه است یک روز از آن ناقه و یک روز مخصوص ایشان (كُلُّ شِرْبٍ مُحْتَضَرٌ) یعنی هر روز که آب قسمت و نصیب هر کدام است اهل آن حاضر شود و از آب استفاده کند،و دیگری نیاید پس در روزی که ناقه برای آبشخوار و چشمه میآید فقط ناقه باید بیاید و در روزی که نوبت مردم است آنها بیایند،و حضر و احتضر بیک معنا است.

و البتّه فرمود که آن تقسیم و پخش میان آنهاست برای غلبه دادن عاقل

ص :۳۷

بر غیر آن،و مقصود اینست روزی برای مردم و روزی برای ناقه.

مجاهد گوید:که ایشان هر گاه ناقه غایب میشد بر چشمهٔ آب حاضر می شدند و از آب چشمه مینوشیدند و هر گاه ناقه میآمد آب را ول کرده و از شیر ناقه استفاده میکردند.

(فَنادَوْا صاحِبَهُمْ)

یعنی نقشه کشتن ناقه را کشیده و یکی از اشرار و بدبختها خود را بنام قدار بن سالف پی کننده ناقه را طلبیده (فَتَعاطی فَعَقَرَ) یعنی بر ناقه دست پیدا کرد و آن را پی نمود:

و بعضی گفته اند:که قدار ملعون در زیر آن صخره و کوه کمین کرد پس تیری بر آن حیوان زد که بر ساق پای آن خورد و بزمین افتاد سپس با شمشیر سخت بر آن حیوان زد و پی و عصب پای آن را قطع کرد،و بآن ناقه احمر و احمیر ثمود گفته میشد.

زجاج گوید:عرب اشتباه میکرد و آن را احمر عاد میگفت،پس ضرب المثل شد در میشومی و نامبارکی.

زهیر گوید:

و تنیح لکم غلمان اسام کلّهم

کاحمر عاد ثمّ ترضع فتفطم

و آن زن برای شما پسرانی میآورد که تمامشان میشومند مثل احمر عاد آن گاه شیر میدهد پس از شیر میگیرد.

(فَكَيْفَ كانَ عَذابِی وَ نُذُرِ)

یعنی نگاه کن چگونه ایشان را هلاک کردیم و چطور بود عذاب من بر ایشان و تهدید من آنها را.

(إِنّا أَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً واحِدَةً)

ما البتّه فرستادیم بر ایشان یک صیحه عطا میگوید مقصود صیحهٔ جبرئیل است،و برخی گفته اند:صیحه عذابست

(فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ)

یعنی:پس گردیدند مثل چوبهای خشک درخت که شکسته شده و از آن جدا میشود و صاحب بستان آن را جمع میکند،و برای گوسفندانش عاقول میسازد که آنها را از سرمای باد و غیره مصون دارد.

ابن عباس گوید:مقصود اینست که ایشان هلاک شدند و مردند و مانند چوبهای خشک گردیدند.

سعید بن جبیر گوید:یعنی مانند خاکی شدند که از دیوار فرو میریزد پس باد بر آن وزیده پس آن را بطور گرداب حرکت میدهد .

ص :۳۹

## [سوره القمر (۵۴): آیات ۳۲ تا ۴۲]

### اشاره

وَ لَقَدْ یَسَّرْنَا اَلْقُرْآنَ لِلذِّکْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّکِرٍ (۳۲) کَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالنُّذُرِ (۳۳) إِنّٰا أَرْسَلْنٰا عَلَیْهِمْ حٰاصِباً إِلاّٰ آلَ لُوطٍ نَجَّیْنٰاهُمْ بِسَحَرٍ (۳۴) نِعْمَهً مِنْ عِنْدِنٰا کَذٰلِکَ نَجْزِی مَنْ شَکَرَ (۳۵) وَ لَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنٰا فَتَمٰارَوْا بِالنُّذُرِ (۳۶) وَ لَقَدْ رٰاوَدُوهُ عَنْ ضَیْفِهِ فَطَمَسْنٰا أَعْیُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذٰابِی وَ نُذُرِ (۳۷) وَ لَقَدْ صَبَّحَهُمْ بُکْرَهً عَذٰابٌ مُسْتَقِرٌّ (۳۸) فَذُوقُوا عَذٰابِی وَ نُذُرِ (۳۹) وَ لَقَدْ یَسَّرْنَا اَلْقُرْآنَ لِلذِّکْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّکِرٍ (۴۰) وَ لَقَدْ جٰاءَ آلَ فِرْعَوْنَ اَلنُّذُرُ (۴۱) کَذَّبُوا بِآیٰاتِنٰا کُلِّهٰا فَأَخَذْنٰاهُمْ أَخْذَ عَزِیزٍ مُقْتَدِرٍ (۴۲)

### ترجمه:

۳۲-و حقّا که ما قرآن را آسان کردیم برای پند دادن،پس آیا پند گیرنده ای هست.

۳۳-قوم لوط تکذیب کردند پیامبران را.

۳۴-البتّه ما فرستادیم بادی که سنگ ریزه بر ایشان میبارید مگر لوط و دختران وی را که به هنگام سحر نجاتشان دادیم.

۳۵-این نجات نعمتی از جانب ما بود هم چنان که بر لوط و دختران وی انعام کردیم که هر که را که سپاسگزاری کرد پاداش میدهیم.

۳۶-و حقا که لوط قوم خویش را از سختگیری ما بیم داد و با بیم دهنده ستیزه کردند.

۳۷-و جدا از لوط مهمانان وی را طلبیدند در نتیجه دیدگانشان را کور گردانیدیم که تلخی عذاب و نتیجه بیم دادن مرا بچشید.

۳۸-و بی شک بهنگام بامداد عذابی دائم بدیشان فرود آمد.

۳۹-پس تلخی عذاب و نتیجه بیم دادن مرا بچشید.

۴۰-و حقّا که این قرآن را برای پند دادن آسان کردیم پس آ آیا پند گیرنده ای هست.؟ ۴۱-و بی تردید بیم دهنده گان بسوی فرعون و قوم وی آمدند.

۴۲-همه نشانه ها و آیات ما را دروغ پنداشتند،در نتیجه ایشان را مانند گرفتن عزّتمندی توانگر بگرفتیم.

**اعراب آیات:**

سحر هر گاه نکرده باشد اراده میشود بآن سحری از سحرها میگویند:

«رأیت زیدا سحرا من الاسحار»زید را سحری از سحرها دیدم،پس هر گاه سحر روزت را قصد کرده ای می گویی«اتیته بسحر و آتیته سحر»سحر آمدم او را و قول خدا(نعمه)مفعول له است(بکره)ظرف زمان است،پس هر گاه معرفه باشد به اینکه قصد کنی صبح همان روز را می گویی،اتیته بکره و غدوه،پس بکره اینجا نکره است.

**تفسیر آیات:**

آن گاه خداوند سبحان قسم یاد کرد و فرمود:

وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ

)قتاده گوید:یعنی پس آیا طالب علم و دانشجویی هست که یاد گیرد.

(كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالنُّذُرِ)

قوم لوط نبی علیه السلام دروغگو شمردند پیامبران را،یعنی انذار و بیم دادن پیغمبر خود را،و برخی گفتند:یعنی تکذیب کردند پیامبران را بنا بر آنچه که ما قبلا تفسیر کردیم.

(إِنّا أَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ حاصِباً)

یعنی ما فرستادیم بر ایشان باد سختی که آنها را سنگ باران کرد با سنگ ریزه.

ابن عبّاس گوید:مقصود آن سنگهای ریزه است که از آسمان بر آنها با باد بارید.

فرزدق گوید:

مستقبلین شمال الشام تضربنا

بحاصب کند یف القطن منشور

سرما و برف روبروی ما میزد بسبب باد تندی مثل قوزه پنبه که پراکنده باشد.

سپس آل لوط علیه السلام را استثناء نمود و گفت: (إِلاّ آلَ لُوطٍ نَجَّيْناهُمْ) مگر لوط و دخترانش را که نجاتشان دادیم یعنی خلاصشان کردیم.

(بِسَحَرٍ)

در سحر از این عذابی که بقومش رسید.

(نِعْمَةً مِنْ عِنْدِنا)

یعنی(انعاما)پس(نعمه)مفعول له میباشد و ممکن است که مصدر باشد و تقدیرش چنین:«انعمنا علیهم بذلک نعمه»انعام نمودیم بر ایشان باین خلاصی نعمتی را (كَذلِكَ) یعنی چنانچه انعام نمودیم

بر ایشان.

(نَجْزِی مَنْ شَکَرَ)

پاداش میدهیم هر کس را که سپاس گذارد.

مقاتل گوید:یعنی هر کس که موحّد باشد و خدا را بوحدانیّت و یکتایی بپرستد با مشرکین عذاب نشود.

(وَ لَقَدْ أَنْذَرَهُمْ)

و حقّا که لوط علیه السلام ایشان را انذار نمود.

(بَطْشَتَنا)

یعنی سختگیری ما ایشان را بعذاب.

(فَتَمارَوْا بِالنُّذُرِ)

پس با بیم دهنده ستیزگی کردند از طریق جدال به باطل.و بعضی گویند:یعنی پس شک کردند و تصدیق نکردند او را و گفتند چگونه ما را هلاک میکند و حال آنکه او یکی از ماست(و تماروا)تفاعلوا از مریه است.

(وَ لَقَدْ راوَدُوهُ عَنْ ضَیْفِهِ)

یعنی و جدّا از لوط علیه السلام مطالبه میهمانان او را کردند که تسلیم آنان نماید.

(فَطَمَسْنا أَعْیُنَهُمْ)

یعنی نابود کردیم آنها را.

حسن و قتاده گویند:یعنی دیدگان آنها را کور کردیم.

و بعضی گویند:یعنی زایل و نابود کردیم محلّ خطوط صورت ایشان را تا اینکه صاف شد که دیده نمیشد بر آن جای چشم و این چنان بود که جبرئیل علیه السلام با بالش زد بر چشمان آنها،پس دیدگانشان بکلّی محو و نابود شد و داستان آنها را در سابق یاد کردیم و تمام قصّه در آنجاست.

آن گاه فرمود: (فَذُوقُوا عَذابِی وَ نُذُرِ) یعنی پس بقوم لوط گفتیم وقتی که بر ایشان عذاب فرستادیم که بچشید عذاب و بیم مرا.

(وَ لَقَدْ صَبَّحَهُمْ بُكْرَةً عَذٰابٌ مُسْتَقِرٌّ)

یعنی در وقت صبح عذاب بر ایشان

ص :۴۳

نازل شد تا آنکه تمامی هلاک شدند.

(فَذُوقُوا عَذٰابِی وَ نُذُرِ)

پس بچشید عذاب و بیم مرا و وجه تکرار این جمله برای اینست که اوّلی را موقع کور شدن آنها فرمود و دوّمی را در موقع هلاکت و نابودی ایشان،پس هر وقت که عذاب تجدید شود سرکوبی و توبیخ هم تکرار شود.

(وَ لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّکْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّکِرٍ)

معنای آن گذشت.

(وَ لَقَدْ جٰاءَ آلَ فِرْعَوْنَ)

و بدون شک که بیم دهندگان بسوی فرعون و قوم او یعنی پیروان او بقرابت و دین آمدند.

(النُّذُرُ)

یعنی انذار،و بعضی گفته اند:آن جمع نذیر است،یعنی آیات و معجزاتی که موسی علیه السلام به سبب آنها ایشان را بیم میداد.

(کَذَّبُوا بِآیٰاتِنٰا کُلِّهٰا)

تکذیب کردند ایشان تمام آیات ما را و آنها نه (۹)معجزاتی بود که موسی علیه السلام بر ایشان آورد(از ید بیضا و افعی شدن عصا و هفت معجزهٔ دیگر.

و بعضی گفته اند:بتمام آیات،زیرا که تکذیب به بعض تکذیب به تمام است.

(فَأَخَذْنٰاهُمْ)

پس ایشان را گرفتیم به عذاب.

(أَخْذَ عَزِیزٍ)

یعنی گرفتن توانایی که چیزی مانع او نمیشود در آنچه اراده کند.

(مُقْتَدِرٍ)

نیرومند است بر هر چه که بخواهد .

## [سوره القمر (۵۴): آیات ۴۳ تا ۵۵]

### اشاره

أَ كُفّٰارُكُمْ خَيْرٌ مِنْ أُولٰئِكُمْ أَمْ لَكُمْ بَرٰاءَةٌ فِي اَلزُّبُرِ (۴۳) أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرٌ (۴۴) سَيُهْزَمُ اَلْجَمْعُ وَ يُوَلُّونَ اَلدُّبُرَ (۴۵) بَلِ
اَلسّٰاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَ اَلسّٰاعَةُ أَدْهىٰ وَ أَمَرُّ (۴۶) إِنَّ اَلْمُجْرِمِينَ فِي ضَلاٰلٍ وَ سُعُرٍ (۴۷) يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي اَلنّٰارِ عَلىٰ وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ
سَقَرَ (۴۸) إِنّٰا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنٰاهُ بِقَدَرٍ (۴۹) وَ مٰا أَمْرُنٰا إِلاّٰ وٰاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ (۵۰) وَ لَقَدْ أَهْلَكْنٰا أَشْيٰاعَكُمْ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ (۵۱) وَ
كُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي اَلزُّبُرِ (۵۲) وَ كُلُّ صَغِيرٍ وَ كَبِيرٍ مُسْتَطَرٌ (۵۳) إِنَّ اَلْمُتَّقِينَ فِي جَنّٰاتٍ وَ نَهَرٍ (۵۴) فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ
مُقْتَدِرٍ (۵۵)

### ترجمه آیات:

۴۳-آیا ناگرویدگان شما از این گروه کفّار بهترند،آیا برای شما بیزاری از عذاب در کتابهای سماوی نوشته شده.

۴۴-آیا مشرکان قریش میگویند ما جماعتی هستیم که یاری دهنده یکدیگریم ۴۵-بزودی همه کفار مکّه پراکنده خواهند شد و پشتهای ایشان بر

ص: ۴۵

گردانیده گردد.

۴۶-بلکه روز رستاخیز و قیامت وعده گاه(اصلی)ایشانست و قیامت سخت تر و تلخ تر است.

۴۷-حقّا که تبهکاران در گمراهی و در آتش سوزانند.

۴۸-روزی که تبهکاران برویهای خویش در آتش دوزخ کشیده شوند تلخی حرارت آتش را بچشید.

۴۹-البتّه ما هر چیزی را بمقدار آفریدیم.

۵۰-و ایجاد ما جز یک کلمه نیست مانند بهم زدن چشم.

۵۱-بطور مسلّم امثال شما را هلاک کردیم،پس آیا هیچ پند گیرنده ای هست؟.

۵۲-و هر کاری که کفّار کرده اند در نامه ها مکتوب است.

۵۳-و هر خردی و بزرگی نوشته شده.

۵۴-همانا پرهیزکاران در بوستانها و جویهای آب متنعمند.

۵۵-در مجلسی که در آن دروغ و بیهوده نباشد نزد پادشاهی توانا باشید.

**قرائت آیات:**

یعقوب غیر رویس،ستهزم و دیگران سیهزم الجمع خوانده و در شواذ قرائت ابی السماک(انا کل شیء)برفع و قرائت زهیر و قرطبی و اعمش و(نهر) بدو ضمّه آمده است.

**دلیل این قرءات:**

ابن جنّی گوید:رفع در قول خدا (إِنّا کُلَّ شَیْءٍ خَلَقْناهُ) قوی تر از نصب

است هر چند که جماعت قرّاء بنصب خوانده اند و این برای اینست که آن از موارد ابتداء پس آن مثل قول تو(زید ضربته)میباشد،پس آن مذهب صاحب«الکتاب» (سیبویه)است برای آنکه آن جمله است که در اصل خبر از مبتداء واقع شده، در قول تو که می گویی«نحن کل شیء خلقناه بقدر»پس آن مثل قول تو زید هند ضربهاست،سپس(انّ)داخل شده پس نصب داده اسم را و خبر بر ترکیبی که بر آن بوده باقی مانده و محمد بن یزید هم نصب را اختیار کرده برای آنکه تقدیرش اینست(انا فعلنا کذا)و فعل منتظر بعد(انّا)است،پس چون ما قبلش دلالت بر آن میکند اضمارش نیکوست.

ابن جنّی گوید و این چیزی نیست برای اینکه اصل در خبر مبتداء این است که اسم باشد نه اینکه فعل،خبر منفرد باشد،پس معنای انتظار فعل در اینجا چیست؟و خبر(انّ)و اخوات آن مثل خبرهای مبتداء است و قول- خدا(نهر)جمع نهر پس مثل اسد و اسد و وثن و وثن میباشد و ممکن است که جمع نهر مثل سقف و سقف و رهن و رهن باشد.

**تفسیر آیات:**

سپس خداوند سبحان کفّار مکّه را تخویف داده و گفت:

(أَ كُفّٰارُكُمْ خَيْرٌ)

آیا کفار و ناگرویدگان شما سخت تر و قوی ترند.

(مِنْ أُولٰئِكُمْ)

از این گروهی که یادشان نمودیم و هلاکشان کردیم و این استفهام انکاریست یعنی شما برتر از قوم نوح و عاد و ثمود نیستید،نه در نیرو و نه در ثروت و توانگری و نه در کثرت عدد و وسایل،و مقصود از چیزهایی است که متعلّق باسباب دنیا باشد نه اسباب دین و معنا اینست که هر گاه

هلاك شوند اين گروه كفّار،پس چه چيز بشما تأمين داده كه بر شما نازل شود مثل آنچه بر آنها نازل شد از عذاب.

(أَمْ لَكُمْ بَرٰاءَةٌ فِي الزُّبُرِ)

يعنى آيا براى شما برائت و تأمينى از عذاب الهى در كتب پيشينيان آمده كه آنچه بامّتهاى گذشته رسيد بشما نخواهد رسيد (أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرٌ) كلبى گويد:يعنى آيا اين گروه كفار مى گويند ما جماعتى هستيم كه همديگر را از دشمنانان يارى ميكنيم،و مقصود اين است كه ايشان ميگويند ما همگى يكى هستيم بر ضدّ هر كس كه مخالفت با ما كند يكديگر را يارى ميكنيم از هر كس كه با ما دشمنى كند پس دلالت به نيرو و اجتماع ايشان ميكند.

و منتصر را مفرد آورده براى لفظ جمع پس آن در لفظ مفرد است و اگر چه اسم براى جماعت است،مثل رهط و جيش يعنى چنانچه ايشان بهتر از آنها نيستند و براى ايشان تأمينى از عذاب نيست،پس همين طور جمعيتى نيست بر ايشان كه عذاب خدا را از آنها باز دارد و آنها را يارى كند هر چند كه گفتند ما جماعتى هستيم كه همديگر را كمك ميكنيم،پس كسى نميتواند قصد ما نمايد و هيچكس نمى تواند بر ما غلبه كند،سپس خداوند سبحان فرمود:

(سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ)

بزودى فرار ميكنند يعنى تمام كفّار مكّه ميگريزند.

(وَ يُوَلُّونَ الدُّبُرَ)

يعنى فرارى ميشوند و بر ميگردانند بر شما پشتهاى خود را در فرار كردن،آن گاه خداوند سبحان پيغمبرش صلّى اللّه عليه و آله را خبر داد كه بزودى آن حضرت را بر ايشان پيروز خواهد نمود و آنها را فرار مى دهد،پس اين فرار روز جنگ بدر اتّفاق افتاد،پس موافق خبر آن حضرت واقع شد كه پيشگويى كرده بود و از معجزات آن جناب بود.

ص:48

خداوند سبحان فرمود: (بَلِ السّاعَهُ مَوْعِدُهُمْ) یعنی اینکه وعدگاه همه آنها برای عذاب روز قیامت است.

(وَ السّاعَهُ أَدْهیٰ وَ أَمَرُّ)

پس روز قیامت بزرگتر در بلیّه و گرفتاریست،و دهاء بمعنای بزرگی اسباب ضرر است با شدّت ناراحتی خاطر و آن داهیه یعنی بلیّه و گرفتاری چنانیست که چاره ای در بر طرف کردن آن نیست،و مقصود اینست که آنچه که بر کفار مکّه در روز جنگ بدر رسید از کشته شدن(عتبه و شیبه و حنظله و ابو جهل و...)و اسیری بزرگان آنها و غارت رفتن اموالشان در دنیا خلاصشان از عقاب آخرت نمیکند بلکه عذاب آخرت بزرگتر از زیانهای دنیوی و ناراحت کننده تر است(و امر)یعنی تلخ تر از کشته شدن و اسارت در دنیاست.

و بعضی گویند:امر بمعنای اشدّ،یعنی سخت تر است در استمرار بلاء برای آنکه اصل مر نفوذ است،سپس بیان فرمود حال قیامت را و گفت:

(إِنَّ الْمُجْرِمِینَ فِی ضَلاٰلٍ وَ سُعُرٍ)

جبائی گوید:البتّه گنهکاران،در رفتن از راه نجات و طریق بهشت در گمراهی و آتش بر افروخته اند.

و بعضی گویند:در ضلال یعنی در هلاک و رفتن از راه حقّ.

(وَ سُعُرٍ)

یعنی در زحمت و شکنجه اند.

(یَوْمَ یُسْحَبُونَ)

روزی که کشیده میشوند.

(فِی النّارِ عَلیٰ وُجُوهِهِمْ)

یعنی این عذاب برای ایشان است،در روزی که فرشتگان میکشند ایشان را بر صورتشان در آتش و میگویند بایشان:

(ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ)

یعنی بچشید حرارت آتش دوزخ را برسیدن آتش ایشان بعذاب و حرارت آتش و آن مثل قول ایشانست که میگویند:وجدت مس

الحمی)یافتم و احساس کردم گرمی و حرارت تب را و سقر دوزخ است.

و بعضـی گفته انـد:که آن دری از درهای آتش است،و اصل سـقر تلویـح و تغییر و دگرگونی است،میگویند:(سقرته الشمس)آفتاب آن را تغییر داد و (سقرته)هر گاه آن را دگرگون کند و منصرف نشده است،برای دو عامل انصراف ۱-تعریف،معرفه بودن ۲-تأنیث.

(إِنّٰا کُلَّ شَیْءٍ خَلَقْنٰاهُ بِقَدَرٍ)

جبائی گوید:ما ایجاد کردیم هر چیزی را که آفریدیم بمقدار و اندازه ای که حکمت ما ایجاب میکرد،ما آن را گزاف و بیهوده خلق نکردیم،پس ما عذاب را هم به اندازهٔ استحقاق افراد مجرم و گنهکار آفریدیم،و همچنین هر چیزی که در دنیا و آخرتست آن را بمقدار معیّن و معلوم خلق کردیم.

حسن گوید:یعنی ما هر چیزی را برای کار معیّن آفریدیم،پس زبان را برای سخن گفتن و دست را برای داد و ستد و پا را برای رفتن و چشم را برای دیدن و گوش را برای شنیدن و معده را برای هضم غذا خلق کردیم،و اگر از این برنامه زیاد یا کم شود هر آینه غرض و مقصود ما تمام نباشد.

ابن عباس گوید:یعنی قرار دادیم ما برای هر چیز یک شکل و صورتی که موافق آن شایسته برای آن باشد مثل زن را برای مرد و ماده الاغ را برای الاغ و لباس مردان را برای مردها و جامهٔ زنان را برای بانوان.

و بعضی گویند:یعنی ما خلق کردیم هر چیز را باندازه معیّن و قضا حتمی در لوح محفوظ.

(وَ مٰا أَمْرُنٰا إِلاّٰ وٰاحِدَةٌ کَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ)

ابن عبّاس و کلبی گویند:یعنی و نیست امر و فرمان ما بآمدن روز قیامت در سرعت مگر مثل چشم بر هم زدن

و معنای لمح دیدن بعجله و شتاب است و آن بهم خوردن چشم است،و مقصود اینست،هر گاه ما اراده کردیم که قیامت برپا شود آماده کنیم انسان و تمام آفریده و مخلوق خود را بقدر یک چشم بر هم زدن در سرعت.

جبائی گوید:یعنی و نیست امر ما هر گاه اراده کنیم که چیزی باشد مگر یک مرتبه دیگر در آن نیازی بامر و فرمان دوّم نیست البتّه «نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» ما باو می گوییم باش،پس میباشد مثل یک چشم بر هم زدن در سرعت بدون هیچ کندی و تأخیر.

(وَ لَقَدْ أَهْلَكْنا أَشْياعَكُمْ)

حسن گوید:یعنی و جدّا هلاک کردیم ما، همانند شما و امثال شما را در کفر از امتهای گذشته و آنها را اشیاع و پیروان- ایشان نامید چون که موافقت کردند با ایشان در کفر و دروغ پنداشتن پیامبران (فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ) پس آیا یک مذکّر و متنبّهی هست که موجب شود او را این موعظه و اندرز که منزجر و منتهی شود از مثل آنچه گذشتگان مرتکب شدند از اعمال کفّار تا بسر آنها نیاید آنچه بر سر آنان آمد از هلاکت و نابودی.

(وَ كُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ)

جبائی گوید:یعنی هر کاری را که کردند در کتب و پرونده ای که فرشتگان نگهبانان نوشته اند خواهد بود،و این اشاره است به اینکه هیچ کاری مغفول و مستور از آنها نیست.

و بعضی گویند:یعنی تمام اعمال آنها در کتاب محفوظ بر ایشان نوشته میشود برای آنکه آن از بزرگترین عبرتها و اعتبار نامه هاست در علم بمخلوقات پیش از آنکه بوده باشد،بر تفصیل اعمالشان.

(وَ كُلُّ صَغِيرٍ وَ كَبِيرٍ مُسْتَطَرٌ)

ابن عبّاس و مجاهد و قتاده و ضحاک گویند:

یعنی و آنچه که مقدم داشتند از اعمالشان از کوچک و بزرگ نوشته میشود بر ایشان

ص :51

و بعضـی گوینـد:یعنی هر کوچـک و بزرگی از روزیها و اجلها و مرگ و زنـدگی وماننـد آن در لوح محفوظ مکتوب و ثبت است.

(إِنَّ الْمُتَّقِینَ فِی جَنّاتٍ وَ نَهَرٍ)

البتّه پرهیزگاران در بستانها و نهرهای بهشت از آب و شراب و عسل متنعّمند،و نهر را در جای انهار گذارده برای آنکه آن اسم جنس است بر زیاد و کم اطلاق میشود،و انهار بهتر می باشـد ولی البتّه مفرد آمـده برای موافقت با قافیه و فواصل آیات،و النهر آن مجرای گشاد و وسیع از مجاری آبست.

(فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ)

یعنی در مجلس حقّی که بیهوده گی و اتّهـام گناه نیست و بعضـی گوینـد:توصـیف بصـدق فرمود برای آنکه آنجا مقام بلنـد و پسندیده است.

و بعضی گویند:برای دوام نعمت است در آن.

و بعضی گفته اند:برای آنکه خدا وعده راست داد اولیاء خودش را در آن.

(عِنْدَ مَلِیکٍ مُقْتَدِرٍ)

یعنی نزد خـدای سـبحان پس اوست مالـک توانـایی که چیزی او را عـاجز نکنـد،و مقصود قرب مکـانی نیست،خداونـد،اجل و اعلای از مکـان است،بلکه مراد اینست که ایشـان در کنف او و پنـاه او و کفایت اوینـد،چون که بایشان انواع رحمت و فضـل خداوند سبحان میرسد .

ص :۵۲

## سورة الرحمن

### اشاره

بعضی گفته اند در مکّه نازل شده جز یک آیهٔ: یَسْئَلُهُ مَنْ فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ ،که بقول عطاء و قتاده و عکرمه و یکی از دو روایت از ابن عبّاس که در مدینه آمده.

و حسن و قتاده و ابی حاتم نقل کرده اند که تمام آن مدنی است.

### عدد آیات آن:

هفتاد و هشت آیهٔ کوفی و شامی و ۷۷ آیهٔ حجازی و ۷۶ آیهٔ بصری است

### اختلاف آنها:

در پنج آیه است (الرَّحْمٰنُ) یک آیه کوفی شامی (خَلَقَ الْإِنْسٰانَ) اوّل- غیر مدنی و (وَضَعَهٰا لِلْأَنٰامِ) غیر المکّی(المجرمون)غیر البصر (شُوٰاظٌ مِنْ نٰارٍ) حجازی است.

## فضیلت این سوره:

ابی بن کعب گوید:حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله فرمود:هر کس سوره (الرحمن)را قرائت کند خدا بر ضعف و ناتوانی او ترحّم نماید و او سپاس و شکر آنچه را که خدا بر او انعام نموده بجا آورده است،و از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام از پدران گرامیش از پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله روایت شده که فرمود:«برای هر چیزی عروسی است و عروس قرآن سورهٔ الرحمن است،لکلّ شیء عروس و عروس القرآن سوره الرحمن جلّ ذکره».

و ابو بصیر از حضرت ابی عبد اللّه صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود:ترک نکنید قرائت الرحمن را و قیام به آنرا زیرا که آن در دلهای منافقین قرار نمیگیرد و روز قیامت در صورت آدمی در زیباترین صورت و خشبوترین بوی میآید نزد پروردگارش تا آنکه میایستد در جایی که هیچکس نزدیکتر از او به خدا نیست،پس خدای سبحان باو میفرماید چه کسی در زندگانی دنیا قیام بحق تو نموده و مداومت کرد بقرائت تو،پس سورهٔ الرحمن میگوید:

«ای پروردگارم فلانی و فلانی و فلانی پس صورت ایشان سفید میشود پس بآنها میفرماید،شفاعت کنید در هر کس که دوست دارید،پس شفاعت میکنند تا آنکه باقی نماند برای ایشان غایتی و کسی نباشد که برای او شفاعت کنند پس بایشان میگویند داخل بهشت شوید و هر کجا که خواستید مسکن نمائید».

حماد بن عثمان گوید:حضرت صادق علیه السلام فرمود:لازم است که هر مردی سورهٔ الرحمن را در روز جمعه قرائت کند پس هر وقت که خواند (فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ) بگوید«لا بشیء من آلائک رب اکذب».

و از آن حضرت است که فرمود:کسی که در شب سورهٔ الرحمن را بخواند،و

ص:۵۴

بعد از هر فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ بگوید«لا بشیء من آلائك رب اكذب»خداوند فرشته و ملكی بر او موكّل كند اگر در اوّل شب خواند كه او را تا صبح حفظ نماید و اگر در هنگام صبح آن را خواند موكّل فرماید بر او فرشته ای كه او را تا شب حفظ كند.

## ارتباط این سوره با سورهٔ قبل:

خداونـد سـبحان سورهٔ قمر را كه قبل از این است پایان داد باسم مقدّس خودش و فرمود (عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ) و این سوره را نیز باسم خودش شروع نمود و گفت:

سوره الرحمن جل ذكره مكيه او مدنيه و هى ثمان و سبعون ايةً

## [سوره الرحمن (۵۵): آیات ۱ تا ۱۳]

### اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . اَلرَّحْمٰنُ (۱) عَلَّمَ اَلْقُرْآنَ (۲) خَلَقَ اَلْإِنْسٰانَ (۳) عَلَّمَهُ اَلْبَيٰانَ (۴) اَلشَّمْسُ وَ اَلْقَمَرُ بِحُسْبٰانٍ (۵) وَ اَلنَّجْمُ وَ اَلشَّجَرُ يَسْجُدٰانِ (۶) وَ اَلسَّمٰاءَ رَفَعَهٰا وَ وَضَعَ اَلْمِيزٰانَ (۷) أَلاّٰ تَطْغَوْا فِي اَلْمِيزٰانِ (۸) وَ أَقِيمُوا اَلْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَ لاٰ تُخْسِرُوا اَلْمِيزٰانَ (۹) وَ اَلْأَرْضَ وَضَعَهٰا لِلْأَنٰامِ (۱۰) فِيهٰا فٰاكِهَةٌ وَ اَلنَّخْلُ ذٰاتُ اَلْأَكْمٰامِ (۱۱) وَ اَلْحَبُّ ذُو اَلْعَصْفِ وَ اَلرَّيْحٰانُ (۱۲) فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ (۱۳)

ص: ۵۵

## ترجمهٔ آیات:

بنام خداوند بخشایندهٔ مهربان ۱-خدای مهر پیشه.

۲-قرآن را بیاموخت.

۳-انسان را بیافرید.

۴-او را بیان آموخت.

۵-خورشید و ماه بحسابی منظّم سیر میکنند.

۶-و نباتات بی ساق و ساقه دار سجده میکنند.

۷-و آسمان را بالا برد و میزان را بنهاد.

۸-تا در سنجش سرکشی نکنند.

۹-و سنجش را بانصاف به پای دارید و میزان را نکاهید.

۱۰-و زمین را برای آدمیان بنهاد.

۱۱-در زمین میوه و درخت خرما غلاف دار هست.

۱۲-و در زمین دانه است که دارای برگ خشک و گل است.

۱۳-پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب میکنید.

## قرائت آیات:

ابن عامر(و الحب ذو العصف و الریحان)بنصب در هر دو خوانده و حمزه و کسایی و خلف و الحب ذو العصف برفع و الریحان بجرّ قرائت کرده اند،و باقی از قراء در تمام برفع خوانده اند.

در شواذ قرائت ابی السماک«و السماء رفعها»برفع آمده و بلال بن ابی

برده«و لا تخسروا»بفتح تاء و سین و نیز بکسر سین قرائت کرده.

## دلیل این قرءات:

ابو عبیده گوید:العصف آنست که میخشکد و سخت میشود و خورده میشود از زراعت مثل گندم و جو و آن عصیفه مغز گندم و زراعت است.

علقمه بن عبده گوید:

تسقی مذانب قد مالت عصیفتها

حدورها من اتیّ الماء مطموم

چنان از فراق محبوبش میگرید که گویا سیل اشک متوجّه برگ گل روی او شده و گودی گونه او از اشک پر گشته است.

و ریحان دانه ایست که میخورند میگویند:«سبحانک و ریحانک»یعنی روزی تو نمر بن تولب گوید:

سلام الاله و ریحانه

و رحمته و سماء درر

درود خدا و روزی او و رحمت او و آسمان که بارنده او برای تو باد.

و بعضی گفته اند:که عصف و عصیفه برگ زراعت است.

از قتاده نقل شده که:عصف کاه است و کسی که(و الحب ذا العصف)قرائت کرده حمل کرده آن را بر(و خلق الحب و خلق الریحان)و آن رزق است-و تقویت میکند این را قول او که میفرماید (فَأَخْرَجْنا بِهِ أَزْواجاً مِنْ نَباتٍ شَتّی) و کسی که ریحان را رفع داده پس تقدیر آن را چنین دانسته(فیها فاکهه و الریحان و الحب ذو العصف)و کسی که جرّ داده پس تقدیر آن را(فالحب ذو العصف و ذو الریحان)یعنی از دانهٔ رزق و روزیست،پس اگر گفتی که عصف و عصیفه هم نیز روزیست پس مثل آنست که گفته است:ذو الرزق و ذو الرزق.

گفته میشود این ممتنع نیست،برای آنکه عصیفه رزقی است غیر رزقی که

ریحان بر آن واقع شـده و مثل آنست که اراده شده بریحان دانه هر گاه از پوست هایش جدا شود،پس بر او رزق اطلاق میشود برای عموم منفعت بآن و اینکه آن روزی برای مردم و غیر مردم است،و بعیـد است که ریحان بوئیـدنی در این مواضع باشـد،و البتّه آن قوّت مردم و حیوانات است،چنانچه میفرماید:

(فَأَخْرَجْنٰا بِهِ أَزْوٰاجاً مِنْ نَبٰاتٍ شَتّٰی کُلُوا وَ ارْعَوْا أَنْعٰامَکُمْ) پس بیرون آوریم بسبب آب جفتهایی از گیاهان بسیار بخوریـد و حیوانات خود را بچرانید.

و قول او (وَ السَّمٰاءَ رَفَعَهٰا) ابن جنّی گویـد:رفع در اینجـا ظاهرتر از قرائت جماعت قرّاء است که بنصب خوانـده انـد و این رفع جهتش اینست که آن را صرف بابتداء نموده برای آنکه عطف کرده آن را بر جمله مبتداء و خبر و آن قول او:

(وَ النَّجْمُ وَ الشَّجَرُ یَسْجُدٰانِ)

است و امّـا قرائت عمـوم قرّاء بنصب پس آن عطـف بر یسـجدان تنهـاست و آن جمله ای از فعـل و فاعـل است و عطـف اقتضـا مثلیّت، در ترکیب جمله ها میکند پس تقدیرش میشود(یسجدان و رفع السماء)پس چون اضمار و پنهان نمود رفع را تفسیر کرد آن را بقولش(رفعها)مثل قول تو که می گویی (قام زید و عمرا ضـربته)یعنی و ضـربت عمرا برای آنکه عطف شود جمله ای از فعل و فاعل بر جمله دیگری مثل آن.

و امّا قول او(تخسروا)بفتح تاء پس آن بنا بر حذف حرف جرّ است یعنی (لا تخسروا فی المیزان)در سنجش نقصان نکنید و کم ندهیـد،پس چون حرف جرّ حـذف شـده ناچار شـده که فعل را منصوب بخوانـد مثل قول او که می فرمایـد:(و اقعدوا لهم کلّ مرصد)یعنی در هر مرصد و کمینگاه یا(علی کلّ مرصد)یا بر هر کمینگاهی.

و امّا تخسروا)بفتح تاء و کسر سین پس بنا بر(خسرت المیزان)است

ص :۵۸

و البتّه مشهور(اخسرته)است می گویی(خسر المیزان و اخسرته)مثل اینست که(خسرته)لغتی در اخسرته باشد مثل(اجبرت الرجل و جبرته)و اهلکته و هلکته.

### لغات آیات:

الرّحمن:آن خدائیست که رحمتش شامل هر چیزی شده پس برای، همین هیچکس توصیف بآن نمیشود مگر خدای تعالی،و امّا راحم و رحیم پس جایز است که بندگان خدا بآنها موصوف باشند.

البیان:آن دلیلهایی است که بعلم میرساند و بعضی گویند:بیان اظهار معنی است برای نفس بآنچه که تمیز داده میشود بسبب آن از غیر آن مثل تمیز معنای رجل از معنای فرس و معنای قادر از معنای عاجز و معنای عام از معنای خاص.

الحسبان:مصدر حسبته احسبه حسابا و حسبانا مثل سکران و کفران است.و بعضی گویند:آن جمع حساب مثل شهاب و شهبان است.

و النجم:آن گیاهانی بدون ساقه است مثل تره و یونجه.

و الشجر:آن گیاهی است که ساقه دار باشد مثل کاهو و اشجار و اصل نجم طلوع است،میگویند:نجم القرآن و النبات هر گاه ظاهر شوند و به سبب همین نامیده شده(نجم السماء)برای طلوع آن.

الاکمام:جمع کم و آن ظرف میوه خرماست که در ظرفش محفوظ است هر گاه پیچیده بر آن باشد.

الآلاء:أبو عبیده گوید:نعمتهاست و مفرد آن الی بر وزن معی و الی بر وزن قفاست.

ص :۵۹

## اعراب آیات:

اَلرَّحْمٰنُ

یک آیه است با اینکه آن جمله نیست برای آنکه تقدیر آن اللّٰه الرحمن است تا فاصله با آیهٔ بعد صحیح باشد،پس الرحمن خبر مبتداء محذوف است،مثل قول خدا (سُورَةٌ أَنْزَلْنٰاهٰا) یعنی هذه سوره.

(أَلاّٰ تَطْغَوْا)

تقدیر آن(لان لا تطغوا)است،پس آن در محل نصب است بسبب آنکه مفعول له است و لفظ آن نفی و معنایش نهی است و برای همین عطف بر آن نموده بقولش (وَ أَقِیمُوا الْوَزْنَ) و قول او (فِیهٰا فٰاکِهَةٌ) مبتداء و خبر در محلّ نصب است بنا بر حالیّت.

## تفسیر آیات:

(الرَّحْمٰنُ)

خداوند سبحان این سوره را افتتاح به این اسم نمود برای اینکه بندگان بدانند که تمام آنچه که بعدا توصیف نموده از افعال نیکوی او البتّه از رحمتی صادر شده که شامل همهٔ مخلوقات او میشود و مثل آنست که پاسخ قول ایشان را داده که گفتند:و ما الرحمن در قول خدا (وَ إِذٰا قِیلَ لَهُمُ اسْجُدُوا لِلرَّحْمٰنِ قٰالُوا وَ مَا الرَّحْمٰنُ) و هر گاه بایشان گفته میشود سجده کنید برای رحمن میگویند:رحمان کیست؟ و روایت شده که چون نازل شد آیهٔ قُلِ ادْعُوا اللّٰهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمٰنَ گفتند ما رحمانی نمیشناسیم جز صاحب یمامه پس بایشان گفته شد(الرحمن).

(عَلَّمَ الْقُرْآنَ)

کلبی گوید:یعنی محمد صلّی اللّٰه علیه و آله را قرآن آموخت و آن حضرت هم بامّتش یاد داد.

و بعضی گفته اند:که آن جواب اهل مکّه است وقتی که گفتند که البتّه بشری

ص:۶۰

قرآن را بـاو آموخت،پس خداونـد سبحان بیان کرد که آن کسـی که قرآن را به او آموخت او خـدای رحمانست،و تعلیم بیان کردن چیزیست که بسبب آن کسـی که نمیدانـد عـالم و دانشـمند میشـود و اعلام:ایجـاد چیزیست که بوسـیلهٔ آن عـالم و دانا میگردد.

خداونـد سـبحان یاد نمود نعمت را در آنچه را که از حکمت بسـبب قرآن دانسـته شـده آن چنان حکمتی که مردم محتاج بآن هســتند در دینشــان تــا اینکـه ادا نماینــد آنچـه را کـه بر ایشـان واجـب اسـت و مســتوجب ثـواب میشونــد بطـاعت و پیروی پروردگارشان.

زجاج گوید:معنای (عَلَّمَ الْقُرْآنَ) اینست که آن را آسان نمود برای یاد نمودن و یاد گرفتن.

(خَلَقَ الْإِنْسٰانَ)

ابن عبّاس و قتاده گویند:یعنی انسان را از عدم به وجود آورد،و مقصود از انسان در اینجا آدم علیه السلام است.

عَلَّمَهُ الْبَیٰانَ)

یعنی اسماء و نامهای تمام موجودات و همهٔ لغات را بحضرت آدم آموخت.

حضرت صادق علیه السلام فرمود:«البیان»بزرگترین اسمیست که به سبب آن هر چیزی را دانا شد.

حسن و ابو العالیه و ابن زیـد و سدی گویند:انسان اسم جنس است،و برخی گفته اند:معنایش تمام مردم است،علّمه البیان یعنی سخن گفتن و نوشـتن و خط و فهم و افهام تا اینکه معلوم شود چه میگویـد و برای او چه گفته می شود،و این آن معنای اظهر و اعم است.

و جبائی گوید:البیان آن کلامیست روشن میشود بآن مقصود او و بسبب

آن انسان تمیز داده میشود از حیوانات.

ابن کیسان گوید:مقصود از (خَلَقَ الْإِنْسٰانَ) حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله است،تعلیم داد باو علم آنچه بوده و علم آنچه خواهد شد.

(الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ بِحُسْبٰانٍ)

ابن عبّاس و قتاده گویند:یعنی جاری و-متحرّک و سیر میکنند از روی نظم و منازلی را طی مینمایند که از آنها تجاوز نمیکنند و آن دو(مهر و ماه)دلالت بر عددها و سالها و اوقات مینماید پس(یجریان) را پنهان و از ظاهر کلام حذف نموده برای دلالت کلام بر آن و تحقیق معنایش اینست که آنها بیک نسق و نظم معیّن و حساب متفق دائما در جریان و حرکتند که تفاوتی و اختلافی در آن واقع نمیشود،پس خورشید قطع میکند برجهای فلک را در سیصد و شصت و پنج روز(۳۶۵)و اندی،و ماه در بیست و هشت روز پس برای همیشه بر این صورت سیر میکنند و خداوند سبحان مهر و ماه را اختصاص بذکر داد برای آنچه که در آنست از منافع فراوان-برای مردم از نور و روشنایی و شناختن شب و روز و رسیدن میوه جات و منافع دیگر پس ذکر آنها برای بیان نعمت وجود آنهاست بر خلق خدا و تمام آفریده ها.

(وَ النَّجْمُ وَ الشَّجَرُ يَسْجُدٰانِ)

ابن عبّاس و سعید بن جبیر و سفیان ثوری گویند:مقصود از نجم گیاه های زمین است که ساقه ندارد.و از شجر آن چیزهایی است که برایش ساقه و در زمستان میماند(چون درختان).

مجاهد و قتاده گویند:اراده نموده بنجم نجم آسمان و آن مفرد است،و مقصود تمام نجوم و ستارگانست،و شجر سجده میکند برای خدا صبح و شام بر حدوث و طلوعشان،چنانچه در جای دیگر فرمود:(و الشجر و الدوابّ)و-اهل تحقیق گفته اند:که مقصود از سجود آنها چیزهایی است در آنها،از

نشـانه ای که دلالت بر حـدوث آنها میکنـد و بر اینکه برای آنها صانعی است که آنها را ایجاد کرده و آنچه که در آنهاست از صنعت و قدرتی که ایجاب میکند سجود آنها را.

ضحـاک و سـعید بن جبیر گوینـد:سـجود آنهـا سـجود سایه های آنهاست، مثل قول او که میفرمایـد: (یَتَفَیَّؤُا ظِلالُهُ عَنِ الْیَمِینِ وَ الشَّمائِلِ سُجَّداً لِلّهِ وَ هُمْ- داخِرُونَ) (۱)و مقصود اینست که برای هر جسـد سـایه ای هست پس در آن اقتضـا و ایجاب خضوع میکند بآنچه که در آنست از دلیل حدوث آنها و اثبات محدث و صانع مدبّر آنها.

جبائی گوید:معنای سـجود نجم و شـجر اینست که:خدای سـبحان آنها را بهر چه که میخواهد میگرداند بدون امتناعی،پس این را خضوع آنها قرار داد و معنای سجود خضوع است،چنانچه در قول شاعر آمده(تری الاکم فیها سجّدا للحوافر)بینی که سمها را در آن خضوع است برای چهار پایان.

(وَ السَّماءَ رَفَعَها)

یعنی و بلند کرد آسمان را و بلند کرد آن را بالای زمین دلالت بر کمال قدرت حق سبحان میکند.

(وَ وَضَعَ الْمِیزانَ)

حسن و قتاده گویند:یعنی نهاد،آلت سنجش و ترازو را برای رسیدن بعدل و انصاف.

قتاده گوید:آن ترازوی معهود است که دارای دو کفّه میباشد.

زجاج گوید:مقصود از میزان عدل است،یعنی اینکه خداوند امر بعدل و داد نموده است و دلالت بر این میکند قول او:

(أَلاّ تَطْغَوْا فِی الْمِیزانِ)

یعنی در میزان و سنجش تجاوز از عدل و حق



---

۱- ۱) -سورهٔ نحل آیهٔ:۴۷.

به نقصان و کم فروشی و باطل نکنید،و تقدیرش اینست(فعلت ذلک لئلا تطغوا)من این کار را کردم ترازو را نهادم،تا اینکه شما تجاوز از حق ننمائید و محتمل است نیز که (أَلاّٰ تَطْغَوْا) نهی منفرد و تنها باشد(و ان)مفسّره بمعنای ای باشد.

و بعضی گفته اند:مراد از میزان قرآنست که آن اصل دین است پس مثل آن است که خدای تعالی بیان نموده ادلّه عقلیه و ادلّه سمعیّه را و البتّه خداوند سبحان تکرار نمود ذکر میزان را بدون اضمار و مخفی نمودن برای آنکه دوّمی در نهی و منع کردن از آن قائم بخود باشد هر گاه گفته شود بایشان (أَلاّٰ تَطْغَوْا فِي الْمِيزٰانِ) در سنجش تجاوز از حق نکنید.

(وَ أَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ)

یعنی وقتی خواستید بگیرید و یا بدهید زبان و شاهنگ ترازو را بعدل و یکسان بدهید.

(وَ لاٰ تُخْسِرُوا الْمِيزٰانَ)

یعنی ناقص نکنید آن را بکم دادن و ستم کردن، بلکه آن را مساوی و برابر بدهید،بانصاف.

سفیان بن عیینه گوید:عدل اقامه کردن بدست است و قسط اقامه کردن بقلب.

(وَ الْأَرْضَ وَضَعَهٰا لِلْأَنٰامِ)

چون آسمان را یاد نمود،متقابلا زمین را هم یاد کرد و گفت:و زمین را گسترش داد و نرم و مطیع نمود برای مردم.

ابن عبّاس گوید:انام هر چیزیست که در آن روح باشد.

حسن گوید:انام جنّ(موجود نامرئی)و انس«موجود مرئی»است.

مجاهد گوید:انام،تمام آفریده های جاندار است.

و از زمین تعبیر کرد بوضع چون از آسمان تعبیر برفع نمود،و در این بیان

نعمت است بر خلق خدا و بیان وحدانیّت و قدرت خدای تعالی است،چنانچه در رفع سماء گفته شد.

(فِيهٰا فٰاكِهَةٌ)

یعنی در روی زمین چیزهایی است که بآن متنعّم و بهره مند میشوند از اقسام میوه هایی که از درختان بدست میآورند.

(وَ النَّخْلُ ذٰاتُ الْأَكْمٰامِ)

یعنی نخلهایی که دارای فلوفها و غلافها است،و میوه نخل مادامی که شکوفا نشده در غلف و جلد است.

حسن گوید:اکمام لیف نخل است که خرما در آن نهفته است.

ابن زید گوید:یعنی دارای شکوفه است برای آنکه آن پوشیده بلیف و غلاف است.

(وَ الْحَبُّ)

اراده نموده تمام حبوباتی که در زمین زراعت میشود از گندم و جو(و باقلا و لوبیا و نخود و عدس و غیر اینها).

(ذُو الْعَصْفِ)

جبائی و مجاهد گویند:یعنی صاحبان برگ که وقتی که خشک شد و خورد شد کاه میشود.

ابن عبّاس و قتاده و ضحاک گویند:عصف کاه است که باد آن را می پراند و میبرد.

سداء و فراء گویند:آن سبزۀ زراعت است و آن اقلّ چیزیست که از آن می روید.

(وَ الرَّيْحٰانُ)

در قول بیشتر مفسّرین یعنی روزی است.و حسن و ابن زید گویند:آن شاخه ریحان و گلیست که میبوئید.

و ضحاک گوید:ریحان دانۀ خوردنی(مثل گندم و جو و باقلا و....)و عصف برگیست خورده نمیشود،و آن روزی و رزق و خوراک حیواناتست،و ریحان

ص:۶۵

رزق و خوراک انسانهاست،پس خداوند سبحان یاد نمود قوت مردم و حیوانات را سپس انس و جن را مخاطب ساخت و فرمود:

(فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ)

یعنی بکدام یک از نعمتهای پروردگارتان از این چیزهایی که یاد شد تکذیب میکنید،برای اینکه همه آنها نعمتی است بر شما که از آن استفاده میکنید،و مقصود اینست که ممکن نیست بر شما که انکار چیزی از این نعمتها را بنمائید.

و امّا جهت تکرار این آیه در این سوره اقرار گرفتن بآن نعمتهای معدود و تاکید در تذکّر بتمام آنها است،پس هر کجا که خدای سبحان نعمتی را که انعام بآن نموده یاد میکند اقرار میگیرد بر آن و توبیخ میکند بر تکذیب به آن چنانچه مردی بدیگری میگوید:

(اما احسنت الیک حین اطلقت لک مالا اما احسنت الیک حین ملکتک عقارا اما احسنت الیک حین بنیت لک دارا) آیا من احسان بتو نکردم وقتی که مالی را در اختیار تو گذاردم،آیا من بتو نیکی نکردم وقتی که بتو زمین و ملکی بخشیدم،آیا من بتو خدمت نکردم وقتی که خانه ای برای تو ساختم،پس تکرار در آن خوبست برای اختلاف آنچه را که اقرار بآن کرده،و مثل آن در کلام عرب و اشعار ایشان زیاد است.

مهلهل بن ربیعه در مرثیه برادرش کلیب گوید: (۱)

علی ان لیس عدلا من کلیب

اذا طرد الیتیم عن الجزور



---

۱- ۱) -مهلهل،بصیغهٔ اسم فاعل نامش عدی بن ربیعه تغلبی دایی امرء القیس است که حدود صد سال قبل از هجرت مرده و او اوّل کسی است که قصیده سرایی کرده،و کلیب برادر او از بزرگان و از اشراف عرب بود و کشته شد و بکشته شدن او آتش جنگ بطول چهل سال شعله ور بود و آن در کتب و تواریخ

ترجمه:بنا بر این آنچه را من کشتم و اسراف در قتل مردم کردم برابر و مساوی با خون کلیب نیست،زیرا که بقتل او یتیمان از طعام و مأکولات رانده و مطرود و در بدر شدند.

علی ان لیس عدلا من کلیب

اذا ما ضیم (۱)جیران المجیر

بنا بر این آنچه را که من کشتم برابری با خون کلیب نمیکند زیرا با کشتن او پناهندگان بی پناه شدند.

علی ان لیس عدلا من کلیب

اذا رجف العصاه (۲)من الدبور

بنا بر این آنچه را من کشتم برابری با خون کلیب نمیکند زیرا بقتل او عصاه بلرزه در آمد.

علی ان لیس عدلا من کلیب

اذا خرجت مخباه (۳)الخدور

بنا بر این آنچه را که من از مردم کشتم برابری با خون کلیب نمیکند،زیرا بقتل او پرده گیان از پشت پرده ها بیرون آمدند.

علی ان لیس عدلا من کلیب

اذا ما اعلنت نجوی الصدور

(۱

(عرب معروف است،و مهلهل در مرگ برادرش این قصیده را سروده است و در بیست جای قصیده آن نیم خط دوّم را تکرار کرد،و مقصودش از آن بیت این است که من گرچه اسراف در قتل مردم کردم برای انتقام برادرم و لیکن این کشتار برابری با خون برادرم نمیکند زیرا بقتل او یتیم ها در بدر و همسایه ها بیچاره شدند.



---

۱- ۱) -ضیم مجهول ضمّ است مثل قیل بمعنای ضم کردن بخود و پناه دادنست.
۲- ۲) -عضاه اسم درخت خاردار است که در مقابل باد مقاومت دارد و حرکت نمیکنـد چون برگ ندارد و شاخه اش محکم و سخت است،و در این بیت میگوید که این درخت با مقاومتش در برابر بادهای سخت از حادثه قتل تو لرزید.
۳- ۳) -مخباه یعنی بانوان پوشیه دار و رو گرفته و پنهان در پشت حجابها.

بنـا بر این آنچه را که من از مردم کشـتم برابری با خون کلیب نمیکنـد،زیرا بقتل او صـداهای خفته در سـینه ها آشـکارا و بلند گردید.

و لیلی اخیلیه در مرثیه توبه پسر حمیر گوید:

لنعم الفتی یا توب کنت و لم تکن

لتسبق یوما کنت فیه تحاول (۱)

هر آینه خوب جوانمردی بودی ای توب و حال آنکه نبودی در روز مسابقه تا در آن روز برنده شوی.

و نعم الفتی یا توب کنت اذا التفتت

صدور العوالی و استشال (۲) الاسافل

و چه خوب جوانمردی بودی ای توب زمانی که مستکبرین و بزرگان ساقط و- مستضعفین و زیر دستان بسبب تو بلند میشدند.

و نعم الفتی یا توب کنت لخائف

اتاک لکی تحمی و نعم المجامل (۳)

و چه خوب جوانمردی بودی ای توب برای بیچـاره ترسانی که نزد تو میآمـد تا او را حمایت کنی و چه خوب حامی و مـدافعی بودی.

و نعم الفتی یا توب جا را و صاحبا

و نعم الفتی یا توب حین تناضل (۴)

و چه خوب جوانمردی بودی ای توب از جهت همسـایگی و رفـاقت و چه خوب جوانمردی بوده هنگـامی که دفاع از دشـمنان میکنی.

لعمری لانت المرء ابکی لفقده

و لو لام فیه ناقص الرّای جاهل



---

۱- ۱) -تحاول،یعنی اراده کنی و مسابقه را به بری.

۲- ۲) استشال،بمعنای بلند کردن یعنی زیر دستان را بلند کنی.

۳- ۳) مجامل،یعنی خوش رفتاری با مردم و اینجا بمعنای مدافع و حامی است.

۴- ۴) تناضل بمعنای مدافع است و در حدیث از قول حضرت صادق(ع)بهشام بن حکم آمده که فرمود: ا فهمت یا هشام فهما تناضل به اعدائنا آیا ای هشام فهمیدی فهمیدنی که دفاع کنی با آن دشمنان ما را.«مترجم»

سوگند بجان خودم که تو کسی هستی که برای مرگش گریه میکنم هر چند که مرا نادان کم عقلی ملامت و سرزنش کند.

لعمری لانت المرء ابکی لفقده

اذا کثرت بالمحجبین التلاتل (۱)

قسم بجان خودم که تو انسانی هستی که برای فقد انت گریه میکنم زمانی که منع کنندگان شدیدا بسیار شوند.

ابی لک ذمّ الناس یا توب کلّما

ذکرت امور محکمات کوامل

محال بود برای تو مذمّت و بدگویی مردم ای توب هر وقتی که نزد تو کارهای محکم و خوبی را که بزرگان انجام میدادند ذکر میشد.

ابی لک ذمّ الناس یا توب کلّما

ذکرت سماح حین تاوی الارامل

محال بود برای تو مذمّت و بد گویی بمردم ای توب هر وقتی که نزد تو بزرگوار کریمی یاد میشد هنگامی که بیوه زنان را نگهداری میکردی.

فلا یبعدنک اللّه یا توب انّما

کذاک المنایا عاجلات و آجل

پس خداوند تو را از رحمت واسعه خود دور نکند ای توب که البتّه این چنین مرگها زود و یا دیر امروز و یا فردا فرا میرسد.

و لا یبعدنک اللّه یا توب انّما

لقیت حمام الموت و الموت عاجل

و دور نسازد خدا تو را از رحمتش ای توب که قاصد مرگ را ملاقات کردی و حال آنکه مرگ برای تو زود بود،و شاهد در این اشعار تکرار است،پس در این ابیات از تکرار به تکرار دیگری پرداخته برای اختلاف معنیهایی که آنها را شمردم.

ص :۶۹

---

۱ - ۱) -تلاتل،بمعنای شدائد و سختیهاست،یعنی منع کننده از گریه بسیار سخت منع از گریه کنند من برای تو گریه

میکنم.«مترجم»

قربا مربط النّعامه منّی

لقحت حرب وائل عن جیالی

نزدیک من بیار افسار اسب نعامه را که جنگ وائل شروع شد بعد از آنکه چندی تعطیل شده بود.

شاهد این بیت کلمهٔ قربا مربط النعامه است که در ادبیات بسیاری (بیست تا پنجاه بار)تکرار شده و در امثال این بسیار است،و عینا این جواب از تکرار در قول خدای تعالی در سورهٔ مرسلات (وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ است (۱).

ص: ۷۰

---

۱ – ۱) -مترجم گوید:در اشعار قصائد و مراثی فارسی هم تکرار بسیار آمده،و هیچ قبحی ندارد بلکه زیبا و مستحسن هم میباشد و ما برای نمونه قصیده ای از دیوان دسته گل محمّدی میآوریم تا سخن خدا با بیان بندهٔ خدا در مدح،و ثنای اولیاء خدا مؤکّد گردد: پاینده تا خدای علی و محمد است بهتر ثنا ثنای علی و محمد است هستی وجود یافت ز هستی فاطمه هستی بپا برای علی و محمد است سرچشمهٔ سخاوت و حلم و حیا حسن این مه لقا لقای علی و محمد است مردانگی و رادی بیاموز از حسین او مظهر وفای علی و محمد است سجاد میدهد بتو تعلیم بندگی این بندگی صفای علی و محمد است دانشسر است محضر باقر ز علم دین مبنای آن بنای علی و محمد است رخشندگی مذهب جعفر ز لطف حق در سایهٔ لوای علی و محمد است باب الحوائج همه موسی بن جعفرست سلطان دین رضای علی و محمد است جود از جواد و راهنمایی ز هادی است این فیض فیضهای علی و محمد است از عسکری بجا خلفی مانده(پیروی) کو آیت بقای علی و محمد است «مترجم»

## [سوره الرحمن (۵۵): آیات ۱۴ تا ۳۰]

### اشاره

خَلَقَ اَلْإِنْسانَ مِنْ صَلْصالٍ كَالْفَخّارِ (۱۴) وَ خَلَقَ اَلْجَانَّ مِنْ مارِجٍ مِنْ نارٍ (۱۵) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۱۶) رَبُّ اَلْمَشْرِقَيْنِ وَ رَبُّ اَلْمَغْرِبَيْنِ (۱۷) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۱۸) مَرَجَ اَلْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيانِ (۱۹) بَيْنَهُما بَرْزَخٌ لا يَبْغِيانِ (۲۰) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۲۱) يَخْرُجُ مِنْهُمَا اَللُّؤْلُؤُ وَ اَلْمَرْجانُ (۲۲) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۲۳) وَ لَهُ اَلْجَوارِ اَلْمُنْشَآتُ فِي اَلْبَحْرِ كَالْأَعْلامِ (۲۴) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۲۵) كُلُّ مَنْ عَلَيْها فانٍ (۲۶) وَ يَبْقى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو اَلْجَلالِ وَ اَلْإِكْرامِ (۲۷) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۲۸) يَسْئَلُهُ مَنْ فِي اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ (۲۹) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۳۰)

### ترجمه:

۱۴-انسان را از گل خشک مانند گل پخته چون سفال بیافرید ۱۵-و جان را از زبانه خالص بی دود از آتش بیافرید.

۱۶-پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب میکنید.

ص: ۷۱

۱۷-پروردگار دو خاور و باختر است.

۱۸-پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب میکنید.

۱۹-دو دریا را بهم راه داد که بهم رسند.

۲۰-میان آن دو واسطه ایست که افزونی نمی جوید.

۲۱-پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب میکنید.

۲۲-از آن دو دریا لؤلؤ و مرجان بیرون آید.

۲۳-پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید.

۲۴-و کشتیهای بر افراشته در دریا از آن اوست.

۲۵-پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید.

۲۶-هر کس بر روی زمین است نابود میشود.

۲۷-و ذات پروردگار تو بجای ماند که او خداوند عظمت و کرمست.

۲۸-پس بکدامین نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید.

۲۹-هر که در آسمانها و زمین است از وی میخواهد هر روزی او در کاری است.

۳۰-پس بکدامین نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید.

**قرائت آیات:**

اهل مدینه و بصره(یخرج منها)بضمّه یاء و فتح راء خوانده و دیگران یخرج بفتح یاء و ضمّه راء قرائت کرده اند.

حمزه و یحیی از ابی بکر(المنشئات)بکسره شین خوانده و باقی از قرّاء بفتح شین قرائت کرده اند.

### دلیل این قراءتها:

ابو علی گوید:کسی که(یخرج)خوانده قول او واضح است،برای آنکه لؤلؤ و مرجان را بیرون میآورند و بخودی خود بیرون نمیآیند.

و کسی که یخرج خوانده قرار داده فعل را برای لؤلؤ و مرجان و آن شایع است،زیرا وقتی بیرون آورده شدند،پس بیرون آمده اند،و گفت خارج میشود از آن دو دریا لؤلؤ و نگفت از یکی از آن دو بنا بر حذف مضاف چنان که فرمود:«علی رجل من القریتین عظیم علی ذلک».

و ابو الحسن گوید:عدّه ای پندارند که آن از آب شیرین هم بیرون می آید و مرجان لؤلؤ و مروارید کوچک است و مفرد آن مرجانه است.

ذو الرمّه گوید:

کانّ عری المرجان منها تعلّقت

علی ام خشف من طباع المشاقر

مثل آنکه رشته مروارید از آن بانو آویخته بر گردن بچّه آهوی مشاقر است(و مشاقر نام مکانیست).

و المنشئات کشتی های بلند سیّار است،پس کسی که شین را فتح داده برای آنست که آنها ایجاد شده و بجریان افتاده اند نه اینکه خودشان بخودی خود بجریان افتاده باشند،و آنکه(المنشئات)خوانده نسبت فعل را بنا بر شروع بخود آنها داده،چنانچه گفته میشود مات زید،و مرض عمرو و مثل این از آنچه را که فعل اضافه باو میشود هر گاه در آن یافت شود،و حال آنکه در حقیقت آن برای غیر اوست،و معنای«منشئات»سیر است،پس مفعول حذف شده برای علم بآن و اضافه سیر باو نیز شایع است،برای آنکه سیر آن در-

حقیقت به وزش باد یا پارو زدن است.

## لغات آیات:

الصلصال:گل خشکی است که از آن صدایی شنیده میشود شبیه صدای سفال.

الفخّار:گل چنانیست که بآتش پخته میشود تا آجر و سفال میشود.

المارج:مضطرب متحرّك است،و بعضی گفته اند مارج مختلط را گویند،میگویند:مرج الامر:یعنی اختلط الامر(و مرجت عهود القوم و اماناتهم)یعنی پیمانهای قوم و اماناتشان مختلط و درهم شد.

شاعر گوید:

مرج الدین فاعددت له

مشرف الحارك محبوك الكتد

دین آمیخته بغیر آن شده،پس،آماده کردم برای آن اسب بلند بالای چابك و تند رویی را که در راهش مبارزه و با دشمنان آن پیکار کنم.

و مرج الدابه فی المرعی،یعنی:چارپا را در چراگاه سر داد تا چرا کند.

برزخ:مانع و واسطه بین دو چیز را گویند.

و الجواری:کشتی ها را گویند،برای آنکه در آب جریان دارند مفرد آن جاریه است،و از آنست جاریه کنیز و زن جوان،برای اینکه در آن آب نشاط جوانی جریان دارد.

الاعلام:کوه ها را گویند و مفرد آن علم است،خنساء گوید:

و انّ صحرا لتاتم الهداه به

کانّه علم فی رأسه نار

ص :۷۴

و البتّه هدایت کنندگان اقتدا بصحره میکنند مثل آنکه او کوهی است که در سر آن آتش افروخته اند.

و جریر گوید:«اذا قطعن علم بدا علم»هر گاه کوهی را قطع کنند کوه دیگری ظاهر شود.

الفناء:نابود شدن اجسام است و صحیح آنست که فنا از جهت معنی ضدّ جواهر است،بجهت آنکه جوهر باقی است و نابود نمیشود مگر بضدّ،یا چیزی که جاری مجرای ضدّ باشد و ضدّ جوهر فناء است.

## تفسیر آیات:

### اشاره

سپس خداوند سبحان بطور عطف بما سبق از ادلّه بر وحدانیّتش،و اظهار کردن نعمتهایش بر خلقش فرمود:

(خَلَقَ الْإِنْسانَ)

آفرید انسان را،یعنی:آدم علیه السلام را.

و بعضی گفته اند:یعنی تمام بشر را برای آنکه اصل ایشان از آدم علیه السلام بوده است.

(مِنْ صَلْصالٍ)

یعنی گل خشک،و بعضی گویند:لجن بد بو و عفونی و محتمل است هر دو صورت با هم باشد،برای آنکه اوّل لجن تر بود آن گاه خشک شد.

(کَالْفَخّارِ)

یعنی:مثل آجر و سفال.

(وَ خَلَقَ الْجَانَّ)

یعنی پدر جان را،حسن گوید:آن ابلیس پدر جن بود و آن از شعلۀ آتش آفریده شد،چنانچه آدم علیه السلام آفریده از گل است.

(مِنْ مارِجٍ مِنْ نارٍ)

مجاهد گوید:یعنی از آتش های مختلف سرخ و

سیاه و سفید.

و بعضی گویند:مارج،خالص و صاف از گل و شعله آتشی که دودی در آن نیست.

(فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ)

پس بکدام یک از نعمتها تکذیب میکنید،ای گروه انس و جن،یعنی آیا به اینکه شما را از یک نفس و شخص آفرید و نقل کرد شما را از خاک و آتش بصورتی که شما بر آن هستید تکذیب میکنید.

(رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ)

یعنی پروردگار مشرق تابستان و مشرق زمستان و مغرب تابستان و مغرب زمستان.

و بعضی گویند:مراد بدو مشرق مشرق آفتاب و ماه،و مغربین هم مغرب آفتاب و ماه است،و بیان نمود خدای سبحان قدرت خود را بر گردانیدن ماه و خورشید و اینکه هر کس قدرت بر سیر مهر و ماه دارد،هر چیزی قادر و توانا است.

(فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ، مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيٰانِ، بَيْنَهُمٰا بَرْزَخٌ لاٰ يَبْغِيٰانِ)

یاد نمود خداوند سبحان بزرگی و عظمت قدرتش را چون که آفرید،دو دریای شیرین و شور را که بهم بر میخورند ولی مخلوط نمیشود،یکی از آن دو با دیگری و آن قول اوست: (بَيْنَهُمٰا بَرْزَخٌ) .

ابن عبّاس گوید:یعنی مانع و پرده ای از قدرت خداست،پس دریای شور بر دریای شیرین قاطی و پیروز نمیشود تا آن را فاسد کند،و آب شیرین بر آب شور نیز ممزوج نمیشود تا آن را ضایع کند و با آن مختلط شود و معنای مرج ارسال است.

ابن عباس و ضحاک و مجاهد گویند:مقصود از بحرین دریای آسمان و

ص: ۷۶

دریای زمین است،زیرا که در آسمان دریایی است که خداوند بقدرتش آن را نگهداشته و از آن باران نازل میشود،پس در سنه با هم تلاقی میکنند و میان آنها پرده ایست که منع کند دریای آسمان را از فرود آمدن و باز میدارد دریای زمین را از بالا رفتن.

حسن و قتاده گویند:آنها دریای فارس و دریای روم است،به جهت اینکه طرف آخر دریای روم متصل میشود بآخر طرف دریای فارس و برزخ میان آنها جزایر است.

و بعضی گویند: مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ ،خلط دو طرف آن دو دریاست موقع جزر و مد و تلاقی آنها بدون آنکه مخلوط شوند آن دو دریا (لاٰ يَبْغِيٰانِ) یعنی نمیخواهند که با هم مختلط شوند.

(فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجٰانُ)

بیرون می آید از آن دو دریا لؤلؤ و مرجان.

ابن عباس و حسن و قتاده و ضحاک گویند:لؤلؤ مروارید بزرگ و درشت است و مرجان مروارید ریز و کوچک است.

عطاء خراسانی و ابن مالک گویند:مرجان سنگ سرخی است مثل شاخه های چوب که از دریا بیرون میآید،و ابن مسعود هم همین را گوید، برای اینکه گوید آن سنگ است و البتّه گفت:(منهما)و حال آنکه آنها فقط از دریای شور استخراج میشوند نه دریای شیرین.

زجاج گوید:چون که خداوند سبحان هر دو دریا را با هم یاد نمود و آنها یک دریا هستند که قسمتی از آن شور و قسمتی شیرین است،پس هر گاه از یکی از آن دو استخراج شد،پس از هر دو بیرون آمده است.

ص:۷۷

کلبی گوید:و آن مثل قول خدای سبحان (وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِیهِنَّ نُوراً) است (۱)و حال آنکه در یکی از آنها نور است،و مثل قول او (یٰا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ أَ لَمْ یَأْتِکُمْ رُسُلٌ مِنْکُمْ) (۲)است و حال آنکه رسولان و پیامبران از بنی آدمند و از نسل انسانند نه از جن و موجودات نامرئی.

ابن عبّاس گوید:بیرون میآید از آن دو یعنی از آب آسمان و آب زمین بجهت اینکه وقتی باران از آسمان بارید صدف دهان خود را باز میکند و آن قطره را میگیرد،پس لؤلؤ از همان قطره در دل صدف بوجود میآید،و برای همین معنی حمل شده بر دریای آسمان و دریای زمین.

و بعضی گفته اند:که شیرین و شور بهم برخورد میکند پس آب شیرین مثل لقاح و تزریقی است برای آب شور و مروارید استخراج نمیشود مگر از مکانی که آب شور و شیرین با هم تلاقی کرده اند و این در پیش غوّاصها معروف است.

جناب سلمان فارسی سلام اللّه علیه و سعید بن جبیر و سفیان ثوری روایت نموده اند که مراد از دو دریا و بحر حضرت علی علیه السلام بحر ولایت و حضرت فاطمه سلام اللّه علیها بحر عصمت و نبوّت است و میان آنها فاصله و واسطه ای چون محمد صلّی اللّه علیه و آله است.

(یَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجٰانُ)

بیرون میآید از آن دو دریا حسن و حسین علیهم السلام و عجیب نیست که آن دو بزرگوار دو دریا بوده باشند برای وسعت فضل و مقامشان و زیادی خیر ایشان،و دریا را بحر گویند برای



---

۱- ۱) -سورهٔ نوح آیهٔ:۱۶.

۲- ۲) -سورهٔ انعام آیهٔ:۱۳۰.

وسعتش و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به اسبی که سوار شده و آن را بحرکت و رفتن در آورده بود فرمود سپاس میکنم خدای را که آن را دریایی یافتم یعنی آن را صاحب معانی بسیار و صفات پسندیده دیدم (۱).

ص: ۷۹

---

۱- ۱) -روایات در تفسیر لؤلؤ و مرجان بحضرت حسن و حسین علیهم السلام از طریق خاصّه و مفسرین شیعه بسیار است و ما برای نمونه چند حدیث آن را از تفسیر برهان محدّث بحرینی ترجمه میکنیم: ۱-علی بن ابراهیم باسنادش از یحیی بن سعید عطار روایت نموده که گفت:شنیدم حضرت صادق علیه السلام در قول خدای عزّ و جل میفرمود: (مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ یَلْتَقِیٰانِ) یعنی امیر المؤمنین و فاطمه علیهم السلام (یَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجٰانُ) الحسن و الحسین. ۲-ابن بابویه باسنادش از یحیی مذکور روایت نموده که گفت:شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود: مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ یَلْتَقِیٰانِ بَیْنَهُمٰا- بَرْزَخٌ لاٰ یَبْغِیٰانِ ،علی و فاطمه(ع)دو دریای عمیق از علم هستند که هیچ کدام بر صاحبش طغیان نمیکنید (یَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجٰانُ) حسن و- حسین(ع)است. ۳-محمد بن عباس باسنادش از جابر جعفی از حضرت ابی عبد اللّه(ع) در قول خدای عزّ و جل روایت نموده که مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ یَلْتَقِیٰانِ علی(ع)و فاطمه(ع)است (بَیْنَهُمٰا بَرْزَخٌ لاٰ یَبْغِیٰانِ) گوید:علی(ع)بر فاطمه ظلم نمیکند و فاطمه هم بر علی علیه السلام ستم نمیکند (یَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَ- الْمَرْجٰانُ) حسن و حسین علیهم السلام است. ۴-و نیز از او باسنادش از هارون عبدی از ابی سعید خدری در قول خدای عز و جل (مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ یَلْتَقِیٰانِ) گوید:علی و فاطمه(ع)است این بر آن ستم نمیکند و آنهم بر این ظلم نمیکند (یَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجٰانُ) فرمود:حسن و حسین(ع)است. ۵-و نیز از او از علی بن مخلد دهان باسنادش از ابی ذر رضی اللّه عنه در قول خدای عزّ و جل (مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ یَلْتَقِیٰانِ) روایت شده که فرمود: علی و فاطمه(ع)است (یَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجٰانُ) حسن و حسین(ع)

(فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ وَ لَهُ الْجَوٰارِ)

یعنی کشتی های رونده در آب که بامر خدا سیر و حرکت میکنند.

(الْمُنْشَآتُ فِی الْبَحْرِ)

یعنی:کشتی های بلند و آن کشتی چنانیست که

۱)

(است،پس چه کسی مانند این چهار نفر را علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را دیده است و ایشان را دوست ندارد مگر مؤمن و دشمن ندارد مگر کافر،پس مؤمن باشید و بحب ولایت اهل بیت رسالت(ع). ۶-محمد بن بن شهر آشوب باسنادش از ابن عباس روایت کرده که حضرت فاطمه علیها سلام از گرسنگی و برهنگی گریست،پس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود:ای فاطمه قناعت کن بهمسر و شوهرت علی قسم بخدا که او در- دنیا آقا و سید و در آخرت هم سید و آقاست و بین آنها را اصلاح نمود.پس خداوند نازل فرمود: مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ یَلْتَقِیٰانِ ،میفرماید که ما فرستادیم دو دریا علی بن ابی طالب علیه السلام دریای علم و فاطمه علیها سلام دریای نبوت را تلاقی میکنند و پیوست بهم پیدا مینمایند،من که خدا هستم وصلت را میان آنها بر قرار کردم سپس فرمود: «بَیْنَهُمٰا بَرْزَخٌ» میان آنها مانعی چون رسول خداست که منع میکند علی ابن ابی طالب را که محزون شود بخاطر دنیا و منع میکند فاطمه را که با شوهرش برای دنیا خصومت کند (فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا) ای گروه جن و انس تکذیب میکنید بولایت امیر المؤمنین و حب فاطمه زهراء پس لؤلؤ حسن و مرجان حسین است برای آنکه لؤلؤ مروارید بزرگ و مرجان مروارید کوچک است و عجیب نیست که آنها دریا باشند برای فراوانی فضائل و بسیاری خیرشان. «الحدیث»

بعضـی از تخته های آن بر بعضـی دیگر ترکیب شده تا بلند و دراز گشته است (۱)و بعضی گفته اند:آن اوّلین کشتی بود برای سیر و حرکت که شراع بلندی و دکل داشت.

مجاهد گوید:آن که شـراعش بلند باشد او(منشأ)است و آنکه بلند نباشد پس او منشأ نیست،و قلاع جمع قلع و آن شراع و دکل کشتی است.

(کَالْأَعْلاٰمِ)

یعنی مثل کوه ها،مقاتل گوید:تشبیه کرد کشتی های روان در دریا را بکوه های در خشکی.

و بعضـی گویند:المنشئات،بکسـر شـین و آن آنست که با سینه خودش ایجاد موج میکند در موقع حرکت و جریان،پس امواجماننـد اعلام از خداونـد سـبحان است بر بندگانش،به اینکه ایشان را تعلیم نمود که کشتی بسازند و بگیرند برای آنکه سوار آن شوند و آب را طوری قرار داد که کشتی بتواند بر آن حرکت و بسمت مقصد خود برود.

(کُلُّ مَنْ عَلَیْهٰا فٰانٍ)

یعنی هر کس که بروی زمین است از حیوانـات و جـان داران،پس آن هالـك و فـانی است که از وجود بعـدم میرود،و از زمین بطور کنایه یاد نمود هر چند که یادی از آن نشده بود (۲)مثل قول اهل مدینه-

ص: ۸۱

---

۱- ۱) -مترجم گویـد:شایـد منظور از تخته هـای سوار شـده بر هم کشتی هـای دو طبقه و سه طبقه باشـد که طبقه بالاـ بر طبقه زیری سـوار اسـت،چنـانچه دوزخ و جهنّم-چنین است لـترکبن طبقـا عن،طبـق آینه سـوار میشونـد طبقی را بعـد از طبقه دیگر و اتوبوس های دو طبقه و سه طبقه نیز چنین است طبقه بالا سوار بر طبقهٔ پائین است.

۲- ۲) -مترجم گوید:چرا در آیهٔ دهم فرمود: (وَ الْأَرْضَ وَضَعَهٰا لِلْأَنٰامِ) پس ضمیرها من علیها اشاره بهمان ارض آیهٔ دهم است.

که میگویند(ما بین لابثیها)یعنی لابثی مدینه و این کنایه جایز است برای اینکه معلوم است مقصود از ها ارض است.

(وَ يَبْقىٰ وَجْهُ رَبِّكَ)

یعنی و باقی میماند پروردگار تو که با ادلّه ظاهر است ظهور انسان بوجه پروردگار (ذُو الْجَلاٰلِ) یعنی صاحب بزرگی و- کبریایی و استحقاق سپاس و ثناء است بواسطۀ احسانی که آن در اعلا درجه و مراتب احسان و انعام اوست آن چنان خدایی که اصل و اساس هر نعمت است (وَ الْإِكْرٰامِ) صاحب اکرام است پیامبران و اولیاء خود را اکرام میکند به الطاف و فضیلت دادنش با عظمت و جلال خودش.

و بعضی گویند:معنایش اینست که او اهل آنست که تعظیم شود و تنزیه گردد از آنچه را که لایق بصفات او نیست،چنانچه انسان بغیر خودش میگوید:

«انا اکرمک عن کذا و اجلك عنه»من تو را از برای فلانی و یا فلان کار احترام میکنم و از برای خاطر آن تجلیل مینمایم مثل قول او(اهل التقوی)یعنی اهل است که از او پرهیز شود و یا پرهیز کند،و عرب میگوید:این وجه رأی است و این وجه تدبیر و اندیشه است بمعنای اینکه آن رای و تدبیر است.

**اعشی گوید:**

و اوّل الحکم علی وجهه

لیس قضایی بالهوی الجائری

و اوّل حکم و داوری بر رأی اوست،و حکم و قضاوت من هم از روی هوای ظالمانه و ستمگری نیست.

یعنی تقریر نمود حکم و قضاوت را چنانچه بود.

و بعضی گویند:که مقصود از وجه چیزیست که موجب قرب بسوی خدای تعالی شود و انشاد نمود:

استغفر اللّه ذنبا لست محصیه

ربّ العباد الیه الوجه و العمل

استغفار و طلب آمرزش میکنم از گناهانی که نتوانم آن را بشمارم از خدایی که پروردگار بندگان است و بسوی اوست و برای اوست روی دل و اعمال صالحه بندگان.

و اگر گفته شود:که چه نعمتی است در فناء و نابودی،پاسخ اینست که نعمت در فناء یکسان بودن همهٔ مخلوقاتند در فناء و نیز در فنا و مردن رسیدن بثواب و نعیم ابدیست و آگهی بر اینست که دنیا ابدی و دائمی نیست،و نیز فناء و مردن لطف و نعمتی است برای مکلّف برای اینکه آن اگر شتاب به ثواب شود که در دنیا داده شود هر آینه هر مکلّفی ملجاء و مضطر بعمل شود و دیگر مستحق ثواب نشود،پس خداوند مرگ را فاصله بین ثواب و عمل قرار داد،تا اینکه بنده طاعت را بجا آورد برای خوبی آن پس مستحق ثواب شود.

(یَسْئَلُهُ مَنْ فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ)

قتاده گوید:یعنی اهل آسمان و زمین مستغنی و بی نیاز از او نیستند،پس حوائجشان را از او مسئلت مینمایند.

مقاتل گوید:یعنی اهل زمین از او روزی و آمرزش مسئلت میکنند و فرشتگان هم نیز برای اهل زمین روزی و مغفرت میطلبند.

(کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ)

هر روزی پروردگار جهان در کاری است.

### اختلاف دانشمندان در معنای این آیه

مفسرین و علماء در معنای این آیه اختلاف کرده اند:

۱-بعضی گفته اند:یعنی شأن و کار خداوند سبحان در هر روز اینست

که قومی را زنده کند و قومی را بمیراند و عدّه ای را عافیت و جماعتی را بیمار نماید و غیر اینها از هلاک کردن و نجات بخشیدن و محروم نمودن و عطاء کردن و امور و کارهایی که احصاء نمیشود.

و از ابی درداء از پیغمبر(ص)در معنای (کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ) روایت شده که از کارهای خدا اینست گناهی ببخشد و همّی را بر طرف کند و مردمی را بلند کند وعده ای دیگر را بزمین زند (۱).

ص: ۸۴

---

۱- ۱) -مترجم گوید:گویند در زمان سابق پادشاه مسلمانی بود که با قرآن و سنّت سر و کار داشت روزی در ضمن قرائت سورۀ مبارکۀ الرّحمن به آیۀ (کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ) رسید دربارۀ این آیه تأمل کرد و فکر نمود و بعد از وزراء و مخصوصا وزیر علوم و معارف خواست که معنای این آیه را برایش روشن کند،وزیر آنچه خود در نظر داشت از تفاسیر و غیره بیان کرد شاه نپسندید،پس چند روزی مهلت خواست تا بلکه بتواند معنایی که مورد قبول و پسند شاه باشد بیاورد،پس هر چه اندیشه کرد و با دانایان صحبت نمود معنایی که شاه پسند باشد بدست نیاورد و چون شاه او را تهدید نموده بود که اگر روز آخر مهلت معنایی که او را قانع کند نیاورد از وزارت معزول و اموال او را مصادره نماید،بسیار ناراحت بود،غلام سیاهی داشت که هیچ مورد اعتناء نبود،باو گفت ارباب چرا اینقدر ناراحتی؟ ارباب گفت:بتو چه ربطی دارد،گفت:شاید گره کارت از این غلام سیاه مطبخی گشوده شود،بقدری اصرار کرد تا وزیر موضوع را گفت و اضافه کرد که روز روز آخر است،و اگر من جواب منطقی نبرم از وزارت و کارم برکنار و اموالم مصادره و آبرویم میرود. غلام گفت:ارباب من میدانم. وزیر گفت:بگو غلام گفت نمیگویم گفت:چرا؟ گفت:نمیخواهم بگویم،تو مالک اعضاء و جوارح منی ولی مالک اندیشه

(۱)

دنبالهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل: و اطّلاعات من نیستی. گفت:اگر نگویی تو را میزنم و میکشم. غلام گفت:هر چه خواهی بکن خودت هم نابود میشوی. ارباب گفت:اگر بگویی هر چه میخواهی بتو میدهم. غلام گفت:نخواهم گفت مگر بخود پادشاه. بالآخره وزیر دید غلام بهیچ تهدید و تطمیع تسلیم نمیشود ناچار او را با خود بحضور پادشاه برد،پس پادشاه گفت: وزیر آوردی معنای (کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ) را،وزیر گفت:بلی قربان گفت:بگو،گفت:این غلام چاکر میداند او را آورده ام تا بعرض ملوکانه برساند. شاه با تعجّب گفت:غلام میدانی «کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ» یعنی چه؟غلام بخاک افتاده و پس از تعظیم گفت: اعلیحضرتا خود خداوند متعال این آیه را در سورهٔ آل عمران آیهٔ:۲۶ تفسیر و معنا کرده: شاه گفت:در کدام آیه؟ غلام گفت:آیهٔ ملک «قُلِ اللّٰهُمَّ مَالِکَ الْمُلْکِ تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْکَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَ تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِیَدِکَ الْخَیْرُ إِنَّکَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ ،بگو مالک ملک و حکومت جهان هستی باللّه است بار خدایا تویی بهر کس بخواهی حکومت و شاهی دهی و تویی که ملک را از هر کس بخواهی باز ستانی و هر کس را بخواهی عزیز نمایی و هر کس را بخواهی خوار و ذلیل کنی همهٔ خوبی ها بدست توست و مسلّما تو بهر چیز توانایی. شاه از شنیدن این تفسیر و معنا بقدری خوشش آمد که زیاد احسنت احسنتش بلند و فورا فرمان داد رئیس تشریفاتش خلعت وزارت را از دوش وزیر برداشته و بر شانهٔ غلام گذارد. پس غلام باز بخاک افتاد و گفت:پادشاها عرض نکردم دست خدا هر روز

و از ابن عباس روایت شده که گفت:از چیزهایی که خداوند تعالی خلق کرده است لوح و صفحه ای سفید از درّ است که دو صفحهٔ جلو آن از یاقوت سرخ میباشد،قلم آن از نور و نوشته آن نور است و خداوند هر روز ۳۶۰ مرتبه بر آن نظر میکند نظری که ایجاد میکند و روزی میدهد و زنده میکند و میمیراند و عزت میبخشد و ذلّت میدهد و هر چه بخواهد میکند پس این است قول خدای تعالی (کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ) .

مقاتل گوید:این آیه دربارهٔ یهود مدینه نازل شد وقتی که گفتند خدا در روز شنبه هیچ کاری نمیکند.

(۱

(دنبالهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل: در کار است،تا لحظهٔ قبل من غلام مطبخی و در زیر شکنجه های روحی و جسمی وزیر بودم،اکنون بعنایت حق نجات یافته و به منصب وزارت رسیدم و او برای ستمهای بزیر دستانی چون این خادم و نادانی معزول و بیکار- گردید،پس عزّت دست اوست و ذلّت هم دست اوست «کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ» پادشاه باز او را تکریم کرد و مدال دیگری بخشید،و وی را از مقربان درگاه خود قرار داده،و وزیر جاهل را از کار برکنار،ولی بشفاعت غلام دانا از مصادرهٔ اموالش صرف نظر کرد. میگویم همین معنا و تفسیر غلام همان تفسیر قرآن به قرآن است،که مرحوم علاّمهٔ طباطبائی اساس تفسیرش در المیزان همین تفسیر قرآن به قرآن و آیات به آیات و روایات است. «مترجم»

سفیان بن عیینه گوید:تمام عمر جهان هستی نزد خدا دو روز است:

۱-تمام ایام دنیا.۲-روز قیامت،و شأن خداوند سبحان در مدّت عمر دنیا در آنست آزمایش و امتحان بامر و نهی،زنده کردن و میرانیدن و- بخشیدن و منع کردن است،و شأن روز قیامت خداوند،کیفر اعمال و کشیدن حساب و دادن ثواب و عقاب است.

و بعضی از مفسرین گفته اند:شأن خدای بزرگ اینست که در هر روز و شب سه گروه لشگر بیرون میاورد:

۱-عسکری را از اصلاب پدران منتقل بارحام مادران میکند ۲-عسکری را از ارحام مادران بدنیا میآورد ۳-عسکری را از دنیا به قبر روانه مینماید سپس تمامی بسوی خدا حرکت میکنند.

برک از ابی سلیمان دارانی نقل کرده که او گوید:شأن و کار خدا رسانیدن منافع بتو و بر طرف کردن ضررها و مفاسد است از تو،پس غفلت مکن از طاعت کسی که از حال تو غافل نیست قول خدای تعالی:

ص :۸۷

## [سوره الرحمن (۵۵): آیات ۳۱ تا ۴۵]

### اشاره

سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَ اَلثَّقَلاٰنِ (۳۱) فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ (۳۲) يٰا مَعْشَرَ اَلْجِنِّ وَ اَلْإِنْسِ إِنِ اِسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطٰارِ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ
اَلْأَرْضِ فَانْفُذُوا لاٰ تَنْفُذُونَ إِلاّٰ بِسُلْطٰانٍ (۳۳) فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ (۳۴) يُرْسَلُ عَلَيْكُمٰا شُوٰاظٌ مِنْ نٰارٍ وَ نُحٰاسٌ فَلاٰ تَنْتَصِرٰانِ
(۳۵) فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ (۳۶) فَإِذَا اِنْشَقَّتِ اَلسَّمٰاءُ فَكٰانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهٰانِ (۳۷) فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ (۳۸) فَيَوْمَئِذٍ لاٰ
يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَ لاٰ جٰانٌّ (۳۹) فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ (۴۰) يُعْرَفُ اَلْمُجْرِمُونَ بِسِيمٰاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوٰاصِي وَ اَلْأَقْدٰامِ (۴۱)
فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ (۴۲) هٰذِهِ جَهَنَّمُ اَلَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا اَلْمُجْرِمُونَ (۴۳) يَطُوفُونَ بَيْنَهٰا وَ بَيْنَ حَمِيمٍ آنٍ (۴۴) فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا
تُكَذِّبٰانِ (۴۵)

ص: ۸۸

**ترجمه آیات:**

۳۱-ای دو گروه گرانقدر(پریان و آدمیان)بزودی بپاداش شما به پردازیم.

۳۲-پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب میکنید.

۳۳-ای گروه پریان و آدمیان اگر میتوانید که از دیواره های آسمانها و زمین بیرون روید،پس بیرون بروید ولی بیرون نتوانید رفت مگر به تسلّط و نیرو.

۳۴-پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب میکنید.

۳۵-زبانه ای از آتش(خالص از دود)و دودی سیاه خالص از آتش بر شما فرستاده شود در نتیجه بیکدیگر یاری نتوانید کرد.

۳۶-پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب میکنید.

۳۷-پس آن دم آسمان شکافته شود و رنگ آن مانند روغن(زیت)سرخ گردد.

۳۸-پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب میکنید.

۳۹-پس در آن روز از گناه آدمی و پری سؤال نشود.

۴۰-پس کدامیک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب میکنید.

۴۱-گناهکاران به چهره هایشان شناخته میشوند پس به پیشانیها و قدمها گرفته میشوند.

۴۲-پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب میکنید.

۴۳-این دوزخی است که آن را گناهکاران تکذیب میکردند.

۴۴-دوزخیان میان دوزخ و میان آب بغایت گرم گردش میکنند.

ص :۸۹

۴۵-پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب میکنید.

## قرائت آیات:

اهل کوفه غیر عاصم(سیفرغ)با یاء خوانده و دیگران با نون قرائت کرده اند.

ابن کثیر(شواظ)بکسر شین خوانده و بقیّه از قراء بضمّه آن خوانده اند،و ابن کثیر و اهل بصره به جز یعقوب(و نحاس)به جرّ قرائت کرده،و دیگران برفع خوانده اند.

و در شواذ قتاده و اعمش(سنفرغ)بفتح نون وراء خوانده،و اعرج سیفرغ بفتح یاء وراء قرائت کرده.

و در روایت ابی حاتم از اعمش سیفرغ و در قرائت عیسی ثقفی(سنفرغ) به کسره نون و فتحهٔ راء آمده.

و از حضرت ابی عبد اللّه صادق علیه السلام

«هذه جهنّم التی کنتما بها تکذبان اصلیاها فلا تموتان فیها و لا تحییان» روایت شده است یعنی اینست دوزخی که شما دو نفر(اوّلی و دوّمی)تکذیب میکردید وارد آن شوید و در آن نه می میرید و نه زنده خواهید بود.

## دلیل آیات:

ابو علی گوید:دلیل یاء در سیفرغ اینست که چون در مقدّم آن فعل غایب بوده در قول خدا (وَ لَهُ الْجَوٰارِ) و سخن خدا (هُوَ فِی شَأْنٍ) و گفته میشود فرغ یفرغ و فرغ بفرغ و فراغ در اینجا فراغت از شغل و کار نیست و لیکن تأویل آن قصد است،چنانچه جریر گوید:

ص:۹۰

الآن فقد فرغت الی نمیر

فهذا حین صرت لهم عذابا

هم اکنون البتّه قصد نمودم که بسوی نمیر بروم،پس این هنگامی بود که برای ایشان ناراحتی ایجاد کرده بودم.

شاهد این بیت(فرغت)که بمعنی قصدت آمده.

و ابن عامر آیه الثقلان بضم هاء خوانده و دلیل آن در پیش گذشت و در شواظ دو لغت شواظ بضمهٔ شین و شواظ بکسره شین آمده.

ابو عبیده گوید:آن شعلهٔ آتشی است که دود نداشته باشد.

**رو به شاعر گوید:**

انّ لهم من حربنا اقیاظا

و نار حرب تسعر الشواظا

قطعا که برای ایشان از جنگ ما گرمی بسیار سخت است و آتش جنگ شعله هایی میافروزد،و نحاس دود است.

**جعدی گوید:**

تضیء کضوء سراج السلیط

لم یجعل اللّه فیه نحاسا

روشن میکند مثل روشنایی چراغ زیتونی که خدا در آن دود قرار نداده است.

ابو علی گوید:هر گاه شواظ شعله ای باشد که دود در آن نباشد ضعیف شود.

قرائت آنکه(و نحاس)را بجر خوانده است و بر تفسیر ابی عبیده نمیباشد مگر برفع در نحاس،بنا بر تقدیر(و یرسل علیکما شواظ و یرسل علیکما نحاس)- یعنی:یک مرتبه این را برای شما میفرستد و یک دفعه دیگری نحاس را و گاهی هم جایز است از وجه دیگری بنا بر اینکه تقدیرش این باشد(و یرسل علیکما شواظ

ص: ۹۱

من نـار و شـیء من نحـاس)میفرسـتد بر شـما جن و انس شـعله ای از آتش و چیزی از دود را پس موصـوف را حـذف کرده و صفت قائم مقام آن شده مثل قول او که می فرماید:

وَ مِنْ آیاتِهِ یُرِیکُمُ الْبَرْقَ

(۱)

و مِنَ الَّذِینَ هادُوا یُحَرِّفُونَ الْکَلِمَ (۲)وَ إِنْ مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ إِلاّ لَیُؤْمِنَنَّ بِهِ (۳)) وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِینَهِ مَرَدُوا عَلَی النِّفاقِ (۴).

از آیـات خـدا آنست که بشـما برق را نشـان میدهـد-و از کسـانی که یهودی شدنـد کسانی هسـتند که سـخن خـدا را تحریف میکننـد-و بـدرستی که نیسـتند اهـل کتـاب مگر آنکه البتّه ایمـان میآورنـد به پیامبر-و از اهل مـدینه کسانی بودنـد که بر نفاق سرکشی و تمرّد نمودند.

پس در این چهار آیه موصوفی که الّتی یا الـذی یا الـذین بود حـذف شده است پس همین طور در آیهٔ مذکور،پس اگر گفتی این فاعل است و فاعل حذف نمیشود،پس می گوییم که بتحقیق آمده است:

فما راعنا الا یسیر بشرطه

و عهدی به قینا کفشو...

پس ملاحظه ما را نکرد وقتی امیر شد و با شـرطه و پاسدار حرکت میکرد و حال آنکه خاطرم هست که در دکان آهنگری کار میکرد و در کوره حدّاد میدمید (۵)بنا بر این حذف در مبتداء آمده در آیه هایی که تلاوت کردی یا در بعضی



---

۱- ۱) سوره رعد آیهٔ:۱۲.

۲- ۲) سورهٔ نساء آیهٔ:۴۶.

۳- ۳) سورهٔ نساء آیهٔ:۱۵۹.

۴- ۴) سورهٔ توبه آیهٔ:۱۰۱.

۵- ۵) مترجم گویـد:این خـادم بـا اینکه مقیّـد بودم برای حفـظ امـانت و عـدم تحریف کلیـهٔ اشـعاری را که مؤلّف برای شاهد مطلبش آورده عینا ثبت و ترجمه آن را بنگارم ولی چون این بیت جملهٔ آخرش کلمهٔ قبیح و مستهجنی در فارسی بود اکتفاء به ترجمه آن کردم.

از آنها و بتحقیق گفتند(تسمع بالمعیدی لا ان تراه)بشنوی معیدی را نه آنکه آن را به بینی،پس هر گاه موصوف حذف شود باقی ماند بعد از آن نحاسی که آن صفت است برای شیء محذوف و(من)حذف شده از نحاس برای آنکه در جلو تر در قولش(من نار)ذکر نموده بود،پس حذف آن برای این نیکوست چنانچه حذف جار از قول ایشان علی من تتنزّل انزل خوبست،و چنان که ابو زید از قول شاعر آن را انشاد کرده است:

و اصبح من اسماء قیس کقابض

علی الماء لا یدری بما هو قابض

و صبح نمود بر آب از نامهای قیس مثل قابض که نمیداند بچه چیزی او قابض است و جلوی آب را گرفته است،یعنی بچیزی که او قابض است بر او پس(علیه) حذف شده برای دلالت کلام پیشین بر آن و چنانچه نزد خلیل جار حذف شده در قول(ان لم یجد یوما علی من یتکل)«اگر نیابد روزی کسی را که بر او اعتماد کند»قصد نموده نزد خودش کسی را که بر او اعتماد و اتکال کند،پس جار حذف شده برای آنکه ذکر آن قبلا جاری شد،پس مجرور شدن(نحاس) بنا بر این(بمن)مضمره و محذوف است نه باشراک در(من)چنانی که در قول او(من نار)جاری شد،پس هر گاه مجرور بودن نحاس(بمن)باشد شواظی که شعلهٔ آتش است قسطی از دود نمیباشد.

### شرح لغات:

الثقلان:اصل آن از ثقل است و هر چیزی که برای آن وزن و ارزش باشد پس آن ثقل است،و از این جهت به تخم شتر مرغ ثقل گفته شده است گوید فتذکرا ثقلا رثیدا بعد ما القت ذکاء یمینها فی کافر پس مذاکره کردند تخم شتر مرغی را که روی هم گذارده بودند بعد از

ص:۹۳

آنکه انداخت خورشید برکت خویش را در تاریکی و سیاهی شب.

و آدمیان و پریان را ثقلین نامیده اند،برای بزرگی خطر ایشان و جلالت مقامشان نسبت به آنچه در روی زمین است از حیوانات و برای سنگینی وزن آنان بسبب تعقّل و تمییز دادن بین حق و باطل،و از آنست حدیث شریف نبوی صلّی اللّه علیه و آله:

انّی تارک فیکم الثقلین کتاب اللّه و عترتی..

(۱)

من میگذارم میان شما دو چیزی سنگین و گرانقدر کتاب خدا و عترت خودم را.

آن دو را پیامبر«ثقلین»نامید برای بزرگی شأن و جلالت مقامشان.

و بعضی گفته اند:جن و انس،آدم و پری را ثقلین گفتند برای سنگینی آنان در روی زمین،زندگان باشند یا مردگان،و از آنست قول خدای عزّ و جل:

(وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقٰالَهٰا) یعنی بیرون افکند زمین آنچه از مردگان در آن است.

و عرب سید شجاع را ثقل و وزنه بر روی زمین قرار داد.

**خنساء گوید:**

ابعد ابن عمرو من آل الشرید

حلّت به الارض اثقالها

آیا بعد از مردن ابن عمرو از خاندان شرید حلال است بزمین وزنه های آن،مقصود اینست که چون ابن عمرو مرد وزنه زمین بمرگ او رفت برای سیادت و بزرگواریش.



---

۱- ۱) -مترجم گوید:حدیث شریف ثقلین از احادیث متواتره میان سنّی و شیعه است و علاّمه سید حامد حسین هندی یک جلد از کتاب شریف عبقات-الانوار خود را اختصاص بآن و اسناد عدیدۀ آن داده،و علاّمه بزرگوار مرعشی نجفی معاصر هم در تعلیقات احقاق الحق طرق عدیده آن را یاد نموده و یکی

و بعضی گفته اند:مقصود اینست که مرده های زمین زینت بزمین داده از زیور.

الاقطار:جمع قطر و آن کناره دیوار است،میگویند(طعنه فقطره)او را با نیزه زد،پس بیکی از دو قطرش که دو پهلو باشد انداخت.

السیماء:مشتق از سوم است و آن بالا بردن قیمت است از مقدارش.

العلامه:بلند میشود باظهار آن تا آنکه معرفت بسبب آن واقع و حاصل شود.

الناصیه:موی جلوی سر است،و اصلش بمعنای اتّصال است از قول شاعر (قی تناصیها بلاد قی)یعنی متّصل بآنست پس ناصیه متصل بسر است.

الاقدام:جمع قدم و آن عضویست که اقدام میکند صاحب آن برای رفتن به سبب آن بر روی زمین.

الآنی:آنست که حرارت و گرمیش بینهایت و آخرین درجه برسد ماضی آن انی مضارع یأنی و مصدرش انیاست.

## تفسیر آیات:

چون خداوند سبحان فنا و اعاده را یاد نمود در تعقیب آن ذکری از بیم دادن و تهدید آورد و فرمود:

(سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَ الثَّقَلاٰنِ)

زجاج گوید:یعنی بزودی قصد میکنیم حساب شما را ای پریان و آدمیان،گوید،و فراغ در لغت برد و قسم است:

۱-قصد چیزی کردن،میگویند(سافرغ لفلان)یعنی بزودی او را قصد

(۱)

(از حواری و شاگردان ایشان هم بنام حجّه الاسلام حاج شیخ محمّد قوام الدین بشنوه ای هم رساله ای از طریق اهل سنّت دربارهٔ آن تألیف کرد که در مصر به طبع رسیده است.

میکنم.

۲-فراغت از شغلی و کاری و خداوند عزّ و جل را شغلی و کاری مشغول از شغل دیگر نمیکند.

و بعضی گویند:یعنی بزودی عمل میکنیم عمل کسی که فارغ است برای کار و عمل،پس آن را خوب انجام میدهد بدون اینکه کار و عمل دیگری مزاحم آن باشد.

و بعضی گویند:(سنفرغ لکم من الوعید)یعنی بزودی فارغ میشویم از بیم دادن شما بگذشتن روزهایی که در آن بیم داده میشدید،پس تشبیه فرمود این را بکسی که فارغ و خلاص از چیزی شده و شروع بکار دیگری کرده است و شغل و فراغت از صفات اجسامیست که اعراض در آن حلول میکند و آن را در این حال مشغول از اضداد میکند و برای همین واجبست که آن در صفت خدای تعالی مجاز باشد،و دلالت میکند بر اینکه مراد از ثقلین پری و آدمی است قول خدای تعالی:

(یٰا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا)

ای گروه پریان و آدمیان اگر استطاعت و نیرو دارید که بگذرید و عبور کنید،یعنی بیرون روید برای گریختن و فرار کردن از مرگ.

میگویند:(نفذ الشیء من الشیء)گذشت چیزی از چیزی هر گاه خلاص از او شود مثل تیر که میگذرد بعد از انداختن و پرتاب کردن آن.

(مِنْ أَقْطٰارِ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ)

یعنی اطراف و جوانب آن و مقصود این است که آن وقتی که مرگ شما را ادراک کرد.

(فَانْفُذُوا)

یعنی پس بیرون روید و هرگز توانایی و نیروی آن را ندارید که

از چنگال مرگ فرار کنید.

(لاٰ تَنْفُذُونَ إِلاّٰ بِسُلْطٰانٍ)

عطاء گوید:بیرون نتوانید رفت مگر بسلطنت یعنی هر کجا بروید پس آنجا ملک منست و نمیتوانید از تحت حکومت من بیرون روید (۱)و معنای سلطان قوّه و نیرویی است که به سبب آن مسلّط بر امر شود آن گاه ملک و قدرت و دلیل تماما سلطنت است.

و بعضی گویند:لا تنفذون،یعنی بیرون نمیروید مگر بقدرتی از خدا و نیرویی که بشما عطاء میکند،به اینکه برای شما مکان دیگری غیر از آسمانها و زمین ایجاد میکند و برای شما قدرتی قرار میدهد که بسوی آن بشتابید،پس خداوند سبحان توضیح داد که ایشان در زندان و حبس خدایند و اینکه او بر ایشان مقتدر و نیرومند است که از او فوت نمیشود و این را دلیل بر توحید و قدرت خود قرار داد،و زجری برای ایشان از معصیت و مخالفت او.

ص: ۹۷

---

۱- ۱) -اهل هیئت و بعضی از فلاسفهٔ قدیم میگفتند که آسمانها قابل خرق و التیام نیست و ابدا چیزی در آن نفوذ نمیکند و از آن چیزی بیرون نمی آید و این ستارگان چون فانوس بآن کوبیده شده ولی اسلام و قرآن اعتقاد و مقالات آنان را رد کرد،و این آیه یکی از آنهاست که میگوید: اگر قدرت و نیرو دارید این کار را انجام دهید یعنی مسافرتی بکیهان کنید،ولی البتّه این سفر وسائل لازم دارد،قدرت ما فوق الطبیعه میخواهد آن سلطنت و نیرو را تهیّه آن گاه چون حضرت محمد پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله در مدّت کوتاهی از ما وراء عالم در آورده و قدم بر جهان بالا و پا بر سر منظومهٔ شمسی گذارده و از سدره عبور و به مقام قاب قوسین او ادنی رسید. «مترجم»

ابن عبّاس(حبر و مفسر است)گوید:مقصود در آیه (إِنِ اسْتَطَعْتُمْ) این است که اگر قدرت دارید که بدانید در آسمانها و زمین چیست پس بدانید،و اینکه این برای شما امکان ندارد (لاٰ تَنْفُذُونَ إِلاّٰ بِسُلْطٰانٍ) یعنی نمیدانید آن را مگر بوسیلۀ حجّت خدا و بیان او.

زجاج گوید: لاٰ تَنْفُذُونَ إِلاّٰ بِسُلْطٰانٍ ،یعنی وقتی که مشاهده کردید حجّت خدا و سلطنت او را که دلالت بر توحید و یکتایی او میکند.

(فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ)

یعنی:بکدام یک از نعمتهای او تکذیب می کنید آیا باخبار او و از حیرانی و سرگردانی خودتان که چاره ای برای آن کنید بعمل کردن بطاعات او و دوری از معصیت او یا بخبر دادن او و از عجز شما که شما نمیتوانید بیرون روید مگر به حجّتی و دلیلی تا آماده کنید آن را برای آن روز.

(يُرْسَلُ عَلَيْكُمٰا شُوٰاظٌ مِنْ نٰارٍ)

میفرستد برای شما شعله ای از آتش و آن شعله سبزیست که از آتش جدا میشود.

(وَ نُحٰاسٌ)

مجاهد و ابن عباس و سفیان و قتاده گویند:و آن مس گداخته و آب شده برای عذابست.

سعید بن جبیر و ابن عباس در روایت دیگری گویند:آن دود است.

ابن مسعود و ضحاک گویند:آن چرک و خونست که از دوزخیان بیرون می آید،و معنا اینست که شما بیرون نمیروید و اگر ممکن بود که نفوذ نمائید و قدرت بر آن داشتید هر آینه بر شما عذابی از آتش سوزنده ارسال نمیشد.

و برخی گفته اند: معنایش اینست که روز قیامت این مطلب گفته میشود:

(يُرْسَلُ عَلَيْكُمٰا)

یعنی میفرستد بر کسی که از شما مشرک شود و در خبر آمده- احاطه بر مخلوقات بسبب فرشتگان و بزبانه ای از آتش سپس فریاد میکنند ای

گروه جن و انس اگر قدرت و توانایی دارید که بیرون روید تا قول او (یُرْسَلُ عَلَیْکُمٰا شُوٰاظٌ مِنْ نٰارٍ) میفرستد بر شما شعله ای از آتش.

و مسعده بن صدقه از کلیب روایت کرده که ما خدمت حضرت ابی عبد اللّه صادق علیه السلام بودیم پس شروع نمود بحدیث گفتن برای ما و فرمود هر گاه روز قیامت شود خداوند تمام بندگان را در یک زمین جمع کند و این چنانست که بآسمان دنیا وحی فرماید که هر کس در تو است پائین فرست پس اهل آسمان دنیا دو برابر آنچه در زمین است از پریان و آدمیان و فرشتگان فرود آیند،سپس اهل آسمان دوّم دو برابر همهٔ آنها فرود آیند پس پیوسته اهل آسمانها یکی بعد از دیگری بزیر آیند تا اینکه اهل هفت آسمان همگی هبوط نمایند،پس پریان و آدمیان در میان هفت فوج و حجاب از فرشتگان قرار میگیرند،سپس منادی ندا میکند ای گروه جنّ و انس اگر قدرت و نیرو دارید فرار کنید،پس نگاه میکنند که ناگاه هفت فوج از فرشتگان ایشان را محاصره میکنند و قول او (فَلاٰ تَنْتَصِرٰانِ) یعنی پس قدرت و توانایی ندارند بر دفع این بلا از شما و از غیر شما و بنا بر این پس فایده آیهٔ اینست که عجز جنّ و انس از فرار کردن از کیفر اعمالشان مثل عجز ایشانست از نفوذ و بیرون رفتن از دیوارهای آسمان و زمین و در این یأس و ناامیدی از رفع مجازات است که بهیچ وجهی از وجوه ممکن نیست.

(فَبِأَیِّ آلاٰءِ رَبِّکُمٰا تُکَذِّبٰانِ)

یعنی بخبر دادن او شما را از این حالت تا اینکه نگهداری کنید از آن یا بغیر آن از نعمتها،پس دلیل نعمت بودن،در ارسال شعله ای از آتش و دود بر پریان و آدمیان اینست که در آن برای ایشان زجر و منع است در دار دنیا از انجام دادن فعل قبیح و زشت و این خود

نعمت بزرگ و فراوانی است.

(فَإِذَا انْشَقَّتِ السَّمٰاءُ)

پس وقتی که آسمان شکافت یعنی روز قیامت هر گاه آسمان پاره پاره شد و بعضی از آن از بعضی جدا شد.

(فَكٰانَتْ وَرْدَةً)

یعنی پس سرخ میگردد مثل رنگ اسب سفیدی که به سرخی و یا زردی متمایل باشد،پس در زمستان سرخ و در بهار زرد و در سرمای سخت کبود میشود.منزّه است خالق آن و گرداننده آن که بهر طوری که میخواهد میگرداند(و ورده)مفرد ورد است،پس تشبیه فرمود آسمان را در روز قیامت در اختلاف رنگهایش بگل.

و بعضی گویند:اراده کرده بآن گل گیاهان را که آن سرخ است و- مختلف میشود رنگهای آن و لکن بیشتر در رنگهای آن سرخی است،پس آسمان در سرخی مثل گل میشود سپس جاری میگردد.

(كَالدِّهٰانِ)

و آن جمع دهن«روغن»است در موقع پایان کار،و انتهای مدّت.

حسن گوید:آن مثل روغنهایی ماند که بعضی را بر بعض دیگر میریزند برنگهای مختلف.

فراء گوید:تشبیه فرمود رنگ برنگ شدن آسمان را به رنگ برنگ شدن اسبی از اسبها و تشبیه فرمود گل را در اختلاف رنگهایش بروغن زیت و رنگهای مختلفش و این قول مجاهد و ضحاك و قتاده است.

کلبی گوید:دهان جلد سرخ است و جمع آن ادهنه است.

عطاء بن ریاح گوید:دهان لرد روغن زیتونست که رنگ برنگ میشود (فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ) توجّه نمود نعمت بودن شکافتن آسمان را تا

اینکه تقریر و بیـان شود چون که در اخبـار بآن زجر و منع و تهدیـد و بیم دادن در دار دنیاست از ارتکاب بگناه و ترک طاعت خدا.

(فَيَوْمَئِذٍ)

یعنی روز قیامت (لاٰ يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَ لاٰ جَانٌّ) یعنی:

گناهکاری را از گناهش در این مکان نمی پرسند برای آنکه او را چنان غفلتی حاصل میشود که عقول بر آن حیران میماند هر چند که پرسش در غیر این وقت واقع میشود بدلالت قول خدا (وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ) و تقدیر آیه چنین است (فیومئذ لا یسأل انس عن ذنبه و لا جان عن ذنبه)پس در این روز انسانی از گناهش سؤال نمیشود و نیز جنّی از گناهش پرسش نمیشود.

و بعضی گویند:پس در این روز از گناه انس و جنّی سؤال نمیشود یعنی سؤال استفهامی نمیشود تا اینکه معلوم شود و گناهکار بوسیلهٔ پرسـش شـناخته شود،برای آنکه خداونـد تعالی تمام اعمال را احصاء نموده و بر بنـدگانش حفظ کرده و البتّه میپرسـند سؤال توبیخ کردن و سرزنش نمودن برای محاسبه است.

و بعضـی گفتـه انـد:که اهـل بهشت زیبـا صـورت و اهـل جهنّم روسـیاهند پس سـؤال نمیشـود که شـما از کـدام حزب و گروه هستیـد،زیرا از چهره و صورتشـان- نمایان است،و لیکن از اعمالشان سؤال میشود،سؤال کوبیـدن و ملامت کردن و از حضـرت رضا علیه السلام روایت شده که فرمودند:در آن روز از گناه شما جنّ و انس نمی پرسند و معنا اینست که کسی که معتقد بحق و ولاـیت اهـل بیت و امـامت امامـان معصوم علیهم السـلام است و گنـاهی مرتکب شـده و در دنیا توبه نکرده در برزخ عـذاب میشود و روز قیامت از قبرش بیرون میآید در حالی که بر او گناهی نیست تا از او سؤال شود.

ص :۱۰۱

(يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمٰاهُمْ)

حسن و قتاده گويند:يعنى شناخته مى شوند گناهكاران بعلامتشان و آن سياهى چهره ها و كبودى چشمانست.

و بعضى گفته اند:به نشانه هاى ذلّت و خوارى و زيانكارى.

(فَيُؤْخَذُ بِالنَّوٰاصِي وَ الْأَقْدٰامِ)

حسن و قتاده گويند:پس زبانيه و شعله آتش دوزخ ميگيرد ايشان را پس جمع ميكند پيشانيهاى و قدمهاى ايشان را به وسيلۀ غل و زنجير،سپس كشيده ميشوند بسوى آتش و افكنده ميشوند در آن.

و بعضى گويند:زبانيه و شعله آتش پيشانيها و پاهاى ايشان را ميگيرد و بسوى آتش ميراند و خدا داناتر است(و اللّٰه اعلم).

(هٰذِهِ جَهَنَّمُ)

يعنى و گفته ميشود بايشان اين است دوزخ.

(الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ)

چنانى كه گناهكاران آن را تكذيب مى كردند در دار دنيا،خداوند تعالى آن را اظهار كرد و نشان داد تا شكها بر طرف شود،پس داخل آن شويد.

و ممكنست كه چون خداوند سبحان خبر داد كه گرفته ميشوند به پيشانى و قدمهايشان به پيامبر(ص)فرموده باشد اينست دوزخ چنانى كه گنهكاران از خويشانت تكذيب آن ميكردند،و بزودى وارد آن ميشود،پس سرنوشت و پايان كارشان بر تو موهون و سهل باشد.

(يَطُوفُونَ بَيْنَهٰا وَ بَيْنَ حَمِيمٍ آنٍ)

قتاده گويد:يعنى يك مرتبه بين دوزخ گردنش ميكنند و يك مرتبه بين حميم و جحيم آتش و حميم شراب دوزخيان است.

ابن عبّاس گويد:يعنى ايشان گاهى بآتش عذاب ميشوند و گاهى به شراب حميم كه بر ايشان ريخته ميشود،و هرگز بر ايشان از عذاب فرج و خلاصى نخواهد بود.

ص :۱۰۲

و الآنی:حرارت و آتشی است که درجه آن بنهایت رسیده.

و بعضی گفته اند:آن بمعنای حاضر است.

(فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ)

و دلیل نعمت بودن در این آنست که تذکّر بفعل عقاب و انذار بآن از بزرگترین نعمتهاست،برای آنکه در این زجر و منع است از آنچه که مستحق عذاب میشود بسبب آن و تشویق و ترغیب بر کارهائیست که بوسیلۀ آن مستحق ثواب میشوند .

قول خدای تعالی:

## [سوره الرحمن (۵۵): آیات ۴۶ تا ۶۱]

### اشاره

وَ لِمَنْ خٰافَ مَقٰامَ رَبِّهِ جَنَّتٰانِ (۴۶) فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ (۴۷) ذَوٰاتٰا أَفْنٰانٍ (۴۸) فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ (۴۹) فِيهِمٰا عَيْنٰانِ تَجْرِيٰانِ (۵۰) فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ (۵۱) فِيهِمٰا مِنْ كُلِّ فٰاكِهَةٍ زَوْجٰانِ (۵۲) فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ (۵۳) مُتَّكِئِينَ عَلىٰ فُرُشٍ بَطٰائِنُهٰا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ وَ جَنَى اَلْجَنَّتَيْنِ دٰانٍ (۵۴) فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ (۵۵) فِيهِنَّ قٰاصِرٰاتُ اَلطَّرْفِ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَ لاٰ جَانٌّ (۵۶) فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ (۵۷) كَأَنَّهُنَّ اَلْيٰاقُوتُ وَ اَلْمَرْجٰانُ (۵۸) فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ (۵۹) هَلْ جَزٰاءُ اَلْإِحْسٰانِ إِلاَّ اَلْإِحْسٰانُ (۶۰) فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ (۶۱)

ص :۱۰۳

**ترجمهٔ آیات:**

۴۶-و برای کسی که از مقام پروردگار خود بترسد دو باغست.

۴۷-پس کدامیک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب میکنید.

۴۸-(آن دو بوستان)دارای درختها یا شاخه ها میباشند.

۴۹-پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب میکنید.

۵۰-در این دو بوستان دو چشمه جریان دارد.

۵۱-پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب میکنید.

۵۲-در این دو باغ از هر نوع میوه دو صنف باشد.

۵۳-پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب میکنید.

۵۴-بر فرشهایی که آسترهای آن از دیباست،تکیه خواهند کرد و میوه دو بوستان بزمین نزدیکست.

۵۵-پس بکدامین نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید.

۵۶-در آن کوتاه چشمانی باشند که قبل از شوهرانشان آدمی و پری با آنان نیامیخته است.

۵۷-پس کدامیک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب میکنید.

۵۸-گوئیا آنان(در سرخی)چون یاقوت(و در سفیدی بشره)چون مرواریدند.

۵۹-پس کدامیک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب میکنید.

۶۰-آیا جز نیکی پاداش نیکوکاری هست.

۶۱-پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب میکنید.

ص :۱۰۴

**قرائت آیات:**

کسایی تنها لم یطمسهنّ بکسره میم در یکی از آن دو بضمّه میم در دیگری خوانده و دیگران از قراء در هر دو کلمه بکسره میم خوانده اند.

**دلیل:**

ابو علی گوید:یطمث و یطمث دو لغت است.

ابو عبیده گوید:لم یطمثهنّ یعنی لم یمسهن،میگویند:ما طمث هذا البعیر حبل قط هرگز این شتر را ریسمانی نکرده.

رو به شاعر گوید :(کالبیض بهن طامث) مثل تخمی که لمس کننده ای آن را مس نکرده و دست نزد.

**لغات آیات:**

الافنان:جمع فنن و آن شاخه تازه برگ است،و از آنست قول ایشان هذا فن آخر،یعنی این نوع دیگر است و ممکنست جمع فن باشد.

الاتکاء:تکیه کردن برای کرامت و بزرگواری و مناعت و پشتی آنست که در محافل سلاطین و بزرگان برای اشخاص گذارده میشود جهت احترام و بزرگ داشت و آن از«و کان السقاء»مشتق است هر گاه مشک آب را محکم ببندند و از آن است قول ایشان

(العین وکاء السته) .

الفرش:جمع فراش و آن چیزیست که گسترده و برای خوابیدن بر آن آماده میشود(و در فارسی بآن رختخواب میگویند).

البطائن:جمع بطانه و آن باطن و آستر رویه است.

الجنی:میوه ایست که بر درخت رسیده و شایسته چیدن باشد و از آن

ص:۱۰۵

است گفته عمرو بن عدی:

هذا جنای و خیاره فیه

اذ کلّ جان یده الی فیه

این جنایت خود منست و اختیار آن هم در دست خودم زیرا که هر جانی انگشتش بدهان خود اوست (۱)و حضرت علی علیه السلام باین شعر تمثّل جسته است و اصل طمث خون است میگویند:طمث المرأه هر گاه حیض ببیند،طمث هر گاه بسبب ازاله بکارت خون ببیند،و بعیر لم یطمث،شتری که ریسمانی و یا باربندی آن را مس نکرده است،فرزدق گوید:

دفعن الی لم یطمثن قبلی

و هنّ اصحّ من بیض النعامی

برای من کنیزانی آوردند باکره که قبل از من هیچکس با آنها آمیزش نکرده بود و فروج آنها سالم تر بود از تخم شتر مرغ.

شاهد این بیت(لم یطمثن)است که بمعنای مس و لمس آمده است.

### اعراب آیات:

(متکئین)حال است از مجرور بلام یعنی(لهم جنتان)در این حالت که تکیه زده اند و ما بین قول او(جنتان)تا قول او(متکئین)صفاتست برای جنتین.

بَطائِنُها مِنْ إِسْتَبْرَقٍ

،مبتداء و خبر است در موضع جر و صفت است برای

ص:۱۰۶

---

۱- ۱) -مترجم گوید:در شعر فارسی هم آمده: زدست دیگری هرگز ننالم خودم کردم که لعنت بر خودم باد. سعدی شیرازی هم گوید: همه از دست غیر می نالند سعدی از دست خویشتن فریاد.

فرش،و قول او (وَ جَنَى الْجَنَّتَيْنِ دٰانٍ) اعتراض است،و قول او (فِيهِنَّ قٰاصِرٰاتُ الطَّرْفِ) صفت ديگريست براى فرش،و قول او (كَأَنَّهُنَّ الْيٰاقُوتُ وَ الْمَرْجٰانُ) حال است براى قاصرات الطرف،يعنى:آن حوريّه ها شباهت بياقوت و مرجان دارند.

و قول او «هَلْ جَزٰاءُ الْإِحْسٰانِ إِلاَّ الْإِحْسٰانُ »جملۀ معترضه بين معطوف و معطوف عليه است،و تقدير آن اينست:و لهم من دونهما جنتان،و براى ايشان از نزديكترين آن دو بوستان دو باغ ديگريست.

**تفسير آيات:**

آن گاه خداوند سبحان در دنبالۀ وعيد و بيمى كه داده بود وعده و بشارت داده و گفت:

(وَ لِمَنْ خٰافَ مَقٰامَ رَبِّهِ)

يعنى:مقام خودش را در بين دو دست خداى خويش براى حساب ببيند و بترسد،پس ترك گناه و شهوت كند.

مجاهد گويد:و او كسى است كه اهتمام بگناه ميكند پس خداى تعالى را متذكّر شده آن را ترك ميكند.

و بعضى گويند:اين خوف براى كسيست كه خدا را مراقبت كند در پنهانى و آشكارا،پس حرامى براى او پيش آيد آن را ترك كند از ترس خدا،و آنچه خير عارض او بشود آن را عمل كند و كار خود را براى خدا انجام دهد كه هيچ كس مطّلع نباشد.

حضرت صادق عليه السلام فرمود:كسى كه بداند كه خداى تعالى او را مى بيند و سخن او را ميشنود از خوب و بد،پس مانع او شود اين معرفت از اعمال قبيحه پس براى اوست (جَنَّتٰانِ) .مقاتل گويد:يعنى جنّت عدن و جنّت

نعیم.

و بعضی گویند:دو بستان از باغهای بهشتی است که یکی داخل قصر و دیگری خارج قصر است،آن چنان که انسان در دنیا میخواهد.

جبائی گوید:یکی از دو بهشت منزل او و دیگری منزل همسران و خدمت اوست.

و بعضی گویند:باغی از طلا و بستانی از نقره است،سپس توصیف دو بستان را نموده و فرمود:

(ذَوٰاتٰا أَفْنٰانٍ)

ابن عبّاس گوید:یعنی صاحب انواع و رنگهایی از نعمتها است.

ضحاک گوید:صاحب الوانی از میوه جات.

اخفش و جبائی و مجاهد گویند:صاحب غصن ها یعنی صاحب درختها برای آنکه اغصان و شاخه ها نمیشود مگر از درخت،پس بزیادی شاخه ها دلالت میکند بر بسیاری درختها و بکثرت درختان دلالت میکند بر تمام حالها و فراوانی میوه جات برای آنکه باغ کامل میشود بدرختهای زیاد و درختان نیکو و زیبا نمی شود مگر به بسیاری شاخه ها.

(فِيهِمٰا عَيْنٰانِ تَجْرِيٰانِ)

یعنی در آن دو باغ دو چشمه از آب در میان درختها جریان دارد.

حسن گوید:آن دو چشمه یکی سلسبیل است و دیگری نهر تسنیم.

عطیّه عوفی (۱)گوید:یکی از آن دو چشمه از آب صاف و گوارای بدون

ص :۱۰۸

---

۱- ۱) -عطیه کوفی از بزرگان صحابه و تابعین است که هم درک صحبت پیامبر(ص) را کرده و هم با صحابه آن حضرت معاصر بوده و او همانست که رفیق و مصاحب جابر بن عبد اللّه انصاری در زیارت اربعین سیّد الشهداء(ع)بوده است.«مترجم»

تغییر و دیگری از خمر لذّت بخشی برای آشامندگان است.

(فِيهِمٰا مِنْ كُلِّ فٰاكِهَةٍ زَوْجٰانِ)

یعنی در این دو باغ از هر میوه دو نوع و دو قسم مماثل هم مثل هر نر و ماده است،پس برای همین آنها را زوجین و جفت نامید و این مثل انگور تازه و مویز و انجیر تازه و خشک و همین طور سایر انواع میوه ها که خشکش دست کم از تازه اش در خاصیّت و خوبی نیست.

و بعضی گویند:یعنی در آن دو باغ از هر نوع میوه دو قسم موجود است، یک قسم معروف و قسم دیگری از مثل آن ولی غریب که در دنیا آن را ندیده و نشناخته اید.

(مُتَّكِئِينَ)

حال است برای(من)که در قول خدا (وَ لِمَنْ خٰافَ مَقٰامَ رَبِّهِ) یعنی مانند پادشاهان تکیه بر اریکه و پشتی داده اند.

(عَلىٰ فُرُشٍ بَطٰائِنُهٰا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ)

یعنی از دیباج کلفت و ضخیم و آستر آن را یاد کرد ولی رویهٔ آن را یاد ننمود،برای آنکه آستر دلالت دارد بر اینکه برای آن رویه است،و آستری غیر از رویه است،پس بطانه نشانگر اینست که رویه بالای استبرق و آستریست.

و بعضی گفته اند:که رویه ها از دیباج و حریر نازک است و آستری از- استبرق.

و بعضی گویند:که استبرق حریر چینی است که نه خیلی ضخیم است و نه خیلی نازک.

و از ابن مسعود روایت شده که میگفت:این آستریست پس چه گمان میکنید برویه آنها.

و بسعید بن جبیر گفته شد:آستر آن رختخوابها از استبرق و حریر است

پس رویه آنها چیست؟ گفت:این آنست که خدای تعالی فرموده است (فَلاٰ تَعْلَمُ نَفْسٌ مٰا أَخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ) پس هیچ کسی نمیداند چه چیزهایی برای ایشان ذخیره و پنهان شده از روشنی چشمها.

(وَ جَنَى الْجَنَّتَيْنِ دٰانٍ)

جنی میوه چیده شده است.

ابن عبّاس گوید:یعنی درخت بهشتی شاخه اش پائین و نزدیک میشود تا ولیّ خدا آن را بچیند چه ایستاده باشد و چه نشسته.

مجاهد گوید:میوه جات دو باغ بهشتی نزدیک بدهان صاحبانش میباشد پس همانطور که تکیه داده اند میل میکنند و میخورند و هر گاه خوابیدند باز میوه ها نزدیک دهانشان میآید،پس خوابیده میخورند نه دستشان بآنها میخورد و نه چنگالی لازم دارند که میوه را با آن بردارند.

(فِيهِنَّ)

یعنی در روی فرشهایی که یاد نمود و ممکنست که بهشتها، قصد شود برای آنکه حوریّه ها معلومند که در بهشتند هر چند که یاد نشده باشد.

(قٰاصِرٰاتُ الطَّرْفِ)

قتاده گوید:چشمهای خود را فقط بر همسرانشان دوخته و غیر آنها را نمینگرند.

ابو ذر رضی اللّه عنه گوید:آنها بشوهرهایشان میگویند،قسم به عزّت پروردگارم چیزی را در بهشت قشنگ تر و زیباتر از تو نمی بینم.فالحمد للّه الذی جعلنی زوجک و جعلک زوجی،پس سپاس خدایی را که مرا همسر و جفت تو قرار داد و تو را نیز همسر و شوهر من گردانید.

و الطرف:پلک و مژه چشم است برای آنکه طرف و درب چشم است گاهی می بندد و گاهی باز میکند.

(لَمْ يَطْمِثْهُنَّ)

یعنی کسی آمیزش با آنها نکرده که ازاله بکارت از آنها کند و افتضاض،آمیزش و دخول و ازاله بکارت است بجاری کردن خون بکارت و دختری و مقصود اینست که کسی با آنها نخوابیده و دخول بایشان نکرده است (إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَ لاٰ جَانٌّ) قبل از آنها نه آدمی با آنها آمیزش کرده و نه، پریانی،پس آنها بکرند برای آنکه در بهشت خلق شده اند،پس بنا بر این قول این گروه از حوراء بهشتند.

شعبی و کلبی گویند:آنها از زنان و بانوان دنیوی هستند که از روزی که در آن عالم خلق شده اند آفریده ای با آنها آمیزش نکرده و بآنها دست نزده یعنی:در آن عالمی که بوجود آمده اند نه آدمی با آن آمیزش کرده و نه جنّی.

زجاج گوید:و این آیه دلالت میکند بر اینکه جنّی هم آمیزش میکند چنان چه آدمی مجامعت و آمیزش میکند.

و ضمره بن حبیب گوید:و در آن دلالت است بر اینکه برای جنّ و پری هم ثواب و همسرانی است از حور،پس حورهای انسی برای آدمیان،و حورهای جنّی هم برای جنّیان.

بلخی گوید:مقصود اینست که آنچه خدا بمؤمنین آدمیان میبخشد،از حوریه هایی که قبلا انسانی با آن آمیزش نکرده و دست بر آنها نزده میبخشد به مؤمنین جنیان از حوریّه هایی که هیچ جنّی قبلا با آنها تماس نگرفته است.

(كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَ الْمَرْجَانُ)

حسن و قتاده گویند:آن حوریه بر صفاء یاقوت و سفیدی مرجان و مرواریدند.

و حسن گوید:مرجان مرواریدهای ریز بسیار سفیدند.

و در حدیث ابن مسعود آمده که زنان بهشتی مچ ساق پایشان از زیر

هفتاد حلّه حریر دیده میشود چنانچه ریسمان از پشت یاقوت دیده میشود.

(هَلْ جَزٰاءُ الْإِحْسٰانِ إِلاَّ الْإِحْسٰانُ)

یعنی نیست پاداش کسی که در دنیا کار خوب و احسانی کرده مگر آنکه در آخرت باو احسان شود.

ابن عباس گوید:آیا پاداش کسی که لا اله الاّ اللّٰه گوید و بآنچه پیامبر اسلام حضرت محمد(ص)آورده عمل کند جز بهشت است،و از طریق انس بن مالک- روایت شده که گفت:پیغمبر خدا(ص)این آیه را قرائت نمود و فرمود:آیا می دانید که پروردگارتان چه میگوید)گفتند خدا و پیامبر او دانا هستند فرمود:

پروردگار شما میگوید آیا پاداش کسی که ما بر او نعمت داده ایم بتوحید و شناخت یکتایی خدا جز بهشت است.

و بعضی گویند:یعنی آیا پاداش کسی که بر شما نیکی می کند به این نعمتها جز اینست که شما هم خوب بجا آورید شکر و بندگی او را.

و عیاشی باسنادش از حسن بن سعید از عثمان بن عیسی از علی بن سالم روایت کرده که گفت:شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود:

آیه ای در کتاب خدا محکم و مسجّل است،گفتم آن کدام است؟ فرمود:قول خدای تعالی (هَلْ جَزٰاءُ الْإِحْسٰانِ إِلاَّ الْإِحْسٰانُ) جاری شده در کافر و مؤمن و نیکوکار و تبهکار و کسی که کار و خدمت خوبی باو شود بر اوست که تلافی کند باو و تلافی و جبران این نیست که آنچه او کرده این بکند تا آنکه فزونی و برتری یابد،پس اگر کردی چنان که او کرد برتری و فضیلت برای اوست،که او اوّل شروع کرده است .

قول خدای تعالی:

## [سوره الرحمن (۵۵): آیات ۶۲ تا ۷۸]

### اشاره

وَ مِنْ دُونِهِمٰا جَنَّتٰانِ (۶۲) فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ (۶۳) مُدْهٰامَّتٰانِ (۶۴) فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ (۶۵) فِيهِمٰا عَيْنٰانِ نَضّٰاخَتٰانِ
(۶۶) فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ (۶۷) فِيهِمٰا فٰاكِهَةٌ وَ نَخْلٌ وَ رُمّٰانٌ (۶۸) فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ (۶۹) فِيهِنَّ خَيْرٰاتٌ حِسٰانٌ (۷۰)
فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ (۷۱) حُورٌ مَقْصُورٰاتٌ فِي اَلْخِيٰامِ (۷۲) فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ (۷۳) لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَ لاٰ جَانٌّ
(۷۴) فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ (۷۵) مُتَّكِئِينَ عَلىٰ رَفْرَفٍ خُضْرٍ وَ عَبْقَرِيٍّ حِسٰانٍ (۷۶) فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ (۷۷) تَبٰارَكَ اِسْمُ
رَبِّكَ ذِي اَلْجَلاٰلِ وَ اَلْإِكْرٰامِ (۷۸)

### ترجمه آیات:

۶۲-و فروتر از آن دو بوستان و دو باغ دیگر است.

۶۳-پس بکدام یک از نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید.

۶۴-دو بهشت سبز،از بسیاری سبزی سیه فام است.

۶۵-پس بکدامین نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید.

ص :۱۱۳

۶۶-در این دو باغ دو چشمهٔ جوشنده است.

۶۷-پس بکدام یک از نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید.

۶۸-در این دو باغ میوهٔ بسیار خرما و انار است.

۶۹-پس بکدام یک از نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید.

۷۰-در این(چهار)بوستان زنانی نیکو اخلاق خوشرویان باشند.

۷۱-پس بکدام یک از نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید.

۷۲-(در آن باغها)حوران پنهان شده در خیمه ها هستند.

۷۳-پس بکدام یک از نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید.

۷۴-پیش از بهشتیان آدمی و پری با ایشان نیامیخته است.

۷۵-پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب میکنید.

۷۶-بر فرشها و بالشهای سبز و بر بساطهای گرانمایه و زیبا تکیه میکنند ۷۷-پس بکدامین نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید.

۷۸-نام پروردگار تو که دارای جلالت و کرامت بزرگ است.

**قرائت:**

ابن عامر ذو الجلال برفع خوانده،و باقی بجر خوانده اند و در شواذ قرائت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله مجدری و مالک بن دینار و امین محیص،و حسن و زهیر قرطبی(علی رفارف خضر و عباقری حسان)و در قرائت اعرج (خضر)بضمه خ و ض آمده است.

**دلیل این قرآات:**

ابو علی گوید:کسی که ذی الجلال خوانده پس جر داده و آن را صفت برای

ص :۱۱۴

ربّك قرار داده و پنداشته اند که ابن مسعود (وَ يَبْقىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلاٰلِ وَ الْإِكْرٰامِ) با ياء در هر دو آيه،آيۀ مذكور و آيۀ ۲۷ قرائت كرده است.

اصمعى گويد:ذو الجلال گفته نميشود مگر دربارۀ خداى تعالى،پس اين تقويت ميكند خبر را مگر آنكه ذو الجلال گاهى در غير خدا آمده است، شاعر گويد:

فلا ذا جلال هبنه لجلاله

و لا ذا ضياع هنّ يتركن للفقر

پس نه صاحب جلال و مقام است كه براى شأن او ببخشد او را و نه صاحب ملك است كه آن را براى روز تنگدستى بگذارد،و كسى كه رفع داده آن را بنا بر اسم بودن اجراء كرده است.

ابن جنّى گويد:قطرب عباقرى بكسره قاف غير مصروف روايت كرده و ما آن را از ابى حاتم روايت كرديم عباقرى بفتح قاف نيز بدون صرف.

ابو حاتم گويد:اشتباه نشود مگر اينكه عباقر بفتح قاف موافق است بر لحنى كه عرب بآن تكلّم ميكند،گويد و اگر عباقرى بكسر قاف گويند و صرف كنند هر آينه بكلام عرب شبيه تر است مثل نسبت بمداين كه مداينى گفته ميشود.

سعيد بن جبير گويد:و رفارف باغهاى بهشت است،و عبقر مكانيست.

امراء القيس گويد:

كانّ صليل المرو حين تشدّه

صليل زنوف ينتقدن بعبقرا

گوئيا در تند دويدن اسب من و سم او كه بر زمين و سنگ ميخورد و صدا مى كند مثل صداى پولهاى نقره است كه در قريۀ عبقر در دست صرّافها صدا ميكند و زهير گويد:

بخيل عليها جنه عبقريّه

جديرون يوما ان ينالوا و يستعلوا

باسبهایی که بر آنها گروهی از جنّیان عبقر سوار میشدند شایسته و سزاوار بودند که روزی برسند و پیروز شوند.

امّا صرف نشدن عباقری در قاعده و قیاس صرفی شاذ و اندک است و کم بودن آن در قیاس با استمرار آن در استعمال مستنکر و قبیح نیست،چنانچه از جماعتی از صرفیّین آمده که(استحوذ علیهم الشیطان)در قیاس صرفی شاذ و در استعمال شایع است،و برای ما نیست که قرائت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را مگر آنکه تلقّی بقبول و پذیرفتن کنیم و امّا خضر بضمه ضاد پس اندک است و آن از مواضع شعر است،چنانچه طرفه گوید:(و راد او شقر).

## لغات آیات:

الدمعه:سیاهی و ادهام زراعت است هر گاه سیاهی بر آن غالب شود و از آنست دهماء و تصغیر آن دهیماء است برای داهیه و مصیبت دهیماء- نامیده شده برای تاریکی و ظلمت آن.

و الدهماء:دیک سیاه است.

النضخ:بخاء معجمه بیشتر از نضح بحاء غیر معجمه است برای اینکه نضح ترشّح است،و بخاء مثل بزل سوراخی است که از آن آب میجوشد.

النضاخه:فواره است که آب از آن بطرف بالا فوران و جستن میکند.

الرمّان:مشتق از رمّ یرمّ رمّا است برای آنکه از شأن آن اینست که دل را نرم میکند بسبب جلا دادن دل.

الخیرات:جمع خیره است و الرجل خیر مرد خوب است،و الرجال خیار و اخیار مردان خوب و نیکانند.

و لقد طعنت مجامع الرّبلان

ربلان هند خیره الملکات

ص:۱۱۶

و هر آینه حقیقه من بـا نیزه ام زدم محـل اجتماع گوشت رانش را،ران هنـد بهترین محبوبه خودم راه و قصـدش از طعن در این بیت مجامعت و آمیزش او با محبوبه اش بوده است.

زجـاج گویـد:اصـل خیرات خیّرات مشـدّده بوده،پس مخفّف شـده و خیام جمع خیمه است و آن خانه ای از پارچه کرباسـی و برزنتی و غیره که بر عمود و تیرک و میخها در صحراها و بیابانها استوار میسازند.

و رفرف باغهای بهشتی است از باب قول ایشان(رفّ البنات یرف)یعنی گیاهان سبز و تازه گردیده.

و بعضی گفته اند:رفرف مجالس است.

و بعضی گفته اند:بالشها و پشتی هاست و هر جامه پهن و عریضی نزد عرب رفرف است.

ابن مقبل گوید:

و انّا لنزالون تغشی نعالنا

سواقط من اصناف ریط و رفرف

و اما البتّه منزل کننده هستیم تا آنکه استراحت کنیزان ما بر افتاده های از اقسام جامه های نازک و پهن.

و عبقری:بجامه های نازک و بالشهای مخملی خال دار گویند و آن اسم جنس و مفردش عبقریّه است.

ابـو عبیـده گویـد:هر چیزی از فرش را عبقری گوینـد و هر چیزی کـه مبـالغه در خـوبی آن شـود منسـوب به عبقر میشـود و آن شهریست که در آن بساط و غیر آن، نقّاشی و رنگ آمیزی میشود.

ص :۱۱۷

### تفسير آيات:

#### اشاره

سپس خداوند سبحان فرمود:

(وَ مِنْ دُونِهِمٰا جَنَّتٰانِ)

یعنی:و پائین تر از آن دو بهشتی که یاد کردیم برای کسانی است که از مقام و بزرگی خدا بترسند دو بهشت دیگر است،غیر از دو بهشت اوّل پس آن دو باغ بقصرش نزدیکتر است،و مجالس او در قصر اوست، تا آنکه سرور و خوشحالی او بسبب انتقال از باغی به باغ دیگر دوبله و دو برابر گردد،بنا بر آنچه که از طبیعت بشری شناخته شده از شهوت و میل بمثل آن معانی و معنای(دون)در اینجا مکان نزدیک از چیز است نسبت بغیر آن از چیزهایی که نیست برای آن مثل نزدیکی آن و آن ظرف مکانست و البتّه منتقل شدن از بستانی به بستان دیگر نافع تر و سودمندتر است،برای آنکه از ملالت و خسته شدنی که سرشت و طبیعت بشر بر آنست دورتر است.

و بعضی گفته اند:که مقصود اینست که آن دو بستان در فضیلت از دو باغ اوّل کمتر است و از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت شده که فرمود:دو باغ ظرفها و سایر آنچه در آنست از نقره است،و دو باغ تمام ظروف و متعلّقاتش از طلا است.

و عیاشی باسنادش از ابی بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که گفت:بآن حضرت عرض کردم فدای شما شوم بمن خبر دهید از مرد مؤمنی که برای او زن مؤمنه است و داخل بهشت میشوند،آیا با یکدیگر ازدواج میکنند؟ پس آن حضرت فرمود:ای ابو محمد بدرستی که خداوند حاکم عادل است اگر آن مرد بالاتر از آن زن باشد او را مخیر کند،پس اگر خواست که آن زن از

همسـران بهشتی او باشـد خواهد بود و نیز اگر آن زن افضل از آن مرد باشد او را مختار سازند،پس اگر دلش خواست آن مرد همسر بهشتی او خواهد بود.

گویـد:و حضـرت صادق علیه السـلام فرمود:نگوئیـد البتّه که بهشت یکیست زیرا که خداوند میفرماید: (وَ مِنْ دُونِهِمٰا جَنَّتٰانِ) و نگوئید البتّه یک درجه است،برای آنکه خداوند میفرماید:(درجات بعضـها فوق بعض) (۱)البتّه مردم باعمال خودشان برتری بر یکدیگر دارند.

ابو بصـیر گویـد:عرض کردم بآن حضـرت که دو نفر مؤمن با هم وارد بهشت میشونـد پس یکی از آن دو نفر مقامش بالاتر از دیگری است،پس میخواهد که دوسـتش را ملاقات کند آیا میتواند؟ فرمود:کسی که بالاتر است میتواند که بدرجهٔ پائین آید و رفیقش را دیدار کند،و اما کسـی که در رتبه و درجهٔ پائین تر است نمیتواند به بالا رود و دوستش را زیارت کند،برای آنکه او باین مقام نمیرسد،و لکن هر گاه دوست داشتند و خواستند همدیگر را به بینند ملاقات میکنند به سهولت و آسانی.

و از علاـء بن سـیابه از حضـرت ابی عبـد اللّٰه صادق علیه السـلام روایت شـده که فرمود:گفتم بآن حضـرت که مردم(یعنی اهل سنّت)تعجّب میکننـد از ما وقتی می گوییم عـدّه ای از جهنّم و دوزخ بیرون آمـده و به بهشت میروند پس میگویند بما که آنها در بهشت با اولیاء خدا هستند.

پس آن حضرت فرمود:ای علاء،بدرستی که خداوند میفرماید: (وَ مِنْ دُونِهِمٰا جَنَّتٰانِ) نه بخدا قسم با اولیاء خدا نخواهند بود.

ص: ۱۱۹

---

۱- ۱) -زخرف آیهٔ:۳۲،و البتّه چنین است: وَ رَفَعْنٰا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجٰاتٍ و آیه ای که در متن یاد شده،تحریف است،بلکه آیه اینست:ظلمات بعضها فوق بعض سوره نور آیهٔ:۴۰.

گفتم:آيا آنها كافر بودند؟ فرمود:نه،بخدا قسم اگر كافر بودند داخل بهشت نميشدند.

گفتم:آنها مؤمن بودنـد؟ فرمود:نه بخـدا قسم،اگر مؤمن بودند داخل آتش نميشدند،لكن آنها بين بين بودند،نه مؤمن و نه كافر كافر،و تأويل خبر اگر صحيح باشد ايشان از افاضل و اخيار مؤمنين نبودند.

سپس خداوند توصيف دو بهشت را فرموده و گفت:

(مُدْهٰامَّتٰانِ)

يعنى:آنها از سبزى و تازگى بسـياهى شبيه است و هر گياه سبزى كمال سبزى آن اينست كه بسـياهى زده شود و آن بنا بر تمام ترين اقسام زيبايى و نيكويى است،و اين بنا بر قول كسـيست كه ميگويـد:چهار بهشت براى آنست كه از مقام عظمت و بزرگى خدا بترسد و اين قول ابن عبّاس است.

حسن گويد:دو بهشت اوّل مخصوص سابقين و پيش افتادگان و دو بهشت ديگر براى پيروان(خط آنهاست).

(فِيهِمٰا عَيْنٰانِ نَضّٰاخَتٰانِ)

حسن گويد:در آن دو بهشت دو فوّاره آبست كه از سر چشمه آنها جوشيده و فوران ميكند.

ابن عبّاس گويد:بر اولياء خدا ترشّح بمشك و عنبر و كافور ميكند.

و بعضى گويند:ترشّح بانواع خيرات ميكند.

(فِيهِمٰا فٰاكِهَةٌ)

يعنى اقسـام ميوه ها (وَ نَخْلٌ وَ رُمّٰانٌ) و زجاج از- يونس نحوى كه از قـدماء نحويهاست حكايت كرده كه(نخل و رمان)خرما و انار از بهترين ميوه هاست،و البتّه آنها را با(واو)از هم جدا كرد براى برترى و

فضیلت آنان.

ازهری گویـد:من نمیـدانم که هیچکس از مردم عرب گفته باشـد که درخت خرمـا و انگور و میوه های آنها از فاکهه نباشـد،و البتّه این کلام را کسی گویـد که علمش و اطّلاعش بکلام عرب و تأویل قرآن عرب مبین انـدک باشـد و حال آنکه معمول عرب اینست که جمله ای از اشیاء را یاد میکند،سپس بعضـی از آنها را اختصاص بنام میدهد برای آگاهی دادن بر فضیلت در آن چنانچه خدای سبحان فرماید: (مَنْ کانَ عَدُوًّا لِلّهِ وَ مَلائِکَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جِبْرِیلَ وَ مِیکالَ) (۱).

(فِیهِنَّ)

یعنی در چهار بهشت (خَیْراتٌ حِسانٌ) یعنی زنانی که خوش اخلاق و زیبا رو هستند،ام سلمه آن را از پیامبر(ص)روایت کرده است.

حسن گوید:یعنی زنانی که در صلاح و جمال برتری دارند زیبایند در دیده ها و در رنگها.

و گفته شده که آنها زنان دنیا هستند که در بهشت بر مردم وارد میشوند و ایشان از حور العین زیباتر و قشنگ ترند.

جریر بن عبد اللّه گوید:آنها زنان خوب و برگزیده مختاره اند.

### خلاصه صفات زنان بهشتی صفات زیر است

۱-زنانی که افشاگری از شوهرانشان نمیکنند.

۲-زنانی که در محافل و مجامع عمومی و راه پیماییها سر و دو شعار بخوانند نیستند.

۳-زنانی که دهانشان عفونی و بد بو باشد نیستند.



---

۱- ۱) -سورهٔ بقره آیهٔ:۹۸.

۴-زنانی که سر از بام و یا پنجره و درب منزل بیرون کنند نیستند.

۵-زنانی که بشوهرشان نیرنگ بزنند و بگویند حالا میایم و نیایند تا شوهر بخواب رود نیستند.

۶-زنانی که فحاش و بد دهن و سلیطه باشند نیستند.

۷-زنانی که چشمک بمردان اجنبی و بیگانه بزنند نیستند.

۸-زنانی که راه پیمایی در خیابانها و راه ها نمایند و شعار بدهند- نیستند.

۹-زنانی که مغرور و فریبنده باشند نیستند.

۱۰-زنانی که شوهرانشان را اذیّت کنند نیستند.

عقبه بن عبد الغفار گوید:زنان و بانوان بهشتی دست همدیگر را گرفته و سرودی می خوانند که مثل آن را هیچ آفریده ای نشنیده است،میگویند:

«نحن الراضیات فلا نسخط»ما زنان راضی و خرسندیم که خشم نمیکنیم و نحن المقیمات فلا نطعن،ما زنان ساکن و مقیمی هستیم که بیرون نمیرویم،و ما زنان برگزیده زیبا محبوبه همسران بزرگوار هستیم.

عایشه گوید:وقتی حور العین این سرود را خواندند،زنان مؤمنه دنیوی پاسخ آنها را دهند و گویند:

و نحن المصلّیات و ما صلیتن،ما زنان نماز گذاریم و شما نماز نخواندید،و نحن الصائمات و ما صمتنّ،ما زنان روزه داریم و شما روزه نگرفتید،و نحن المتوضئات و ما توضأتنّ،و ما زنان وضو گیرنده بودیم و شما وضو نساخته اید،و نحن المتصدقات و ما تصدقن،ما زنان صدقه دهنده بودیم و شما صدقه ای

ص:۱۲۲

نداده اید،پس قسم بخدا که زنان مؤمنه بر حوراء بهشتی پیروز شوند.

(حُورٌ)

ابن عباس و مجاهد گویند:یعنی سفیدند بهترین سفیدها و از آنست که بآرد خیلی سفید دقیق الحواری گویند،و عین الحوراء آن چشمی است که سفیدیش بسیار سفید و سیاهیش خیلی سیاه باشد و زیبایی چشم به این تمام میشود.

(مَقْصُوراتٌ فِی الْخِیامِ)

ابن عباس و ابو العالیه و حسن گویند:یعنی:

زنان محبوسه در حجله ها و مخفی در خیمه های بهشتی.و مقصود اینست که آنها محفوظ و رو گرفته اند،نه رو باز و مبتذل و بی ارزش.

مجاهد و ربیع گویند:مقصورات یعنی اکتفاء به همسرانشان کرده و دیگر کسی را بجای ایشان اختیار نمیکنند.

ابن مسعود گوید:برای هر همسر و زوجه ای خیمه ئیست که طولش شصت میل است و از پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله روایت کرده که فرمود:خیمه بهشتی دره است طولش در آسمان شصت میل است و در هر گوشه ای از آن اهل و همسری است برای مؤمن که دیگران او را نمی بینند.

و از ابن عباس روایت شده که خیمه یک درّ تو خالیست و مساحتش یک فرسخ در یک فرسخ است و در آن چهار هزار دستگیره از طلا است.

و از انس از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت شده که فرمود:در شب معراج عبور کردم بنهری که در دو طرفش قبّه هایی از مرجان بود،پس از میان آنها مرا صدا زده گفتند السلام علیک یا رسول اللّه،پس بجبرئیل گفتم اینها چه کسانی هستند؟گفت:

اینها کنیزانی از حور العین میباشند از پروردگارشان اجازه گرفتند تا بر

شما سلام کنند،پس خدا بایشان رخصت داد،پس گفتند ما زنان جاودانی هستیم که مرگ نداریم و نمی میریم و ما زنان باکره و دوشیزه هستیم که هرگز بکارت ما از بین نمیرود همسران مردان بزرگواریم آن گاه پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله قرائت فرمود: (حُورٌ مَقْصُوراتٌ فِی الْخِیامِ) .

(لَمْ یَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَ لا جَانٌّ)

معنای آن گذشت و جهت تکرار این امتیاز آنهاست از یکدیگر،زیرا صفت حوری که در خیمه ها سکونت دارند با صفت حوری که (قاصِراتُ الطَّرْفِ) هستند فرق دارد.

(مُتَّکِئِینَ عَلی رَفْرَفٍ خُضْرٍ)

جبائی گوید:تکیه بر فرشها و بالشهای بلند دارند.

سعید بن جبیر گوید:رفرف باغهای بهشتی است و مفرد آن رفرفه است.

ابن عباس و قتاده و ضحاک گویند:رفرف منازل بهشتی است.

حسن گوید:مخدّه و پشتی هاست.

(وَ عَبْقَرِیٍّ حِسانٍ)

ابن عباس و سعید بن جبیر و قتاده و ضحاک گویند:

پشتی ها و بالشهای بسیار خوب.

مجاهد گوید:عبقری دیباج است.

حسن گوید:آن فرش است.

قتیبی گوید:هر جامه نقاشی رنگی عبقری است و آن جمع است و برای این فرمود(حسان)سپس سوره را پایان داد بچیزی که شایسته و سزاوار بود که بآن تعظیم و تجلیل از مقام ربوبی شود،پس فرمود:

(تَبارَکَ اسْمُ رَبِّکَ)

یعنی بزرگ و عالیست اسم پروردگارت،برای آنکه اوست مستحق آنکه توصیف شود بچیزی که غیر او توصیف بآن نمیشود از جهت آنکه

تنها او قـدیم است و معبود است،و قادر بـذات خود و عالم بذات خود و زنده بذات خود میباشد و غیر این از صـفاتی که ثابت بذات اوست.

(وَ الْإِكْرامِ)

حسن گوید:یعنی اکرام میکند اهل دین و اهل ولایت را.

و بعضـی گوینـد:برکت بزرگ در اسم پروردگـار تو است،پس برکت را در هر چیز بـذکر اسم خـدای تعالی و گفتن بسم اللّه الرحمن الرحیم طلب کنید.

و بعضی گفته اند:که اسم برای معنای(تبارک ربک)است.

**لبید گوید:**

الی الحول ثم اسم السلام علیکما

و من یبک حولا کاملا فقد اعتذر

تا یک سال شما برای من اقامه عزا کنید،سپس درود بر شما باد،و کسی که یک سال کامل گریه کند پس معذور است.

و بعضـی گوینـد:که مقصود اینست که اسم او منزّه از هر بدیست زیرا برای او نامهای خوبی است،و بتحقیق از پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله در روایت- صحیح رسیده که فرمود:

مداومت کنید بگفتن ذکر،یا ذا الجلال و الاکرام .

ص:۱۲۵

## سورهٔ واقعه

### اشاره

ابن عباس و قتاده گویند:مکّی است،مگر یک آیه از آن که در مدینه نازل شده و آن آیه (وَ تَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ) .

و بعضی گفته اند:مکّی است مگر قول او «ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ» و قول او:

(أَ فَبِهٰذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ) که در مسافرت و هجرت آن حضرت بمدینه نازل شده است.

### عدد آیات آن:

نود نه آیهٔ حجازی و شامی است،و نود و هفت آیهٔ بصری و نود و شش آیه کوفی است.

### اختلاف آن:

در چهارده آیه است،پس اصحاب المیمنه و اصحاب المشئمه و اصحاب الشمال سه آیه غیر کوفی است،و اصحاب الیمین یک آیه غیر کوفی و مدنی

ص: ۱۲۶

اخیر است.

و انشأناهنّ انشاء یک آیهٔ غیر بصری است، (فِی سَمُومٍ وَ حَمِیمٍ) یک آیهٔ غیر مکّی است.

وَ کانُوا یَقُولُونَ ،یک آیهٔ،مکّی و مدنی اخیر است،موضونه یک آیه حجازی کوفی است.

وَ حُورٌ عِینٌ یک آیهٔ کوفی مدنی اوّل است،تأثیما یک آیهٔ عراقی شامی و مدنی اخیر است.

و الآخرین یک آیهٔ غیر شامی و مدنی اخیر است،لمجموعون یک آیه شامی و مدنی اخیر،فروح و ریحان یک آیهٔ شامی است.

## فضیلت آن:

ابی بن کعب گوید:رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود:کسی که سورهٔ واقعه را بخواند از غافلین نوشته نشود:

و از مسروق روایت شده که گوید:کسی که میخواهد خبر پیشینیان و خبر اهل بهشت و خبر اهل آتش و خبر دنیا و خبر آخرت را بداند پس سورهٔ واقعه را بخواند.

و روایت شده که عثمان بن عفان بر عبد اللّه بن مسعود وارد شده که او را عبادت کند در بیماری او که از دنیا رفت پس باو گفت:از چه شکایت دارای؟ گفت:از گناهانم،گفت:چه میخواهی؟گفت:رحمت پروردگارم را،گفت:

آیا طبیبی برایت نیاورم،گفت:طبیب من مرا بیمار کرده،گفت:آیا دستور ندهم که عطا و سهمیّهٔ تو را از بیت المال بدهند؟گفت:آن روز که محتاج

بودم مرا محروم داشتی و امروز میخواهی بدهی که من احتیاج ندارم و بی نیاز از آن هستم،گفت:پس برای دخترانت باشد.

گفت:آنها نیازی بآن حقوق و عطا ندارنـد،چون من آنها را فرمان دادم که سورهٔ واقعه را بخواننـد و بآن مداومت کنند،زیرا که من از پیـامبر صلّی اللّه علیه و آله شـنیدم که میفرمود هر کس سورهٔ واقعه را هر شب بخوانـد هرگز نیـاز و تنگـدستی و فقر باو نرسد (۱).

و عیاشـی باسنادش از زید شحام از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود:کسی که سورهٔ واقعه را پیش از خوابیدن بخواند خدا را ملاقات کند در حالی که صورت او مانند ماه شب چهارده خواهد بود.

و از ابی بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که گفت:کسی که در هر شب جمعه سورهٔ واقعه را بخواند خدا او را دوست دارد و محبّت او را در دل تمـام مردم قرار دهـد و هرگز در دنیـا بـدی و فقر و آفتی از آفـات دنیـا نبینـد،و از رفقاء امیر المؤمنین علیه السلام خواهد بود...

ص: ۱۲۸

---

۱ - ۱) -مـترجم گویـد:موجب بیمـاری جنـاب عبـد اللّه بن مسـعود صـحابی- بزرگوار خود عثمـان شـد و این یکی از مطـاعن عثمانست که دانشمندان سنّی و شیعه نقل کرده اند که وقتی عثمان تصمیم گرفت قرآن ها را جمع و بسوزاند،و فقط قرآن زید بن ثـابت اموی را که از فامیـل و نزدیکـان او بود بـاقی گـذارد،ابن مسـعود مـذکور را طلبیـد و قرآن او را خواست،ابن مسـعود استنکاف کرد از دادن قرآنش،پس عثمان دستور داد تا پاسداران و عمّال او را بزنند و با خودش با لگد بر شکم و پهلوی او زد تـا مبتلاـ بفتق شـده و مریض و بستری گشت و از دنیـا رفت. پس خـون او گردن عثمـان است،و این یکی از جنایـات اوست. «مترجم»

تفسیر آن:

چون خداوند سبحان سورهٔ الرّحمن را بصفت بهشت پایان داد،این سوره را نیز بصفت قیامت و بهشت شروع کرد،پس این سوره بآن سوره پیوست مانند بمانند پس گفت:

سوره الواقعه مکّیه و هی ست و تسعون ایه

## [سوره الواقعه (۵۶): آیات ۱ تا ۱۶]

### اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . إِذٰا وَقَعَتِ اَلْوٰاقِعَةُ (۱) لَيْسَ لِوَقْعَتِهٰا كٰاذِبَةٌ (۲) خٰافِضَةٌ رٰافِعَةٌ (۳) إِذٰا رُجَّتِ اَلْأَرْضُ رَجًّا (۴) وَ بُسَّتِ اَلْجِبٰالُ بَسًّا (۵) فَكٰانَتْ هَبٰاءً مُنْبَثًّا (۶) وَ كُنْتُمْ أَزْوٰاجاً ثَلاٰثَةً (۷) فَأَصْحٰابُ اَلْمَيْمَنَةِ مٰا أَصْحٰابُ اَلْمَيْمَنَةِ (۸) وَ أَصْحٰابُ اَلْمَشْئَمَةِ مٰا أَصْحٰابُ اَلْمَشْئَمَةِ (۹) وَ اَلسّٰابِقُونَ اَلسّٰابِقُونَ (۱۰) أُولٰئِكَ اَلْمُقَرَّبُونَ (۱۱) فِي جَنّٰاتِ اَلنَّعِيمِ (۱۲) ثُلَّةٌ مِنَ اَلْأَوَّلِينَ (۱۳) وَ قَلِيلٌ مِنَ اَلْآخِرِينَ (۱۴) عَلىٰ سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ (۱۵) مُتَّكِئِينَ عَلَيْهٰا مُتَقٰابِلِينَ (۱۶)

ص:۱۲۹

**ترجمه آیات:**

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان ۱-هر گاه قیامت واقع شود.

۲-که در واقع شدن آن هیچ دروغی نیست.

۳-(آن قیامت)گروهی را پست کننده(و جمعی را)بالا برنده است.

۴-چون زمین بلرزد لرزیدنی.

۵-و کوه ها ریزه ریزه و یا کنده شود کنده شدنی.

۶-در نتیجهٔ آن غباری پراکنده شده گردد.

۷-و شما در قیامت اصناف سه گانه باشید.

۸-پس اصحاب دست راست،چه(بلند مرتبه اند)یاران دست راستی ۹-و یاران دست چپ چه(زبون اند)یاران دست چپ.

۱۰-پیشی گرفتگان بایمان سبقت گیرندگان به بهشتند.

۱۱-آن گروه سابقون مقرّبان درگاهند.

۱۲-در بهشتهایی که مشتمل بر انواع نعمت است.

۱۳-(گروه سابقان)جمع بسیاری از پیشینیانند.

۱۴-و اندکی از آیندگان.

۱۵-بر تختهای زر بافت مرصّع(نشینند).

۱۶-در حالی که بر آن سریرها برابر یکدیگر تکیه نموده اند.

**قرائت آیات:**

در شواذ قرائت حسن و ثقفی و ابی حیاه(خافضه رافعه)بنصب آمده.

ص:۱۳۰

## دلیل:

و این منصوب بر حالیّت است،ابن جنّی گوید:و قول او (لَیْسَ لِوَقْعَتِها کاذِبَهٌ) حال دیگریست قبل از آن،یعنی اذا وقعت الواقعه صادق الوقعه، خافضه رافعه)پس این سه احوال است،و مثل آن(مررت بزید جالسا متضاحکا) است،مرور و کردم بزیدی که نشسته بود و تکیه داده بود و خندان بود.

و اگر خواستی میتوانی چند برابر این صفات و احوال را بیاوری جایز و خوبست،چنانچه برای تو است که برای مبتداء هر چه خواستی خبر بیاوری، پس بگویی:(زید عالم جمیل فارس کوفی بزاز)و مثل این آیا نمی بینی که حال زیادتی در خبر و قسمی از آنست.

## شرح لغات:

الکاذبه:مصدر است مانند العافیه و العاقبه.

الرج:حرکت کردن باضطراب و لرزش است و از آنست قول ایشان(ارتج السهم عند خروجه من القوس)تیر در موقع بیرون آمدن از کمان لرزید.

و البسّ:ریزه ریزه شدن چنانچه سویق(قاووت)را ریزه ریزه میکنند.

شاعر گوید: (لا تخبز خبزا و بسایسا).

نان را تکّه تکّه و ریز ریز نکنید و بسیس سویق قاووت یا آرد است که برای خوراک تهیّه میشود.

زجاج گوید:بست تیز بمعنی سبقت است.

شاعر گوید: (و انبس حیّات الکثیب الاهل) مارهای خطرناک تلّه ریگ براه افتادند.

ص: ۱۳۱

هباء:غبار مثل شعاع است در نازکی،و زیاد است که با شعاع آفتاب از سوراخ دریا دیوار بیرون میآید.

انبثاث:بمعنی پراکنده شدن اجزاء بسیار است در جهات مختلفه.

و ازواج:اصنافیست که بعضی از آن با بعض دیگر است،چنانچه به چکمه و موزه زوجان گفته میشود.

و ثلّه:جماعت و اصل آن قطعه است از قول ایشان(ثل عرشه)وقتی که ملکش بخراب شدن تختش قطع شود.و ثلّه یک قطعه و دسته از مردم است.

الموضونه:بافته شده است که بعضی از تار و پودش داخل بهم میشود مثل صفه زره که حلقه های آن داخل بیکدیگر میشود.

**اعشی گوید:**

و من نسج داود موضونه

تساق الی الحیّ عیرا فعیرا

و از بافته های داود علیه السلام زره و درعی بود که کاروانی بعد از کاروان بسوی قبیله برده میشد.

و از آنست شکم بند شتر که برخی از آن دوبله با بعضی دیگر بافته میشود.

**اعراب آیات:**

(إِذا وَقَعَتِ الْواقِعَهُ)

ظرف است از معنای(لیس)برای آنکه تقدیرش اینست لا یکون لوقعتها کاذبه،نمیباشد برای وقوع آن دروغی و نفی حال نیست،پس(اذا)ظرف از آن نیست،و ممکن است که عامل در(اذا)محذوف باشد برای دلالت کردن محل بر آن مثل آنست که گفته است:(اذا وقعت- الواقعه کذلک فاز المؤمنون،و خسر الکافرون)چون روز قیامت چنانی واقع شد مؤمنین رستگار و کافران زیانکار شوند.

ص: ۱۳۲

و ابو علی گوید:تقدیر آن اینست(فهی خافضه رافعه)پس آن روز، مجرمین و گنهکاران پست و ذلیل و مؤمنین سر بلند و عزیز خواهند بود،پس مبتداء را که(هی)با فاء ضمیر(فهی)قرار داده و دو کلمه (خٰافِضَةٌ رٰافِعَةٌ) را جواب(اذا)یعنی قومی زیر دست و قومی سر بلند،چون اینطور شد،پس خافضه رافعه خبر مبتداء محذوف است،و قول او (إِذٰا رُجَّتِ اَلْأَرْضُ رَجًّا) بدل از قول او اذا وقعت الواقعه است،و ممکن است که آن ظرف از یقع باشد یعنی یقع فی ذلک الوقت و ممکن است که خبر از اذاء اوّل باشد و نظیر آن اینست:

(اذا تزورنی اذا ازور زیدا)یعنی وقت دیدار تو از من وقت دیدن من از زید است.

ابن جنّی گوید:و ممکن است که(اذا)غالبا ظرفیت باشد مثل قول لبید شاعر:

حتّی اذا القت یدا فی کافر

و اجنّ عورات الثغور ظلامها

وقتی که آفتاب غروب کرد نیرویی در ظلمت و تاریکی خواهد بود و سیاهی شب مخفی میکند شکافهای مرزها را.

و قول خدای سبحان(حتی اذا کنتم فی الفلک)پس(اذا)نزد ابی الحسن مجرور به(حتّی)است،و این آن را از ظرفیّت بیرون میبرد،و میگویم پس بنا بر این قول او(اذا)در موضع ظرف نمیباشد،بلکه هر یک از آن دو در موضع رفع است برای بودن آن دو مبتداء و خبر بخلاف آنچه گمان کرده اند بعضی از اهل تجوید از محقّقین در علم زمان ما،پس او گوید:

که عثمان یعنی ابن جنی گوید:عامل در (إِذٰا وَقَعَتِ) قول او (إِذٰا رُجَّتِ) است،و این اشتباه بزرگی است،پس (فَأَصْحٰابُ اَلْمَيْمَنَةِ) مرفوع است،

ص:۱۳۳

بسبب مبتداء بودن و تقدیرش اینست(فاصحاب المیمنه ما هم)یعنی یاوران دست راست چگونه اند ایشان(و اصحاب المشئمه ای شیء هم)و یاران دست چپ چه بودند،و این لفظ جاری مجرای تعجّب است.

متّکئین و متقابلین منصوبست بنا بر حالیّت.

### تفسیر آیات:

#### اشاره

(إِذٰا وَقَعَتِ الْوٰاقِعَهُ)

ابن عبّاس گوید:یعنی چون قیامت بپاشد و واقعه اسم قیامت است،مثل آزفه و غیر آن،و مقصود اینست هر گاه حادثه حدوث کرد و آن صیحه است در موقع نفخه دوّمی برای قیام قیامت.

و بعضی گویند:آنها را واقعه نامیده اند برای بسیاری وقایع که در آن از شدّت و سختی ها اتفاق میفتد،یا برای سختی وقوع آن،و تقدیرش اینست:

(اذکروا اذا وقعت الواقعه)یاد کنید روز قیامت را و این تحریص و تأکید برای آماده شدن برای قیامت است.

(لَیْسَ لِوَقْعَتِهٰا کٰاذِبَهٌ)

یعنی برای آمدن آن و ظهور آن دروغی نیست،و مقصود اینست که آن براستی و حقیقت واقع میشود،پس در آن و در اخبار از آن و وقوع آن دروغی نیست.

و بعضی گویند:یعنی برای وقوع آن قضیّه دروغی نیست یعنی وقوع آن از طریق عقل و آیات و اخباری که شنیده شده ثابت است.

(خٰافِضَهٌ رٰافِعَهٌ)

ابن عبّاس گوید:یعنی قومی پست و ذلیل و قومی سر بلند و عزیز میشوند.

حسن و جبائی گویند:یعنی اقوامی بسوی آتش کشیده میشوند و افواجی

بسوی بهشت هـدایت میشونـد،و معنـای جامع این دو تفسـیر اینست:روز قیامت مردانی را که در دنیا عزیز و بلنـد پایه بودنـد از جهت عنـاوین مـادّی چون شاهی و وزیری و امثال اینها زیر دست و پست نموده و آنها را بـداخل کردنشان بآتش ذلیل و خوار قرار میدهد و مردانی را که در دنیاخوار و بیمقدار در نظر مادیین بودند آنها را سـر بلند و بداخل کردن بهشتشان عزیز و محترم نماید.

(إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًّا)

یعنی هر گاه حرکت کند حرکت سختی.

ابن عباس و قتاده و مجاهد گویند:چون زلزله شود زلزله بسیار سختی، یعنی بلرزد بمیرانیدن آنچه بروی زمین است از زنده ها.

و بعضـی گوینـد:یعنی میلرزد بـآنچه که در آنست چنـانچه میلرزد و حرکت میکنـد غربال(غربیل)بآنچه در آنست،پس مقصود اینست که میلرزد به بیرون ریختن آنچه که در شکم اوست از مردگان.

(وَ بُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا)

ابن عباس و مجاهد و مقاتل گویند:یعنی ریز ریز میشود کوه ها ریز ریز شدنی.

سدی از سعید بن مسیب روایت کرده که یعنی کوه ها شکسته و قطعه قطعه میشوند شکسته شدنی.

حسن گوید:یعنی از اصلش کنده میشود.

کلبی گوید:سیر میکند از روی زمین سیر کردنی.

ابن عطیه گوید:گسترده میشود گسترده شدنی چون شن و خاک.

ابن کیسان گوید:آن مانند تل و تپّه شن میشود بعد از آنکه بلند،و سر بفلک کشیده بود.

(فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًّا)

یعنی کوه ها با عظمتشان مثل گرد و غبار پراکنده

ص :۱۳۵

میشوند مانند ذرّاتی که در شعاع آفتاب دیده میشود هر گاه از سوراخ در روزنهٔ دیوار وارد شود،سپس خداوند سبحان توصیف نمود احوال و اصناف مردم را به اینکه فرمود:

(وَ كُنْتُمْ أَزْوٰاجاً ثَلاٰثَةً)

یعنی شما در آن روز بر سه صنف خواهید بود،پس گفت: (فَأَصْحٰابُ الْمَيْمَنَةِ) ضحاك و جبائی گویند:یعنی یاران دست راست (راست گریان)و ایشان آن کسانی هستند که پروندهٔ اعمالشان بدست راست ایشان داده میشود.

و بعضی گویند:آنها مردمی هستند که جانب راست را گرفته و به بهشت میروند.

حسن و ربیع گویند:آنها یاران و اصحاب برکت و میمنت بودند بر خودشان و ثواب از خدای سبحان بآنچه سعی و کوشش نمودند از طاعت و پیروی از(خط پیامبر و امام)و ایشان پیروان نیکوکاران بودند آن گاه خداوند سبحان پیامبرش را از حال ایشان بشگفتی و تعجّب انداخته برای بزرگداشت مقامشان و گفت:

(مٰا أَصْحٰابُ الْمَيْمَنَةِ)

یعنی چه مردمی هستند ایشان،چنانچه میگویند ایشان چگونه مردمی هستند.

(وَ أَصْحٰابُ الْمَشْئَمَةِ)

و ایشان(چپ گرایان)و مردمی هستند که پروندهٔ اعمالشان را بدست چپشان میدهند.

و بعضی گویند:ایشان کسانی هستند که دست چپشان را گرفته و بآتش میاندازند.

و بعضی گویند:آنها نامبارك ها و میشوم ها بودند بر خودشان به آنچه عمل کردند از گناه،سپس خداوند سبحان پیامبرش را بشگفتی انداخته از حال

ص :۱۳۶

ایشان و سختی مقامشان در عذاب فرمود:

(مٰا أَصْحٰابُ الْمَشْئَمَهِ)

سپس بیان فرمود صنف سوّم را و گفت: (وَ السّٰابِقُونَ السّٰابِقُونَ) جبائی گوید:یعنی و سبقت گیرندگان به پیروان پیامبرانی که امامان و رهبران هدایت شدند،پس ایشان سبقت گیرندگان به و فور ثوابند نزد خدا و بعضی گویند:یعنی سابقین به طاعت خدا،سابقین برحمت اویند و سابق بکارهای خوب البتّه افضل و بالاترند از دیگری برای آنکه در کارهای خیر اقتدا بایشان میشود و او سبقت ببالا-ترین مراتب نموده پیش از آنکه کسی بعد از او آید،برای همین تمیز داده میشود بین پیروان تابعین و آنان که سابقین هستند،پس بنا بر این سابقین دوّم بهتر از سابقون اوّل است و ممکن است که دوّمی تأکید برای اوّل باشد و خبر اینست:

(أُولٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ)

یعنی و سابقین بطاعات ایشان نزدیکترند برحمت خدا در بالاترین مراتب و بسیاری ثواب الهی در بزرگترین کرامت ها،سپس خبر داد خدای تعالی که مکان آنها کجاست،پس فرمود:

(فِی جَنّٰاتِ النَّعِیمِ)

در بهشتهای نعمت برای آنکه خیال نکند خیال کننده ای که تقریب و تقرّب ایشان را برای دیگری بیرون میکند،پس اعلام کرد خدای سبحان که ایشان مقرّب هستند از کرامت خدا در بهشت،برای آنکه بهشت درجات و منازلی دارد که بعضی از آن ارفع و بالاتر از بعضی دیگر است.

### سابقین کیانند

مقاتل و عکرمه گویند:دربارۀ سابقین که ایشان با ایمان بودند.

ص :۱۳۷

ابن عباس گوید:ایشان سابقین به هجرتند.

علی علیه السلام فرماید:که ایشان سابقین به نمازهای پنجگانه اند.

ضحاك گوید:ایشان سابقین بسوی جهاد و پیکار با دشمنان اسلامند.

سعید بن جبیر گوید:ایشان سابقین به توبه و اعمال و بر کارهای خوبند ابن کیسان گوید:ایشان سابقین بهر چیزی که هستند خدا دعوت به سوی آن نموده است،و این بهتر است برای آنکه شامل تمام کارهای خیر میشود.

و عروه بن زبیر میگفت:تقدموا تقدموا،پیشی بگیرید تا در آخرت مقدّم داشته شوید.

از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که فرمودند:سابقون چهار نفر هستند:

۱-هابیل پسر آدم علیه السلام(که بدست برادر جانشین قابیل،) کشته شد.

۲-سابق در امّت موسی علیه السلام و آن مؤمن آل فرعون(حزقیل) بود.

۳-سابق در امّت عیسی علیه السلام و او حبیب نجّار بود.

۴-سابق در امّت محمد صلّی اللّه علیه و آله حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام.

(ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ)

یعنی ایشان جماعت بسیاری بودند از اوّلی ها از امّتهای گذشته.

(وَ قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ)

جماعتی از مفسرین گفته اند:یعنی:و اندکی

از امّت محمد صلّی اللّه علیه و آله برای آنکه کسانی که سبقت و پیشی گرفتند به اجابت پیامبر ما صلّی اللّه علیه و آله نسبت بکسانی که سبقت باجابت دعوت پیامبران قبل از آن حضرت گرفتند اندک و کم بودند.

و بعضی گویند:یعنی جماعتی از اوائل این امّت.

و برخی گفته اند:از اواخرشان از کسانی که حالشان نزدیک این گروه بود مقاتل گوید:یعنی سابقین امّتها و قلیلی از آخرین این امّت.

(عَلیٰ سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ)

بر تختهای بافته شده چنانچه حلقه های زره بهم بافته میشود و بعضی از آن بر بعضی دیگر داخل میگردد.

مفسّرین گویند:ساخته شده اند با شمشها و شاخه های طلایی که بدر و جواهر مزیّن شده است.

(مُتَّکِئِینَ عَلَیْهٰا)

یعنی تکیه دهندگان که مانند ملوک و سلاطین نشسته اند (مُتَقٰابِلِینَ) یعنی برابر یکدیگر یعنی هر یک از ایشان در مقابل و روبروی دیگری قرار دارد و این بزرگترین و برتر است از جهت خوشحالی و سرور-و مقصود اینست که ایشان همواره نگاه بصورت شخص خود نموده و ابدا به پشت سر و جای دیگر نمیکنند،برای زیبایی چهره و معاشرت ایشان و خوشی اخلاقشان.

ص :۱۳۹

قول خدای تعالی:

## [سوره الواقعه (۵۶): آیات ۱۷ تا ۲۶]

### اشاره

يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدانٌ مُخَلَّدُونَ (۱۷) بِأَكْوابٍ وَ أَبارِيقَ وَ كَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ (۱۸) لا يُصَدَّعُونَ عَنْها وَ لا يُنْزِفُونَ (۱۹) وَ فاكِهَةٍ مِمّا
يَتَخَيَّرُونَ (۲۰) وَ لَحْمِ طَيْرٍ مِمّا يَشْتَهُونَ (۲۱) وَ حُورٌ عِينٌ (۲۲) كَأَمْثالِ اَللُّؤْلُؤِ اَلْمَكْنُونِ (۲۳) جَزاءً بِما كانُوا يَعْمَلُونَ (۲۴) لا
يَسْمَعُونَ فِيها لَغْواً وَ لا تَأْثِيماً (۲۵) إِلاّ قِيلاً سَلاماً سَلاماً (۲۶)

### ترجمه آیات:

۱۷-گردش میکند بر گرد ایشان کودکانی که همیشه میمانند.

۱۸-با کوزه های بیدسته و لوله و کوزه های دسته دار با لوله،و با جامهای پر از شراب صافی.

۱۹-از آن شراب دردسر نکشند و عقل از سرشان نپرد.

۲۰-(پسران بهشتی دور ایشان میگردند)با میوه های از آنچه اختیار

ص: ۱۴۰

کنند.

۲۱-و با گوشت مرغ از هر نوع که میل دارند.

۲۲-و زنان سفید رنگ گشاده چشم.

۲۳-که مانند مروارید در صدف پوشیده(دور ایشان را میگیرند).

۲۴-به پاداش آن عملها که انجام دادند.

۲۵-در بهشت سخنی بیهوده نمیشنوند و کسی را بگناه نسبت نمی دهند.

۲۶-مگر سخنی که آن سلام سلام است.

**قرائت آیات:**

ابو جعفر و حمزه و کسایی(و حور عین)بجرّ قرائت کرده و دیگران برفع خوانده و در شواذ قرائت ابن ابی اسحاق(و لا تنزفون)بفتح یا و کسره زاء، آمده،و در قرائت ابی بن کعب و ابن مسعود،و حورا عینا ضبط شده است.

**دلیل این قرءات:**

ابو علی گوید:دلیل رفع در (وَ حُورٌ عِينٌ) اینست که چون فرمود (يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدانٌ مُخَلَّدُونَ) کلام دلالت نمود بر اینکه حور عین عطف به محل یطوف و مبتداء میباشد،و آنچه که بعد از آن یاد کرد بنا بر اینست که برای ایشان چنین و چنانست،و برای ایشان در بهشت حور العین است.

و همین طور کسی که نصب داده حمل بر معنی نموده برای اینکه کلام دلالت دارد بر اینکه آنها در بهشت متنعّم و مالکند و این مبنای سیبویه است،و جایز است که رفع را حمل بر قول خدای سبحان (عَلىٰ سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ) نمود بنا بر تقدیر

و (عَلىٰ سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ حور عين،و يا،و حور عين على سرر موضونه)براى اينكه وصف جارى بر ايشان است،پس آنها اختصاص يافتند،پس جايز است كه حور عين مرفوع بابتداء باشد و مثل نكره نباشد وقتى موصوف نشود مانند (فِيهٰا عَيْنٌ) .

و قول خداوند (عَلىٰ سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ) خبر است براى قول خداى تعالى (ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ) و همچنين جايز است كه خبر از(ثلّه) باشد و ممكنست كه در رفع (وَ حُورٌ عِينٌ) عطف بر ضمير در(متكئين)باشد و حال آنكه عطف بضمير منفصلى چون(هنّ)نشده براى اينكه طول كلام بدل از تأكيد است،و نيز ممكنست كه عطف بر ضمير در(متقابلين)باشد و اينهم تأكيد چنانى نشده براى طول كلام و حال آنكه (مٰا أَشْرَكْنٰا وَ لاٰ آبٰاؤُنٰا) بفصل كمى چون(لا) عطف بر ضمير متّصل شده،پس اين سزاوارتر است.

زجاج گويد:رفع از دو وجه بهتر است براى آنكه معناى (يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدٰانٌ مُخَلَّدُونَ) كودكان بهشتى دور ايشان ميگردند،باين چيزها بحقيقت ثابت كرد براى ايشان،اين موضوع را پس مثل آنست كه بگويد(و لهم حور عين)و مانند آنست از آنچه را كه حمل بر اين معناشده،قول شاعر:

بادت و غيّر آيهنّ مع البلى

الاّ رواكد جمرهنّ هباء

شهرها ويران و آثارش با بلاها تغيير كرد و از آن باقى نماند مگر ميخهاى خيمه ها و آنچه در آنها بود غبار گرديد،براى اينكه چون گفت(الاّ رواكد) معنايش بها رواكد باشد،پس حمل بر معنا ميشود، و غير زجاج گويد: تقديرش اينست(و هناك حور عين) ابو على گويد دليل جر اينست كه آن را حمل كنى بر قول خدا (أُولٰئِكَ

ص:١۴٢

الْمُقَرَّبُونَ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ) و تقدیرش(اولئک المقربون فی جنّات النعیم و فی حور عین)یعنی و در آمیزش با حورالعین یا معاشرت با حورالعین پس مضاف حذف شده است،پس اگر بگویی چرا حمل بر جار در قول خدای تعالی يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدانٌ مُخَلَّدُونَ بکذا و بحور عین نشود،پس باین ممکنست که گفته شود مگر اینکه ابو الحسن(اخفش)گوید در این بعض وحشت است.

ابن جنّی گوید:(نزف البئر ینزفها)نزف چاه آن وقت است که آبش را برای آب دادن زمین و اشجار استخراج کنند و انزفت الشیء یعنی فانی و نابود کردم آن را،شاعر گوید:

لعمری لئن انزفتم او صحوتم

لبئس النّدامی کنتم آل ابجرا

قسم بجان خودم که شما بد مصاحبی هستید ای آل ابجر چه در حال سکر و بیهوشیتان و چه در حال هوش و سلامتیتان.

### تفسیر آیات:

پس خبر داد خدای سبحان و فرمود (يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدانٌ) یعنی گردش میکند بر گرد ایشان کودکان و غلامان بهشتی برای خدمت.

(مُخَلَّدُونَ)

مجاهد گوید:یعنی کودکانی که ابدی هستند نمی میرند و نه پیر میشوند و نه تغییر میکنند.

سعید بن جبیر گوید:کودکانی که گوشواره در گوش دارند،و خلد بمعنای قرط و گوشواره است،میگویند،خلد جاریه وقتی که او را مزیّن بگوشواره کند.

و مفسرین دربارۀ این ولدان اختلاف کرده اند.

حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام و حسن گویند که ایشان اولاد اهل

دنیا هستند که در کودکی مرده اند نه حسناتی دارند که بر آن ثوابشان دهند و نه گناهی مرتکب شده اند که عذاب شوند،پس باین مقام رسیده اند که خدمت اهل بهشت کنند و از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت شده که از اطفال مشرکین پرسیدند فرمود آنها خدمتکاران اهل بهشتند.

و بعضی گویند:بلکه ایشان از خدّام بهشت میباشند بر صورت کودکان آفریده شده اند برای خدمت اهل بهشت.

(بِأَكْوابٍ)

قتاده گوید:آنها کوزه ها و تنگهای بدون لوله و دستهٔ دهن گشاد است.

(وَ أَبارِيقَ)

و آنها کوزه ها و تنگهای لوله دار و دسته دارند و آن چنان است که برق میزند از صفاء رنگش.

(وَ كَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ)

یعنی و نیز آن کودکان بهشتی دور ایشان میگردند با کاسه ها و لیوانهایی از شراب گوارا که از چشمه ها جاریست.

(لا يُصَدَّعُونَ عَنْها)

یعنی از آشامیدن و نوشیدن آن درد سری عارضشان نمیشود،و بعضی گویند:یعنی پراکنده و ناراحت از آن نمیشوند.

(وَ لا يُنْزِفُونَ)

مجاهد و قتاده و ضحاک گویند:عقولشان از سرشان به سبب مستی از آن شرابها نمی پرد،و کسی که(ینزفون)خوانده حمل کرده آن را بر اینکه شرابشان تمام نمیشود.

(وَ فاكِهَةٍ مِمّا يَتَخَيَّرُونَ)

یعنی و میگردند دور ایشان با میوه هایی که- ایشان انتخاب کنند و بخواهند آن را،میگویند«تخیرت الشیء»یعنی گرفتم و برداشتم بهتر آن را.

(وَ لَحْمِ طَيْرٍ مِمّا يَشْتَهُونَ)

یعنی و دور ایشان میگردند با گوشت پرنده ای

که دلشان بخواهد و آرزو نمایند،پس اهل بهشت هر گاه گوشت پرنده ای را- بخواهند خداوند سبحان برای آنها پرنده پخته و جوجه کباب ایجاد میکند تا محتاج بکشتن پرنده و آزار او نشوند.

ابن عبّاس گوید:بقلبش پرنده ای خطور میکند و از دلش میگذرد،پس فورا آنچه اشتها کرده در جلویش مجسّم و حاضر میشود.

(وَ حُورٌ عِينٌ)

بیانش گذشت.

(كَأَمْثالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ)

یعنی همانند مرواریدهای محفوظ در صدفی که دستی بر آن نخورده است.

عمر بن ابی ربیعه گوید:

و هی زهراء مثل لؤلؤه الغوّاص

میّزت من جوهر مکنون

و آن محبوبهٔ من گلی بود مانند مرواریدی که غوّاص آن را از صدف مخفی قعر دریا جدا کرده باشد.

(جَزاءً بِما كانُوا يَعْمَلُونَ)

یعنی ما این کار را میکنیم بجهت پاداش اعمال و اطاعتهایی که در دار تکلیف دنیا انجام دادند.

(لا يَسْمَعُونَ فِيها)

نمیشنوند در بهشت (لَغْواً) یعنی کلمه و جمله ای که فایده در آن نیست از سخنها برای آنکه آنچه که در آنجا میگویند دارای فایده است.

(وَ لا تَأْثِيماً)

ابن عبّاس گوید:برخی از ایشان به بعض دیگر نمیگویند تو گناه کردی برای آنکه ایشان سخن و کلامی که در آن گناه باشد نمیگویند.

و بعضی گویند:یعنی مخالفت و بگو نگو بر آشامیدن شراب نمیکنند چنانچه در دنیا مخالفت و نزاع میکردند و بنوشیدن آن شراب گناه نمیکنند چنانچه

در دنیا گناه میکردند.

(إِلاّ قِيلاً سَلاماً سَلاماً)

یعنی نمیشنوند مگر گفتار به بعضی را به بعض دیگر بر وجه درود و تحیّت (سَلاماً سَلاماً) و مقصود اینست که ایشان با سلام هم دیگر را بر حسن آداب و اخلاق کریمانه ای که موجب و باعث دوستی میشود میخوانند.

و نصب سلام بر تقدیر«سلمک اللّه سلاما»است بدوام نعمت و کمال غبطه و حسرت دیگران و ممکنست که سلاما اوّل در سلاما دوّم عمل کند برای آنکه آن دلالت بر عامل آن میکند چنانچه دلالت میکند قول خدای تعالی:و اللّه انبتکم من الارض نباتا (۱)بنا بر عامل در نبات،پس معنی این است(انبتکم فنبتم نباتا)و ممکن است که سلاما صفت برای قول او قیلا باشد و ممکنست که مفعول قیل باشد پس هر سه وجه و صورت را آیه محتمل است.

ص :۱۴۶

---

۱- ۱) -سورهٔ نوح آیهٔ:۱۷.

## [سوره الواقعه (۵۶): آیات ۲۷ تا ۴۰]

### اشاره

وَ أَصْحابُ اَلْیَمِینِ ما أَصْحابُ اَلْیَمِینِ (۲۷) فِی سِدْرٍ مَخْضُودٍ (۲۸) وَ طَلْحٍ مَنْضُودٍ (۲۹) وَ ظِلٍّ مَمْدُودٍ (۳۰) وَ ماءٍ مَسْکُوبٍ (۳۱) وَ
فاکِهَهٍ کَثِیرَهٍ (۳۲) لاـ مَقْطُوعَهٍ وَ لا مَمْنُوعَهٍ (۳۳) وَ فُرُشٍ مَرْفُوعَهٍ (۳۴) إِنّا أَنْشَأْناهُنَّ إِنْشاءً (۳۵) فَجَعَلْناهُنَّ أَبْکاراً (۳۶) عُرُباً أَتْراباً
(۳۷) لِأَصْحابِ اَلْیَمِینِ (۳۸) ثُلَّهٌ مِنَ اَلْأَوَّلِینَ (۳۹) وَ ثُلَّهٌ مِنَ اَلْآخِرِینَ (۴۰)

### ترجمهٔ آیات:

۲۷-و یاران دست راست چه(بلند قدرند)یاران دست راست.

۲۸-در زیر درخت سدر بی خارند.

۲۹-در زیر درخت موزند که میوه های آن)بر هم پیچیده است.

۳۰-و در زیر سایه گسترده شده اند.

۳۱-و آبی ریزان.

۳۲-و میوه های بسیار، ۳۳-نه تمام میشود و نه کسی مانع خواهد شد.

۳۴-و فرشهای گرانقدر افراشته شده.

۳۵-البتّه ایشان(حورالعین یا زنان دنیا)را بیافریدیم آفریدنی.

۳۶-در نتیجه ایشان را همیشه بکر قرار دادیم.

ص :۱۴۷

۳۷-عاشقان و همسال شوهرانشان باشند.

۳۸-(این پذیرایی)برای یاران دست راست است.

۳۹-جمعی بسیار از پیشینیانند.

۴۰-و جمعی بسیار از دیگران و پسینیان.

### قرائت:

اسماعیل و حمزه و حماد و یحیی از ابی بکر و خلف(عربا)به سکون راء قرائت کرده و دیگران(عربا)بضمّه عین وراء خوانده اند.

### دلیل این قرائت:

العروب:بمعنای خوش شوهر داریست(حسن التعبل).

لبید شاعر گوید:

و فی الحدوج عروب غیر فاحشه

ریّا الرّوادف یعشی دونها البصر

در حودج ها زنان شوهر دوستی است که فاحشه و منحرف نیستند زنان فربه ای که از زیبایی چون خورشید نمیتوان بآنها نگاه کرد.

و فعول:جمع میشود بر وزن فعل و فعل،پس از تثقیل است قول او که می گوید:(فاصبری انّک من قوم صبر)پس شکیبا باش ای بانو که تو از قومی شکیبایی و تخفیف در این شایع و فراوانست.

### شرح لغات:

سدر:درخت معروفی است و اصل خضود کنار یا بن چوب نرم و نازک است،پس از همین هاست مخضودی که خاری برای او نیست برای آنکه بیشتر- رطب های نرم و تازه هسته و خوار ندارد.

ص:۱۴۸

طلح:ابو عبیده گوید:طلح آن درخت بزرگیست که خار زیاد دارد.

بعضی از افراد تیز هوش و باریک بین گفته است:

بشرها دلیلها و قالا

غدا ترین الطلح و الجبالا

راهنمای آن محبوبه بشارت باو داد و گفت:فردا البتّه می بینی درختان بزرگ و کوه ها را که نزدیک منزل خواهد بود.

زجاج گوید:طلح درخت ام غیلان(درخت خار مغیلان است)پس گاهی بر بهترین حال خواهد بود و منضود از باب(نضدت المتاع)وقتی که بعضی از آن را بالای برخی دیگر قرار میدهند و روی هم میگذارند.

و بکر:آن دوشیزه ای میباشد که مردی با او آمیزش نکرده و مهر او را، نشکسته است و او بر همان خلقت اوّلیه است از حال ایجاد و خلقت است،و از آن است البکره،برای اوّل روز و با کوره برای اوّلین میوه و نوبر میوه.

ازهری گوید:و البکر شتر جوان و جمع آن بکار و بکاره است(و جاء القوم علی بکرتهم و بکره ابیهم)قوم آمدند بر شتران جوانشان و شتران جوان پدر شان.

الأتراب:جمع ترب و آن نوزادیست که با مانند خودش در حال کودکی نمو میکند و آن مأخوذ و گرفته از بازیکردن طفل است با خاک،یعنی ایشان مانند کودکانی هستند که بر یک سنّ میباشند.

ابن ابی ربیعه گوید:

ابرزوها مثل المهاه تهادی

بین عشر کواعب اتراب

بیرون آورد آن زن را مانند گاو وحشی که با تبختر و تکبر راه میرفت در میان ده دوشیزه خرد سال و تکیه باطرافیان خود داشت.

ص :۱۴۹

## تفسیر آیات:

### اشاره

آن گاه خداوند سبحان(اصحاب الیمین)و راست گرایان را یاد نموده،و فرمود: (وَ أَصْحٰابُ الْیَمِینِ مٰا أَصْحٰابُ الْیَمِینِ) مانند قول و گفتهٔ او (مٰا أَصْحٰابُ الْمَیْمَنَهِ) و معنای آن گذشت (فِی سِدْرٍ مَخْضُودٍ) ابن عباس و عکرمه و قتاده گویند:یعنی در زیر درخت سدری که خارش ریخته یا قطع شده میباشند.

و بعضی گفته اند:یعنی آن سدری که بواسطهٔ زیادی میوه(که نامش کنار است)و ریختن خارهایش خم شده.

ضحاك و مجاهد و مقاتل بن حیّان گویند:آن سدری که از جهت بسیاری میوه سنگین شده است.

و ضحاك گوید:مسلمین عبور به صحرای مخصب در طائف نموده و از زیادی سدر آنجا تعجّب نموده و گفتند ای کاش ما هم چنین باغ و جنگل سدری میداشتیم پس این آیه نازل شد.

(وَ طَلْحٍ مَنْضُودٍ)

ابن عباس و دیگران گفته اند:آن درخت موز است.

حسن گوید:آن درخت موز نیست ولی آن درختی است که برای آن سایه خنك و تراست.

و بعضی گویند که آن درختی است در یمن و حجاز از بهترین درختها از جهت منظر و دیده و البتّه خداوند از میان درختان این دو درخت سدر و طلح را یاد نمود برای این بود که عرب این دو درخت را بخوبی میشناختند،زیرا بیشتر درختهای ایشان ام غیلان بود که هم روشنایی و هم خوش بو بود.

و اهل سنّت از حضرت علی علیه السلام روایت کرده اند که شخصی نزد آن حضرت قرائت کرد (وَ طَلْحٍ مَنْضُودٍ) پس آن حضرت فرمود:طلح چه مقامی

دارد بلکه آن(و طلح)است مثل قول او(و نخل طلعها هضیم) (۱)و نخلی که شکوفه آن بهم پیچیده است،پس بعضی عرض کردند که آیا آن را تغییر نمی دهد؟فرمود:قرآن امروز تغییر و تحریف نمیشود،و آن را فرزند حضرت امام حسن علیه السلام،و قیس بن سعد(ابن عباده)روایت کرده و اصحاب ما آن را از یعقوب بن شعیب روایت کرده که گوید:

گفتم بحضرت ابی عبد اللّه صادق علیه السلام (وَ طَلْحٍ مَنْضُودٍ) و منضود آنست که بعضی از آن بر بعضی دیگر آن پیچیده و چسبیده میشود از اوّل تا آخرش و برای آن ساقه ای نیست،پس از پائین تا بالا تمامش مانند موز میوهٔ مطبوع است.

(وَ ظِلٍّ مَمْدُودٍ)

یعنی سایه ابدی که آفتاب و حرارتی آن را گرم نمی کند،پس آن جاودانی که از بین نمیرود،و عرب بهر چیز درازی که منقطع نمی شود ممدود گوید:

لبید گوید:

غلب البقاء و کان غیر مغلب

دهر طویل دائم ممدود

غلبه کرد بقاء و ماندن و حال آنکه غالب نبود که روزگاری دراز و طولانی بماند.

و در خبری وارد شده که در بهشت درختی است که سواره نمیتواند در طول صد سال از زیر سایه آن بیرون رود،اگر خواستید بخوانید این آیه را (وَ ظِلٍّ مَمْدُودٍ) و نیز روایت شده که اوقات بهشت مثل صبحهای تابستان نه گرم و نه سرد است.



---

۱- ۱) -سورهٔ شعراء آیهٔ:۱۴۸ و تمام آن فی جنات نعیم و ذروع و نخل طلعها هضیم.

(وَ ماءٍ مَسْکُوبٍ)

یعنی آبی که شبانه روز ریخته و جاری میشود و هرگز از ایشان قطع نمیشود،پس آن مسکوب و ریزانست و خداوند متعال آن را در جویبارها میریزد.

و بعضی گفته اند:ریخته میشود بر شراب و خمر بهشتی تا آنکه گوارا به مزاج باشد.

سفیان و جماعتی از مفسرین گویند:یعنی همواره ریخته و بر غیر جدول ها جاری میباشد.

و بعضی گویند:یعنی ریز انست تا اینکه بنوشند بر آنچه دیده میشود از حسن و صفاء آن که در آشامیدن آن بزحمت و ناراحتی مبتلا نمیشوند.

(وَ فاکِهَهٍ کَثِیرَهٍ)

یعنی میوه های مختلفه فراوان و جهت تکرار در ذکر فاکهه بیان اینست که آنها از لحاظ صفات مختلف هستند،پس فاکهه اوّل یاد شد برای آنکه آنها مورد گزینش و انتخاب و اختیار اهل بهشت است،و فاکهه دوّم در اینجا بعنوان فراوانی و بسیاریست،سپس آن را توصیف نمود به اینکه:

(لا مَقْطُوعَهٍ وَ لا مَمْنُوعَهٍ)

یعنی میوه هایی که بسیار وافر و هرگز تمام نمی شود چنانچه میوه های دنیا تمام میشود در زمستان و در اوقات مخصوص،و ممنوع هم نمیشود بسبب دوری از دست رس و یا بسبب خاری که موجب آزار دست شود چنانچه در دنیا چنین است.

و بعضی گویند:آن مقطوع بزمانها و ممنوع به بهاء و ارزشها نیست،که نتوان بآن رسید مگر به پول.

(وَ فُرُشٍ مَرْفُوعَهٍ)

یعنی فرش بسیار بلند چنانچه میگویند بناء و ساختمان بلند.

ص :۱۵۲

حسن و فراء گویند:فرشهایی که بعضی از آن بالای بعض دیگر افتاده.

جبائی گوید:یعنی زنان و بانوانی که در عقل و زیبایی و کمال در درجه بالا و بلندی هستند،گوید:و برای همین در عقب آن فرمود: إِنّا أَنْشَأْناهُنَّ إِنْشاءً و بزن و همسر انسان فراش گفته میشود و از آنست فرمود:پیامبر صلّی اللّه علیه و آله

«الولد للفراش و للعاهر الحجر»

(۱)

(إِنّا أَنْشَأْناهُنَّ إِنْشاءً)

یعنی آنها را ما ایجاد کردیم بآفریدن جدید و تازه ای.

ابن عباس گوید:مقصود زنان انسی و آدمیان و پیر زالهای کهنسال هستند و میفرماید:یعنی که ما ایشان را آفریدیم بعد از پیری و کهنسالی در دنیا آفریدن دیگری.

و بعضی گویند:یعنی ما ایجاد کردیم حورالعین را چنانچه ایشان بر آن



---

۱- ۱) -مترجم گوید:این از احادیث متواتره بین فریقین اهل سنّت و امامیّه است و در تواریخ عامّه و خاصّه نقل شده که وقتی معاویه بن ابی سفیان لعنهما اللّه خواست زیاد بن ابیه لعنه اللّه را که روزی از عمّال حضرت علی علیه السلام بود بسوی خود بکشد،از او دعوت کرد با نامه ای که بیا بطرف ما زیرا تو پسر پدر من ابو سفیانی نه فرزند دیگری و نه فرزند مجهولی،و با پول دادن و رشوه به بعضی از دلّالان فحشاء که شهادت دهند که ابو سفیان با سمیّه ملعونه ما در زیاد آمیزش کرده و نطفهٔ حرام نجس خود را برحم او ریخته و او از ابو سفیان بوجود آمده و در شام باین منظور مجلس بزرگی ترتیب و اعلان کرد که زیاد برادر من است و باین توطئه او را خرید و از حق و ولایت منحرف کرد و امارت کوفه و عراق را بآن ملعون تفویض نمود،و پس از آن حضرت امام حسن(ع)بمعاویه نامه نوشت و با این جمله حدیث جدّ گرامیش،آن ملعون را پاسخ داد:الولد للفراش،و للعاهر الحجر،فرزند متعلّق بزن شرعی است و برای زناکار و زانی جز سنگ- نصیبی نیست.

هیئت هستند که هرگز از حالی بحال دیگر منتقل نمیشوند،چنانچه در دنیا میباشند.

(فَجَعَلْناهُنَّ أَبْكاراً)

ضحاك گويد:يعنى دوشيزگان،و بعضى گويند:

همسران آنان هيچگاه با آنها آميزش نميكنند مگر آنكه آنان را باكره و دوشيزه مى يابند.

(عُرُباً)

يعنى:زنانى كه بسيار شوهرانشان را دوست دارند و زياد مورد علاقهٔ همسرانشان هستند.

ابن عباس گويد:زنانى كه بهمسرانشان ابراز عشق و علاقه مفرط دارند و بعضى گويند:عروب،يعنى بازى كن با شوهرشان و مأنوس بآن مثل مأنوس بودن عرب بكلام و زبان عربى.

(أَتْراباً)

ابن عباس و قتاده و مجاهد گويند:يعنى دختران و دوشيزگانى كه شبيه بهم و در سنّ با هم يكسان و برابرند.

و بعضى گويند:امثال همسرانشان در سن ميباشند.

(لِأَصْحابِ الْيَمِينِ)

يعنى اين مطالبى كه ما ياد كرديم براى ياران دست راست است بجهت پاداش و ثواب بر طاعتشان.

(ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ ثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ)

يعنى جماعتى از امّتهاى گذشته اى كه قبل از اين امّت بودند و جماعتى از مؤمنين اين امّت.

حسن گويد:سابقين امتهاى گذشته بيشتر از سابقين اين امّت است و پيروان امتهاى گذشته مانند تابعين اين امّت است،يعنى اينكه ياران دست راست از ايشان مثل ياران دست راست از ما هستند،و البتّه خداوند سبحان ثلّه را نكره آورده براى اينكه دلالت كند بر اينكه آن مقام براى همه اوّلين و آخرين

نیست بلکه فقط آن مقام مخصوص جماعتی از ایشانست،چنانچه گفته میشود مردی از جمله مردان و این آن چیزیست که ما یاد کردیم از قول مقاتل و عطاء-و جماعتی از مفسّرین و جماعتی از ایشان قائل شده اند که هر دو ثلّه بتمامی از این امّت است،و این قول مجاهد و ضحاك و اختیار زجاج است،و این بطور نسبت از سعید بن جبیر از ابن عباس از پیامبر(ص)روایت شده که فرمودند تمام دو ثلّه و جماعت از امّت منند.

## حدیث عجیبی دربارۀ ثلّه

و از چیزهایی که قول او را تأیید نموده و از طریق روایت هم تقویت می شود روایتیست که آن را ناقلین اخبار باسنادشان از ابن مسعود روایت نموده اند که گفت:

شبی پیامبر خدا(ص)برای ما حدیث میفرمود تا آنکه بسیار شد،سپس ما بمنزلمان رفتیم پس چون صبح شد،خدمت رسول خدا(ص)شرفیاب شدیم پس فرمود:دیشب تمام پیامبران با پیروانشان را بمن نشان دادند،پس پیامبری بود که چند نفری از امّتش با او بودند و پیامبری بود که با او یک مرد از امّتش بود و پیامبری هم بود که با او هیچکس از امّتش نبود تا آنکه برادرم موسی علیه السلام آمد با کبکبه ای از بنی اسرائیل،پس چون آنها را دیدم تعجّب نمودم و گفتم پروردگار من اینها کیانند،پس خطاب رسید:این برادر تو موسی بن عمران و پیروان او از بنی اسرائیل است،پس گفتم امّت من کجا است؟ فرمود:نگاه کن بطرف دست راستت،پس ناگاه دیدم سنگها و کوه های

مکّه مسدود شد بچهره ها مردانی،پس گفتم چه کسانی هستند،پس گفته شد این گروه امّت تو هستند،آیا راضی شدی؟ گفتم:پروردگار من راضی هستم و فرمود:نگاهی بسمت چپ کن،پس ناگاه دیدم که افق و تمام فضاء مسدود شد بوجود مردانی،پس گفتم پروردگار من اینها کیانند؟گفته شد،اینها هم امّت تو هستند،آیا راضی شدی گفتم پروردگارا من راضی هستم،پس خطاب رسید که با این گروه هفتاد هزار از امّت تو بدون حساب داخل بهشت میشوند.

پس عکاشه بن محصن اسدی از بنی خزیمه قصیده ای در این موضوع- انشاء کرد،پس گفت:ای پیامبر خدا دعا کن که پروردگارت مرا از ایشان قرار دهد،پس پیامبر(ص)گفت:بار الها او را از ایشان قرار بده،سپس مرد دیگری قصیده ای سرود و گفت:

ای پیامبر خدا بخوان پروردگارت را که مرا هم از ایشان قرار دهد.

پیامبر فرمود:عکاشه از تو سبقت گرفت،پس پیامبر خدا گفت:

پدر و مادرم بقربان شما،اگر توانستید که از آن هفتاد هزار نفر باشید باشید و اگر از آن عاجز شوید و کوتاهی کردید،پس از اهل ظراب و مردانی باشید که سمت راست منند،و اگر از آن عاجز شدید،پس از اهل افق باشید،و من دیدم در آن طرف- مردم بسیار را که زیاد اجتماع نمودند.

ابن مسعود گوید:گفتم:این گروه هفتاد هزار نفرند،پس اتفاق افتاد رأی ما بر اینکه ایشان مردمی هستند که در اسلام بدنیا آمده و همواره عمل به اسلام کردند تا بر دین اسلام از دنیا رفتند،پس من سخن آنها را بپیامبر صلّی اللّه علیه و آله رسانیدم،پس فرمود:اینطور نیست که شما خیال کردید

ص: ۱۵۶

و لکن ایشان مردمی هستند که دزدی نمی کردند و تکبر نمی نمودند و فال بد نمی زدند و بر پروردگارشان توکّل میکردند.

آن گاه فرمود:

من امید دارم که پیروان من یک چهارم اهل بهشت باشند.

□
گوید:پس ما گفتیم اللّه اکبر.

سپس فرمود:

من امیدوارم که یک سوّم اهل بهشت باشند.

□
پس گفتیم:اللّه اکبر.

پس از آن فرمود:

که من امید دارم که یک قسم از اهل بهشت باشند،پس آن حضرت تلاوت فرمود «ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ ثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ»

ص :۱۵۷

## [سوره الواقعه (۵۶): آیات ۴۱ تا ۵۶]

### اشاره

وَ أَصْحابُ اَلشِّمالِ ما أَصْحابُ اَلشِّمالِ (۴۱) فِی سَمُومٍ وَ حَمِیمٍ (۴۲) وَ ظِلٍّ مِنْ یَحْمُومٍ (۴۳) لا بارِدٍ وَ لا کَرِیمٍ (۴۴) إِنَّهُمْ کانُوا
قَبْلَ ذٰلِکَ مُتْرَفِینَ (۴۵) وَ کانُوا یُصِرُّونَ عَلَی اَلْحِنْثِ اَلْعَظِیمِ (۴۶) وَ کانُوا یَقُولُونَ أَ إِذا مِتْنا وَ کُنّا تُراباً وَ عِظاماً أَ إِنّا لَمَبْعُوثُونَ
(۴۷) أَ وَ آباؤُنَا اَلْأَوَّلُونَ (۴۸) قُلْ إِنَّ اَلْأَوَّلِینَ وَ اَلْآخِرِینَ (۴۹) لَمَجْمُوعُونَ إِلیٰ مِیقاتِ یَوْمٍ مَعْلُومٍ (۵۰) ثُمَّ إِنَّکُمْ أَیُّهَا اَلضّالُّونَ
اَلْمُکَذِّبُونَ (۵۱) لَآکِلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زَقُّومٍ (۵۲) فَمالِؤُنَ مِنْهَا اَلْبُطُونَ (۵۳) فَشارِبُونَ عَلَیْهِ مِنَ اَلْحَمِیمِ (۵۴) فَشارِبُونَ شُرْبَ اَلْهِیمِ
(۵۵) هٰذا نُزُلُهُمْ یَوْمَ اَلدِّینِ (۵۶)

### ترجمه آیات:

۴۱-و یاران دست چپ(چه بی ارزش)یاران دست چپند.

۴۲-در بادی سوزان و آبی جوشان.

۴۳-و در سایه ای از دود سیاه باشند.

۴۴-نه خنک باشد و نه سود رسان.

۴۵-زیرا که ایشان پیش از این بناز و نعمت تابع شهوات بودند.

۴۶-و بر گناه بزرگ(شرک)اصرار داشتند.

ص :۱۵۸

۴۷-و تا بودند میگفتند آیا وقتی بمیریم و خاک و استخوان پوسیده گردیم راستی ما چگونه برانگیخته میشویم.

۴۸-آیا پدران پیشین ما نیز.

۴۹-(ای پیامبر)بگو آری حتما پیشینیان و آیندگان.

۵۰-بسوی وعده روز معیّن گرد آورده شوند.

۵۱-سپس شما ای گمراهان تکذیب کنندگان.

۵۲-حتما از درختی که زقّوم است خواهید خورد.

۵۳-پس شکمها را از آن پر خواهید کرد.

۵۴-بر بالای آن زقوم آب جوشان مینوشید.

۵۵-و مانند شتران بس تشنه خواهید نوشید.

۵۶-روز جزا این(خوراک و نوشابه)پیش کش و غذای شما باشد.

**قرائت آیات:**

ابن عامر(ء اذا متنا)را بدو همزه قرائت کرده و نیز أ إنّا لمبعوثون را بدو همزه خوانده و بین دو همزه استفهام جمع نکرده مگر در این موضع از قرآن و ما مبنای غیر او از قاریان را یاد کردیم در گذشته و نیز مبنا و روش او را در امثال آن و اهل مدینه و عاصم و حمزه(شرب الهیم)بضمّه شین خوانده و باقی از قرّاء بفتحه آن قرائت کرده اند.

**دلیل آن:**

ابو علی گوید:که الف استفهام در قول خدا(ائنّا)ملحق شود یا ملحق نشود(اذا)متعلق خواهد بود بچیزی که دلالت بر آن میکند قول او(أ انا لمبعوثون)

ص:۱۵۹

آیا نمی بینی که(اذا)ظرف زمانست،پس چاره ای نیست برای او از فعلی یا معنای فعلی که متعلّق باو شود و جایز نیست که متعلّق بقول او(متنا)باشد برای آنکه آن مضاف الیه است،و مضاف الیه عمل در مضاف نمیکند،و در این موقع جایز نباشد حمل آن بر این فعل و نه بر ما بعد(انّ)از جهتی که عمل نکند ما بعد(انّ)در ما قبل آن چنانچه عمل نکند ما بعد(لا)در ما قبل آن پس همین طور جایز نیست که ما بعد استفهام در ما قبل آن عمل کند و دانستی که آن متعلّق میشود بچیزی که دلالت میکند بر آن قول او (أَ إِنّا لَمَبْعُوثُونَ) و این کلمه نحشر یا نبعث و مثل آنهاست از افعالی که دلالت بر آن میکند این کلام.

«و امّا الشرب»پس آن مثل اکل و ضرب است،و الشرب مثل شغل و نکر است،و اما الشراب پس منظور مشروب و نوشیدنی است مثل طحن و مطحون و مانند آن و گاهی شرب جمع شارب میآید مثل راکب و رکب و تاجر و تجر و راجل و رجل.

**شرح لغات:**

السموم:باد گرمی است که داخل در مسام و سوراخها و منافذ بدن میشود و از آن مأخوذ شده سم و زهری که داخل در منافذ بدن میشود(و انسان را مسموم میکند).

یحموم:سیاهی شدیدیست که بسبب سوختن بآتش حاصل میشود و آن (یفعول)و گوشت سوخته و چربی و پیه سیاه شده بآتش سوزیست،میگویند:

(حممت الرجل)یعنی چهره و صورتش را چون ذغال سیاه کردم.

و الترف:یعنی ممتنع و ممسک از پرداخت حقوق واجبه برای رفاهیّت و بهتر زیستن.

ص: ۱۶۰

الحنث:بمعنای عهد شکنی و نقض عهدیست که آن را بسبب سوگندهای غلیظ مؤکد نموده.

الهیم:شتر تشنه ایست که از آب سیر نمیشود برای بیماری که باو رسیده و مفرد آن،اهیم،و مؤنّث آن هیماء است.

**تفسیر آیات:**

سپس خداوند سبحان اصحاب شمال را یاد نموده و گفت:

(وَ أَصْحٰابُ الشِّمٰالِ مٰا أَصْحٰابُ الشِّمٰالِ)

و ایشان کسانی هستند که دست چپ ایشان را گرفته و بسوی جهنّم میکشند،یا ایشان کسانی هستند که پرونده ایشان را بدست چپشان میگیرند،یا ایشان افرادی هستند که حال بدبختی و پریشانی ملازمشان شده است.

(وَ ظِلٍّ مِنْ يَحْمُومٍ)

ابن عباس و ابی مالك و مجاهد و قتاده گویند:دود سیاهی که خیلی سخت سیاه است.

و بعضی گویند:یحموم کوهیست در جهنّم که اهل آتش از تاریکی آن استغاثه و ناله میکنند سپس این ظل و تاریکی را تعریف نموده و گفت:

(لاٰ بٰارِدٍ وَ لاٰ كَرِيمٍ)

قتاده گوید:یعنی نه منزل خنکی است،و نه منظره و نمایشگاه خوبی است.

و بعضی گویند:نه سایه خنکی است که در پناه آن راحت باشند برای آنکه دود جهنّم است و نه سود و نفعی دارد که مثل آن را بخواهند و اشتهاء کنند؟ و بعضی گویند:هیچ منفعتی در آن بوجهی از وجوه نیست،و عرب هر گاه بخواهد صفت خوبی را از کسی و چیزی نفی کند از آن نفی کرم کند.

فراء گويـد:عرب كريم بكسـى ميگويد كه هر صـفت مذموم و ناپسـندى از او نفى شده و مبراء از هر عيبى باشد و حتّى برى از صفتى باشـد كه بـدان قصد مذمّت شود،مثلا ميگويد آن چيز نه چاق است و نه منفعتى دارد،و اين منزل نه خانه بزرگى است و نه مسكن خوبى،سپس ياد نموده خداوند سبحان اعمالشان را كه موجب آن بدبختى هاى ايشان شده پس فرمود:

(إِنَّهُمْ كانُوا قَبْلَ ذٰلِكَ مُتْرَفِينَ)

ابن عباس گويـد:يعنى ايشان قبل از اين در دار دنيا متنعّم بودند و اين براى اينست كه عذاب مترف سـخت ترين عذابها است،و بيـان نمـود خداونـد سـبحان كه نعمتهـاى الهى و ثروت آنهـا را غافـل نمود از تنبّه و مشـغول نمود ايشـان را از عـبرت گرفتن و موجب شد كه ترك واجبات كنند براى راحتى بدنهايشان.

(وَ كانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنْثِ الْعَظِيمِ)

مجاهـد و قتاده گوينـد:يعنى آنها اصـرار ميكردند بر گناهان بزرگ،و اصـرار اينست كه مقيم و مداوم بر آن شده پس نه آن را ترك كنند و نه توبه از آن نمايند.

حسن و ضحاك و ابن زيد گويند:حنث عظيم شرك است،يعنى از آن توبه نميكنند.

شعبى و اصم گوينـد:كه آنها قسم ميخوردنـد كه كسـى را كه مى ميرد خـدا او را مبعوث و زنده نميكند و بتها شـريكهاى خدا هستند.

(وَ كانُوا يَقُولُونَ أَ إِذا مِتْنا وَ كُنّا تُراباً وَ عِظاماً أَ إِنّا لَمَبْعُوثُونَ)

يعنى آنهـا بودنـد كه ميگفتنـد آيـا اگر ما مردم و خاك شـديم و اسـتخوان پوسـيده گشتيم آيا ما بر انگيخته ميشويم،يعنى آنها انكـار بعث و روز قيـامت و ثواب و عقاب را مينماينـد پس از روى اسـتعباد و انكار آن ميگوينـد،آيا اگر ما كه زنـدگان بوديم مرديم

و از زندگی بیرون رفتیم و خاک شدیم،زنده و مبعوث خواهیم شد.

(أَ وَ آبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ)

یعنی آیا پدران ما هم که قبل از ما مردند انگیخته شده و محشور میگردند راستی این خیلی دور است،و کسی که(أو آباؤنا)بفتح واو خوانده پس الف استفهام را بر(واو)عطف داخل کرده است (قُلْ) ای محمد بگو (إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ) براستی کسانی که از پدران شما و غیر آنان جلوتر بودند و آن کسانی که از زمان شما متأخرند.

(لَمَجْمُوعُونَ إِلىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ)

خداوند ایشان را جمع میکند و مبعوث مینماید و محشور میکند ایشان را تا وقت روز معلوم نزد او و آن روز قیامت است.

(ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيُّهَا الضَّالُّونَ)

سپس راستی شما ای گمراهانی که از راه حق گمراه شدید و از هدایت گذشتید (الْمُكَذِّبُونَ) یعنی ای تکذیب کنندگان یکتایی و وحدانیّت خدا و اخلاص عبادت برای او و رسالت پیامبرش.

(لَآكِلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زَقُّومٍ فَمَالِؤُنَ مِنْهَا الْبُطُونَ)

هر آینه از درختی که زقوم است خواهید خورد،پس شکمها را از آن پر خواهید کرد که تفسیرش در سورهٔ و الصافات گذشت.

(فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ)

پس بعد از آن آب جوشان مینوشید و چون شجر هم مؤنّث میشود و هم مذکّر برای این فرمود(منها)سپس فرمود(علیه)و همین طور ثمر مؤنث و مذکر میشود.

(فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهِيمِ)

و هیم شتریست که باو بیماری هیام که تشنگی سخت است رسیده،پس پیوسته آب میخورد تا ترکیده و میمیرد(از ابن عبّاس و عکرمه و قتاده).

ضحاک و ابن عیینه گویند:آن زمین ریگستانیست که بآب سیر نمی شود

ص :۱۶۳

(هٰذٰا نُزُلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ)

نزل امريست كه نـازل بر صاحبش ميشود و مقصود اينست كه اين طعام و شـراب خوراك و نوشابه آنهاست در روز پاداش در جهنّم .

قول خداى تعالى:

## [سوره الواقعه (۵۶): آيات ۵۷ تا ۷۴]

### اشاره

نَحْنُ خَلَقْنٰاكُمْ فَلَوْ لاٰ تُصَدِّقُونَ (۵۷) أَ فَرَأَيْتُمْ مٰا تُمْنُونَ (۵۸) أَ أَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ اَلْخٰالِقُونَ (۵۹) نَحْنُ قَدَّرْنٰا بَيْنَكُمُ اَلْمَوْتَ وَ مٰا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ (۶۰) عَلىٰ أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثٰالَكُمْ وَ نُنْشِئَكُمْ فِى مٰا لاٰ تَعْلَمُونَ (۶۱) وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ اَلنَّشْأَةَ اَلْأُولىٰ فَلَوْ لاٰ تَذَكَّرُونَ (۶۲) أَ فَرَأَيْتُمْ مٰا تَحْرُثُونَ (۶۳) أَ أَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ اَلزّٰارِعُونَ (۶۴) لَوْ نَشٰاءُ لَجَعَلْنٰاهُ حُطٰاماً فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ (۶۵) إِنّٰا لَمُغْرَمُونَ (۶۶) بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ (۶۷) أَ فَرَأَيْتُمُ اَلْمٰاءَ اَلَّذِى تَشْرَبُونَ (۶۸) أَ أَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ اَلْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ اَلْمُنْزِلُونَ (۶۹) لَوْ نَشٰاءُ جَعَلْنٰاهُ أُجٰاجاً فَلَوْ لاٰ تَشْكُرُونَ (۷۰) أَ فَرَأَيْتُمُ اَلنّٰارَ اَلَّتِى تُورُونَ (۷۱) أَ أَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهٰا أَمْ نَحْنُ اَلْمُنْشِؤُنَ (۷۲) نَحْنُ جَعَلْنٰاهٰا تَذْكِرَةً وَ مَتٰاعاً لِلْمُقْوِينَ (۷۳) فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ اَلْعَظِيمِ (۷۴)

ص: ۱۶۴

**ترجمه آیات:**

۵۷-ما شما را آفریدیم پس چرا باور نمیکنید.

۵۸-آیا آن نطفه ای که میریزید دیده اید.

۵۹-آیا شما آن را(بشر)آفریده اید یا ما آفریدگاریم.

۶۰-ما میان شما مرگ را تقدیر کرده ایم و از ما پیشی نمی گیرید.

۶۱-از اینکه مانند شما را بجایتان بیاریم و شما را در شکل دیگری که کیفیّت آن را نمیدانید پدید آوریم.

۶۲-و شما آفرینش نخستین را بیقین دانسته اید چرا(توانایی خدای را)بیاد نمیآورید.

۶۳-آیا شما دانه را که کشت میکنید دیده اید.

۶۴-آیا شما آن را میرویانید یا ما رویانیده ایم.

۶۵-اگر بخواهیم آن را گیاه خشک بگردانیم پس شما پیوسته در شگفتی مانید.

۶۶-و(گوئید)ما زیان زدگانیم.

۶۷-بلکه ما بی بهره گانیم.

۶۸-آیا شما آبی را که می آشامید دیده اید.

۶۹-آیا شما آن را از ابر فرستاده اید یا ما فرو فرستنده ایم.

۷۰-اگر میخواستیم آن را تلخ و شور میکردیم،پس چرا سپاس نمیدارید.

۷۱-آیا آتشی که آن را(از درخت سبز)بیرون میآورید دیده اید.

۷۲-آیا شما درخت آن را بیافریده اید یا ما آن را آفریننده ایم.

ص: ۱۶۵

۷۳-ما آن آتش را یاد آوری(از آتش دوزخ)و بر خورداری برای مسافران قرار داده ایم.

۷۴-پس بنام پروردگار بزرگ خویش تسبیح گوی(و او را به بزرگی یاد کن).

**قرائت آیات:**

ابن کثیر(نحن قدّرنا)بتخفیف خوانده و دیگران به تشدید قرائت کرده اند و ابو بکر(ء انّا لمغرمون)بدو همزه خوانده و باقی از قاریان به یک همزه قرائت کرده اند.

**دلیل این قرائت:**

ابو علی گوید:قدرنا به تخفیف در معنای قدّرنا با تشدید است و دلالت میکند بر این قول شاعر:

و مفرهه عنس قدرت لساقها

فخرّت کما تتابع الریح با القفل

و با نشاط خوشی ولی با سختی دست یافتم بساق پای او،پس افتاد بر زمین چنانچه باد برگ و شاخ خشک درخت را میاندازد،و مقصود اینست که توانستم ضربتی بر پای او بزنم،پس زدم و در نتیجه او بر زمین افتاد و مثل آن است در معنی:

فان تعتذر بالمحل من ضروعها

علی الضیف یجرح فی عراقیها نصلی

پس اگر در منزل و بلادش از شیر گوسفندانش بر میهمان مضایقه کند و عذر بخواهد ما بر پی پای آن با تیرمان جراحت میزنیم،یعنی آن را از پا در می آوریم.

**شرح لغات:**

امنی:یمنی و منی یمنی بیک معناست و از آنست قرائت ابی سماک-

(تمنون)بفتح تاء و اصل آن از منی و آن تقدیر است.

شاعر گوید:

لا تأمننّ و ان امسیت فی حرم

حتّی تلاقی ما یمنی لک المانی

البتّه ایمن نباش هر چند که روز را در حرم شام کنی،تا آنکه برخورد کنی چیزی را که موجب تأمین و ایمنی تو باشد و از آنست،منیه و آرزو برای آنکه آن مقدّر است و باندازه تقدیر میآید و میرسد.

حطام:گیاه خشکی است که در هیچ مطعم و غذایی مورد استفاده نمی شود و اصل حطم کسر و شکستن است و حطم السواق بعنف،یعنی بعضی را بر بعض دیگر میشکند،گوید:«قد لفها اللیل بسواق حطم»یعنی شبانه آن شتران را دزدید و برد.

و التفکّه:اصلش تناول و رسیدن به اقسام میوه جات است برای خوردن و الفکاهه:مزاح و شوخی کردن است،و از آنست حدیث زید«کان من افکه الناس مع اهله»از مزاح ترین مردم بود با عیالش(و رجل فکه)مرد پاک نفس المغرم:آنست که مالش بدون عوض از بین رفته است،و اصل باب لزوم و فعل لازم است.

و غرام:عذاب لازم است،اعشی گوید:

ان یعاقب یکن غراما

و ان یعط جزیلا فانّه لا یبالی

اگر عقوبت کند عذاب لازم و غرامت است و اگر ببخشد بسیاری را پس او را باکی نیست.

و نار:از نور گرفته شده،حارث گوید:

فتنورت نارها من بعید

بخزازی هیهات منک الصّلاء

پس دیدم روشنایی محبوبه ام را از راه دوری و لیکن بعید است که من بتوانم خودم را بآن برسانم.

الاوری:ظاهر شدن آتش است بوسیلهٔ آتش گیرانه و کبریت،گفته می شود اوری،یوری،و وریت،بک زنادی یعنی تکلیفم را بسبب تو روشن کردم و گفته میشود(قدح فاوری)کبریت زد،پس روشن شد و آتش گرفت،هر گاه آتش ندهد گفته میشود(قدح فاکبی)کبریت زد و نگرفت و آتش نداد.

المقوی:فرود آمدن با قوا و نیروست در زمینی که کسی در آن نیست،و اقوت الدار یعنی خانه از اهلش خالیست نابغه گوید:

اقوی و اقفر من نعم و غیّرها

هوج الریاح بهایی التراب موّار

فرود آمدم در زمینی که خالی از جاندار بود و آن را وزش بادها و شن سیّار دگرگون کرده بود و عتقره گوید:

حییت من طلل تقادم عهده

اقوی و اقفر بعد ام الهیثم

زنده ماندی تو از آثار بزرگی که خاطره آن گذشت در جایی که بعد از ام- هیثم خالی از هر چیز بود.

**تفسیر آیات:**

سپس خداوند سبحان بر ایشان دربارهٔ بعث احتجاج نموده به قول خودش (نَحْنُ خَلَقْنٰاکُمْ) مقاتل گوید:یعنی ما شما را آفریدیم در حالی که شما چیزی نبودید و این را میدانید شما (فَلَوْ لاٰ تُصَدِّقُونَ) یعنی پس برای چه و چرا باور نمیکنید بروز بعث و قیامت-برای اینکه کسی که قدرت بر ایجاد در اوّل داشته باشد قدرت بر اعاده هم دارد،سپس ایشان را خدای

سبحان متنبّه و آگاه نمود بر طریق استدلال بر صحّت آنچه یاد نمود و گفت:

(أَ فَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ)

یعنی شما میبینید که نطفه و منی را در ارحام- همسرانتان میریزید،پس فرزند میشود.

(أَ أَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ)

آیا شما خلق بشری میکنید از آنچه منی میریزید.

(أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ)

یا ما آفریننده هستیم پس وقتی که شما و امثال شما قدرت و توان بر این کار را نداشتید بدانید که خداوند سبحان آفریدگار این نطفه است و هر گاه ثابت شد که او قادر و توانای بر ایجاد فرزند از نطفه است لازم و ثابت است قدرت او بر اعاده بعد از مرگ برای آنکه آن دورتر از این نیست،سپس بیان نمود که او هم چنان که ایجاد کرد اوّل مرتبه آفریده ها را پس همین طور هم ایشان را می میراند،پس فرمود:

(نَحْنُ قَدَّرْنَا بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ)

مقاتل گوید:یعنی ترتیب امر بر مقدار است،یعنی ما مرگ را بین بندگان بر مقدار و اندازه ای مقرر کردیم چنانچه حکمت و مصلحت اقتضا کند،پس بعضی از ایشان در سنّ کودکی میمیرد و برخی از ایشان در سنین جوانی از دنیا میرود،و بعضی از ایشان هم میان سال،و کهنسال و شکسته شده و فانی میشوند.

ضحاک گوید:یعنی(قدرنا)به اینکه ما تساوی قرار دادیم در مرگ میان مطیع و عاصی و اهل آسمان و اهل زمین.

(وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ)

بعضی گویند:که این جمله از تمام ما قبل آنست.

یعنی هیچ یک از شما بر آنچه که ما از مرگ تقدیر کردیم از ما سبقت نگرفته تا بتواند زیاد کند در مقدار زندگیش.

و بعضی گویند:آن اوّل کلامست که ما بعدش بآن متصل شده و معنایش

اینست و نیستیم ما از مغلوب شدگان(و ما نحن بمغلوبین).

(عَلىٰ أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثالَكُمْ)

یعنی میآوریم ما خلقی مانند شما بدل و عوض از شما و تقدیرش اینست(نبدلکم بامثالکم)تعویض میکنیم شما را بمانند شما پس مفعول اوّل حذف شده و حرف جرّ از مفعول دوّم.

زجاج گوید:یعنی اگر ما اراده کنیم که خلقی غیر از شما بیافرینیم هیچ سابقی نتواند از ما سبقت گیرد و هیچیک هم از ما فوت نشود.

(وَ نُنْشِئَكُمْ فِي مٰا لاٰ تَعْلَمُونَ)

از صورتها یعنی اگر ما قصد کنیم که شما را میمون و خوک قرار دهیم کسی بر ما سبقت نگیرد و این کار هم از ما فوت نشود،تقدیرش اینست:که ما چنانچه عاجز از تغییر احوال شما بعد از خلق شما نیستیم عاجز از احوال شما بعد از مرگتان هم نیستیم.

و بعضی گویند:اراده نموده نشانه و خلقت دوّم را یعنی ایجاد می کنیم ما شما را در چهره ای که شما نمیدانید از هیئتهای مختلفه،پس مؤمن ایجاد می شود بر بهترین هیئت و قرار میدهیم صورت و چهرۀ کافر را بر زشت ترین صورتها.

و بعضی گویند:این مطلب را فقط برای این فرمود که ایشان حال خلقت اوّل را دانسته اند که چگونه در شکم مادران بودند ولی نشانه و خلقت دوّم-چنین نیست برای آنکه آن در وقتیست که بندگان آن را نمیدانند.

(وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولىٰ)

یعنی دفعه اوّل از انشاء و ایجاد و آن ابتداء خلق بود هنگامی که شما را از نطفه و بعد علقه و سپس مضغه آفرید.

(فَلَوْ لاٰ تَذَكَّرُونَ)

یعنی پس آیا عبرت و اعتبار نمیگیرید و استدلال بر قدرت حق بر خلقت دوّم نمیکنید.

ص : ۱۷۰

(أَ فَرَأَيْتُمْ مٰا تَحْرُثُونَ)

آيا پس شما آنچه بذر ميفشانيد ديديد يعنى آنچه در زمين عمل ميكند و در آن بذر ميپاشيد ديده ايد.

(أَ أَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزّٰارِعُونَ)

يعنى آيا شما آن را ميرويانيد و زراعت قرار ميدهيد يا ما آن را ميرويانيم،پس راستى كسى كه قدرت بر رويانيدن و زراعت دارد از دانه گندم كوچكى آن را حبّه و دانه هاى بسيار نمايد قادر است بر اعاده خلق بر آنچه را كه بر آن بودند.

از پيامبر(ص)روايت شده كه فرمودند:نگويد البتّه يكى از شما كه من زراعت كردم،بلكه بگويد بذر افشاندم و كشت كردم.

(لَوْ نَشٰاءُ لَجَعَلْنٰاهُ)

يعنى اگر ما ميخواستيم قرار ميداديم اين كشت و بذر شما را (حُطٰاماً) يعنى گياهى كه نه در طعام بكار رود و نه در غذا.

عطاء گويد:يعنى ما آن را آگاه ميكرديم كه حبّه گندم و جو در آن نباشد.

(فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ)

عطاء و كلبى و مقاتل گويند:يعنى شما تعجّب مى كرديد از آنچه بر شما نازل شده در زراعتتان.

عكرمه و قتاده و حسن گويند:يعنى شما پشيمان شده و افسوس ميخورديد بر آنچه كه خرج نموديد دربارۀ آن و اصل آن از تفكّه و مزاح كردن بحديث و آن شوخى كردن بآنست،پس مثل آنكه گويد:پيوسته شما ابراز پشيمانى مى كرديد چنانچه شخص مزاح در حديث و سخنش مطلبى ابراز ميكند كه ازاله غصّه و غم نمايد.

عكرمه گويد:ملامت و سرزنش ميكنيد يكديگر را يعنى بعضى از شما برخى ديگر را ملامت و سرزنش ميكنيد بر تفريط و كوتاهى در طاعت خدا.

(إِنّٰا لَمُغْرَمُونَ)

يعنى ميگويند راستى ما زيانكار و خسارت ديده هستيم و

ص :۱۷۱

مقصود اینست که راستی تمام مال و سرمایه ما و مخارج ما از بین رفت و وقت ما ضایع شد و چیزی حاصل ما نشد.

مجاهد گوید:یعنی راستی ما هر آینه معذّب و از حظ و بهره محروم و محدود شدیم.

و در روایت دیگری از اوست که راستی هر آینه بسته شما شده.

و در روایت دیگری راستی ما در شر و بدی افتاده ایم.

و قتاده گوید:یعنی ما همه چی را از دست داده ایم،و کسی که(ء انّا)بنا بر استفهام قرائت کرده آن را حمل کرده بر اینکه ایشان برخاسته و از روی انکار میگویند آیا راستی ما ضرر کرده ایم و کسی که(انّا)بنا بر خبر قرائت کرده آن را حمل کرده بر اینکه ایشان خبر از خودشان میدهند سپس استدراک نموده و میگویند:

(بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ)

یعنی ما کم حظ و نصیب و ممنوع از رزق و خیر هستیم سپس خداوند سبحان برای آگاه کردن بدلیل دیگری فرمود:

(أَ فَرَأَيْتُمُ الْمٰاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ أَ أَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ)

آیا شما دیدید آبی را که می آشامید،آیا شما آن را از ابر نازل کردید؟ (أَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ) یا ما آن را نازل مینمائیم در حالی که آن نعمت و رحمتی است از ما بر شما سپس فرمود:

(لَوْ نَشٰاءُ جَعَلْنٰاهُ أُجٰاجاً)

اگر میخواستیم آن را سخت تلخ میگردانیدیم.

و بعضی گویند:یعنی آن را خیلی شور میکردیم.

(فَلَوْ لاٰ تَشْكُرُونَ)

یعنی آیا پس سپاس گذاری نمیکنید بر این نعمت بزرگی که هیچکس جز خدا قادر بر آن نیست،آن گاه تنبیه فرمود بر دلیل دیگری و گفت:

(أَ فَرَأَيْتُمُ النّٰارَ الَّتِي تُورُونَ)

آیا شما دیده اید آتشی را که روشن می کنید

یعنی آن را بیرون میآورید و میگیرانید آن را بسبب کبریت و آتش گیرانه چنانچه از درخت بیرون میآید.

(أَ أَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهٰا)

آیا شما ایجاد کردید درخت آن را که از آن آتش میجهد،یعنی آیا شما آن درخت را رویانیدید و آفریدید؟ (أَمْ نَحْنُ الْمُنْشِؤُنَ) یا ما آن را ایجاد میکنیم،پس ممکن نیست که کسی بگوید که او این درخت را بوجود آورده غیر از خدای تعالی و عرب بسبب زند آتش روشن میکند و آن درختیست که بعضی از آن را بر بعض دیگر میزنند،پس از آن جرقه و آتش بیرون می آید و در مثل هم آمده«فی کل شجر نار و استمجد المرخ و العفار» در هر درخت آتش است ولی درخت مرخ و عفار شریف و مشهور شده است.

(نَحْنُ جَعَلْنٰاهٰا تَذْكِرَةً)

عکرمه و مجاهد و قتاده گویند:یعنی ما این آتش را تذکره و یاد آور آتش بزرگ دیگری قرار دادیم پس هر گاه آن را بیننده ای ببیند یاد جهنّم نموده و بخدا پناه برد از آن.

و بعضی گویند:یعنی تذکره ای که متذکّر بآن شده و اندیشه دربارهٔ آن کند پس بداند راستی کسی که قادر بر آن و بر اخراج آنست از درخت تر و تازه قادر است بر ایجاد جهان دوّم و سرای آخرت.

(وَ مَتٰاعاً لِلْمُقْوِينَ)

ابن عباس و ضحاک و قتاده گویند:یعنی و ما قرار دادیم آن را توشه و منفعت برای مسافرین،یعنی کسانی که نازل میشوند بر زمین صاف خالی از هر چیز(آب و گیاه و اشیاء دیگر)عکرمه و مجاهد گویند:برای بهره برداران بآن از تمام مردم مسافرین و حاضرین و مقصود اینست که تمام مردم، استضاء بآن میکنند از تاریکی و گرم میشوند از سرما و منتفع میشوند بآن در پختن غذا و نان و بنا بر این مقوّی از اضداد است،پس مقوی کسیست که نیرومند گشته باشد

ص:۱۷۳

از مـال و نعمت و نیز مقوی کسـی است که تمـام مالش از دسـتش رفته و بزمین قفر خالی از هر چیز نازل شـده باشـد،پس معنا اینست:

«وَ مَتٰاعاً»

برای توانگرهـا و برای مسـتمندان و چون خداونـد سـبحان یـاد نمود چیزهـایی را که دلاـلت بر وحـدانیّت و یکتـایی و انعـام بر بندگانش می کند گفت:

(فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّکَ الْعَظِیمِ)

یعنی خداوند تعالی بری و منزّه است از آنچه را که در وصف او میگویند و منزّه و پاک است از آنچه لایق بصـفات او نیست و بعضـی گوینـد:یعنی بگو «سـبحان ربی العظیم»و در حـدیث صـحیح از پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله آمـده که چون این آیه نازل شد،فرمود آن را در- رکوعتان قرار دهید .

ص :۱۷۴

## [سوره الواقعه (۵۶): آيات ۷۵ تا ۸۷]

### اشاره

فَلاٰ أُقْسِمُ بِمَوٰاقِعِ اَلنُّجُومِ (۷۵) وَ إِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ (۷۶) إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ (۷۷) فِي كِتٰابٍ مَكْنُونٍ (۷۸) لاٰ يَمَسُّهُ إِلاَّ اَلْمُطَهَّرُونَ (۷۹) تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ اَلْعٰالَمِينَ (۸۰) أَ فَبِهٰذَا اَلْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ (۸۱) وَ تَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ (۸۲) فَلَوْ لاٰ إِذٰا بَلَغَتِ اَلْحُلْقُومَ (۸۳) وَ أَنْتُمْ حِينَئِذٍ تَنْظُرُونَ (۸۴) وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لٰكِنْ لاٰ تُبْصِرُونَ (۸۵) فَلَوْ لاٰ إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ (۸۶) تَرْجِعُونَهٰا إِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ (۸۷)

### ترجمه آيات:

۷۵ بمواضع(يا مغارب)ستارگان سوگند ياد نميكنم.

۷۶-كه جدّا آن قسم سوگنديست كه اگر بدانيد بس بزرگست.

۷۷-البتّه آن خوانده شده قرآنيست بزرگوار.

۷۸-در كتابى پوشيده(از نظرها كه آن لوح محفوظ است).

۷۹-بآن كتاب جز پاك شدگان دست نمى زنند.

ص: ۱۷۵

۸۰-(آن قرآن)از نزد پروردگار جهانیان فرو فرستاده شده است.

۸۱-آیا بدین سخن مسامحه(و تکذیب)میکنید.

۸۲-و شما بهره خود را(از این قرآن)انکار آن را قرار میدهید.

۸۳-پس چرا وقتی که جان بگلو رسد.

۸۴-و شما در آن هنگام(بحال محتضر)مینگرید.

۸۵-و ما از شما به محتضر نزدیکتریم ولی نمی بینید.

۸۶-اگر شما زنده نمیشوید و کیفر نمی بینید.

۸۷-چرا جان محتضر را باز نمیگردانید،اگر راست می گویید.

**قرائت آیات:**

اهل کوفه غیر عاصم(موقع النجوم)بدون الف خوانده و دیگران«بمواقع النجوم»بنا بر جمع خوانده اند،و بعضی از ایشان از عاصم روایت کرده اند انکم تکذبون،بتخفیف و قرائت مشهور(تکذّبون)بتشدید است و در شواذ قرائت حسن و ثقفی(فلا قسم)بدون الف،و قرائت علی علیه السلام و ابن عباس و از پیامبر(ص)هم روایت شده،و تجعلون شکرکم.

**دلیل این قرءات:**

ابو عبیده گوید: (فَلاَ أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ) یعنی پس سوگند میخورم و مواقع آن محل سقوط و غروب آنهاست،و غیر او گوید:آن مواقع قرآن است- هنگامی که بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله تدریجا نازل میشد،و امّا جمع در این،و اگر چه مصدر است پس برای اختلاف آنست پس بدرستی که مصادر و سایر اسماء

اجناس هر گاه مختلف شد جمعش جایز است و کسی که(بموقع)خوانده و مفرد آورده،پس برای آنست که آن اسم جنس است،و کسی که تکذبون خوانده،پس معنایش را اینگونه نموده«تجعلون رزقکم الذی رزقکموه اللّه»قرار میدهد رزق- چنانی خود را که خدا بشما روزی نموده در آنجا که گفت (وَ نَزَّلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً مُبارَکاً) و نازل کردیم از آسمان آب با برکتی را تا آنجا که گفت(رزقا للعباد) (۱)روزی برای بندگان و گفت وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَراتِ رِزْقاً لَکُمْ .... أَنَّکُمْ تُکَذِّبُونَ (۲)و نازل کرد از آسمان آبی را تا بسبب آن بیرون آورد میوه ها و محصولاتی تا روزی برای شما-باشد راستی شما دروغ می گویید که نسبت می دهید این روزی را بغیر خدا پس می گویید بارید ما را بسبب فلان ستاره،پس این وجه و دلیل تخفیف است،و کسی که(تکذبون)و مشدّد خوانده پس معنا اینست که شما بقرآن تکذیب میکنید برای آنکه خدای تعالی اوست که شما را روزی میدهد این بنا بر چیزیست که دربارۀ قول خدای تعالی(رزقا للعباد)آمده پس شما نسبت می دهید آن را بغیر خدا،پس این تکذیب شماست بچیزی که در قرآن آمده است و امّا آنچه روایت شده از قول او(و تجعلون شکرکم)پس مقصود اینست که شما مکان شکر سپاسی که برای شما واجب است تکذیب قرار میدهید و گاهی معنا چنین میشود:شکر روزی خود را تکذیب قرار میدهید،پس مضاف حذف شده،و ابن جنی گوید:آن بنا بر تقدیر و تجعلون بدل شکرکم و مثل آنست قول،عجاج:

ربّیته حتّی اذا تعد ذا

کان جزائی بالعصا ان اجلدا

ص:۱۷۷

---

۱- ۱) -سوره ق آیۀ ۹ و اصل آیه و تمام آن اینست و نزلنا من السماء ماء مبارکا فانبتنا به جنّات و حبّ الحصید(۱۰)و النحل باسقات لها قطع نضید- (۱۱)رزقا للعباد و احیینا به بلده میتا کذلک الخروج

۲- ۲) -سورۀ بقره آیه ۲۲ و سورۀ ابراهیم آیه ۳۲.

او را تربیت نمودم تا آنکه بزرگ شد و توانا گشت پس پاداشم این بود که به عصای او مضروب شوم یعنی بدل پاداش مرا با عصا داد که بر بدنم زد،و امّا قول او فلا اقسم پس تقدیر آن اینست(لانا اقسم)و آن فعل حال است که دلالت میکند بر اینکه تمام قسمهایی که در قرآنست البتّه آن بنا بر حاضر حال است نه اینکه وعده قسمها باشد مثل قول خدا (وَ التِّینِ وَ الزَّیْتُونِ ، وَ الشَّمْسِ وَ ضُحاها) و برای این حمل شده(لا)بر لاء زائده در قول او فلا اقسم بمواقع النجوم و مثل آن (لا أُقْسِمُ بِهٰذَا الْبَلَدِ) بلی و اگر اراده شود بآن فعل مستقبل هر آینه در آن نون لازم شود پس گفته میشود(لاقسمن).

**شرح لغات:**

القسم:جمله ای از کلام است که بآن خبر تأکید میشود بچیزی که در قسم صواب قرار میدهد نه در خطاء و اشتباه.

العظیم:آنست که اندازه و مقدار غیر آن از آنچه آن میباشد قاصر و کوتاه باشد و آن دو قسم است(۱)بزرگی شخص(۲)بزرگی شأن و مقام.

الکریم:آنست که از شأن و مقام او است که میبخشد خیر فراوان را پس چون از شأن قرآن اینست که خیر بسیار میدهد بدلیل هایی که بسوی حق هدایت می کند کریم است،بنا بر حقیقت معنای کریم نه بنا بر تشبیه بطریق مجاز و کریم در صفات خدای تعالی از صفات ذاتی چنانیست که جایز است که گفته شود در بارۀ آن صفت از لا کریم بوده و ابدا هم کریم است برای آنکه حقیقت ذات لاحدی او ایجاب میکند این را از جهت اینکه کردم او آن کسیست که اعطاء میکند خیر بسیار را پس چون قادر و توانای بر کرم چنانیست که نمیتواند منع کننده ای او را منع کند از عطا و خیر فراوان و صحیح است که گفته شود او پیوسته کریم بوده است.

ص: ۱۷۸

المدهن:آنست که کاری که در باطن میکند بر خلاف ظاهر او باشد مثل روغن مالی برای آسان بودن این بر او و برای شتاب و سرعت کردن در آن گفته میشود ادهن یدهن و داهن یداهن مثل نافق...

الـدین:آن پاداش و مزد است و از آنست قول ایشان کما تـدین تـدان یعنی چنانچه پاداش دهی پاداش بینی و دین عملیست که بسبب آن مستحق جزاء،و پاداش میشود.

**اعراب:**

(فَلَوْ لا إِذا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ)

عامل در(اذا)محـذوف و بر آن دلالت میکند فعل واقع بعد(لو لا)و آن(ترجعونها)در قول او فلو لا ان کنتم غیر مدینین ترجعونها و جواب شـرط نیز آن مـدلول قول او(فلو لا ترجعونها)است و این (لو لا)برای تخصـیص بمعنای(هلا)میباشد و واقع نمیشود بعد از آن مگر فعـل و تقـدیرش چنین است(فلو لاـ ترجعونها)اذا بلغت الحلقوم فلو لا ان کنتم پس لو لا را دو مرتبه تکرار کرد برای طول کلام.

**تفسیر آیات:**

سپس خداونـد سـبحان تأکیـد نمود آنچه در پیش یـاد نموده بود بقول خودش (فَلاـ أُقْسِمُ بِمَواقِعِ النُّجُومِ) پس سو گنـد میخورم بمواقع و مواضع ستار گان و لا در اینجا زاید است.

سعیـد بن جبیر گویـد:یعنی پس قسم میخورم و جـایز است که(لا)رد باشـد بر آنچه کفّار میگوینـد دربارۀ قرآن که آن سـحر و شعر و کهانت است،آن گاه استیناف نمود قسم را و فرمود:اقسم و بعضی گفته اند:که لا تأکید و زیاد میکند در قسم پس گفته میشود لا و اللّه لا افعل،امرؤ القیس شاعر معروف گوید:

ص:۱۷۹

لا و ابیک ابنه العامریّ

لا یدّعی القوم أنّی أفرّ

قسم قسم بجان پدر تو ای دختر عامری که قوم تو ادّعا نمیکند و نمیگوید که من گریزان و فراری هستم.

و مقصود در این بیت(و ابیک)است که قسم بآن خورده است.

ابی مسلم گوید:که معنی(لا اقسم)اینست یعنی من قسم باین چیزها نمیخورم زیرا که امر آن اشیاء روشن تر و مؤکّدتر است از اینکه در آن محتاج به قسم باشم.

مفسّرین در معنای مواقع النجوم اختلاف کرده اند:مجاهد و قتاده گفته اند:

آن محلّ طلوع و غروب ستارگان است.

حسن گوید:آن منکدر شدن و تیره شدن و پراکنده شدن آنست در روز قیامت.

و بعضی گفته اند:آنها ستارگانی هستند که اهل جاهلیت هر گاه باران بر آنها میبارید میگفتند باران بر ما بسبب و واسطهٔ فلان ستاره آمد (۱)پس معنی چنین میباشد،پس قسم باین نجوم و ستارگان جاهلیّت نمیخورم.

و از حضرت باقر و حضرت صادق(ع)روایت شده که مواقع نجوم رجم کردن



---

۱- ۱) -نجوم جاهلیت ۲۸ ستاره بودند بنامهای زیر: ۱-اشرطان ۲-بطین ۳-نجم ۴-دیران ۵-هقعه ۶-هنعه ۷-ذراع ۸-نشر ۹-الطرف ۱۰-جبهه ۱۱-الخراتان ۱۲-الصرقه ۱۳-الهواء ۱۴-السماک ۱۵-زبانی ۱۶-اکلیل ۱۷-قلب ۱۸-شوله ۱۹-نعائم ۲۰-بلده ۲۱-سعد الذابح ۲۲-سعد بلع ۲۳-سعد السعود ۲۴-سعد الاخیسه ۲۵-فرغ الدلو المقدم ۲۶-فرغ الدلو المتأخر ۲۷-حوت ۲۸-الغفر.

و راندن آنهاست شیاطین را و مشرکین قسم میخورند بآنها پس خداوند سبحان فرمود:پس من قسم بآن نمیخورم.

ابن عباس گوید:یعنی سوگند نمیخورم بنزول قرآن پس براستی آن بطور قطع تدریجا نازل شده است.

(وَ إِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ)

زجاج و فراء گویند و این دلالت میکند بر- اینکه مقصود از مواقع النجوم نزول قرآن است و ضمیر در«انّه»عود بقسم میکند،و دلالت میکند بر آن قول او(اقسم)و معنی چنین است:قسم بمواقع النجوم هر آینه قسم بزرگیست اگر بدانید،پس بین صفت و موصوف جمله ای فاصله شد آن گاه یاد نمود چیزی را که برای او قسم خورده و گفت:

(إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ)

یعنی براستی آنچه را که ما بر تو تلاوت کردیم هر آینه قرآن کریم است،یعنی عام المنافع و دارای خیر فراوان که به سبب تلاوت آن و عمل بمندرجات آن به پاداش و اجر بزرگی خواهند رسید.

مقاتل گوید:کریم است نزد خدای تعالی خداوند آن را عزیز و بزرگداشته برای آنکه آن کلام خدا است.

و بعضی گویند:کریم است برای آنکه آن سخن پروردگار عزیز و برای آنکه مصون از تغییر و تبدیل و برای آنکه معجزه(باقیه پیامبر(ص)است)و برای آنکه مشتمل بر احکام و مواعظ است و هر بزرگ شریف و عزیزی پس او کریم است.

(فِی کِتابٍ مَکْنُونٍ)

ابن عباس گوید:یعنی مستور و پوشیده از خلق اوست نزد خدا و آن لوح محفوظ است که خدا در آن قرآن را ثابت نگهداشته است.

مجاهد گوید:آن همین مصحف و قرآنیست که در دست ما میباشد.

(لاٰ یَمَسُّهُ إِلاَّ الْمُطَهَّرُونَ)

ابن عباس گوید:معنای آن در قول اوّل(که

لوح محفوظ)است که آن را لمس نمیکند و دست نمیزند مگر فرشتگانی که موصوف به طهارت از گناهان شده اند،و در قول دوّم:قول مجاهد که همین قرآن- باشد،یعنی آن را نباید لمس کند مگر پاکان از شرک.

حضرت باقر علیه السلام و طاووس یمانی و عطاء و سالم گویند:مگر پاکان از حدثها و جنابتها و گفتند جایز نیست برای جنب و حائض و محدث(به حدث اصغر)لمس قرآن مجید و این مذهب مالك بن انس و محمّد بن ادریس شافعی است،پس این جمله خبریّه بمعنای نهی است و در نزد ما ضمیر عود بقرآن میکند،پس جایز نیست برای ناپاک لمس نوشته های قرآن.

(تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعٰالَمِينَ)

یعنی این قرآن نازل شده از نزد خدای تعالی آن چنان خدایی که آفرید بندگان را و تدبیر نمود ایشان را بر آنچه که بر پیامبرش صلّی اللّه علیه و آله اراده نمود سپس اهل مکّه را خطاب نمود و فرمود:

(أَ فَبِهٰذَا الْحَدِيثِ)

آیا با این قرآنی که شما را حدیث نمودیم و خبر دادیم که در آن حوادث امورست.

(أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ)

ابن عباس گوید:یعنی تکذیب کننده اید.

مجاهد گوید:مسامحه و سهل انگاری میکنید از آنچه را که کفّار بر کفرشان اصرار دارند.

و بعضی گویند:یعنی منافقین هستند بر تصدیق بر پیامبرشان،یعنی میگویند(آمنّا)ایمان آوردیم بآن و مسامحه میکنید در ما بین خودتان و بین مشرکین هر وقت با آنها خلوت کردید،پس گفتید ما با شما هستیم.

مورّج گوید:مدهن کسیست که زبان و جانب خود را نرم و ملایم میکند تا کفر خود را مخفی دارد،و اصل آن هم از دهن است.

(وَ تَجْعَلُونَ رِزْقَكَمْ أَنَّكَمْ تُكَذِّبُونَ)

یعنی حظ خودتان را از خیری که آن مانند رزق شماست تکذیب قرار میدهید.

ابن عبّاس گوید:و قرار میدهید سپاس و شکر رزقتان را تکذیب و دروغ- پنداشتن آن گوید در بعضی از سفرها مردم را عطش سختی رسید پس پیغمبر«ص» دعا نمود پس باران بارید و مردم سیراب شدند پس شنیده شد که مردی میگوید:

فلان ستاره برای ما باران آورد پس این آیه نازل شده.حسن گوید:یعنی قرار میدهید حظ خودتان را از قرآنی که خدا روزی شما نموده تکذیب بآن.

(فَلَوْ لاٰ إِذٰا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ)

یعنی پس آیا وقتی که جان بگلویتان در موقع مرگ رسید (وَ أَنْتُمْ) ای اهل خانه (حِينَئِذٍ تَنْظُرُونَ) یعنی می بینید این حال را و حال آنکه بجایی رسیده که میخواهد جانش بیرون رود.

و بعضی گویند:یعنی نگاه میکنید ولی امکانی نیست برای شما که مرگ را دفع کنید و مالك چیزی در آن لحظه نیستید.

(وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ)

و ما باو از شما نزدیکتریم بعلم و قدرت.

(وَ لٰكِنْ لاٰ تُبْصِرُونَ)

و لکن شما این را نمیبینید و آن را نمیدانید،و بعضی گویند یعنی فرستاده های ما آنهایی که قبض روح او میکند از شما باو نزدیکترند و لیکن شما فرشته هایی که گیرنده روح او هستند نمی بینید.

(فَلَوْ لاٰ إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ تَرْجِعُونَهٰا إِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ)

پس اگر شما کیفر نمی بینید،پس چرا آن را بر نمی گردانید،یعنی پس چرا بر نمیگردانید جان کسی را که بر شما عزیز است وقتی که بگلویش رسید و آن را بجای خود بر گردانید اگر جزا داده بثواب و عقاب نیستید و اگر محاسبه نمیشوید.

و بعضی گویند:(غیر مدینین)یعنی غیر اگر مملوک نیستید.

حسن گویـد:یعنی اگر مبعوث نمیشویـد،و مقصود اینست که اگر امر چنانست که شـما می گوییـد از اینکه نه قیامت است و نه حساب و نه کیفر است و نه پاداش و نه خـدایی که محاسـبه کند و کیفر و پاداش دهد،پس چرا ارواح و نفوس را از گلوی تان بر نمی گردانیـد،اگر راست می گوییـد در گفتارتان،پس هر گاه بر این قـدرت نداشتیـد بدانیـد که آن از تقدیر مقدر حکیم و تدبیر مدبّر دانا است .

ص :۱۸۴

## [سوره الواقعه (۵۶): آیات ۸۸ تا ۹۶]

### اشاره

فَأَمّا إِنْ کانَ مِنَ اَلْمُقَرَّبِینَ (۸۸) فَرَوْحٌ وَ رَیْحانٌ وَ جَنَّهُ نَعِیمٍ (۸۹) وَ أَمّا إِنْ کانَ مِنْ أَصْحابِ اَلْیَمِینِ (۹۰) فَسَلامٌ لَکَ مِنْ أَصْحابِ
اَلْیَمِینِ (۹۱) وَ أَمّا إِنْ کانَ مِنَ اَلْمُکَذِّبِینَ اَلضّالِّینَ (۹۲) فَنُزُلٌ مِنْ حَمِیمٍ (۹۳) وَ تَصْلِیَهُ جَحِیمٍ (۹۴) إِنَّ هذا لَهُوَ حَقُّ اَلْیَقِینِ (۹۵)
فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّکَ اَلْعَظِیمِ (۹۶)

### ترجمهٔ آیات:

۸۸-و امّا اگر آن محتضر از مقرّبان باشد.

۸۹-بهره او راحت و روزی خوش(با بوی خوش)و بهشت پر نعمتست.

۹۰-و اگر آن محتضر از یاران دست راست باشد.

۹۱-(باو میگویند)سلام و درود بر تو باد از یاران دست راستیها.

۹۲-و اگر آن محتضر از تکذیب کنان گمراه باشد.

۹۳-پس پیش کش او آب جوشان است.

۹۴-و در آوردن اوست در آتش سوزان.

۹۵-براستی این(که دربارهٔ این سه گروه گفتیم)آن خبر یقین است،

ص: ۱۸۵

۹۶-پروردگار بزرگ خویش را تسبیح گوی.

### قرائت آیات:

یعقوب فروح بضمّه(راء)خوانده و آن قرائت پیامبر(ص)است و ابن عباس و ابی جعفر باقر علیه السلام و قتاده و حسن و ضحاك و جماعت است و دیگران(فروح)بفتح راء خوانده اند.

### دلیل:

ابن جنّی گوید:آن راجع بمعنای روح است،پس مثل آنکه گوید ممسك روح و ممسک آن او روح است و چنانچه می گویی هذا لهواء هو الحیاه این هواء آن زندگیست و هذا السماع هو العیش و هو الروح:و این شنیدن آن عسرت و آن راحت است.

### اعراب:

وَ أَمّا إِنْ کانَ مِنْ أَصْحابِ الْیَمِینِ فَسَلامٌ لَکَ مِنْ أَصْحابِ الْیَمِینِ

،علی بن عیسی گوید:کاف خطاب داخل شده است چنانچه داخل میشود در«ناهیک به شرفا»و حسبک به کرما،یعنی طلب بیشتری بر جلالت حالت نکن پس همین طور سلام لك منهم یعنی زیادتر بر درود و سلام ایشان طلب نکن از جهت جلالت و بزرگی منزلت.

ابن جنّی گوید:در کلام تقدیم و تأخیر است و تقدیر اینست:مهما یکن من شیء فسلام لك من اصحاب الیمین ان کان من اصحاب الیمین،و شایسته- نیست که بوده باشد موضع(ان کان)مگر این موضع برای اینکه اگر محلّ آن بعد از فاء باشد هر آینه پهلوی آن قرار گرفت و هر آینه قول او سلام لك،جواب

ص: ۱۸۶

برای او در لفظ خواهد بود نه در معنا،و اگر جواب او در لفظ باشد هر آینه واجب است داخل کردن فاء بر آن،برای آنکه جایز نیست در سعه کلام،ان کان من اصحاب الیمین سلام له،پس چون فاء در آن نبود ثابت شود که آن جواب نیست برای گفته او که اگر در لفظ باشد و وقتی ثابت شد که آن جواب او در لفظ نیست ثابت شود که محلّ(ان کان)بعد از آنست نه قبل از آن.

گوید اگر گفته شود که البتّه فاء جواب داخل نمیشود برای قول او(ان کان)برای خاطر فایی که داخل میشود برای جواب(امّا)برای آنکه داخل نمیشود حرفی بر مثل خودش،حرف دیگر گفته میشود:البتّه داخل نمیشود فایی که برای(امّا) است بر آن برای آنکه آن جواب نیست برای قول او(ان کان)پس اگر جواب، برای او بود هر آینه داخل نشده بود بر آن(علی سلام)این فاء در قول او (وَ أَمّٰا إِنْ كٰانَ مِنْ أَصْحٰابِ الْيَمِينِ فَسَلاٰمٌ لَكَ) بنا بر اینکه فاء امّا موردش بعد از فایی «است که جواب شرط»است پهلوی آن واقع نمیشود و(امّا)برایش دو مورد از کلام است:

۱-اینکه برای تفصیل جمله باشد مثل قول تو(جاءنی القوم فاما زید فاکرمته و اما عمرو فاهتته)قوم آمد نزد من پس اما زید را من اکرام کردم و امّا عمرو را پس توهین نمودم،و از این قبیل است(امّا)در این آیه.

۲-اینکه مرکب از ان و ما باشد و ما عوض از کان باشد و این مثل قول توست که می گویی اما انت منطلقا انطلقت معک اما تو راهی هستی منهم با تو راهی- خواهم بود،و مقصود اینست اگر تو میروی من هم میروم،پس موضع(ان)نصب است برای آنکه آن مفعول له است،سیبویه گوید:

ابا فراشه امّا انت ذا نفر

فانّ قومی لم تأکلهم الضبع

ص :۱۸۷

ای ابا فراشه اما تو صاحب نفرات هستی پس راستی قوم مرا هم گرگ و درنده ای نخورده است.

## تفسیر آیات

آن گـاه یاد نمود خداونـد سـبحان صـفات بنـدگانش را در نزدیک مرگ و فرمود فَأَمّا إِنْ کانَ مِنَ الْمُقَرَّبِینَ یعنی پس اگر این مختصری که جان بگلویش رسیده از مقرّبین نزد خدا و از سابقین است که در اوّل سوره یاد شدند.

(فَرَوْحٌ)

یعنی پس برای او روح است،ابن عباس و مجاهد گویند:برای او راحت و آسایش است،یعنی از تکالیف دنیا و سختیهای آن.

و برخی گفته اند:که روحیست که نفس انسانی از آن لذّت میبرد و از آن غم و غصّه را زایل میکند.

(وَ رَیْحانٌ)

یعنی روزی در بهشت.

حسن و ابو العالیه و قتاده گوینـد:آن شاخه ریحان خوش بوی از ریحانهای بهشت است که در موقع مردن برایش آورده میشود پس آن را می بوید.

و بعضی گویند:که روح رحمت و ریحان هر رتبه و شرافت است.

و بعضی گویند:روح نجات از آتش و ریحان دخول در بهشت جاودان است.

و بعضی گویند:که روح در قبر و ریحان در جنّت و بهشت است.

و بعضی نیز گفته اند:که روح در قبر و ریحان در قیامت است (۱).



---

۱- ۱) -احادیث بسیاری از خاندان رسالت علیهم السلام رسیده که شیعیان و دوستان اهل بیت علیهم السلام در قبرشان در روح و ریحانند،و از آنها این چند حدیث است که از تفسیر شریف برهان نقل می نمایم:

(۱)

دنبالهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل: ۱-گوید ابن بابویه باسنادش از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام از پدر بزرگوارش حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود،هر گاه مؤمنی از دنیا رود هفتاد هزار فرشته او را تا قبرش تشییع کنند،پس وقتی داخل قبرش نمودند منکر و نکیر آمده و او را مینشانند،پس باو میگویند پروردگار تو کیست و دین تو چیست،و پیامبر تو کیست؟ پس میگوید:پروردگار من اللّه است،و پیامبرم محمّد(ص)است و اسلام دین منست،پس قبر او را وسیع و گشاده میکنند برای او باندازهٔ چشم انداز او و برای او از بهشت طعام میآورند و روح و ریحان داخل قبر او میشود،و این قول خداوند عزّ و جل است، فَأَمّا إِنْ کانَ مِنَ الْمُقَرَّبِینَ فَرَوْحٌ وَ رَیْحانٌ یعنی در قبرش و جنّه نعیم در آخرت،سپس فرمود،هر گاه کافری بمیرد او را هفتاد هزار فرشته از زبانیه آتش تا قبرش تشییع نموده و او بکسانی که جنازه او را بر داشته اند قسم میدهد بطوری که جز آدمیان و جنّیان همهٔ موجودات صدای او را میشنوند و میگویند: اگر برای من بر گشتی باشد من از مؤمنین میباشم و میگوید:مرا بر گردانید تا شاید من عمل صالحی انجام دهم و جبران کنم آنچه را که ترک کرده ام: اِرْجِعُونِ لَعَلِّی أَعْمَلُ صالِحاً فِیما تَرَکْتُ پس زبانیه آتش پاسخ او را میدهد کلا انّها کلمه هو قائلها،نه چنین نیست این سخنی است که او در دنیا هم گویا بود و فرشته ای آنها را صدا میزند وَ لَوْ رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنْهُ و اگر بر گردانیده شوند هر آینه عود میکنند بهمان اعمالی که نهی شده بودند از آن پس وقتی داخل قبرش شده و مردم او را تنها گذاردند و رفتند منکر و نکیر میآیند در هولناک ترین صورتها پس او را گرفته و میگویند:من ربّک و ما دینک و من نبیّک پس زبانش بلکنت افتاده و قادر بر جواب نمیشود پس ضربتی از عذاب خدا بر او میزنند که هر چیزی برای او ناراحت میشود،پس میگویند پروردگار تو کیست؟و دین تو چیست؟و پیامبر تو چه کسی است؟پس میگوید:نمی دانم،پس میگویند:باو نیکو نیستی،و هدایت نشدی و رستگار نگشتی،سپس

۱)

دنبالۀ پاورقی از صفحۀ قبل: در پی برای او بسوی آتش باز میکنند و بر او آب جوشانی از جهنّم میریزد و این قول خدای عزّ و جل است که میگوید: وَ أَمّا إِنْ کانَ مِنَ الْمُکَذِّبِینَ الضّالِّینَ- فَنُزُلٌ مِنْ حَمِیمٍ ،یعنی در قبر و تصلیه جحیم،یعنی در آخرت. ۲-و نیز از او باسنادش از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود این دو آیه دربارۀ اهل ولایت ما و دشمنان ما نازل شده، فَأَمّا إِنْ کانَ مِنَ- الْمُقَرَّبِینَ فَرَوْحٌ وَ رَیْحانٌ، یعنی در قبرش و جنّه نعیم یعنی در آخرت، وَ أَمّا إِنْ کانَ مِنَ الْمُکَذِّبِینَ الضّالِّینَ فَنُزُلٌ مِنْ حَمِیمٍ در قبرش و تصلیه جحیم یعنی در آخرت. ۳-و نیز از او باسنادش از زید بن علی بن الحسین علیهم السلام گوید پرسیدم از حضرت باقر علیه السلام از قول خدای عزّ و جل فَأَمّا إِنْ کانَ مِنَ- الْمُقَرَّبِینَ فَرَوْحٌ وَ رَیْحانٌ وَ جَنَّةُ نَعِیمٍ پس فرمود:این آیه دربارۀ امیر المؤمنین و امامان بعد از او علیهم السلام است. و در عیون اخبار الرضا علیه السلام است که از حال مؤمن در قبرش پرسیدند فرمود:فی روح و ریحان و جنه و نعیم و رضوان،مؤید این مکاشفه ای است از مرحوم آیت اللّه حاج شیخ مرتضی آشتیانی متوفی ۱۳۶۵ ق که باین نویسنده فرمودند بعد از شهادت مرحوم آیت اللّه حاج سید محسن صدر العلماء- تهرانی ره او را در خواب دیدم که از حرم حضرت رضا علیه السلام بیرون آمده و بطرف قبرش در دار السیاده میرود پس او را گرفتم با توجّه به اینکه او مرده است و گفتم از وضع و حال خودت بگو اوّل استنکاف کرد و گفت:شیخ مرتضی مرا رها کن بروم گفتم بصاحب این قبر(و اشاره بقبر حضرت رضا علیه السلام کردم)تا نگویی تو را رها نکنم،پس تبسّمی کرد و گفت:فی روح و ریحان و جنه و نعیم و رضوان،گفتم مرا چگونه می بینی گفت تو هم همین طور و هر کس که متمسّک بصاحب این قبر شریف باشد در روح و ریحان خواهد بود،گفتم بگو با این مقام آرزوی دیگری داری؟گفت:آری،گفتم:چیست؟گفت:خدا مرا بدنیا بر گرداند تا قضاء حاجت مؤمنین نمایم زیرا در آن عالم هیچ عملی باندازۀ قضاء حوائج مردم

(وَ جَنَّهُ نَعِيمٍ)

که داخل آن میشوند (وَ أَمّا إِنْ کانَ مِنْ أَصْحابِ الْیَمِینِ) یعنی:اگر متوفّی از اصحاب الیمین باشد (فَسَلامٌ لَکَ مِنْ أَصْحابِ الْیَمِینِ) یعنی پس تو می بینی در ایشان چیزهایی را که برای ایشان دوست داری از سلامتی از مکروهات و ناراحتیها و ترس.

قتاده گوید:یعنی پس درود و سلامتی بر تو ای انسانی که از یاران دست راستی از عذاب خدا و سلام فرشتگان خدا بر تو باد.

فراء گوید:فسلام لک انّک من اصحاب الیمین پس انّک حذف شده.

و بعضی گفته اند:یعنی پس سلام برای تو از ایشان در بهشت برای آنکه ایشان با تو هستند،و لک بمعنای علیک است.

سؤال:گفته میشود چرا تبرّک بدست راست نمودید؟ جواب:عمل با دست راست میسور و آسان و با دست چپ نوشتن و اعمال دقیقه مشکل و دشوار است.

(وَ أَمّا إِنْ کانَ مِنَ الْمُکَذِّبِینَ)

و امّا اگر از تکذیب کنندگان بروز قیامت و پیامبران و آیات خدا باشند (الضّالِّینَ) گمراهان از هدایت و روندگان از صواب و حق.

(فَنُزُلٌ مِنْ حَمِیمٍ)

یعنی پس پیش کسی که از طعام و شراب برای ایشان- آماده شده از آب جوشان جهنم است.

(وَ تَصْلِیَهُ جَحِیمٍ)

یعنی داخل شدن آتش بزرگی چنانچه فرمود:

(۱

(مورد توجّه نیست. مخفی نماند که مرحوم صدر العلماء مذکور در اوائل مشروطه در تهران شهید و جنازه اش حمل بمشهد و در جوار حضرت ثامن الحجج(ع)مدفون گردید. گنجینهٔ دانشمندان ج ۴ ص ۴۷۸«مترجم»

و یضلی سعیرا در قرائت کسی که مشدّد خوانده است.

(إِنَّ هٰذا لَهُوَ حَقُّ الْیَقِینِ)

بـدرستی که این حالاتی که برای آن سه گروه گفته شد هر آینه آن حق و یقین است،اضافه کرد حق را بیقین و حال آنکه آن دو یکی است،برای تأکید،یعنی این است آن چیزی که تو را خبر دادم بآن از منازل این گروه های اصناف سه گانه:

۱-مقرّبین ۲-اصحاب الیمین ۳-اصحاب الشمال،آن حق چنان است که شکّی در آن نیست،و یقین آن چیزی است که شبهه ای با او نیست.

و بعضی گویند:تقدیر آن اینست حق الامر الیقین،حق امر یقین است.

(فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّکَ الْعَظِیمِ)

یعنی تنزیه کن خدای سبحان را از هر بدی و شرك و تعظیم کن او را به بهترین ثناء و ستایش بر او.

و بعضی گویند:یعنی تنزیه کن نام مقدّس او را از آنچه لایق باو نیست پس اضافه نکن باو صفت نقص یا عمل زشتی را.

و بعضـی گویند:یعنی بگوئید سبحان ربی العظیم و عظیم در صفت خدای تعالی معنایش اینست که هر چیزی سوای او قاصر از اوست پس او قـادر توانا و عالم دانا و غنی بی نیازیست که چیزی برابری با او نمیکنـد و چیزی بر او مخفی نیست بزرگ است نعمتهای او و منزّه است اسماء او (۱).

ص: ۱۹۲

---

۱- ۱) -مناسب دیدم در خاتمه و پایان ترجمهٔ سورهٔ مبارکه واقعه برای دوستان خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام کیفیّت ختم سورهٔ مبارکه واقعه را از کتاب بحر الغرائب از علاّمه مجلسی علیه الرحمه یاد کنم که هم برای آنان فرج و گشایشی باشد و هم برای این خـادم اجر و یـاد خیری در ص ۲۶ کتاب مذکور گوید:مجلسـی علیه الرحمه از حضـرت سیّد سجّاد علیه السلام نقل کرده

دنبالهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل:

۱)

(که هر گاه اوّل ماه روز دوشنبه بود شروع بخواندن سورهٔ واقعه کن تا چهارده روز هر روز بعدد روزها یعنی روز اوّل یک مرتبه روز دوّم دو بار تا چهارده روز،و روز چهاردهم ۱۴ بار و در هر روز پنجشنبه هم این دعا را یک مرتبه- بخوان و این عمل و ختم برای توسعه وسعت روزی و آسان شدن کارهای مشکله و اداء قرضها مکرر تجربه شده و البتّه این را از جهّال و سفیهان کتمان نما و قدر آن را بدان،دعا اینست: یا واحد یا ماجد یا جواد یا حلیم یا حنّان یا منّان یا کریم اسئلک تحفه من تحفاتک تلمّ بها شعثی و تقضی بها دینی و تصلح بها شأنی برحمتک یا سیّدی اللّهم ان کان رزقی فی السماء فانزله و ان کان فی الارض فاخرجه و ان کان بعیدا فقرّبه و ان کان قریبا فیسره و ان کان قلیلا فکثره و ان کان کثیرا فبارک لی فیه و ارسله علی ایدی خیار خلقک و لا تحوجنی الی شرار خلقک و ان لم یکن فکونه بکینونتک و وحدانیّتک اللّهم انقله الی حیث اکون و لا تنقلنی الیه حیث یکون انّک علی کلّ شیء قدیر یا رحیم یا غنی صلّ علی محمد و آل محمد و تمّم علینا نعمتک و هیّئنا کرامتک و البسنا عافیتک. ای خدای یکتا ای بزرگوار ای بخشنده ای شکیبا ای مهربان ای صاحب منّت و نعمت ای صاحب کرم استدعا میکنم از تو تحفه ای از تحفه هایت که بسبب آن پراکندگی من جمع و وام من بوسیلهٔ آن اداء و حال من بسبب آن اصلاح شود برحمت تو ای آقای من. بار خدایا اگر روزی من در آسمانست آن را فرود آر،و اگر در زمین است آن را بیرون آر،و اگر دور است نزدیک نما و اگر نزدیک است آن را آسان و میسور کن،و اگر اندک است آن را زیاد فرما،و اگر بسیار است پس برای من در آن برکت قرار ده و آن را بدست بهترین مردم بمن برسان و مرا نیازمند به اشرار و مردم بد و پست- نفرما و اگر نیست پس آن را بیکتایی و ذات مقدّس خودت ایجاد فرما،بار خدایا آن را بسوی من حمل فرما هر کجا که باشم و مرا نقل بسوی آن نکن هر کجا که باشد براستی که تو بر هر چیزی توانایی،ای مهربان ای بینیاز درود متصل و دائمی خود را بر محمد و آل محمد قرار بده و نعمتت را بر ما تمام فرما و کرامتت را بر ما آماده و آسان نما و ما را در پوشش عافیت قرار بده.«مترجم»

ص :۱۹۳

## سورهٔ حدید مدنی است

### اشاره

### آیات آن:

بیست و نه(۲۹)آیهٔ عراقی و ۲۸ آیهٔ از نظر دیگران.

### اختلاف آن:

در دو آیه است:۱- مِنْ قِبَلِهِ الْعَذٰابُ کوفی و اَلْإِنْجِيلَ بصری است.

### فضیلت آن:

ابی بن کعب از پیامبر(ص)روایت کرده که فرمودنـد هر کس سورهٔ حدیـد را بخواند نوشـته میشود از کسانی که ایمان بخدا و پیامبران او آورده اند.

عربـاض بن ساریه گویـد که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله قبل از آنکه بخوابـد- مسبحات را میخوانـد و میفرمود در آنها آیه ای هست که از هزار آیه افضل است (۱)و عمر بن شمر از جابر بن یزید جعفی از حضرت ابی جعفر باقر علیه السلام



---

۱- ۱) -مسبحات سوره هایی است که اوّل آن سبح یا یسبّح باشد و آن ۶ سوره است ۱-سوره حدید ۲-سورهٔ حشر ۳-سورهٔ صف ۴-سوره جمعه ۵-سورهٔ تغابن ۶-سورهٔ سبّح باسم ربّک الاعلی.

روایت کرده که فرمود کسی که تمام مسبحات را پیش از خوابیدن بخواند نمیرد تا اینکه درک کند حضرت قائم علیه السلام را و اگر بمیرد در جوار حضرت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله خواهد بود.

حسین بن ابی العلاء از حضرت ابی عبد اللّه صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود هر کس که سورهٔ حدید و مجادله را در نماز واجب بخواند و آن را ادامه دهد خداوند ابدا او را عذاب نکند تا بمیرد و در خودش و خاندانش ابدا بدی نبیند و هیچ بیماری به بدنش نرسد.

## تفسیر آن:

چون خداوند سبحان سورهٔ واقعه را به تسبیح پایان داد سورهٔ حدید را به تسبیح افتتاح نمود و تعقیب نمود آن را بدلائلی که موجب تسبیح است و گفت:

## [سوره الحديد (۵۷): آيات ۱ تا ۶]

### اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . سَبَّحَ لِلّٰهِ مٰا فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ هُوَ اَلْعَزِيزُ اَلْحَكِيمُ (۱) لَهُ مُلْكُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ هُوَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲) هُوَ اَلْأَوَّلُ وَ اَلْآخِرُ وَ اَلظّٰاهِرُ وَ اَلْبٰاطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۳) هُوَ اَلَّذِي خَلَقَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيّٰامٍ ثُمَّ اِسْتَوىٰ عَلَى اَلْعَرْشِ يَعْلَمُ مٰا يَلِجُ فِي اَلْأَرْضِ وَ مٰا يَخْرُجُ مِنْهٰا وَ مٰا يَنْزِلُ مِنَ اَلسَّمٰاءِ وَ مٰا يَعْرُجُ فِيهٰا وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مٰا كُنْتُمْ وَ اَللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۴) لَهُ مُلْكُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ إِلَى اَللّٰهِ تُرْجَعُ اَلْأُمُورُ (۵) يُولِجُ اَللَّيْلَ فِي اَلنَّهٰارِ وَ يُولِجُ اَلنَّهٰارَ فِي اَللَّيْلِ وَ هُوَ عَلِيمٌ بِذٰاتِ اَلصُّدُورِ (۶)

ص: ۱۹۵

**ترجمهٔ آیات:**

۱-آنچه در آسمانها و زمین است خدای را به پاکی یاد کند و او عزّتمندی درست کردار است.

۲-پادشاهی آسمانها و زمین از آن اوست زنده میگرداند و میمیراند و او بر همه چیز تواناست.

۳-او آغاز و انجام و او ظاهر و باطن و او بهمه چیز داناست.

۴-اوست آنکه آسمانها و زمین را در شش روز آفرید،سپس تدبیر او بر عرش مستولی شد آنچه را که از آسمان فرود میآید و آنچه را که در آن بالا رود می داند و هر کجا باشید او با شماست و خدای تعالی بکارهایی که میکنید بیناست ۵-فرمانروایی آسمانها و زمین از آن اوست و همهٔ کارها بسوی خدا باز گردانیده میشود.

۶-شب را در روز در میآورد و روز را در شب در میآورد و او بآنچه در سینه ها پوشیده دارند داناست.

**تفسیر آیات:**

**اشاره**

سَبَّحَ لِلّٰهِ

یعنی تنزیه و ثناء و ستایش نمود بر او بآنچه او اهل آنست،و بری نماید او را از هر بدی.

مٰا فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ

مقاتل گوید:یعنی هر موجود جاندار و غیر جاندار و هر آفریده ای که در آسمانها و زمین است و لیکن شما نمیفهمید تسبیح و ذکر آنان را.

ص:۱۹۶

و حقیقت ذکر و تسبیح موجودات اینست که عقلاء عالم او را تسبیح میکنند قولا و اعتقادا و لفظا و معنا،ولی غیر عقلاء از سایر حیوانات و جمادات پس تسبیح آنها شواهد و نشانه هائیست که در آنها موجود و دلالت کننده بر وحدانیّت او و صفات چنانیست که ذات مقدّس او جدای از همه خلق اوست و آنچه در آنست از برهانهایی که نشان گر اینست که او شباهت بخلقش ندارد و اینکه آفریده او هم شباهتی با او ندارد،پس خداوند سبحان تعبیر نمود از این تسبیح و ممکن است که (ما)در اینجا بمعنی(من)باشد(یعنی ذوی العقول صاحبان عقل و اندیشه) چنانچه ابو زید از اهل حجاز حکایت کرده که ایشان هر گاه صدای رعد میشنیدند میگفتند(سبحان ما سبحت له)تسبیح کند آنکه برای او تسبیح گوید،پس تسبیح واقع بر عقلا میباشد از فرشتگان و پریان و آدمیان.

(وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ)

یعنی توانای آن چنانی که ممتنع نیست بر او چیزی آن چنان خدایی که افعالش محکم،دانای بوجوه و جهات صوابست در تدبیر.

(لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ)

یعنی برای اوست تصرّف در تمام آنچه در آسمانها و زمین است از موجودات بآنچه که میخواهید از تصرّفات و برای هیچکس قدرت و توانی نیست که او را منع از تصرّف نماید،و اینست آن سلطنت و بزرگترین شاهی بجهت اینکه تمام ما سوای او ملک اوست و اوست آن چنان کسی که مالك تمام موجودات است و برای اوست که او را منع از تصرّف کند.

(يُحْيِي وَ يُمِيتُ)

یعنی زنده میکند مردگان را برای روز رستاخیز و میمیراند زندگان را در دنیا.

ص: ۱۹۷

و بعضی گویند:زنده میکند مردگان را به اینکه نطفه را که بی روح و جماد است حیوان قرار میدهد و زندگان را میمیراند در وقتی که اجلهای مقدّر آنها رسیده باشد.

(وَ هُوَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ)

و اوست که بر هر چیزی تواناست قادر و توانای بر معدومین و اعدام شدگان است که آنها را ایجاد کند و بیافریند و بر موجودات که آنها را تغییر داده و دگرگون و فانی سازد و بر افعال و کارهای بندگان و مقدورات ایشان بقدرت دادن بر آنها و یا سلب قدرت از آنها نمودن.

(هُوَ الْأَوَّلُ)

یعنی اوست اوّلین موجود و حقیقت آن اینست که او سبقت و تقدّم دارد بر همهٔ موجودات بآنچه نهایت ندارد از تقدیر اوقات برای آنکه او قدیم و ما سوای او حادث است و قدیم از حادث سبقت دارد بچیزی که نهایت ندارد از تقدیر اوقات.

(وَ الْآخِرُ)

بعد از فناء و نابودی همهٔ موجودات برای آنکه اوست که تمام اجسام را فانی و نابود کند و اوست که آنچه از اعراض است از بین میبرد و او به تنهایی باقی میماند و بس.

(آنکه نمرده است و نمیرد خداست

و آنچه تغیر نپذیرد خداست)

پس در این دلیل است بر نابود شدن اجسام.

و بعضی گویند:اوّل قبل از هر چیزی بدون ابتداء و آخر بعد از فناء هر چیزی بدون انتهایی پس او موجود ازلی و باقی و جاودان ابدیست.

(وَ الظّاهِرُ)

و اوست غالب و بالای بر هر چیزی پس تمام موجودات زیر و ما دون اویند.

(وَ الْبٰاطِنُ)

ابن عباس گوید:دانای بهر چیزی،پس هیچکس داناتر و

ص :۱۹۸

اعلم از او نیست.

## گفتار مفسّرین دربارهٔ این آیه

۱-بعضی گویند:یعنی او ظاهر است بادلّه و شواهد و باطنست بسبب خبر داشتن و دانای بهر چیزی بودن.

۲-و بعضی گویند:یعنی اوست که عالم و دانای بچیزهای ظاهریست و اوست که عالم بچیزهای نهانی است.

۳-و بعضی گویند:یعنی ظاهر است بادلّه توحید و مخفی است از- احساس و ادراک آفریده ها.

۴-و بعضی گویند:اوّل بدون ابتداء و آخر بدون انتهاء و ظاهر بدون نزدیک بودن و باطن بدون حجاب و بعید بودنست.

۵-سدی گوید:اوّلست به برهان و دلیل وقتی که تو را هدایت نمود و آخر است بعفوش چون توبه تو را پذیرفت و ظاهر است باحسان و توفیقش هنگامی که او را اطاعت نمودی و باطن است به مستور داشتن تو وقتی او را معصیت کردی ۶-ابن عمر گوید:او اوّلست بایجاد کردن و آفریدن و آخر است او بروزی دادن و ظاهر است بزنده کردن و باطن است بمیراندن.

۷-ضحاک گوید:اوست اوّل بلا اوّل و آخر بلا آخر و ظاهرترین ظاهرها و مخفی ترین باطنها و مخفی ها.

۸-ابی بکر وراق گوید:او اوّلست بازلیّت و آخر است بابدیّت و ظاهرست بیکتایی و احدیّت و باطنست بصمدیّت.

۹-عبد العزیز بن یحیی گوید:واوهای اینجامد غم است و معنای آن،او

است اوّل آخر ظاهر باطن برای آنکه کسی که از ما اوّل باشد دیگر آخر نیست،و آنکه ظاهر و آشکارا باشد دیگر مخفی و پوشیده نیست.

۱۰-یمان گوید:او اوّل قدیم و آخر رحیم و مهربان و ظاهر مصلحت اندیش و محکم کار و باطن داناست.

و بلخی گوید:او مانند قول گوینده ئیست که میگوید فلانی اوّل و آخر کار و ظاهر و باطن آنست یعنی کار بر او دور میزند و باو تمام میشود.

(وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ)

و او بهر چیزی که صحیح باشد معلوم بودن آن(علیم) است برای آنکه او عالم بذات است.

(هُوَ الَّذِی خَلَقَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ فِی سِتَّةِ أَیّٰامٍ)

اوست آن چنان خدایی که آفرید آسمانها و زمین را در مدّت شش روز برای اینکه در آنست از اعتبار- فرشتگان بظهور چیزی بعد چیزی از جهتی و برای آنچه در خبر دادن بآنست مصلحتی برای مکلّفین و اگر این نبود هر آینه آسمان و زمین را در یک لحظه می آفرید برای آنکه او ذاتا قادر و توانای برای یک دفعه آفریدنست.

(ثُمَّ اسْتَویٰ عَلَی الْعَرْشِ)

سپس تسلط و استیلاء بر عرشی که معروف در آسمان است نمود.

و بعضی گویند:استیلاء و غلبه بر ملک است،پس کسی که قول اوّل را اختیار کرده گوید:استواء او بر عرش قادر بودن اوست بر آفریدن و فانی کردن و زیر و رو کردن آنست.

بغیث گوید:

ثمّ استوی بشر علی العراق

من غیر سیف و دم مهراق

پس بشر مسلّط بر عراق شد بدون آنکه شمشیری بکار برد یا خونی بریزد

و این بشر بن مروان است که برادرش عبد الملک باو ولایت و حکومت عراق را تفویض نمود.

و بعضی گویند:معنایش اینست،پس اراده کرد بایجاد و آفریدن عرش و معنای آن گذشت.

(یَعْلَمُ مٰا یَلِجُ فِی الْأَرْضِ وَ مٰا یَخْرُجُ مِنْهٰا)

یعنی میداند آنچه داخل در زمین و مستور در آن میگردد و میداند آنچه که از زمین بیرون میآید از سایر انواع گیاه ها و حیوانات و جمادات بر او چیزی از آنها پوشیده و پنهان نیست.

(وَ مٰا یَنْزِلُ مِنَ السَّمٰاءِ وَ مٰا یَعْرُجُ فِیهٰا)

یعنی و میداند آنچه که از آسمان نازل میشود از باران و غیر آنها از انواع چیزهایی که فرو میآید از آن و میداند آنچه که در آسمان عروج میکند از فرشتگان و آنچه که بالا میرود از اعمال.

جنّ و انس.

(وَ هُوَ مَعَکُمْ أَیْنَ مٰا کُنْتُمْ)

و او با شماست هر کجا باشید بعملی که بر او چیزی از اعمال و احوال شما مخفی نیست.

(وَ اللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ)

و خدا بآنچه که شما میکنید از کارهای خوب و افعال بد(بصیر)یعنی دانا است.

(لَهُ مُلْکُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ)

برای اوست پادشاهی آسمانها و زمین تصرّف میکند در آنها هر طوری که بخواهد.

(وَ إِلَی اللّٰهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ)

مرجع و بازگشت همه چیزها بسوی اوست،در روز قیامت،یعنی براستی هر کس در دنیا مالک چیزی باشد ملکش فانی و زایل میشود،جز ذات مقدّس پروردگار سبحان که سلطنتش و ملکش ابدی است، چنانچه چنین بوده پیش از آنکه خلقی را بیافریند.

(یُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهٰارِ وَ یُولِجُ النَّهٰارَ فِی اللَّیْلِ)

عکرمه و ابراهیم گویند:

یعنی داخل میشود آنچه از شب کوتاه میشود در روز و آنچه روز کوتاه میشود داخل در شب میشود،یعنی بر حسب آنچه که مصالح بندگانش تدبیر و ایجاب کند.

(وَ هُوَ عَلِیمٌ بِذٰاتِ الصُّدُورِ)

یعنی اوست که دانای به اسرار خلق و چیزهایی از ضمائر و عقائد و اندیشه ها و کرامتها و قصدها در دلهایشان مخفی میکنند چیزی بر او از آنها مستور و پوشیده نیست،و در این تحذیر و دور باش از گناهانست.

ص:۲۰۲

## [سوره الحدید (۵۷): آیات ۷ تا ۱۰]

### اشاره

آمِنُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ أَنْفِقُوا مِمّٰا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ أَنْفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ (۷) وَ مٰا لَكُمْ لاٰ تُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ اَلرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ وَ قَدْ أَخَذَ مِيثٰاقَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۸) هُوَ اَلَّذِي يُنَزِّلُ عَلىٰ عَبْدِهِ آيٰاتٍ بَيِّنٰاتٍ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ اَلظُّلُمٰاتِ إِلَى اَلنُّورِ وَ إِنَّ اَللّٰهَ بِكُمْ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ (۹) وَ مٰا لَكُمْ أَلاّٰ تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اَللّٰهِ وَ لِلّٰهِ مِيرٰاثُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ لاٰ يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ اَلْفَتْحِ وَ قٰاتَلَ أُولٰئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ اَلَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَ قٰاتَلُوا وَ كُلاًّ وَعَدَ اَللّٰهُ اَلْحُسْنىٰ وَ اَللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۱۰)

### ترجمهٔ آیات:

۷-ایمان بیاورید بخدا و پیامبر او و انفاق کنید از آنچه گردانید شما را خلیفه گردانیده شده در آن،پس آنان که ایمان آوردند از شما و انفاق نمودند مر ایشانراست اجری بزرگ.

۸-و چیست مر شما را که ایمان نمی آورید بخدا و رسول میخواند شما را که ایمان آرید پروردگارتان و بتحقیق گرفت پیمان از شما اگر شما مؤمن هستید.

۹-اوست آنکه فرو میفرستد بر بنده اش آیتهای واضحی تا بیرون برد

ص :۲۰۳

شما را از ظلمتها و تاریکیها بنور و روشنایی و براستی که خدا بشما مهربان و رحیم است.

۱۰-و چیست مر شما را که انفاق نمیکنید در راه خدا و حال آنکه برای خدا است میراث آسمانها و زمین،برابر نیست از شما آنکه انفاق کرد از پیش فتح (مکّه)و کار زار نمودند آنها بزرگترند از جهت مقام و پایه از آنان که انفاق کردند از بعد(فتح مکّه)و کار زار نمودند و همه را وعده داده خدا خوبی را و خدا به آنچه میکنید آگاه است.

**قرائت:**

ابو عمرو تنهایی(و قد اخذ)بضمه همزه(میثاقکم)را برفع خوانده،و دیگران(اخذ)بفتح همزه(میثاقکم)را بنصب و ابن عامر(و کل وعد اللّه- الحسنی)برفع خوانده و باقی از قاریان(کلا)بنصب قرائت کرده اند.

**دلیل:**

ابو علی گوید:دلیل کسی که(و قد اخذ)بضمّه خوانده اینست که جلوتر وَ مٰا لَکُمْ لاٰ تُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ فرموده و ضمیر بر میگردد باسم خدای تعالی و دلیل آنکه (و قد اخذ)بنصب خوانده بر این معناست که او بتحقیق شناخت گرفتن پیمان را و بدرستی خدای آن را گرفت.

و دلیل نصب در (کُلاًّ وَعَدَ اللّٰهُ الْحُسْنیٰ) روشن است برای آنکه بمنزلهٔ زیدا وعدت خیرا است،و دلیل ابن عامر اینست که فعل هر گاه مفعولش بر آن مقدّم گشت عمل آن در آن تقویت نشود و قوّت عمل او وقتیست که متأخر شود آیا نمی بینی که ایشان در شعر گفته اند زیدا ضربت و اگر مفعول متأخر و بعد از فاعل واقع شود این در آن جایز نشود و از آنچه از این قبیل در شعر آمده

ص:۲۰۴

گفته او:

قد اصبحت ام الخيار تدّعى

علىّ ذنبا كلّه لم اصنع

بتحقيق ام الخيار صبح كرد در حالى كه ادّعا ميكرد بر من گناهى را كه من هيچ مرتكب نشده ام،پس آن را روايت كردند جهت رفع تقدّم بر فعل هر چند كه چيزى نباشد كه منع از تسلّط فعل بر او كند پس همين طور قول خدا(و كل وعد اللّه الحسنى)ميباشد بر اراده كردن هاء و حذف آن چنانچه از صفات وصله ها حذف ميشود.

**تفسير آيات:**

سپس خداوند سبحان اهل تكليف را خطاب نموده و گفت:

(آمِنُوا بِاللّهِ)

ايمان آوريد بخداى اى گروه عقلاء يعنى تصديق كنيد خدا را و اقرار نمائيد بوحدانيّت او و اخلاص عبادت براى او.

(وَ رَسُولِهِ)

يعنى و تصديق كنيد پيامبر او را و اعتراف كنيد نبوّت و پيامبرى او را.

(وَ أَنْفِقُوا)

و خرج نمائيد در طاعت خدا وجوهى را كه شما را فرمان داده كه آن را در راه خدا انفاق كنيد.

(مِمّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ)

حسن گويد:يعنى از مالى كه خداوند شما را خليفه و جانشين نموده در آن بوارث كردن شما آن را از كسانى كه پيش از شما بودند و آگاهى داد خداوند سبحان باين جمله بر اينكه آنچه كه در دست ماست منتقل بغير ما ميشود،چنانچه منتقل بما گرديد از كسانى كه قبل از ما بودند و توصيه و تشويق نمود،ما را بر استيفاء حظ از آن قبل از آنكه منتقل بغير ما شود،آن گاه بيان نمود خداوند سبحان چيزى را كه پاداش ايشان ميشود بر اين عمل هر گاه

آن را بجا آوردند و فرمود:

(فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ)

پس کسانی که ایمان آوردند از شما بخدا و پیامبر.

(وَ أَنْفِقُوا

فی سبیله لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ) و خرج کردند در راه او برای ایشان است پاداش بزرگی یعنی جزاء و ثواب بزرگ دائمی که مشوب و آمیخته بکدورت و نقصانی نیست،پس از آن تو بیخشان نمود و فرمود:

(وَ مٰا لَكُمْ لاٰ تُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ)

یعنی و چه چیز شما را منع میکند و باز میدارد از ایمان بخدا با دلائل واضحه بر یکتایی و وحدانیّت او.

(وَ الرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ)

و حال آنکه این پیامبر شما را میخواند بچیزی که خدا آن را در عقلهای شما ترکیب داده از شناخت و معرفت صانع و صفات او.

(لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ وَ قَدْ أَخَذَ مِيثٰاقَكُمْ)

تا آنکه ایمان آورید به پروردگارتان و حال آنکه بتحقیق پیمان شما را گرفت بچیزی که خداوند در قلوب شما ودیعه گذارده از دلالت عقل که رساننده بایمانست پس براستی که پیمان آن امر مؤکدیست که واجب میکند عمل به آنرا.

(إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ)

یعنی اگر شما باور بحق کرده اید،پس اکنون نشانه های آن ظاهر و دلیلهای آن روشن گشته است و مقصود اینست که چه عذری برای شماست در ترک ایمان و حال آنکه علتهای آن آشکار و شبه را بر طرف و لازم- شده شما را حجّتهای عقلی و سمعی پس حجّت عقلی چیزیست که در فطرت عقول است و حجت سمعی دعوت پیامبری که مؤید به آیات و دلیلهائیست که رساننده به مقصود است و آنچه روشن میکند این مطلب را قول او:

(هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلىٰ عَبْدِهِ)

آن خدایی که نازل نمود بر بنده اش یعنی محمد صلّی اللّه علیه و آله (آيٰاتٍ بَيِّنٰاتٍ) یعنی حجّتهای روشن کننده و-

دلیلهای آشکار.

(لِيُخْرِجَكُمْ)

تا اینکه بیرون آورد شما را خدا بسبب قرآن و دلیلها.

و بعضی گویند:تا آنکه بیرون آورد شما را پیامبر بسبب دعوت.

و بعضی گویند:تا آنکه بیرون کند شما را از منزل و اوّلی بهتر است.

(مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ)

از تاریکیها بنور،یعنی از کفر به ایمان بسبب توفیق و هدایت و لطفها و دلیلها.

(وَ إِنَّ اللّٰهَ بِكُمْ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ)

و براستی که خدا بشما مهربان و رحیم است، هنگامی که پیامبرش را برانگیخت و راهنمایانی منصوب نمود،و رأفت و رحمت از جهت معنی مرادف و بیک معنا است،و البتّه برای تأکید جمع بین آنها نموده است.

و بعضی گویند:رأفت،نعمت دادن و احسان کردن بر شخص زیان دیده و متضرر است و رحمت احسان و انعام بر نیازمند است،و در این مطلب دلیل بر بطلان مذهب اهل جبر و مجبره است،زیرا که او بیان نمود که غرض در انزال قرآن ایمان بآنست.

سپس تشویق و ترغیب نمود خداوند سبحان ایشان را بر انفاق،پس گفت: (وَ مَا لَكُمْ أَلاّٰ تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ) یعنی چه چیزی برای شماست در ترک انفاق در آنچه که نزدیک میکند شما را بخدای تعالی.

(وَ لِلّٰهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ)

یعنی فانی میکند خلق را و تنها او میماند و مقصود در آن اینست که دنیا و اموالش بر میگردد بخدا،پس برای هیچکس در آن ملکی و امری باقی نمیماند،چنانچه میراث بر میگردد به مستحقّش پس حظ تان را از اموالتان دریافت کنید پیش از آنکه از دستتان بیرون رود،آن گاه

بیان فرمود برتری و فضیلت آنکه پیش دستی کند در انفاق در راه خدا و گفت:

(لاٰ يَسْتَوِى مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قاٰتَلَ أُولٰئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَ قاٰتَلُوا)

توضیح داد خدای سبحان که انفاق قبل از فتح مکّه وقتی ضمیمه جهاد شود ثوابش در نزد خدا بیشتر از انفاق و جهاد بعد از فتح مکّه است،و این جهتش اینست که قتال قبل از فتح سخت تر و نیازش به انفاق و جهاد بیشتر و حسّاس تر بوده است،و در این کلام حذفی واقع شده و تقدیرش اینست(لا یستوی هؤلاء مع الذین انفقوا بعد الفتح)پس هؤلاء و الفتح حذف شده برای دلالت کلام بر آن شعبی گوید:قصد نمود فتح حدیبیه را سپس خداوند سبحان میان همه در وعده بخیر و ثواب در بهشت تسویه قرار داد و گفت:

(وَ كُلاًّ وَعَدَ اللّٰهُ الْحُسْنىٰ)

و هر یک را وعده داد خدا بخوبی،یعنی بهشت و ثواب در آن هر چند که در مقدار و اندازه بعضی بر دیگری فضیلت و برتری داشته باشد.

(وَ اللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ)

یعنی چیزی بر او مخفی نیست از انفاقتان،و جهادتان پس پاداش میدهد شما را بحسب نیات شما و بینش شما و اخلاصتان دربارۀ لنتان،قول خدای سبحان:

## [سوره الحدید (۵۷): آیات ۱۱ تا ۱۵]

### اشاره

مَنْ ذَا اَلَّذِی یُقْرِضُ اَللّٰهَ قَرْضاً حَسَناً فَیُضٰاعِفَهُ لَهُ وَ لَهُ أَجْرٌ کَرِیمٌ (۱۱) یَوْمَ تَرَی اَلْمُؤْمِنِینَ وَ اَلْمُؤْمِنٰاتِ یَسْعیٰ نُورُهُمْ بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَ
بِأَیْمٰانِهِمْ بُشْرٰاکُمُ اَلْیَوْمَ جَنّٰاتٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهٰارُ خٰالِدِینَ فِیهٰا ذٰلِکَ هُوَ اَلْفَوْزُ اَلْعَظِیمُ (۱۲) یَوْمَ یَقُولُ اَلْمُنٰافِقُونَ وَ اَلْمُنٰافِقٰاتُ
لِلَّذِینَ آمَنُوا اُنْظُرُونٰا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِکُمْ قِیلَ اِرْجِعُوا وَرٰاءَکُمْ فَالْتَمِسُوا نُوراً فَضُرِبَ بَیْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بٰابٌ بٰاطِنُهُ فِیهِ اَلرَّحْمَةُ وَ ظٰاهِرُهُ مِنْ
قِبَلِهِ اَلْعَذٰابُ (۱۳) یُنٰادُونَهُمْ أَ لَمْ نَکُنْ مَعَکُمْ قٰالُوا بَلیٰ وَ لٰکِنَّکُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَکُمْ وَ تَرَبَّصْتُمْ وَ اِرْتَبْتُمْ وَ غَرَّتْکُمُ اَلْأَمٰانِیُّ حَتّٰی جٰاءَ أَمْرُ
اَللّٰهِ وَ غَرَّکُمْ بِاللّٰهِ اَلْغَرُورُ (۱۴) فَالْیَوْمَ لاٰ یُؤْخَذُ مِنْکُمْ فِدْیَةٌ وَ لاٰ مِنَ اَلَّذِینَ کَفَرُوا مَأْوٰاکُمُ اَلنّٰارُ هِیَ مَوْلاٰکُمْ وَ بِئْسَ اَلْمَصِیرُ (۱۵)

### ترجمهٔ آیات:

۱۱-کیست آن کس که وام دهد خدا را وامی نیکو،پس زیاده گرداند او را برای اوست پاداشی سودمند.

۱۲-روزی که بینی مردان با ایمان و زنان با ایمان را که میشتابد نورشان

ص :۲۰۹

میانه دستهاشان و بجانب راستشان بشارت شما امروز بهشتهاییست که می رود از زیر آنها نهرها ایشان برای همیشه و جاودانه در آنها خواهند بود، اینست آن کامیابی بزرگ.

۱۳-روزی که گویند مردان دو رو و منافق و زنان دو رو و منافق بکسانی که ایمان آوردند نظر کنید بما تا ما اقتباس نمائیم از نور شما گفته میشود که بر گردید بقفاتان،پس طلب نور کنید،پس کشیده شود میانشان دیواری که مر او راست دری که باطنش در آنست رحمت و ظاهرش از پیش آنست عذاب.

۱۴-ندا کنند ایشان را که آیا نبودیم با شما گویند آری و لیکن شما فریفتید خودتان را و انتظار بر دید و شک آوردید و فریب داد شما را فریب دهنده- آرزوها تا آمد امر خدا و فریب داد شما را بخدا فریب دهنده.

۱۵-پس آن روز گرفته نشود از شما فدایی و نه از آنان که کافر شدند جایگاه شماست آتش آن اولی و سزاوار بشماست و آن باز گشت بدیست.

**قرائت:**

(فیضاعفه)و اختلاف در آن در سورهٔ برائت یاد آن گذشت،همزه انظرونا را با همزه قطع و فتح و کسر ظاء خوانده و دیگران(انظرونا)با همزه وصل و ضمّهٔ ظاء،و ابو جعفر و ابن عامر و یعقوب(لا تؤخذ منکم)با تاء خوانده و باقی با یاء قرائت کرده و در شواذ سهل بن شعیب و بایمانهم بکسره همزه خوانده و سماک ابن حرب(و غرکم باللّه الغرور)بضمّه عین خوانده اند.

**دلیل این قرءات:**

ابو علی گوید:النظر:آن گردانیدن چشم است بجهتی که در آن دیدنی است و مقصود دیدن آنست و از آنچه که دلالت بر این میکند،قول شاعر است که

میگوید:

فیا میّ هل یجزی بکایی بمثله

مرارا و انفاسی الیک الزّوافر

پس ای میّه آیا برای این گریه های مداوم من پاداشی هست و حال آنکه ناله های من بسوی تو بلند است.

و انّی متی اشرف علی الجانب الذی

به انت من بین الجوانب ناظر

و براستی که من هر وقت نگاه میکنم بر سمتی که تو در آن طرف هستی از طرفهای دیگر صرف نظر میکنم،پس اگر نظر دیدن و رؤیت باشد مطالبه پاداش بر آن نشود برای آنکه محبّ و عاشق چیزی را جز دیدن جمال و چهره محبوبش اختیار نکند (۱)بلکه فقط دیدار خواسته و آرزو میکند و بر این دلالت میکند گفتهٔ شاعر دیگر:

و نظره ذی شجن وامق

اذا ما الرکائب جاوزن میلا

و نظر کردن عاشقی بمعشوقه اش وقتی که مسافرین یک میل راه بگذرند و امّا قول خدای تعالی (وَ لاٰ يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيٰامَهِ) پس معنا اینست که رحمت حق بایشان نمیرسد و گاهی می گویی نظر الیّ فلان فلانی بمن نگاهی کرد یعنی چیزی بمن رسانید و میگوید گوینده ای انظر الیّ نظر اللّه الیک بمن نگاه کن خدا بتو نظر کند قصد میکند که بمن خیری برسان تا خدا بتو خیری برساند،و نظرت فعلی است که استعمال میشود و آنچه از آن صرف میشود بر چند قسم است:

۱-اینکه اراده کنی بآن نظرت الی الشیء که حرف جار حذف شود و فعل ایصال بمفعول شود و از اینست آنچه ابو الحسن انشاد کرده:

ظاهرات الجمال و الحسن ینظرن

کما ینظر الاراک الظباء



---

۱- ۱) بهشت سالکان حورانست و غلمان بهشت عاشقان دیدار یار است

بانوانی که دارای جمال و زیبایی آشکار و ظاهری بودند نگاه میکردند- چنانچه آهوان و غزالان بدرخت اراک نگاه میکنند و معنی(ینظرون الی- الاراک)است،پس(الی)حرف جارّ حذف شده است.

۲-اینکه از نظرت قصد کند تأمّل و تدبّر را و آن فعل لازم است و از آنست قول ایشان که میگویند:اذهب فانظر زیدا ابو من هو،رفتم تأمّل کنم زید را که او پدر کیست،پس اراده کرده از انظر تأمل را و از همین است قول خدای سبحان اُنْظُرْ کَیْفَ ضَرَبُوا لَکَ الْأَمْثٰالَ (۱)تأمل کن که چگونه برای تو مثل میزنند،و انظر کَیْفَ فَضَّلْنٰا بَعْضَهُمْ عَلیٰ بَعْضٍ (۲)نگاه کن و اندیشه نما که چطور بعض را بر بعضی برتری دادیم،و گاهی متعدّی میشود بسبب(الی)مثل قول خدا، أَ فَلاٰ یَنْظُرُونَ إِلَی الْإِبِلِ کَیْفَ خُلِقَتْ (۳)آیا نظر نمیکنند بسوی شتر که چگونه خلق شده است یعنی تأمل و تدبّر دربارهٔ آفرینش آن نمیکنند،پس این تأکید برای تأمّل است و گاهی این فعل بسبب(فی)متعدّی میشود مثل قول او، أَ وَ لَمْ یَنْظُرُوا فِی مَلَکُوتِ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ (۴)آیا پس نگاه بملکوت آسمانها و زمین نمیکنند،یعنی تأمّل در آن نمی نمایند.

و امّا قول امرأ القیس:

فلمّا بدا حوران و الآل دونه

نظرت فلم تنظر بعینک منظرا

پس چون حوران ظاهر شد و سرابهم نزدیک آن بود نگاه کردی،پس ندیدی چشمانت منظری را.

پس ممکن است که(نظرت فلم تر بعینک منظرا)را در آل(سراب)بشناسی



---

۱- ۱) -سورهٔ اسراء آیهٔ:۵۱.

۲- ۲) سورهٔ اسراء آیهٔ:۲۴.

۳- ۳) -سورهٔ غاشیه آیهٔ ۱۷.

۴- ۴) سورهٔ اعراف آیهٔ:۱۸۴.

و گاهی ممکنست که از نظر دیـدن و رؤیت بنا بر اتّساع قصد شود زیرا گردانیدن دیده را بطرف دیدگاه عقبش رؤیت است و گاهی اطلاق میشود بر چیزی لفظی که مرادف آن نیست ولی نزدیک بآنست مثل قول ایشان(عرب)للمزاده راویه و للفناء عذره مشـک آب برای زاد و توشه سـفر و توالت رفتن برای کنار دیوار،و گاهی(نظرت)فلم تنظر مثل تکلّمت و لم تتکلّم میشود یعنی سخن گفتن ولی حرفی که بنا بطبق مقصود و مراد باشد نزدی،پس همین طور نگاه کردی،ولی به چشـمت منظر و دیدگاهی را ندیدی چنانچه خواسـته بودی (۱)یـا ندیـدی منظری را که موجب شـگفت تو شود،و بعضـی دیگر مثل زده از باب مهلت دادن گوید:

(نظرت هو)یعنی مهلت دادم او را و از این معنـاست قول خـدا(غیر نـاظرین اناه) (۲)منتظر بظرف طعام او نباشـند،و مانند آنست قول فرزدق شاعر:

نظرت کما انتظرت اللّه حتّی

کفاک الماحلین لک المحالا

انتظار تو را بردم چنانچه منتظر شدم خدا را تا کفایت کرد تو را یعنی بینیاز کرد تو را از سؤال بخیلان یا دفع نمود از توسـعایت مغرضـین را قصـد نموده انتظرت کمـا انتظرن و گـاهی(انظرت)بمعنـای انتظرت میآیـد طلب میکنی بقول خودت (انظرنی)طلب مهلتی میکند بانتظار پس از اینست قول شاعر:

ابا هند فلا تعجل علینا

و انظرنی نخبرك الیقینا



---

۱- ۱) -مترجم گوید:و مثل آنست گفتهٔ جناب سـلمان(ع)در روزی که او را برای بیعت کردن با ابی بکر بزور بمسجد آوردند او بصـدای بلند گفت فعلتم و ما فعلتم کردید و نکردید،یعنی خلیفه و رهبری بعد از پیامبر انتخاب کردید ولی آن کسـی را که بایـد انتخـاب کنیـد نکردیـد کـه آن حضـرت امیر المؤمنین علی بـن ابی طـالب(ع) خلیفـهٔ معیّن و مسلّم و منصـوص خـدا و پیامبر(ص)بود او را اختیار نکردید.

۲- ۲) -سورهٔ احزاب آیهٔ:۵۳.

ای ابو هند عجله و شتاب بر ما نکن و مرا مهلت بده تا یقینا بتو خبر میدهم.

و از همین معناست قول شیطان (أَنْظِرْنِی إِلیٰ یَوْمِ یُبْعَثُونَ) (۱)و مرا مهلت بده تا روز رستاخیز و البتّه شیطان از خدا مهلت و تأخیر در عقوبت خواست پس مقصود از گفته(و انظرنا نخبرک الیقینا)مهلت خواستن است،و در قول خدای سبحان از شیطان (أَنْظِرْنِی إِلیٰ یَوْمِ یُبْعَثُونَ) تأخیر و تعویق است و همچنین آنچه در حدیث آمده از مهلت دادن بشخص تنگ دست و بینوا و همین طور قول انظرونا نقتبس من نورکم،یعنی بما مهلت بدهید تا از شما کسب نور کنیم،و نباید تسریع و شتاب کرد بر تخطئه کردن بچیزی کسی را که تسریع کرده،و گفته(انظرونا)و شایسته نیست که گفته شود دربارهٔ کسی که لطف و مهربانی نموده که او اشتباه کرده است،و قول او (فَالْیَوْمَ لاٰ یُؤْخَذُ مِنْکُمْ فِدْیَهٌ) تا خوب است برای تأنیث فاعل که فدیه است و یاء خوبست برای فصلی که بین فاعل و فعل واقع است،و برای اینکه تأنیث غیر حقیقی است و امّا قول او(بایمانهم)پس ابن جنّی گوید:آن معطوف بر قول او (بَیْنَ أَیْدِیهِمْ) است و (بَیْنَ أَیْدِیهِمْ) ظرف میباشد و معنایش حال است،پس متعلّق بمحذوف میشود یعنی(سعی کائنا بین ایدیهم)میشتابد نوری که واقع و موجود است در جلوی ایشان و هر گاه چنین بود جایز است که عطف شود بر آن باء و آنچه مجرای آنست،یعنی(کائنا بایمانهم)مثل قول او (ذٰلِکَ بِمٰا قَدَّمَتْ یَدٰاکَ) (۲).

و قول او،الغرور:معنای آن اغترار و فریب دادن است و آن مقدّر بر حذف مضاف است،یعنی(و غرکم باللّٰه سلامه الاغترار)یعنی سلامتی با غرور شما

ص:۲۱۴

---

۱- ۱) سورهٔ اعراف آیهٔ:۱۴،و سورهٔ حجر آیهٔ:۳۶.و سورهٔ ص آیهٔ ۷۹

۲- ۲) -سورهٔ ال عمران آیهٔ:۱۸۲.

و زجاج گوید:الغرور:هر چیزی از متاع دنیاست که موجب غرور شود.

## لغات آیات:

القرض:قرض چیزیست که بـدیگری بـدهی که بتو پس بدهـد،مثـل آن را و اصل آن قطع و بریـد نست پس او قطع کرده و آن مال را از صاحبش باذن او بر ضـمانت اینکه مثل آن را رد کنـد،و عرب میگویـد:(لی عندک قرض صدق و قرض سوء)هر گاه باو کار خیر یا شرّی کند،شاعر گوید:

و یجزی سلامان بن یفرج قرضها

بما قدمت ایدیهم و أزلت

و سلامان پسر یفرج پاداش و کیفر داد و ام و طلب آنها را بچیزی که در پیش کرده بودند از لغزشها و کارهای بدشان.

المضاعفه:زیاد کردن بر مقداری که گرفته مثل آن یا چند برابر آن.

الاقتباس:گرفتن آتش است و گفته میشود گرفتم او را آتشی و فرا گرفتم از او دانشی.

و التربّص:مهلت و انتظار است.

## اعراب:

(مَنْ ذَا)

فراء گوید:(ذا)صله من است،گوید:و دیدم آن را در مصحف،و قرآن عبد اللّه بن مسعود(منذ الذی)که نون متّصل بذال بود.

و بعضـی گفته اند:الذی معنایش من هذا الذی است،و من در محلّ رفع است بسـبب مبتداء بودن(و الذی)خبر آنست بنا بر قول اوّل و بنا بر قول دوّم (ذا)مبتداء است(و الذی)خبر آنست و جمله خبر«من»است.

ابن فضّال چنین یاد کرده و من میگویم که صـحیح است که(ذا)مبتـداء- باشـد(و اَلَّذِی یُقْرِضُ اللّهَ) صـفت آن باشـد(و من)خبر مبتداء باشد که بر آن مقدّم

ص:۲۱۵

شـده برای آنکه در آن معنـای اسـتفهام است،و (يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ) متعلّق است بقول او و لهم اجر کريم،و يوم يقول المنافقون،متعلّق بقول او و (ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ) و ممکن است که تقديری باشد،و آن اينست(و اذکر يوم يقول)و ممکن است بدل از (يَوْمَ تَرَى) باشد (لَهُ بَابٌ) در محلّ جر صفت برای (بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ) صفت برای باب است.

## تفسير آيات:

### اشاره

آن گاه خداوند سبحان تشويق و تحريص بر انفاق فرموده و گفت:

(مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللّٰهَ قَرْضاً حَسَناً)

مقاتل گويد:يعنی کيست آن کس که قرض بدهد بخدا قرض نيکويی که دلش بآن پاك و خوش باشد،و تفسير آن در سورهٔ بقره گذشت.

(فَيُضَاعِفَهُ)

يعنی پاداش و مزد او برای او زياد شود از هفت تا هفتاد تا هفتصد،و اهل تحقيق گويند:

### قرض الحسنه دارای ده صفت است:

۱-اينکه از حلال باشد،زيرا که پيامبر(ص)فرمود براستی که خدای تعالی پاك و منزّه است نميپذيرد مگر پاك را.

۲-و اينکه از بهترين چيزی باشد که مالك آنست نه اينکه چيزی پستی را انفاق کند برای اينکه خدا فرموده قصد نکنيد که چيز خبيث و بدی را انفاق کنيد.

۳-اينکه تصدّق کند در حالی که او آن را دوست دارد و اميدوار بزندگيست برای گفتهٔ رسول خدا(ص)در جواب کسی که از افضل صدقه پرسيد فرمود:افضل

صدقه آنست که آن را بدهی در حالی که تو تندرست و سالم و بخیل هستی و امید زندگی و ترس از فقر داری.

۴-و اینکه آن را واپس نگذاری تا وقتی که جان بگلویت برسد و بگویی برای فلانی چقدر و برای فلانی چه اندازه.

۵-و اینکه آن را در دوست ترین افراد و نیازمندترین و شایسته ترین آنها قرار دهی که آن را بگیرند،و برای همین خداوند اختصاص داد اقوامی را بگرفتن صدقات و آنها اهل دو سهم میباشند،مساکین و ابن سبیل.

۶-اینکه تا میتواند و امکان دارد آن را مکتوم و مخفی بدارد برای قول خدا وَ إِنْ تُخْفُوهٰا وَ تُؤْتُوهَا الْفُقَرٰاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ (۱)یعنی و اینکه و آن را در پنهانی بفقراء بدهید پس آن برای شما بهتر است.

۷-و اینکه در پی و تعقیب آن منّت نگذارده و آزار نکند،برای قول خدا لاٰ تُبْطِلُوا صَدَقٰاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَ الْأَذىٰ (۲)باطل نکنید صدقات خود را بمنّت گذاردن و اذیّت کردن.

۸-و اینکه فقط قصد کند باین کار وجه اللّه و رضای خدا را و ریاء نکند برای آنکه ریاء مذموم و ناپسند است.

۹-و اینکه آنچه داده بنظرش کوچک و کم آید هر چند که زیاد باشد برای آنکه متاع دنیا قلیل و اندک است.

۱۰-و اینکه از محبوب ترین مال او باشد پیش او برای قول خدا که فرمود لَنْ تَنٰالُوا الْبِرَّ حَتّٰى تُنْفِقُوا مِمّٰا تُحِبُّونَ (۳)یعنی هرگز بمقام برو خوبی نمیرسید



---

۱- (۱،۲)) بقره آیة:۲۷۱ و ۲۶۴.

۲- ۳) سورة آل عمران آیة:۹۲.

۳-

مگر آنکه انفاق کنید از آنچه را که دوست دارید،پس این ده صفت هر گاه در صدقه تکمیل قرض الحسنه خواهد بود.

(وَ لَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ)

یعنی خالصی که مشوب و آلوده بصفت نقص نمیشود،پس کریم از شأن او آنست که خیر فراوان عطا میکند و چون این اجر نفع و سود بزرگی میدهد توصیف بکریم شده و اجر کریم بهشت است.

(يَوْمَ تَرَى)

روزی که ای محمّد می بینی (الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى- نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمَانِهِمْ) قتاده گوید:می بینی مردان مؤمن و زنان مؤمنه را بر صراط در روز قیامت که آن نور دلیل و راهنمای ایشانست بسوی بهشت، و بنور قصد کرده روشنایی چنانی را که آن را میبینند و در آن از صراط عبور میکنند.

ضحاک گوید:یعنی نور ایشان آنها را رهنمایی و هدایت میکند و قتاده گوید:براستی که برای مؤمن روشن میکند نوری بمساحت ما بین عدن تا صنعا و کمتر از این حتّی اینکه از مؤمنین کسانی هستند که روشن نمیکند برای او نورش مگر فقط جای دو پا او را.

عبد اللّه بن مسعود گوید:به مؤمنین باندازه اعمالشان نور داده میشود، پس بعضی از آنها نورش مانند کوهیست و کمترین آنها از جهت نور و روشنایی نوریست بر انگشت ابهام او که گاهی خاموش و گاهی روشن شود.

و ضحاک گوید:(و بایمانهم)یعنی پرونده اعمالشان را بدست راستشان داده میشود،و نور ایشان در جلو و پیش رویشان است،و فرشتگان بایشان میگویند: (بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ) یعنی آنچه را بشارت بآن در آن روز داده میشوید،بهشتهایی است که (تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا) - نهرهای آب از زیر درختان آنها جاری و در آن برای ابد جاودانه خواهید بود

و فـانی نخواهیـد شـد (ذٰلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ) اینست پیروزی بزرگ و دست یافتن بمطلوب،سپس حال منافقین را در آن روز یاد نموده و گفت:

(یَوْمَ یَقُولُ الْمُنٰافِقُونَ وَ الْمُنٰافِقٰاتُ لِلَّذِینَ آمَنُوا)

روزی که مردان منافق و (خراب کار)و زنان منافقه،بکسانی که ایمان آورده اند از جهت ظاهر و باطن میگویند (انْظُرُونٰا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِکُمْ) نگاه کنید بما اقتباس کنیم از نور شما:

کلبی گویـد:منافقین اسـتضاء میکند از نور مؤمنین و بآنها نوری داده نمیشود پس وقتی مؤمنین از انها جلو میافتند میگویند نگاه کنید بما تا از نور شما اقتباس کنیم،یعنی از نور شما روشن شویم و راه را ببینیم پس از این ظلمات و تاریکیها خلاص شویم.

و بعضـی گوینـد:ایشـان وقتی از قبرهایشان بیرون آمدنـد مخلوط بهم می شونـد،پس منافقین کوشـش و شـتاب میکننـد در نور مؤمنین پس وقتی از هم جدا شدند منافقین در تاریکی میمانند،پس استغاثه و التماس میکنند و میگویند:

(انْظُرُونٰا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِکُمْ).

(قِیلَ)

یعنی بمنافقین گفته میشود (ارْجِعُوا وَرٰاءَکُمْ) یعنی بر گردید به محشر،بجایی که بما نور داده شد.

(فَالْتَمِسُوا نُوراً)

پس در آنجا طلب نور کنید:

ابن عباس گویـد:پس برمیگردنـد بمحشـر ولی نوری پیدا نمیکنند،و این جهتش اینست که گوید:ظلمت و تاریکی سـختی همه جا را فرو میگیرد،آن گاه نور را پخش میکند و بمؤمن میدهد و کافر و منافق را وامیگذارد در ظلمت و تاریکی.

و بعضـی گویند:معنای قول او بر گردید به پشـتتان یعنی بر گردید بدنیا اگر برایتان امکان دارد،پس در آنجا طلب نور کنید،پس براستی که مانور را

از دنیا بسبب ایمان و عبادتهایمان حمل نمودیم و در این موقع است که مؤمنین میگویند:پروردگارا نور ما را برای ما کامل فرما.

(فَضُرِبَ بَیْنَهُمْ بِسُورٍ)

قتاده گوید:یعنی بین مؤمنین و منافقین دیواری زده میشود و باء در اینجا زائده است برای آنکه معنای آن اینست:حایل می شود بین ایشان و بین مؤمنین سوری و آن دیواریست میان بهشت و جهنّم و بعضی گویند:آن دیواریست حقیقیه.

(لَهُ بابٌ)

یعنی برای این دیوار دریست (باطِنُهُ فِیهِ الرَّحْمَهُ وَ ظاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ) باطن و درون آن رحمت پروردگار است،و ظاهرش یعنی از جلوی این ظاهر (الْعَذابُ) و آن آتش است.

و بعضی گویند:باطن این دیوار یعنی در آن طرف رحمت یعنی بهشتی که مؤمنین در آنند و ظاهر آن یعنی و بیرون دیوار از پیش روی عذاب می آید ایشان را،یعنی مؤمنین از ایشان گرفته و داخل بهشت میشوند ولی- منافقین در آتش و عذاب قرار میگیرند و میان ایشان و بهشتیها دیواریست که خداوند آن را یاد نموده.

(یُنادُونَهُمْ)

یعنی منافقین مؤمنین را صدا میزنند و میگویند (أَ لَمْ نَکُنْ مَعَکُمْ) آیا ما با شما نبودیم در دنیا که روزه میگرفتیم و نماز میخواندیم چنانچه شما روزه میگرفتید و نماز میخواندید و عمل میکردیم همانطور که شما عمل میکردید (قالُوا بَلی) یعنی مؤمنین میگویند آری،شما با ما بودید (وَ لکِنَّکُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَکُمْ) یعنی شما استعمال کردید آنها را در کفر و نفاق و تمام آنها فتنه و آزمایش بود.

و بعضی گویند:یعنی شما تعرّض کردید برای فتنه و فساد بکفر و رجوع از اسلام.

ص :۲۲۰

و برخی گویند:یعنی هلاک کردید شما خودتان را بسبب نفاق.

(وَ تَرَبَّصْتُمْ)

مقاتل گوید:و انتظار بردید بمحمّد(ص)مردن را و گفتید نزدیک است که او بمیرد پس راحت شویم از او.

و بعضی گویند:انتظار بردید بمؤمنین حوادث بدی را.

(وَ ارْتَبْتُمْ)

یعنی شک آوردید در دین (وَ غَرَّتْكُمُ الْأَمٰانِيُّ) و مغرور کرد شما را آرزوهایی را که نمودید به اینکه بلیّات و حوادث سوء برگردد بمؤمنین.

(حَتّٰى جٰاءَ أَمْرُ اللّٰهِ)

تا آنکه امر خدا یعنی مرگ آمد.

قتاده گوید:یعنی انداختن ایشان در آتش،و بعضی گویند:تا امر خدا بیاید در یاری دینش و پیامبرش و پیروز شدن آن شما را.

(وَ غَرَّكُمْ بِاللّٰهِ الْغَرُورُ)

یعنی شیطان مغرور کرد شما را بحلم خدا و مهلت دادن او.

و بعضی گویند:الغرور:دنیا است.

(فَالْيَوْمَ لاٰ يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ)

پس امروز از شما فدایی گرفته نمیشود،ای منافقین،یعنی بدلی به اینکه فدا دهید و نجات دهید خودتان را از عذاب.

(وَ لاٰ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا)

یعنی و نه از سایر کفّاری که اظهار ایمان کردند.

(مَأْوٰاكُمُ النّٰارُ)

یعنی قرارگاه و موضعی که شما پناه بآن میبرید آتشست.

(هِيَ مَوْلاٰكُمْ)

یعنی آن برای شـما سـزاوارتر است برای آنچه در پیش گنـاه کردیـد،و مقصود اینست که آن همـانست که واقع بر شـما میشود برای آنکه آن مالك امر شماست،پس سزاوارتر است بشما از هر چیزی.

(وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ)

یعنی بد است مأوی و مرجعی که بسوی آن میروید.

ص :۲۲۱

## [سوره الحدید (۵۷): آیات ۱۶ تا ۲۰]

### اشاره

أَ لَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اَللّٰهِ وَ مٰا نَزَلَ مِنَ اَلْحَقِّ وَ لاٰ يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا اَلْكِتٰابَ مِنْ قَبْلُ فَطٰالَ عَلَيْهِمُ اَلْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فٰاسِقُونَ (۱۶) اِعْلَمُوا أَنَّ اَللّٰهَ يُحْيِ اَلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهٰا قَدْ بَيَّنّٰا لَكُمُ اَلْآيٰاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۱۷) إِنَّ اَلْمُصَّدِّقِينَ وَ اَلْمُصَّدِّقٰاتِ وَ أَقْرَضُوا اَللّٰهَ قَرْضاً حَسَناً يُضٰاعَفُ لَهُمْ وَ لَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ (۱۸) وَ اَلَّذِينَ آمَنُوا بِاللّٰهِ وَ رُسُلِهِ أُولٰئِكَ هُمُ اَلصِّدِّيقُونَ وَ اَلشُّهَدٰاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَ نُورُهُمْ وَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيٰاتِنٰا أُولٰئِكَ أَصْحٰابُ اَلْجَحِيمِ (۱۹) اِعْلَمُوا أَنَّمَا اَلْحَيٰاةُ اَلدُّنْيٰا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفٰاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكٰاثُرٌ فِي اَلْأَمْوٰالِ وَ اَلْأَوْلاٰدِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ اَلْكُفّٰارَ نَبٰاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرٰاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطٰاماً وَ فِي اَلْآخِرَةِ عَذٰابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اَللّٰهِ وَ رِضْوٰانٌ وَ مَا اَلْحَيٰاةُ اَلدُّنْيٰا إِلاّٰ مَتٰاعُ اَلْغُرُورِ (۲۰)

### ترجمهٔ آیات:

۱۶-آیا برای آنان که ایمان آورده اند وقت نیامد که دلهایشان از استماع- مواعظی که بآن متذکّر خدا گردند و از استماع قرآنی که فرستاد نرم شود و مانند

ص: ۲۲۲

آنان که پیش از ایشان کتابشان دادند نباشید،پس زمان بر ایشان دراز شد در نتیجه دلهایشان سخت شد و بسیاری از ایشان از دائرۀ فرمان بیرون- رفتگانند.

۱۷-بدانید که خدا زمین را زنده میکند پس از مردگی،البتّه نشانه های قدرت را برای شما روشن کردیم باشد که شما بخرد آئید.

۱۸-البتّیه مردان باور دارنده و زنان تصدیق کننده(یا مردان و زنان صدقه دهنده)و حال آنکه خدای را وام نیکو دادند(پاداش)برای ایشان افزوده میشود و ایشان را پاداشی است گرامی.

۱۹-و آنان که بخدا و فرستاگدان او گرویدند این گروه همان راستگویان و بنزد پروردگارشان گواهی دهندگانند و برای ایشانست پاداش و تور ایمانشان و آنان که کافر شدند و آیه های ما را دروغ پنداشتند آن گروه ملازمان دوزخند.

۲۰-بدانید فقط زندگانی دنیا بازیچه و بیهوده و خود آرایی و فخر کردن میان یکدیگر و فزونی جستن است،و همچون مثل بارانیست که رستنی آن برزگران و کشاورزان را بشگفت آورد،سپس آن گیاه بخشکد،پس آن را زرد بینی،آن گاه در هم شکسته شده گردد و در آن سرای عذابیست سخت و آمرزشی از جانب خدا و خوشنودیست و زندگانی دنیا جز برخورد داری فریبنده نیست.

**قرائت:**

نافع و حفص(و ما نزل من الحق)بزاء مخفّفه خوانده و باقی از قرّاء«نزّل» با تشدید قرائت کرده اند،رویس(و لا تکونوا)با تاء خوانده و دیگران با یا قرائت کرده اند،و ابن کثیر و ابو بکر(ان المصدقین و المصدقات)بتخفیف صاد خوانده و باقی با تشدید قرائت کرده اند.

ص:۲۲۳

**دلیل:**

ابو علی گوید:کسی که(ما نزل)را بتخفیف خوانده،پس در نزل ذکر مرفوع است به اینکه آن ضمیر فاعل است که عود میکند بموصول و تقویت میکند تخفیف را قول او، (وَ بِالْحَقِّ أَنْزَلْنٰاهُ وَ بِالْحَقِّ نَزَلَ) (۱)و آنکه آن را تشدید داده پس فاعل فعل ضمیریست که بر میگردد باسم خدای تعالی و آنکه عود بموصول میکند ضمیر محذوف از صله است.

و کسی که(و لاـ تکونوا)قرائت کرده پس او بنا بر خطاب و نهی گرفته است و کسی که (وَ لاٰ یَکُونُوا) با یاء خوانده پس آن عطف تخشع است و آن منصوبست و ممکن است که مجزوم بر نهی برای غایب باشد،و کسی که مصدقین و مصدقات را به تخفیف خوانده پس براستی که معنایش انّ المؤمنین و المؤمنات است.

و امّا قول او سبحانه (وَ أَقْرَضُوا اللّٰهَ قَرْضاً حَسَناً) پس آن در معنا مانند قول او (إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ) (۲)برای آنکه قرض دادن بخدا از اعمال صالح و شایسته است.

و دلیل کسی که آن را تخفیف داده اینست که آن اعم از صدقه دهندگان و غیر آنست،آیا نمیبینی که مصدّقین با تشدید منحصر و محدود بر صدقه دهندگان است،و مصدّقین با تخفیف اعم از تصدیق و صدقه است،پس آن را برده است در باب مدح و از دلیل کسی که آن را مشدّد خوانده اینست که ایشان پنداشته اند که در قرائت ابی،انّ المصدّقین و المصدقات آمده و از دلیل ایشان اینکه قول خدا، وَ أَقْرَضُوا اللّٰهَ قَرْضاً حَسَناً ،اعتراض بین خبر و خبر داده شده از او

ص:۲۲۴

---

۱- ۱) -سورهٔ اسراء ایهٔ:۱۰۵.

۲- ۲) -سورهٔ بروج آیهٔ:۱۱ و سورهٔ بیّنه آیهٔ:۷.

است و اعتراض بمنزلهٔ صفت است،پس آن برای صدقه ملامتش شدیدتر از آنست برای تصدیق و تخفیف چنین نیست و از ادلّه کسی که تخفیف داده این است که میگوید:ما قول خدا (وَ أَقْرَضُوا اللّهَ) را حمل بر اعتراض نمیکنیم و لکن ما آن را عطف میکنیم بر معنا،آیا نمی بینی که قول خدا انّ المصدّقین و المصدقات معنایش اینست که آنهایی که صدقه دادند،پس مثل آنست که در معنی(ان المصدقین و اقرضوا)پس حمل شده و اقرضوا اللّه بنا بر معنی برای آنکه معنای مصدقین الذین صدقوا است،آنهایی که باور کردند،پس مثل اینست که گوید:ان الذین صدقوا و اقرضوا بدرستی که کسانی که باور کردند و قرض، دادند.

## لغات:

گفته میشود،انی یأنی،هر گاه وقت شود.

الخشوع:نرم شدن دلست برای حق و مطیع شدن برای آن و مثل آنست خضوع،و الحق چیزیست که عقل بسوی آن دعوت میکند و آن عملیست که هر کس عمل کند بآن ناجی و رستگار است،و کسی که عمل بخلاف آن کند هالک است و حق مطلوب هر عاقل است در نظر او هر چند که در طریق آن اشتباه کند.

و القسوه:سختی دلست بسبب امتناع کردن از قبول حق.

و الامد:وقت ممتد و طولانی است و آن و مدت یکیست.

و الهیج:خشکیدن گیاه است.

## شأن نزول:

کلبی و مقاتل گفته اند:که قول او (أَ لَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا) یک سال بعد از هجرت دربارهٔ منافقین نازل شده و جهتش آنست که ایشان روزی از جناب

ص :۲۲۵

سلمان فارسی پرسیدند و گفتند برای ما از تورات حدیث بگوی،چون که در آن عجائب و شگفتیهاست،پس نازل شد (الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ) تا قول او (لَمِنَ الْغَافِلِينَ) (۱)پس خبر داد ایشان را که این قرآن بهترین قصّه ها و- حکایتها و سودمندترین چیزهاست،برای ایشان از غیر آن،پس مدّتی خود داری کردند از پرسیدن از سلمان،سپس برگشته و از او پرسیدند از مثل آن،پس خداوند نازل فرمود این آیه را (نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَاباً) (۲)پس باز خود داری کردند از سؤال،پس از آن برای بار سوّم از سلمان(ع)پرسیدند پس این آیه نازل شد (أَ لَمْ يَأْنِ..) .

و بعضی گویند:در بارهٔ مؤمنین نازل شده،ابن مسعود گوید:نبود بین اسلام ما و بین آنکه ما باین آیه عتاب شدیم مگر چهار سال،پس مؤمنین شروع کردند بعتاب کردن و سزنش کردن یکدیگر.

ابن عباس گوید:براستی که خدا دلهای مؤمنین را واگذارد،پس بعد از سیزده سال از نزول قرآن آنها را عتاب و ملامت نمود باین آیه (أَ لَمْ يَأْنِ..) محمد بن کعب گوید:اصحاب پیامبر(ص)در مکّه تهی دست و در فشار بودند پس چون هجرت کردند بمدینه طیبه بنعمت و روزی و رفاهیّت رسیدند،پس از آنچه که بر آن بودند تغییر کرده و قلبهایشان سخت و قسی شد،و حال آنکه



---

۱- ۱) -سورهٔ یوسف علیه السلام آیهٔ:۳-۱.

۲- ۲) -مترجم گوید:در تراجم دربارهٔ فضیل بن عیاض مشهور است که وی در آغاز جوانی یکی از دزدان پیشینه دار و قطاع الطریق معروف خراسان بود که حکومت و مردم آن ناحیه از او بستوه آمده و ایمنی نداشتند،وی عاشق دختری شد و هر چه از پدر و کسان آن خواستگاری کرد جواب مثبت باو ندادند،تصمیم گرفت شبی بخانه معشوقه رفته یا او را بدزدد و یا باو تجاوز کند،پس نیمه شبی

واجب بود بر آنها که ایمان و یقین و اخلاصشان در طول صحبت قرآن کتاب- آسمانی خدا زیاد شود.

## تفسیر آیات:

### اشاره

سپس خداوند سبحان ایشان را بطاعت خود فرا خوانده و گفت:

(أَ لَمْ یَأْنِ لِلَّذِینَ آمَنُوا)

یعنی آیا وقت آن نرسیده برای مؤمنین.

(أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ)

یعنی صفا پیدا کند و نرم شود دلهایشان.

(لِذِکْرِ اللّهِ)

یعنی زمانی که خداوند تذکّری بایشان میدهد بسبب قرآن از مواعظ و اندرزهای آن.

(وَ ما نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ)

یعنی قرآن و کسی که آن را مشدّد خوانده پس مقصود او(و ما نزله اللّه من الحق)و آنچه خداوند از حق نازل نموده است.

(وَ لا یَکُونُوا کَالَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ)

و نباشید مثل کسانی که کتاب به ایشان داده شده از یهود و نصاری.

(مِنْ قَبْلُ فَطالَ عَلَیْهِمُ الْأَمَدُ)

یعنی از جلوتر پس زمان طولانی شد بین ایشان و پیامبرانشان.

و بعضی گویند:یعنی طولانی شد بر ایشان زمان برای پاداش و جزا یعنی عجله در جزاء و کیفر ایشان نشد،پس مغرور شدند.

(۲

(بر بالای بام همسایه معشوقه رفت تا به آنجا رود،در آن بین صدایی از منزل مجاور بگوشش رسید که کسی در آن دل شب قرآن میخواند،پس این آیه بگوشش رسید (أَ لَمْ یَأْنِ لِلَّذِینَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِکْرِ اللّهِ....) پس متنبّه شده و توبه نمود و از آنجا برگشت و از محیط گناه هجرت بمکّه معظّمه نمود و چنان جبران گذشته نمود از توبه و انابه که از اولیاء بزرگ و

اصحاب حضرت صادق علیه السلام در آمد.

ص: ۲۲۷

(فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ)

پس دلهایشان غلیظ و قسیّ و سخت شد و خشوع آن زایل گردید و اقبال بر گناه ها نموده و معتاد بان شدند.

زجاج گوید:عمرهایشان طولانی و اعمالشان بدو گناه شد،پس دلهای ایشان قسیّ گردید و حال آنکه سزاوار بود که این خطاب متوجّه بجماعت- مخصوصی باشد که از ایشان خشوع تامی دیده نشود،پس تحریص و ترغیب بر رقّت و نرمی دل و خشوع شوند،پس امّا کسانی را که خداوند تعالی آنها را توصیف بخشوع و رقت و رحمت نموده آنها طبقه و قشری از مؤمنین بالا و برتر این گروهند.

## از مواعظ حضرت عیسی(ع)

از سخنان حضرت عیسی علیه السلام است که میفرماید:بسیار نکنید کلام و سخن خود را بغیر ذکر خدا،پس دلهایتان قسی شود،پس دل قسی و سخت از رحمت خدا دور است،و نگاه در گناهان بندگان نکنید مثل آنکه شما صاحبان و مالکین آنها هستید،و نگاه کنید در گناهان خودتان که گویا شما بندگانید،و مردم بر دو بخشند مردی مبتلا و گرفتار و آلوده بگناه و مردی با عافیت و سلامتی پس ترحّم کنید بر اهل بلا و شکر کنید خدا را بر عافیت و تندرستی.

(وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فاسِقُونَ)

یعنی بیرون رفتگان از طاعت و فرمان خدای تعالی بمعصیت او،یعنی پس مانند آنها نباشید،پس خداوند حکم فرماید دربارهٔ شما بمانند حکمی که دربارهٔ ایشان فرمود،آن گاه گفت:

(اعْلَمُوا أَنَّ اللّهَ يُحْيِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها)

بدانید که خداوند زمین را زنده میکند بعد از مردن آن،یعنی آن را زنده میکند بسبب گیاهان و روئیدنیها بعد از خشک شدن و بیحاصل ماندن یعنی پس همین طور زنده میکند کافر را بسبب

هدایت کردن بایمان بعد از مردن او بگمراهی و کفر به اینکه لطف میکند مرا و را به چیزی که موجب ایمنی است نزد او.

و بعضی گفته اند:یعنی بدانید که خداوند دلها را نرم و رقیق میکند بعد از سخت و قسیّ شدن آن به لطفها و توفیق ها.

(قَدْ بَیَّنّا لَکُمُ الْآیاتِ)

بحقیقت بیان کردیم برای شما آیات،یعنی:

حجّتهای آشکار و دلیلهای روشن را (لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ) پس برگردید بطاعت ما و عمل کنید بآنچه را که فرمانتان دادیم (إِنَّ الْمُصَّدِّقِینَ وَ الْمُصَّدِّقاتِ) به راستی که مردان باور کننده و زنان مؤمنند تحقیق دلیل در اختلاف دو قرائت و معنای آن دو گذشت.

(وَ أَقْرَضُوا اللّهَ قَرْضاً حَسَناً)

یعنی آنان که مالشان را در راه های خیر صرف میکنند (یُضاعَفُ لَهُمْ) این قرض نیکو را بچند برابر آن پاداش داده میشود.

(وَ لَهُمْ أَجْرٌ کَرِیمٌ)

و برای ایشانست پاداش سودمندی.

(وَ الَّذِینَ آمَنُوا بِاللّهِ وَ رُسُلِهِ)

و کسانی که ایمان بخدا و پیامبر او آوردند- یعنی باور کردند یکتایی خدا را و اعتراف نمودند به پیامبری پیغمبران خدا.

(أُولئِکَ هُمُ الصِّدِّیقُونَ)

(۱)

ایشانند صدّیقین،مجاهد گوید:هر کس

ص:۲۲۹

---

۱- ۱) -مترجم گوید:ابو القاسم حسکانی حنفی در شواهد التنزیل درج ۲ ص ۳۲۳ دربارۀ صدّیقین حدیثی به پنج طریق روایت کرده،باسنادش از عبد الرحمن بن ابی لیلی که گوید:پیامبر خدا(ص)فرمود: صدّیقون سه نفرند،۱-حبیب النجار مؤمن آل یاسین ۲-حزقیل مؤمن آل فرعون ۳-علی بن ابی طالب علیه السلام که او افضل از آنان است. و در حدیث ۹۳۹ باسنادش از ابی لیلی داود بن بلال از پیامبر خدا(ص) روایت کرده که صدیق ها سه نفرند:۱-حبیب نجار مؤمن آل یاسین که

ایمان بخدا و پیامبران او آورد پس او صدیق شهید است و این آیه را قرائت کرد، و صدیق آنست که بسیار راست بگوید و صیغه مبالغه در راستگویی است،و آن اسم مدح و تعظیم است.

(وَ الشُّهَدٰاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ)

یعنی و شهیدان نزد پروردگارشان هستند و تقدیر اینست آن گروه صدیق ها نزد پروردگارشان هستند و شهیدان نزد پروردگارشان آن گاه فرمود:

(لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَ نُورُهُمْ)

یعنی و برای ایشانست ثواب طاعتشان و نور ایمانشان آن چنانی که بسبب آن هدایت میشوند براه بهشت و این گفته عبد اللّه ابن مسعود است،و آن را براء بن عازب از پیغمبر(ص)و عیاشی باسنادش از منهال قصاب روایت کرده گوید:بحضرت ابی عبد اللّه صادق علیه السلام عرض کردم که دعا کن خداوند شهادت را روزی من نماید،فرمود:

مؤمن شهید است و این آیه را تلاوت نمود.

و از حارث بن مغیره روایت کرده که گفت:خدمت حضرت ابی جعفر(ع) بودیم پس فرمود:آنکه از شما عارف و شناخت باین امر داشته باشد و منتظر آن باشد و در وجود او خیری بحساب آمده باشد مانند کسانی میباشد که با حضرت مهدی قائم آل محمّد علیهم السلام جهاد کرده باشد با شمشیرش آن گاه فرمود بلکه بخدا سوگند مانند کسیست که با شمشیرش جهاد در رکاب رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شهید شده باشد،سپس برای بار سوّم فرمود:بلکه

۱)

(گفت ای مردم پیروی کنید پیامبران خدا را ۲-حزقیل مؤمن آل فرعون که فریاد زد آیا میکشید مردی را که میگوید:پروردگار من خداست و با برهان و معجزاتی از خدا بسوی شما آمده،۳-علی بن ابی طالب که افضل آنهاست.

بخدا قسم مانند کسیست که با رسول خدا(ص)شهید شده باشد در خیمه و سرا پرده آن حضرت و دربارۀ شما آیه ایست از کتاب خدا گفتم:فدای شما گردم کدام آیه است؟فرمود:

قول خدای عزّ و جل (وَ الَّذِینَ آمَنُوا بِاللّٰهِ وَ رُسُلِهِ أُولٰئِکَ هُمُ الصِّدِّیقُونَ وَ الشُّهَدٰاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ) آن گاه فرمود بخدا قسم که شما از راستگویان و شهیدان- هستید در نزد پروردگارتان.

ابن عباس و مسروق و مقاتل بن حیّان گویند:که شهداء از ما قبلش منفصل و جداست و مقصود از شهداء پیامبران علیهم السلامند که برای امّتانشان شهادت و گواهی میدهند:

و فراء و زجاج هم همین قول را اختیار کرده اند،مقاتل بن سلیمان و ابن جریر گویند:ایشان کسانی هستند که در راه خدا شهید شدند.

(وَ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِآیٰاتِنٰا أُولٰئِکَ أَصْحٰابُ الْجَحِیمِ)

و آن کسانی که کافر شدند و تکذیب کردند آیات ما را ایشانند اصحاب و یاران دوزخ که در آن- جاودانه خواهند بود،سپس خداوند سبحان مؤمنین را ترغیب بزهد در دنیا نموده و آنها را از اعتماد و رکون بآن تحذیر نموده و گفت:

(اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَیٰاةُ الدُّنْیٰا)

بدانید که زندگانی در این دنیا (لَعِبٌ وَ لَهْوٌ) یعنی بمنزلۀ لهو و لعب و بازیگریست چون بقاء و دوامی برای آن نیست و بزودی زود نابود میشود چنانچه بازی و سرگرمی زود از بین میرود.

مجاهد گوید:هر لعبی لهو است،هر بازی سر گومی است.

و بعضی گویند:لعب چیزیست که انسانی را متمایل بدنیا کند و لهو آنست که آدمی را از آخرت غافل نماید.

(وَ زِينَةٌ)

که بسبب آن آرایش مینمائید در دنیا.

و بعضی گویند:اراده نموده بآن اینکه آن در چشمان اهل دنیا زیور و آرایش میآید آن گاه متلاشی شده و نابود میگردد.

(وَ تَفٰاخُرٌ بَيْنَكُمْ)

ابن عباس گويد:يعنی مردی بسبب دنیا داری با دوست و همسایه اش مفاخرت و مباهات میکند.

(وَ تَكٰاثُرٌ فِي الْأَمْوٰالِ وَ الْأَوْلاٰدِ)

گويد:جمع میکند مالی را که حلال برای او نیست بجهت زیاد کردن و سرکشی کردن بر اولیاء خدا بمالش و اولادش و خدامش و مقصود اینست که عمرش را در این چیزها فانی میکند سپس خداوند سبحان برای این زندگانی مثالی زد و گفت: (كَمَثَلِ غَيْثٍ) يعنی بارانی که- (أَعْجَبَ الْكُفّٰارَ نَبٰاتُهُ) يعنی کشاورزان و زارعين تعجّب میکنند از آنچه که بسبب این باران میروید.

زجاج گويد:و ممکن است که مقصود کفّار بخدا باشد زیرا که کافر شگفتی و اعجابش بدنيا شدیدتر از غیر اوست.

(ثُمَّ يَهِيجُ)

يعنی سپس خشک میشود (فَتَرٰاهُ مُصْفَرًّا) يعنی:پس می بینی آن را که چون نزدیک خشک شدن میشود زرد میگردد (ثُمَّ يَكُونُ حُطٰاماً) آن گاه پس از خشکیدن خم شده و شکسته میشود،و شرح این مثل در سورهٔ یونس گذشت.

(وَ فِي الْآخِرَةِ عَذٰابٌ شَدِيدٌ)

مقاتل گويد:در روز قيامت عذاب و شکنجه خدا بر دشمنان خدا بسیار سخت است.

(وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللّٰهِ وَ رِضْوٰانٌ)

و آمرزش از خدا و رضوان او برای اولیاء خدا و اهل طاعت او.

ص :۲۳۲

(وَ مَا الْحَيٰاةُ الدُّنْيٰا إِلاّٰ مَتٰاعُ الْغُرُورِ)

و نیست زندگی دنیا مگر متاعی فریبنده برای کسی که مغرور بآن شده و برای قیامتش کار نکند.

سعید بن جبیر گوید:متاع فریبنده است کسی را که اشتغال بطلب آخرت نکند،و کسی که مشغول به طلب آخرت شود،پس دنیا برای او متاع بلاغ است به چیزی که آن بهتر از آن است.

و بعضی گویند:و عمل و کار کردن برای زندگی دنیا متاع غرور است و آن براستی در زوال و نابودی مانند این چیزهاییست که مثل بآن زده شده است.

ص :۲۳۳

## [سوره الحديد (۵۷): آيات ۲۱ تا ۲۵]

### اشاره

سَابِقُوا إِلىٰ مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ اَلسَّمَاءِ وَ اَلْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللّٰهِ وَ رُسُلِهِ ذٰلِكَ فَضْلُ اَللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشٰاءُ وَ اَللّٰهُ ذُو اَلْفَضْلِ اَلْعَظِيمِ (۲۱) مٰا أَصٰابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي اَلْأَرْضِ وَ لاٰ فِي أَنْفُسِكُمْ إِلاّٰ فِي كِتٰابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهٰا إِنَّ ذٰلِكَ عَلَى اَللّٰهِ يَسِيرٌ (۲۲) لِكَيْلاٰ تَأْسَوْا عَلىٰ مٰا فٰاتَكُمْ وَ لاٰ تَفْرَحُوا بِمٰا آتٰاكُمْ وَ اَللّٰهُ لاٰ يُحِبُّ كُلَّ مُخْتٰالٍ فَخُورٍ (۲۳) اَلَّذِينَ يَبْخَلُونَ وَ يَأْمُرُونَ اَلنّٰاسَ بِالْبُخْلِ وَ مَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اَللّٰهَ هُوَ اَلْغَنِيُّ اَلْحَمِيدُ (۲۴) لَقَدْ أَرْسَلْنٰا رُسُلَنٰا بِالْبَيِّنٰاتِ وَ أَنْزَلْنٰا مَعَهُمُ اَلْكِتٰابَ وَ اَلْمِيزٰانَ لِيَقُومَ اَلنّٰاسُ بِالْقِسْطِ وَ أَنْزَلْنَا اَلْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَ مَنٰافِعُ لِلنّٰاسِ وَ لِيَعْلَمَ اَللّٰهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَ رُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اَللّٰهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ (۲۵)

### ترجمهٔ آيات:

۲۱-و بسوى(موجبات)آمرزش پروردگار خويش و بهشتى پهناور كه مساحت آن چون پهناى آسمانها و زمين است پيشى بگيريد كه براى آنان كه بخدا و فرستادگان او ايمان آورده اند مهيّا شده است اين(نعمت آمرزش و بهشت)فضل خداست آن را بهر كه بخواهد ميدهد و خداى تعالى داراى فضلى بزرگست.

۲۲-هيچ بلائى در زمين نرسد و نه در نفسهاى شما مگر اينكه پيش از آنكه

آن نفسها را بیافرینیم در لوح محفوظ است البتّه این برای خدا آسانست.

۲۳-تا بر آنچه از شما فوت شده اند و هناک نشوید و بآنچه خدا شما را نبخشیده شادمان نگردید و خدا هر متکبر فخر کننده را دوست نمیدارد.

۲۴-آن کسانی که بخل میورزند و مردم را به بخل ورزیدن و امیدارند و هر که روی بگرداند جدّا خدا بینیازی ستوده صفاتست.

۲۵-حقّا فرستادگان خویش را با معجزه های هویدا فرستادیم،و با ایشان کتاب و ترازوی عدل فرستادیم تا مردم بعدل قیام کنند و آهن را فرستادیم که در آن کار زار سخت و سودهایی برای مردم است و برای اینکه خدا بشهود برسانند کسی را که دینش و پیغمبرانش را به پنهانی یاری میکند البتّه خدای تعالی نیرومندی غالبست.

**قرائت:**

ابو عمرو(بما آتیکم)با الف مقصور خوانده و باقی از قاریان با الف ممدود (آ)و اهل مدینه و شام(فان اللّه الغنی الحمید)خوانده اند چون که ایشان در قرآن های خود اینطور دیده اند ولی باقی از قراء(فان اللّه هو الغنی)به اثبات(هو)و همین طور(هو)را در مصحفهای خود یافته اند.

**دلیل:**

ابو علی گوید:دلیل کسی که(اتیکم)با الف مقصور خوانده اینست،آن را معادل و برابر با(فاتکم)دانسته پس چنانچه فعل برای فائت است در قول او(فاتکم)پس هم چنین برای(آتی)در قول او(بما آتیکم)شاعر گوید:

و لا فرح بخیر ان اتاه

و لا جزع من الحدثان لاع

و خرسند نشود بخیری اگر او را برسد و نه از حوادث و رویدادها جزع میکند

ص: ۲۳۵

آنکه از کمترین چیزی ناراحت میشود و میسوزد.

دلیل کسی که با الف ممدود خوانده اینست که خیری که میرسد بایشان آن از نزد خداست،و او عطا شده این نعمت است و فاعل(آتاکم)ضمیریست که عود باسم اللّه میکند و هاء از صله حذف شده تقدیرش(بما اتاکموه)و قول او (فَإِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ) شایسته است که(هو)فصل باشد و مبتداء نباشد زیرا که حذف فصل آسان تر است آیا نمیبینی که محلّی برای فصل از اعراب نیست و گاهی حذف میشود و ضرری بمعنا نمیزند.

### لغات آیات:

اعدّت:مشتق از عدد است و اعداد نهادن چیزیست برای آنچه در آینده میشود بر آنچه که اقتضاء میکند از عدد امری که برای آنست،و فضل و افضال و تفضّل در معنا یکیست،و آن نفع و سودیست که برای توانا میباشد که میتواند برای دیگران انجام دهد و حال آنکه برای او امکان هست که نکند.

و الاسی:حزن و غصّه است و تأسی تخفیف حزنست بسبب مشارکت داشتن در حال او.

### اعراب:

(فِي كِتَابٍ)

متعلّق بمحذوف است تقدیرش(الا هی کائنه فی کتاب)پس آن در محلّ رفع است به اینکه آن خبر مبتداء محذوف است،و ممکنست که متعلّق بفعل محذوف باشد تقدیرش(الا قد کتبت فی کتاب)است پس جار و مجرور (فی کتاب)در محل نصب است بنا بر حالیّت،یعنی(الاّ مکتوبه).

(لِكَيْلاَ تَأْسَوْا)

منصوبست بنفس(کی)و لام آن لام جارّه است، (الَّذِينَ يَبْخَلُونَ) در موضع جر است بنا بر بدلیّت از مختال فخور پس بنا بر این وقف

ص :۲۳۶

بر فخور جایز نیست،و ممکنست که محلّش بر ابتداء و خبرش محذوف باشد،چنانچه جواب(لو)حذف شده از قول خدا (وَ لَوْ أَنَّ قُرْآناً سُیِّرَتْ بِهِ الْجِبٰالُ)- و تقدیر آن(الذین یبخلون فانهم یستحقون العذاب)است و ممکنست که محلّش، رفع یا نصب بنا بر ذم باشد.

### تفسیر آیات:

#### اشاره

آن گاه خداوند سبحان ترغیب و تشویق فرمود در مسابقه و پیشی گرفتن برای خواستن بهشت پس فرمود:

(سٰابِقُوا)

یعنی مبادرت کنید به بر طرف کردن عوارضی را که مانع از اعمال صالحه است و شتاب کنید بسوی چیزهایی که موجب رستگاری در آخرت و قیامت میشود.

(إِلیٰ مَغْفِرَهٍ مِنْ رَبِّکُمْ)

کلبی گوید:یعنی شتاب کنید بتوبه کردن.

و بعضی گویند:یعنی بصف اوّل جماعت(یا مقدم جبهه).

و برخی گویند:یعنی بسوی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله.

(وَ جَنَّهٍ عَرْضُهٰا کَعَرْضِ السَّمٰاءِ وَ الْأَرْضِ)

و بهشتی که مساحتش مانند مساحت آسمانها و زمین است،یعنی و پیشی بگیرید بسوی استحقاق ثواب بهشتی که- صفتش اینست و در ذکر عرض تنها بدون ذکر طول چند وجه گفته شده است:

۱-اینکه بزرگی عرض دلالت میکند بر عظمت طول.

۲-اینکه گاهی ممکن است که طول بدون عرض باشد،ولی هیچ عرضی نیست که بدون طول باشد.

۳-اینکه مقصود بآن اینست که عرضش مانند عرض آسمانها و زمین است ولی

طول آن را جز خدای تعالی هیچکس نمیداند.

حسن گوید:که خدا بهشت را نابود میکند سپس بر میگرداند به کیفیّتی که توصیف نمود و برای همین صحیح است که آن را توصیف کند به اینکه عرضش، چون پهنای آسمانها و زمین است،و غیر او گوید:خداوند فرمود پهنایش چون پهنای آسمان و زمین و حال آنکه بهشت آفریده شده در آسمان هفتم است پس منافاتی با آن ندارد.

(أُعِدَّتْ لِلَّذِینَ آمَنُوا)

یعنی ذخیره شده و آماده گردیده برای مؤمنین.

(بِاللّٰهِ وَ رُسُلِهِ ذٰلِکَ فَضْلُ اللّٰهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشٰاءُ)

بخدا و پیامبران او،این جنّت فضل خداست بهر کس که میخواهد میدهد یعنی پاداش جاودانه و همیشگی میدهد بر عمل اندک فانی شده و اگر اکتفاء کند در پاداش باندازه آنچه مستحق میشوند بسبب اعمال از عدالت او خواهد بود لیکن او تفضّل فرمود بزیادتر دادن و بعضی گویند:یعنی اینکه هیچکس در دنیا و آخرت بخیری نمیرسد مگر بفضل خدا زیرا اگر خداوند سبحان ما را بطاعت خود نخوانده و راه آن را برای ما بیان نکرده بود،و توفیق عمل صالح بما نداده بود هر آینه ما هدایت بسوی او نشده بودیم و همه اینها از فضل خداست پس براستی که او تفضّل فرمود باسبابی که بسبب آن طاعت انجام میشود از امکانات و الطاف و کمال عقل و ارائه دادن ثواب را بمکلّف،پس تکلیف نیز تفضّل است و آن وسیله رسیدن بثواب است.

ابو القاسم بلخی و عدلیّه از اهل بغداد گویند:خداوند سبحان و تعالی اگر اکتفاء و اقتصار کند برای بندگانش در طاعاتشان بر مجرّد احسانهای گذشته او بر ایشان هر آینه عدل خواهد بود پس برای این خداوند سبحان ثواب،و بهشت را فضل قرار داد،و در این آیه بزرگترین امیدواری برای اهل ایمان

ص :۲۳۸

خواهد بود،برای آنکه یاد آورد شد که بهشت آماده و مهیای برای مؤمنین است و با ایمان چیز دیگری را یاد نکرد.

(وَ اللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ)

یعنی صاحب انعام عام و احسان فراوان بر بندگانش میباشد،سپس فرمود:

(مٰا أَصٰابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ)

نمیرسد بلاء و مصیبتی در روی زمین مانند قحطی باران و کمبود گیاهان و نقصان میوه جات.

(وَ لاٰ فِي أَنْفُسِكُمْ)

و نه در جان خودتان از بیماریها و دیدن داغ اولاد.

(إِلاّٰ فِي كِتٰابٍ)

مگر آنکه در کتاب است،یعنی مگر آنکه آن ثبت در لوح محفوظ است.

(مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهٰا)

یعنی از پیش از آنکه جانها را بیافرینم،مقصود این است که خدای تعالی آن را در لوح محفوظ ثبت کرده پیش از آنکه جانها را خلق کند تا استدلال کند فرشتگان را بآن بر اینکه او عالم بذاته است همه چیز را به حقایقش میداند.

(إِنَّ ذٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ يَسِيرٌ)

یعنی اثبات این با کثرت و زیادتش بر خدا آسان و غیر مشکل است،سپس بیان فرمود خداوند سبحان برای چه این کار را کرد،پس فرمود:

(لِكَيْلاٰ تَأْسَوْا عَلىٰ مٰا فٰاتَكُمْ)

تا آنکه غصّه نخورید بر آنچه از شما فوت شده یعنی این کار را ما کردیم برای اینکه شما محزون نشوید بر آنچه فوت میشود،از شما از نعمتهای دنیا.

(وَ لاٰ تَفْرَحُوا بِمٰا آتٰاكُمْ)

و مسرور نشوید بآنچه که بشما میرساند یعنی به آنچه که عطا کرد خدا شما را از آن و چیزی که موجب بر طرف کردن اندوه و سرور

از آن میشود،اینست که آدمی هر گاه بداند که آنچه که فوت میشود از نعمتها- خداوند تعالی ضمانت کرده بر آن که عوضش را در آخرت عطا کند،پس سزاوار نیست که غمناك و اندوهگین شود برای فقدان اگر بداند که آنچه که از نعمتها را باو داده او را تکلیف بشکر بر آن و پرداختن حقوق واجبه آن را نموده،پس سزاوار نیست که مسرور بآن شود،و نیز وقتی که دانست که چیزی از ان باقی نمیماند، شایسته نیست که برای آن غمگین شود بلکه واجبست که اهتمام و کوشش برای امر آخرت کند که دائمی است و نابود نمیشود،و در این آیه اشاره بچهار چیز است.

لِكَيْلاَ تَأْسَوْا

آموزنده چهار درس است:

اوّل:حسن خلق و خوش اخلاقی،برای آنکه کسی که وجود دنیا و عدمش (بود و نبودش)در پیش او بی تفاوت باشد حسد نورزد و دشمنی نکند و مالش را از کسی دریغ و مضایقه ننماید زیرا اینها از موجبات سوء خلق و بد اخلاقی است و آنهم از ثمرات حبّ دنیاست.

دوّم:کوچك شمردن دنیا و اهل آن هر گاه مسرور بوجود آن نشود و محزون بعدمش نباشد.

سوم:بزرگ شمردن آخرت برای آنچه که در آن میرسند به ثواب ابدی که خالص و پاك از نواقص و عیبهاست.

چهارم:افتخار و مباهات بخدای متعال نمودن نه باسباب دنیا و زرو زیور ظاهری آن.

و روایت شده که مردی خدمت حضرت علی بن الحسین(ع)رسید عرض

کرد زهد چیست؟آن حضرت فرمود:

زهد دارای ده جزء است،و اعلی درجۀ زهد کمترین درجه ورع و تقوا است،و اعلی درجۀ ورع کمترین درجه و مرتبه یقین است،و اعلی درجۀ یقین کمترین درجه رضا است،و تمام زهد در آیه ای از کتاب خدا (لِكَيْلا تَأْسَوْا عَلى ما فاتَكُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاكُمْ) میباشد و به بوذرجمهر حکیم(وزیر نوشیروان)- گفتند برای چیست ای دانشمند که افسوس و غصّه نمیخوری بر چیزی که از دست دادی و چرا مسرور نمیشوی به چیزی که بتو میرسد؟ پس گفت که فوت شده جبران با شک چشم و گریستن نمیشود و رسیده به خوشحال شدن تداوم نیاورد.

و از عبد اللّه بن مسعود روایت شده که گفت:هر آینه اگر من دستمالی کنم گل آتشی را که بسوزاند هر چه سوزد و باقی گذارد آنچه بگذارد نزد من محبوب تر است از اینکه بگویم بچیزی ای کاش فلان چیز نبود یا ای کاش فلان چیز بود.

(وَ اللّهُ لا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ)

و خدا دوست نمیدارد هر متکبری را که بر مردم افتخار بدنیا میکند.

(الَّذِينَ يَبْخَلُونَ)

آن کسانی که بخل میورزند بسبب منع و ترک واجبات.

(وَ يَأْمُرُونَ النّاسَ بِالْبُخْلِ)

و مردم را هم فرمان به بخل و امساک میدهند و در حدیث است که پیامبر(ص)از بزرگ بنی عوف پرسید گفتند،جد بن قیس است که ببخل و امساک متّهم است پس آن حضرت فرمود:

و چه دردی بدتر از بخل است،بزرگ و آقای شما براء پسر مغرور است.

(وَ مَنْ يَتَوَلَّ)

یعنی کسی که اعراض و دوری کند از آنچه خدا بسوی آن خوانده است (فَإِنَّ اللّهَ هُوَ الْغَنِيُّ) پس براستی که خدا بینیاز از او و از اطاعت او صدقات

و خیرات اوست. (الْحَمِیدُ) ستوده و پسندیده است در تمام افعالش آن گاه خداوند سبحان قسم یاد نموده و گفت:

(لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَیِّناتِ)

هر آینه حقّا که ما پیامبران خود را فرستادیم با دلائل و معجزات (وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْکِتابَ) و نازل کردیم با ایشان کتابی را که متضمن احکام و چیزهاییست که مورد نیاز مردم است،از حلال و حرام مانند:

۱-تورات کتاب موسی بن عمران ۲-انجیل،کتاب عیسی بن مریم علیه السلام ۳-قرآن (وَ الْمِیزانَ) ابن زید و جبائی و مقاتل بن سلیمان گویند یعنی نازل کردیم با ایشان از آسمان ترازویی را که دارای دو کفّه است و با آن سنجیده میشود.

و بعضی گویند:یعنی نازل کردیم صفت میزان را.

(لِیَقُومَ النّاسُ)

تا آنکه مردم در معاملاتشان قیام (بِالْقِسْطِ) کنند یعنی بعدل داد و ستد کنند.

قتاده و مقاتل بن حیّان گویند:مقصود اینست که ما امر بعدل کردیم مثل قول او که میفرماید: اَللّهُ الَّذِی أَنْزَلَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ وَ الْمِیزانَ (۱)خدایی که نازل فرمود کتاب خود را بحق و راستی و عدالت.

(وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِیدَ)

از عبد اللّه پسر عمر از پیامبر خدا(ص)روایت شده که فرمود براستی که خداوند نازل فرمود چهار برکت را از آسمان بسوی زمین:

۱-آهن ۲-آتش ۳-آب ۴-نمک.



---

۱- ۱) -سورهٔ شوری آیهٔ:۱۷.

و اهل معنی گفته اند که:معنای (أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ) آفریدیم ما آن را و ایجاد کردیم آن را،میباشد مثل قول او:و انزل لکم من الانعام ثمانیه ازواج (1)و نازل کرد برای شما از چهار پایان هشت جفت ها را(۱-گوسفند نر و ماده ۲- بز نر و ماده ۳-گاو نر و ماده ۴-شتر نر و ماده).

و مقاتل هم چنین پنداشته و معتقد باین معنی شده پس گوید:یعنی بامر ما آهن بوجود آمد.

و قطرب گوید:معنای(انزلنا)در اینجا مهیّا کردیم ما و آفریدیم از نزل(مائده) و آن چیزیست که برای میهمان آماده میشود،یعنی انعام کردیم بسبب آهن و آن را برای شما آماده نمودیم.

ابن عبّاس گوید:و فرود آورد با آدم علیه السلام از جنس آهن سه چیز را ۱-علاه که سندان باشد ۲-گاز انبر ۳-چکش.

(فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ)

زجاج گوید:یعنی ممانعت نموده و با آن پیکار و جنگ با دشمن میکند و مقصود اینست که از آهن دو سلاح ساخته میشود یکی برای دفاع چون سپر و زره و کلاه خود،و یکی برای زدن چون شمشیر و خنجر و چاقو و سر نیزه،چنانچه مجاهد گوید:در آن سپر است برای دفاع و سلاح است برای زدن بدشمن.

(وَ مَنَافِعُ لِلنّاسِ)

یعنی چیزهایی که مردم در وسائل زندگیشان منتفع بآن



---

۱ - ۱) -سورهٔ زمر آیهٔ:۶،مترجم گوید تفسیر این آیه را در سورهٔ انعام در آیهٔ ۱۴۴ و ۱۴۵ نموده و فرموده :ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَ مِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ تا آنجا که فرمود مِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَ مِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ .

میشوند،مانند چاقو و تبر و تیشه و سوزن و غیر آن از چیزهایی که از آهن میسازند (مثل بیل و کلنگ و شمشیر و خنجر و کارخانجات و ماشین آلات و تیر آهن و رنگهای ماشین و چرخهای قطار و موتور هواپیما و اتوبوس و موتور سیکلت و سایر ابزار و آلات آهنی که احصاء آن مشکل است.) (وَ لِيَعْلَمَ اللّٰهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَ رُسُلَهُ بِالْغَيْبِ) عطف بر قول او (لِيَقُومَ النّاسُ بِالْقِسْطِ) است،یعنی تا اینکه معامله بعدل نمایند و اینکه-بداند خدا نصرت- کسی را که او را نصرت و یاری میکند میداند و جهاد کسی که با پیامبرش جهاد میکند و قول او(بالغیب)یعنی بعلم واقعی با استدلال و تأمل بدون دیدن بچشم.

(إِنَّ اللّٰهَ قَوِيٌّ)

براستی که خداوند نیرومند بر انتقام است از دشمنانش (عَزِيزٌ) است یعنی قابل دسترسی نیست که علّتی در زمین و آسمانش بر او عارض شود.

**ترتیب:**

جهت پیوست قول خدا (مٰا أَصٰابَ مِنْ مُصِيبَةٍ) بما قبلش اینست که چون خداوند سبحان بیان فرمود ثواب بر طاعات را در تعقیب آن توضیح داد- عوضهایی را که بر تقدیر و صبر در مصیبتها و دردها عطا میکند و فرمود:بر ما مخفی نیست عوض کسی که مصیبتی باو رسیده پس اگر آن مصیبت از ناحیه و جانب ما باشد پس عوض آن چند برابر از پاداش ما خواهد بود،و اگر از فعل و عمل بندگان ما باشد پس ما عوض آن را از ایشان خواهیم گرفت،سپس تأکید این را بقول خویش (لِكَيْلاٰ تَأْسَوْا...) نمود،برای آنکه مصیبت اگر در آخر کار بدون عوض، باشد غم و غصّه اش بیشتر شود،پس تمام اندوه در زیانیست که جبرانی برای آن نباشد آن گاه در پس آن فرمود: (لَقَدْ أَرْسَلْنٰا رُسُلَنٰا بِالْبَيِّنٰاتِ...) پس بیان

فرمود که خداونـد سـبحان نسـبت به بنـدگانش مهربانست بآنچه میخواند ایشان را بخشوع و خضوع و ترک تکبر و خود نمایی قوله تعالی:

## [سوره الحدید (۵۷): آیات ۲۶ تا ۲۹]

### اشاره

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً وَ إِبْراهِیمَ وَ جَعَلْنا فِی ذُرِّیَّتِهِمَا اَلنُّبُوَّهَ وَ اَلْکِتابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَ کَثِیرٌ مِنْهُمْ فاسِقُونَ (۲۶) ثُمَّ قَفَّیْنا عَلی آثارِهِمْ بِرُسُلِنا وَ قَفَّیْنا بِعِیسَی اِبْنِ مَرْیَمَ وَ آتَیْناهُ اَلْإِنْجِیلَ وَ جَعَلْنا فِی قُلُوبِ اَلَّذِینَ اِتَّبَعُوهُ رَأْفَهً وَ رَحْمَهً وَ رَهْبانِیَّهً اِبْتَدَعُوها ما کَتَبْناها عَلَیْهِمْ إِلاَّ اِبْتِغاءَ رِضْوانِ اَللّهِ فَما رَعَوْها حَقَّ رِعایَتِها فَآتَیْنَا اَلَّذِینَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَ کَثِیرٌ مِنْهُمْ فاسِقُونَ (۲۷) یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا اِتَّقُوا اَللّهَ وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ یُؤْتِکُمْ کِفْلَیْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ یَجْعَلْ لَکُمْ نُوراً تَمْشُونَ بِهِ وَ یَغْفِرْ لَکُمْ وَ اَللّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۲۸) لِئَلاّ یَعْلَمَ أَهْلُ اَلْکِتابِ أَلاّ یَقْدِرُونَ عَلی شَیْءٍ مِنْ فَضْلِ اَللّهِ وَ أَنَّ اَلْفَضْلَ بِیَدِ اَللّهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشاءُ وَ اَللّهُ ذُو اَلْفَضْلِ اَلْعَظِیمِ (۲۹)

ص: ۲۴۵

**ترجمهٔ آیات:**

۲۶-و بتحقیق فرستادیم نوح و ابراهیم را و قرار دادیم در اولاد آن دو پیامبری را و کتاب را پس بعضی از ایشان هدایت یافتند و بسیاری از ایشان- فاسقانند.

۲۷-پس از پی در آوردیم بر اثرهای ایشان رسولانمان را و از پی در آوردیم عیسی بن مریم را و دادیم باو انجیل را و قرار دادیم در دلهای آنان که پیرو شدند او را مهری و رحمتی و رهبانیّتی را که بدعت ساختند آن را ما ننوشتیم آن را برای ایشان مگر جستن رضای خدا،پس رعایت ننمودند آن را حق رعایتش پس دادیم آنان را که ایمان آوردند از ایشان اجرشان را و بسیاری از ایشان فاسقانند.

۲۸-ای آن کسانی که ایمان آوردید بپرهیزید از خدا و ایمان بیاورید بر رسولش که میدهد شما را دو نصیب از رحمتش و قرار خواهد داد برای شما نوری که راه روید بآن و خواهد آمرزید شما را و خداست آمرزنده مهربان.

۲۹-تا اینکه بدانند اهل کتاب که قدرت ندارند بر چیزی از فضل خدا و اینکه افزونی در دست خداست میدهد آن را بهر کس که خواهد و خدا صاحب فضل بزرگ است.

**لغات آیات:**

التقفیه:قرار دادن چیزیست در پی چیزی بنا بر استمرار و تداوم در آن و برای همین به پایان و آخرهای شعر قافیه گفته میشود زیرا بیت بر پی آن مستمر است در غیر آن بر منهاج و طریقه آن.

الرهبانيّه:اصل آن از رهبه است که بمعنای خوف و بیم است مگر آنکه آن عبادتی است که اختصاص بنصاری دارد برای سخن و کلام پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله که فرمود:لا رهبانیه فی الاسلام،در اسلام رهبانیت نیست.

الابتداع:اوّل کار است که اقتداء و پیروی در آن بر مثالی نشده،و از آنست بدعت زیرا که آن ایجاد کاریست بر خلاف سنّت.

الکفل:حظ و نصیب است و از آنست نصیب و حظی که سوار بر آن مینشیند و آن گلیم و مانند آنست که بر گرده و پشت شتر میگذارند هر گاه بخواهند که در آن بخوابند تا از سقوط و افتادن محفوظ بمانند،پس در آن حظی از مصونیت از افتاد نست.

### اعراب:

و رهبانیت منصوب بفعل مضمر است که قول او ابتدعوها آن را تفسیر میکند و تقدیر آن و ابتدعوا رهبانیه ابتدعوها)است،و قول او (مٰا کَتَبْنٰاهٰا عَلَیْهِمْ) در محل نصب است برای آنکه صفت برای رهبانیه میباشد.

(ابْتِغٰاءَ رِضْوٰانِ اللّٰهِ)

منصوب است برای آنکه آن بدل از هاء(فی کتبناها) است و تقدیر آن کتبناها علیهم ابتغاء رضوان اللّه،یعنی پیروی کردن اوامر او و حال آنکه برای ایشان رهبانیّت را ننوشتیم و(لا)در (لِئَلاّ یَعْلَمَ) زاید(و ان) در (أَلاّ یَقْدِرُونَ) مخفّفه از مثقله و اسم آن محذوف است،و تقدیرش،انهم لا یقدرون و(لا)در اینجا دلالت بر اضمار در انّ با تخفیف ان.

### تفسیر آیات:

#### اشاره

آن گاه خداوند سبحان عطف بما تقدّم نمود از ذکر پیامبران بحکایت حضرت ابراهیم و نوح علیهما السلام و فرمود:

ص:۲۴۷

(وَ لَقَدْ أَرْسَلْنٰا نُوحاً وَ إِبْرٰاهِيمَ)

و بتحقيق ما فرستاديم نوح و ابراهيم(ع)را و البتّه آن دو بزرگوار را اختصاص داد بنامشان براى فضيلت آن دو بزرگوار و براى آنكه آن دو پدر پيامبران خدايند.

(وَ جَعَلْنٰا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَ الْكِتٰابَ)

يعنى براستى كه پيامبران- تمامشان از نسل و ذريه آن دو بزرگوارند و بر ايشان كتاب نازل نمود،سپس خبر از حال فرزندان آنها داده و گفت: (فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ) پس بعضى از ايشان هدايت شده براه حق هستند.

(وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فٰاسِقُونَ)

و بسيارى از ايشان فاسقانند،يعنى از اطاعت حق بيرون رفته و مرتكب گناه او شدند.

(ثُمَّ قَفَّيْنٰا عَلىٰ آثٰارِهِمْ بِرُسُلِنٰا)

يعنى سپس پيروى كرديم بفرستادن بر آثار كسانى كه ياد كرديم آنان را از پيامبران به پيغمبران ديگر،براى قوم و ملّت ديگر روانه كرديم ايشان را پيامبرى از پيامبر.

(وَ قَفَّيْنٰا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ)

و قرار داديم پى ايشان عيسى بن مريم(ع) را پس او را فرستاديم پيامبرى.

(وَ آتَيْنٰاهُ الْإِنْجِيلَ)

يعنى و عطا كرديم بعيسى بن مريم انجيل را.

(وَ جَعَلْنٰا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ)

و قرار داديم در دلهاى كسانى كه عيسى را پيروى كردند در دينش يعنى حواريّين و پيروان ايشان كه پيروى كردند- عيسى عليه السلام را (رَأْفَةً) مهربانى و آن سخت ترين درجه رقّت و دل نرمى است، (وَ رَحْمَةً) و او نسبت داد رأفت و رحمت را بخودش براى آنكه خداى سبحان در دلهاى ايشان رأفت و رحمت قرار داده است،بامر كردن به مهربانى و رغبت دادن در آن و وعده ثواب دادن بر آن.

برای آنکـه او ایجـاد کرد در قلـوب و دلهـای ایشـان رأفـت و رحمـت را و البتّـه پیروان عیسـی علیه السـلام را برأفت و رحمت تعریف نمود هر چند که از افعال- خدای سبحان میباشد برای آنکه ایشان متعرّض برأفت و رحمت شدند.

(وَ رَهْبانِیَّةً ابْتَدَعُوها ما کَتَبْناها عَلَیْهِمْ)

و رهبـانیّتی که اختراع کردنـد مـا ننوشتیم آن را برای ایشـان.و رهبانیّه خصـلتی و یک قسـمت از عبادت است که در آن معنای خوف و ترس ظاهر میشود یا در کلیسا یا در حال انفراد و تنهایی یا از مردم یا غیر اینها از اموری که در آن تعبّد صاحبش ظاهر میشود،و معنایش اینست که ایشان رهبانیّتی از خود اختراع کردند که ما بر ایشان ننوشتیم.

قتـاده گویـد:رهبـانیّتی که ایشـان اختراع کردنـد آن متـارکه با زنان و صومعه گرفتن و دیرانی شـدن بود گویـد:و تقـدیرش (و رهبانیه ما کتبناها علیهم).

(إِلاَّ)

مگر آنکه ایشان آن را اختراع کردند (ابْتِغاءَ رِضْوانِ اللّهِ فَما رَعَوْها حَقَّ رِعایَتِها) برای جسـتن خشـنودی خدا،پس آن را رعایت نکردند،حق رعایت کردن.

ابن عبّاس گوید:که رهبانیّتی که ایشان اختراع کردند،پیوسـتن به بیابانها و کوه ها بود در خبری که از پیامبر(ص)نقل شده پس رعایت نکردند افرادی که بعد از ایشان آمدند حق رعایت کردن و این هم برای تکذیبشان بود بپیامبری محمد(ص).

و بعضی گویند:رهبانیّت:انقطاع و بریدن از مردم است برای انفراد بعبادتی که ما بر ایشان آن را واجب نکردیم.

و زجاج گوید:که تقدیر آن«ما کتبناها الاّ ابتغاء رضوان اللّه»است و جسـتن رضوان خدا پیروی کردن اوامر اوست،پس این یک وجه است گوید:و در آن

وجه دیگریست که در تفسیر آمده که ایشان افعالی و کارهایی از پادشاهانشان دیدند که نتوانستند بر آن تحمّل کنند،پس برای خود دیرها و صومعه ها گرفتند و آن را اختراع و ایجاد نمودند،پس چون خود را ملزم ساختند باین عبادت و داخل بر آن صومعه شدند لازم شد ایشان را که آن را تمام کنند،چنانچه هر گاه انسان روزه ای میگیرید که بر او واجب نشده لازم میشود.و او که آن را تمام کند گوید:و قول او(فمارعوها حق رعایتها)رعایت نکردند آن را حق رعایت کردن بر دو قسم است:

۱-اینکه اکتفاء کنند بر آنچه که خود را بآن ملزم نموده اند.

۲-و آن بهتر است،اینکه آنان هنگام بعثت پیغمبر(ص)بودند،ولی ایمان بآن حضرت نیاوردند،پس ایشان تارک طاعت خدا بودند پس این رهبانیّت را رعایت نکردند حق رعایت کردن،و دلیل این قول خداست که فرمود:

(فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ)

پس دادیم کسانی از ایشان را که ایمان آوردند پاداششان را یعنی آنان که ایمان به پیامبر(ص)آوردند.

(وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ)

و بسیاری از ایشان فاسقند یعنی کافرند تمام شد کلام زجاج و تأیید میکند این را روایتی که از ابن مسعود رسیده گوید:من ردیف پیغمبر(ص)بر الاغی سوار بودم،پس آن حضرت فرمود:ای پسر ام عبد آیا میدانی از کجا بنی اسرائیل رهبانیّت را اختراع کردند،پس گفتم خدا و رسول او داناتر است،فرمود:بر بنی اسرائیل ستمکارانی مسلّط شد،بعد عیسی بن مریم علیهما السلام که مرتکب بگناهان خدا شدند،پس اهل ایمان غضبناک و خشمگین شده،پس با آنها مقاتله و پیکار کردند،پس سه مرتبه اهل

ایمان از ایشان منهزم و فراری شدند مگر اندکی،پس گفتند اگر ما بر این گروه ستمکاران و جبّاران نمایان شویم ما را نابود میکنند و برای دین یک نفر باقی نخواهد ماند تا دعوت بسوی او کند پس بیائید و در روی زمین پراکنده شویم تا خداوند پیامبری را که عیسی علیه السلام بما وعده داد مبعوث کند و مقصودشان حضرت محمد صلّی اللّه علیه و آله بود،پس متفرّق و پراکنده در میان غارهای کوه ها شدند و اختراع رهبانیّت کردند،پس بعضی از آنها متمسّک و ملتزم بدینش گردیده و برخی هم کافر شدند،سپس این آیه را تلاوت کرد: وَ رَهْبانِیَّةً ابْتَدَعُوها ما کَتَبْناها عَلَیْهِمْ ،تا آخر آیه،سپس فرمود:

ای پسر ام عبد آیا میدانی رهبانیّت امّت چیست،گفتم خدا و پیامبرش دانا ترند،فرمود،هجرت در راه خدا و جهاد و پیکار با دشمنان و نماز و روزه و حج و عمره.

و از ابن مسعود:روایت شده که گفت:داخل شدم بر پیامبر(ص)پس فرمود ای پسر مسعود،متفرق شدند امّت عیسی علیه السلام که قبل از شما بودند بر هفتاد و دو فرقه و گروه،و دو گروه از آنها نجات یافت و هفتاد گروه دیگر هلاک شدند و آن دو گروه فرقه ای بودند که با سلاطین جبارشان بر دین عیسی(ع) جنگ کردند پس ایشان را کشتند و فرقه ای دیگر که طاقت و نیروی جنگ کردن با ملوک را نداشتند و نمیتوانستند که رو بروی ایشان ظاهر شوند و ایشان را بدین خدای تعالی و دین عیسی علیه السلام دعوت کنند پس در بلاد سیاحت نموده و رهبانیّت اختیار کردند و ایشان آنهایی بودند که خدا دربارهٔ ایشان فرمود «وَ رَهْبانِیَّةً ابْتَدَعُوها ما کَتَبْناها عَلَیْهِمْ» آن گاه پیامبر(ص)فرمود:کسی که ایمان بمن آورد و مرا تصدیق نمود و پیروی کرد مرا حقّا رعایت کرده رهبانیّت را-

حق رعایت کردن و کسی که ایمان بمن نیاورد،پس ایشان گروهی هالك و- نابودند سپس خداوند سبحان فرمود:

(یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا)

ای آن کسانی که ایمان آوردید یعنی اعتراف بتوحید و یکتایی خدا کرده و تصدیق بموسی و عیسی(ع)نمودید (اتَّقُوا اللّٰهَ وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ) ابن عباس گوید:یعنی بترسید از خدا و ایمان آورید به پیامبر او محمد صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم.

و بعضی گفته اند:یعنی ای کسانی که بظاهر ایمان آورده اید در باطن و دلتان هم ایمان بیاورید.

(یُؤْتِکُمْ کِفْلَیْنِ)

میدهد شما را دو نصیب (مِنْ رَحْمَتِهِ) ابن عباس گوید:یک نصیب برای ایمانشان به پیامبران گذشته،و یک نصیب هم برای ایمانشان به محمّد صلّی اللّٰه علیه و آله.

(وَ یَجْعَلْ لَکُمْ نُوراً تَمْشُونَ بِهِ)

و قرار میدهد برای شما نوری که در آن راه روید.

مجاهد گوید:یعنی رهبر و راهنمایی که بسبب او هدایت شوید.

ابن عباس گوید:نور قرآنست که در آن دلائلی بر هر حقّی و بیان برای هر خیری است و بوسیلۀ آن مستحق میشوند روشنایی و نوری را که بسبب آن در روز قیامت راه روند.

(وَ یَغْفِرْ لَکُمْ)

یعنی میپوشاند بر شما گناهان شما را (وَ اللّٰهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ) و خدا بخشاینده مهربانست.

### مهاجرت جعفر بن ابی طالب«ع» بکشور حبشه

سعید بن جبیر گوید:پیغمبر(ص)جعفر«طیّار»را با هفتاد نفر سواره از-

مسـلمین بسوی نجاشـی(امپراطور)حبشه فرستاد تا او را دعوت به اسلام نمایند،پس آنها وارد بر نجاشی شده او را دعوت نموده پس او پذیرفت و ایمان باسـلام و پیامبر(ص)آورد،پس چون خواسـتند مراجعت کنند عدّه ای از کسانی که ایمان آورده بودند از اهل مملکت او و ایشان چهل مرد بودنـد گفتنـد بنجاشـی بما اجازه بده تا ما خدمت این پیغمبر(ص)برسـیم و حضورا اسـلام آوریم،پس آنها را رخصت داده و باتفاق جعفر علیه السـلام بمـدینه آمده و خدمت پیغمبر رسـیدند و ضـعف مالی مسـلمین را دیدنـد از پیامبر اجازه خواسـتند و گفتند ای پیامبر خدا برای ما اموالیست و ما میبینیم تنگدستی مسـلمین را،پس اگر به ما اجازه دهیـد مـا برویم بکشورمان حبشه و اموالمان را بیاوریم و با مسـلمین مواسات کنیم،پس پیغمبر(ص)بایشان اجازه داد و رفتنـد و اموالشـان را آورده و بـا مسـلمین تقسـیم کردنـد،پس خداونـد نـازل فرمود دربـارهٔ ایشـان: اَلَّذِینَ آتَیْناهُمُ الْکِتابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ یُؤْمِنُونَ تا قول او وَ مِمّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ (۱)کسانی که ایشان را کتاب از پیش فرسـتادیم ایشان باو ایمان آوردند...و از آنچه به ایشـان روزی داده ایم انفـاق میکننـد،پس نفقه همان اموالی بود که بمسـلمین کمک کردنـد،پس چون اهل کتابی که ایمان به پیامبر(ص)نیاورده بودنـد قول او را شـنیدند (أُولٰئِکَ یُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَیْنِ بِما صَبَرُوا) (۲)آن گروهند که پاداشـشان دو بار داده میشود بآنچه که صبر کردنـد،پس افتادنـد بجان مسـلمانها و گفتنـد ای گروه مسـلمین امّا کسـی که ایمان آورد از ما بکتاب ما برای او یک پاداش مثل پاداشهای شماست،پس چه فضیلتی شما بر ما دارید،پس این



---

۱- ۱) -سورهٔ قصص آیهٔ:۵۲.

۲- ۲) -قصص آیهٔ:۵۴.

آیه نـازل شـد: (یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ...) پس برای ایشـان دو پـاداش قرار داد و افزود بر ایشـان نور و آمرزش را سپس فرمود: (لِئَلاّ یَعْلَمَ- أَهْلُ الْکِتٰابِ) .

و کلبی گوید:آنها بیست و چهار نفر مرد بودند که از یمن بر پیامبر خدا صلّی اللّٰه علیه و آله وارد شدند و آن حضرت(ص)در مکّه بودند و ایشان یهودی و نصرانی نبودند بلکه بدین پیامبران نبودند،پس اسلام آوردند،پس ابو جهل بایشان گفت شما بد مردمی هستید و بد واردینی بر خویشانتان پس آنها پاسخ وی را داده و گفتند و چیست برای ما که ایمان بخدا نیاوریم،پس خدا برای مؤمنین اهل کتاب مثل عبد اللّٰه بن سلام و اصحابش دو پاداش قرار داد پس ایشان شروع کردند بر مباهات و فخر کردن بر اصحاب رسول خدا(ص)و می گفتند ما از شما برتریم زیرا برای ما دو پاداش است و برای شما یک پاداش،پس نازل شد: لِئَلاّ یَعْلَمَ أَهْلُ الْکِتٰابِ... تا آخر سوره.

### دو پاداش برای کیست؟

از پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله روایت شده که فرمود هر کس برای او کنیزی باشد پس او را تعلیم داده و خوب بیاموزد و او را ادب نموده و نیکو ادب نماید و وی را آزاد کرده و شوهر دهد برای او دو پاداش است و هر کس از اهل کتاب که ایمان به پیامبر خود آورد و بمحمّد(ص)نیز ایمان آورد برای او دو پاداش است و هر بنده و مملوکی که ادا کند حق خدا و حق صاحبان خود را پس برای او دو پاداش است این حدیث را بخاری و مسلم در دو صحیح خود آورده اند (۱)



---

۱- ۱) -مترجم گوید:خدا رحمت کند ابو علی طبرسی را که تقیّه نموده و

(لِئَلّا یَعْلَمَ)

یعنی برای اینکه بدانند،و لا-زایده است (أَهْلُ الْکِتابِ) یعنی آنهایی که ایمان بمحمّد صلّی اللّه علیه و آله نیاورده و نسبت بمؤمنین حسد ورزیدند از ایشان (أَلّا یَقْدِرُونَ عَلی شَیْءٍ مِنْ فَضْلِ اللّهِ) و ان(الّا) ان مخففه از انّ مثقّله است و تقدیرش اینست که ایشان قدرت و نیرو ندارند،و- معنایش اینست که ما دو پاداش قرار دادیم برای کسانی که ایمان بمحمّد صلّی اللّه علیه و آله آوردند،تا آنکه بدانند کسانی که ایمان نیاورده اند بر ایشان پاداشی و نصیبی و حظّی در فضل خدا نیست.

(۱)

(جنبهٔ ولایتی آیهٔ مذکوره را نقل نکرده با اینکه ابو القاسم حسکانی- حنفی متوفّی قرن پنجم هجرت که قبل از وی در خراسان بوده در شواهد التنزیل خود ج ۲ ص ۲۲۷ تا ۲۲۹ شش حدیث ایراد کرده که ما برای تیمن و اداء بعضی از حقوق موالیان عظام خود تقدیم دوستان آل محمّد(ع)می نمائیم،در حدیث ۹۴۳ از فرات بن ابراهیم کوفی باسنادش از ابن عبّاس روایت نموده در قول خدای تعالی (یُؤْتِکُمْ کِفْلَیْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ) فرمود:حسن و حسین علیهما السلام و یجعل لکم نورا تمشون به،علی بن ابی طالب علیهم السلام،و در حدیث ۹۴۴ باسنادش از جابر بن عبد اللّه عینا مثل حدیث- گذشته. و در حدیث ۹۴۵ باسنادش از جابر از ابی جعفر علیه السلام در قول او یُؤْتِکُمْ کِفْلَیْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ فرمود:یعنی حسن و حسین و یجعل لکم نورا تمشون به فرمود امام عادلی که باو پیروی کنید علی بن ابی طالب علیهم السلام. و در حدیث ۹۴۶ باسنادش از سعد بن طریف از ابی جعفر علیه السلام در تفسیر آیهٔ مذکوره فرمود(من تمسّک بولایه علی فله نور)کسی که متمسک به ولایت علیه السلام شود برای او نور است. و در حدیث ۹۴۷ باسنادش از ابو سعید خدری از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله روایت کرده که فرمود:اما بخدا قسم هیچ بنده ای دوست

(وَ أَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشاءُ)

و اینکه فضل بدست خداست به هر کس که میخواهد میدهد،پس مؤمنین از اهل کتاب را دو پاداش داده است (وَ اللّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ) و خداوند صاحب فضل بزرگیست،تفضّل میکند بر هر کس از بندگان مؤمنش که میخواهد.

و بعضی گویند:که مقصود از فضل خدا در اینجا پیامبریست یعنی قدرت و توان بر نبوّت ندارند و نمیتوانند که آن را از کسی که خدا خواسته و او را اختصاص به پیامبری داده برگردانند،پس قدرت ندارند که نبوّت را از محمّد صلّی اللّه علیه و آله گرفته و بهر کس که دوست دارند بدهند بلکه نبوّت و پیامبری بدست خداست بهر کس میدهد که اهل آن باشد و میداند که او صلاحیّت این مقام را دارد (1).

فراء گوید:البتّه لاء زائده داخل میشود در صله هر کلامی که در اوائل یا اواخرش کلمهٔ جحد و انکار باشد هر چند که تصریح بآن هم نشده باشد مثل قول او: ما مَنَعَكَ أَلاّ تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ (2)چه چیز تو را مانع شد که سجده نکنی وقتی تو را فرمان دادم (وَ ما يُشْعِرُكُمْ أَنَّها إِذا جاءَتْ لا يُؤْمِنُونَ) (3)و چه

(1)

(نمیدارد خاندان مرا مگر آنکه خداوند عزّ و جل نوری باو عطا کند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شود و هیچ کس دشمن نمیدارد خاندان مرا مگر آنکه خداوند در روز قیامت او را از آن نور محروم و محجوب نماید: و در حدیث ۹۴۸ باسنادش از سالم از پدرش از رسول خدا(ص)روایت نمود که فرمود: اکثرکم نورا یوم القیمه اکثرکم حبا لال محمد(ص) ،نورانی ترین شما در روز قیامت آن کسیست که حبّش بآل محمد بیشتر باشد.



---

۱- ۱) -مترجم گوید:چنانچه در کتابش در سورهٔ انعام آیه ۱۲۴ فرمود: اَللّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسالَتَهُ ،خدا داناست که پیامبری و رسالت خود را در کجا و چه کسی قرار دهد.

۲- ۲) -اعراف آیهٔ ۱۲.

۳- ۳) سوره انعام ایه:۱۰۹.

چیز آگاه کرد شما را که چون آن آیات آمد ایمان نخواهند آورد (وَ حَرٰامٌ عَلیٰ قَرْیَهٍ أَهْلَکْنٰاهٰا أَنَّهُمْ لاٰ یَرْجِعُونَ) (1)و حرام است بر اهل قریه ای که آن را هلاک- کردیم که بازگشت نکنند.

و بعضی گویند:که ان لاـ در اینجا در حکم ثبات است و معنایش(لان لا یعلم اهل الکتاب انهم لا یقدرون ان یؤمنوا)است هر آینه اهل کتاب نمیدانند که ایشان قدرت ایمان آوردن ندارند برای آنکه کسی که نداند که قادر نیست نمی داند که قادر است،پس بنا بر این مقصود اینست تا آنکه بدانند که ایشان قدرت دارند که ایمان آورند،پس حایز فضل و ثواب شوند.

و بعضی گویند که معنایش اینست تا آنکه ندانند یهود و نصاری که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و مؤمنین قدرت بر این ندارند پس بتحقیق بدانند که ایشان قدرت بر آن دارند یعنی اگر شما ایمان آوردید چنانچه خدا شما را فرمان داده خداوند از فضلش بشما عطا نماید پس این را اهل کتاب بدانند و خلافش را ندانند و بنا بر این پس ضمیر در یقدرون برای اهل کتاب نیست.

و ابو سعید سیرافی گوید:معنایش اینست براستی که خدا این کارها را به شما میکند تا اینکه جهل اهل کتاب معلوم شود و اینکه ایشان نمیدانند که آنچه را که خداوند از فضلش بشما میدهد اهل کتاب قدرت بر تغییر آن ندارند و نمی توانند آن را از شما زایل کنند،پس در این وجوه نیازی بزایده دانستن(لا) نیست.



---

۱- ۱) -سورهٔ انبیاء آیهٔ ۹۵.

## سورهٔ مجادله

### اشاره

### عدد آيات:

بيست و يك آيه مكى و مدنى اخير و بيست و دو آيه از نظر ديگران.

### اختلاف آن:

در يك آيه (فِى الْأَذَلِّينَ) غير مكّى و مدنى اخير است.

### فضيلت آن:

ابى بن كعب گويد:رسول خدا(ص)فرمود و كسى كه سورهٔ مجادله را- قرائت كند در روز قيامت از حزب اللّه مكتوب شود.

### ترتيب آن:

چون خداوند سبحان سورهٔ حديد را پايان داد بذكر فضل خود بر كسانى كه از بندگانش،بخواهد اين سوره را افتتاح نمود بذكر بيان فضل خدا در اجابت دعوت چنانچه اجابت نمود دعاء آن زن را و فرمود:

سُوْرَةُ المجادَلهُ مَدَنیَهٌ و هی اثنتان و عشرون آیه

## [سوره المجادله (۵۸): آیات ۱ تا ۵]

### اشاره

بِسْمِ اَللّهِ اَلرَّحْمنِ اَلرَّحِیمِ . قَدْ سَمِعَ اَللّهُ قَوْلَ اَلَّتِی تُجادِلُکَ فِی زَوْجِها وَ تَشْتَکِی إِلَی اَللّهِ وَ اَللّهُ یَسْمَعُ تَحاوُرَکُما إِنَّ اَللّهَ سَمِیعٌ بَصِیرٌ (۱) اَلَّذِینَ یُظاهِرُونَ مِنْکُمْ مِنْ نِسائِهِمْ ما هُنَّ أُمَّهاتِهِمْ إِنْ أُمَّهاتُهُمْ إِلاَّ اَللاّئِی وَلَدْنَهُمْ وَ إِنَّهُمْ لَیَقُولُونَ مُنْکَراً مِنَ اَلْقَوْلِ وَ زُوراً وَ إِنَّ اَللّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ (۲) وَ اَلَّذِینَ یُظاهِرُونَ مِنْ نِسائِهِمْ ثُمَّ یَعُودُونَ لِما قالُوا فَتَحْرِیرُ رَقَبَهٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَتَمَاسّا ذلِکُمْ تُوعَظُونَ بِهِ وَ اَللّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ (۳) فَمَنْ لَمْ یَجِدْ فَصِیامُ شَهْرَیْنِ مُتَتابِعَیْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَتَمَاسّا فَمَنْ لَمْ یَسْتَطِعْ فَإِطْعامُ سِتِّینَ مِسْکِیناً ذلِکَ لِتُؤْمِنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تِلْکَ حُدُودُ اَللّهِ وَ لِلْکافِرِینَ عَذابٌ أَلِیمٌ (۴) إِنَّ اَلَّذِینَ یُحَادُّونَ اَللّهَ وَ رَسُولَهُ کُبِتُوا کَما کُبِتَ اَلَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ قَدْ أَنْزَلْنا آیاتٍ بَیِّناتٍ وَ لِلْکافِرِینَ عَذابٌ مُهِینٌ (۵)

ص: ۲۵۹

**ترجمهٔ آیات:**

بنام خداوند بخشانیده مهربان ۱-بتحقیق خدا شنید سخن آن زنی را که مجادله کرد با تو دربارهٔ شوهر خود و شکایت میکرد بخدا و خدا میشنید گفتگوی شما را بدرستی که خدا شنوای بینا است.

۲-آنان که ظهار کنند از شما زنانشان را نیستند آنها مادران ایشان،و نباشند مادران ایشان جز آن زمانی که ایشان را زادند-و ایشان میگویند ناپسندی از گفتار و دروغی را و بدرستی که خدا است در گذرنده آمرزنده.

۳-و آنان که ظهار کنند از زنانشان،پس عود نمایند مر آنچه را که گفتند پس آزاد کردن بنده ای را پیش از آنکه با هم آمیزش کنند اینست آنچه بآن پند داده میشوید و خدا بآنچه میکنید آگاه است.

۴-پس کسی که نیافت پس روزه دو ماه تمام پی در پی است از پیش از آنکه آن دو بهمرسند پس کسی که نتواند(روزه بگیرد)پس اطعام شصت مسکین است این برای آنست که ایمان آرید بخدا و پیامبرش و این حدهای خداست و برای کافران است عذاب پر درد.

۵-براستی که آنان که مخالفت میکنند خدا و رسولش را نگونسار شدند هم چنان که نگونسار گردانیده شدند آنان که پیش از ایشان بودند و به تحقیق فرستادیم آیت های روشن را و برای کافرانست عذاب خوار کننده ای.

**قرائت:**

عاصم(یظاهرون)بضمه یاء قرائت کرده و بتخفیف ظاء و اهل بصره و ابن کثیر(یظهرون)بتشدید ظاء و هاء و فتح یاء خوانده و دیگران(یظاهرون)به

ص:۲۶۰

فتح یاء و تشدید ظاء قرائت کرده و از بعضی از ایشان(ما هن امّهاتهم)به رفع تاء خوانده اند.

### دلیل این قرءات:

ابو علی گوید:ظاهر من امرأته و ظهّر مانند ضاعف و ضعف است،و تاء داخل بر هر یک از آن دو شده،پس تظاهر و تظهّر میگردد و حرف مضارع هم داخل شده یتظاهر و یتظهّر میشود سپس تا در ظاء ادغام میشود برای نزدیک بودن آنها بهم از جهت مخرج،پس بظاهر و یظهّر بفتح یائی که آن حرف- مضارع است برای آنکه آن برای مطاوعه و پذیرفتن است،چنانچه فتحه میدهی آن را در یتدحرج چنانی که آن مطاوع دحرجته فتدحرج است و دلیل رفع در قول او (مٰا هُنَّ أُمَّهٰاتِهِمْ) بدرستی که لغت بنی تمیم است سیبویه گوید:و آن نزدیکترین دو وجه است بقاعده و این جهتش اینست که نفی مانند استفهام است،پس هم چنان که استفهام کلام را از آنچه بر آنست در واجب تغییر نمیدهد شایسته است که نفی هم آن را تغییر ندهد از آنچه بر آنست در واجب و دلیل نصب اینست که آن لغت اهل حجاز و لغت ایشان را گرفتن بهتر است،و بر آن لغت هم آمده ما هذا بشرا.

### لغت:

الاشتکاء:اظهار کردن مصائبی است که بانسان رسیده از مکروهات و دردها و شکایت اظهار صدماتیست که غیر او باو وارد نموده از بدیها.

التحاور:تراجع و آن محاوره و نزاع در سخن است گفته میشود حاوره محاوره یعنی راجعه الکلام و تحاورا سخن را برگردانید و گفتگو کردند،عنتره گوید:

لو کان یدری ما المحاوره اشتکی

و لکان لو علم الکلام تکلّمی

ص:۲۶۱

اگر اسب من میدانست که محاوره چیست شکایت و گله میکردم و هر آینه اگر او سخن مرا میدانست هم کلام من بود.

المحاده:بمعنای مخالفت است و اصل آن از حد و آن منع است و از آن است حدّی که مانع بین دو چیز است،نابغه گوید:

الاّ سلیمان اذ قال الملیک له

قم فی البریه فاحددها عن الفند

مگر سلیمان زمانی که خداوند باو گفت بر خیز در میان آفریده ها،پس محدود کن آن را از دروغ و تکذیب کردن.

الکبت:مصدر است کبت اللّه العدوّ،یعنی او را خوار و پست و هلاک نمود.

## شأن نزول:

ابن عباس گوید:این آیات نازل شده دربارۀ زنی از انصار سپس از خزرج و نامش خوله دختر خویلد است.

قتاده و مقاتل گویند:آن خوله دختر ثعلبه انصاری و شوهرش اوس بن صامت است،و این علّتش این بود که آن زن خوشگل و زیبا بود از جهت بدن پس شوهرش او را دید که در سجدۀ نماز است،پس نسبت باو تحریک شد،و وقتی نمازش تمام شد خواست با او آمیزش کند،پس او امتناع کرد و نگذاشت پس اوس بر او غضب کرد و او مردی بود که زود خشمگین میشد،پس باو گفت:«انت علیّ کظهر امّی»تو برای من مثل پشت ما در منی،سپس پشیمان شد بر آنچه را که گفته بود و ظهار از جمله طلاقهای اهل جاهلیّت بود،و باو گفت من گمان نمیکنم مگر آنکه تو بر من حرام شده ای،پس گفت:نگو این را و بر و نزد پیغمبر(ص)و از آن حضرت سؤال کن،پس گفت من حیا میکنم که از آن حضرت سؤال کنم از این

مسئله،گفت پس مرا واگذار تا سؤال کنم از آن حضرت،گفت برو بپرس،پس خوله خدمت آن حضرت آمد و عایشه مشغول شستن نیمی از سر مبارک آن حضرت بود پس گفت:یا رسول اللّه شوهر من اوس بن صامت با من ازدواج کرد و حال آنکه من زن جوان توانگر و مالدار و صاحب فامیل بودم پس مال مرا خورد و جوانی مرا تباه کرد و فامیل مرا پراکنده نمود و سنّ من بزرگ شد،ظهار کرد مرا و اکنون پشیمان و نادم است،پس آیا راهی هست که مرا با او جمع کند و با من آمیزش کند.

پس فرمود:من نمیبینم تو را مگر که حرام شدی بر شوهرت و دربارهٔ تو چیزی و دستوری بمن نرسیده،پس خوله مرتّب مراجعه به پیامبر(ص)میکرد،و وقتی پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله باو میفرمود حرام شدی بر شوهرت،فریاد میزد و می گفت من بدبختی و نیاز و سختی حالم را بخدا شکایت میکنم بار خدا یا نازل فرما بر زبان پیامبرت.

و این اوّل ظهار در اسلام بود،پس عایشه برخاست تا نصف دیگر سر آن حضرت را بشوید،پس خوله گفت فدایت شوم تأملی در امر من نما ای پیامبر خدا.

پس عایشه گفت:کوتاه کن سخنت و جدالت را آیا نمی بینی صورت و چهره رسول خدا را،و وقتی وحی بر آن حضرت نازل میشد او را مثل بیهوشی دست می داد پس چون وحی تمام شد،فرمود:

شوهرت را بطلب،و بر او تلاوت نمود رسول خدا(ص) قَدْ سَمِعَ اللّٰهُ قَوْلَ الَّتِی تُجٰادِلُکَ فِی زَوْجِهٰا... تا آخر آیات.

عایشه گفت:فرخنده است خدایی که شنوایی او توسعه همه صداها را دارد و میشنود که زنی با پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله مجادله و گفتگو میکند و من در

ص :۲۶۳

کنار اطاق بعضی از سخنان او را میشنوم و برخی را نمیشنوم که خدا نازل فرمود قَدْ سَمِعَ اللّٰهُ...

پس چون این آیات را بر او خواند باو فرمود آیا استطاعت و توان آزاد کردن بنده ای داری؟گفت:در وقتی که همه مال من نابود شده و رقبه برده گران است و من کم مال و تهی دستم،پس فرمود:

آیا توان آن داری که دو ماه پیاپی روزه بگیری؟پس گفت:قسم بخدایا رسول اللّٰه من اگر روزی سه مرتبه نخورم چشمم کم دید میشود و میترسم کور شوم،فرمود:

پس آیا توان آن داری که شصت مسکین را سیر کنی گفت:نه بخدا قسم مگر آنکه مرا بر این کفّاره کمک نمایی،ای پیامبر خدا،فرمود:من تو را به پانزده صاع کمک و یاری میکنم و از خدا میخواهم که بتو برکت دهد،پس رسول خدا«ص» او را پانزده صاع اعانت نمود و دعا کرد برای او پس امر آن زن و شوهر مجتمع شد.

## تفسیر آیات:

### اشاره

(قَدْ سَمِعَ اللّٰهُ قَوْلَ الَّتِی تُجٰادِلُکَ فِی زَوْجِهٰا)

بتحقیق خدا شنید سخن زنی را که دربارۀ شوهرش مجادله با تو میکرد.

ابی العالیه گوید:یعنی مراجعه میکرد بتو در کار شوهرش.

(وَ تَشْتَکِی إِلَی اللّٰهِ)

یعنی و اظهار شکایت میکرد و آنچه از ناراحتی باو رسیده بود ابراز مینمود و میگفت بار خدا یا بدرستی که تو میدانی حال مرا،پس بر من ترحّم کن،زیرا من بچّه ها و دختران خردسالی دارم اگر بچّه ها را به شوهرم واگذارم تلف میشوند و اگر خود نگهدارم گرسنگی خواهند خورد.

(وَ اللّٰهُ يَسْمَعُ تَحٰاوُرَكُمٰا)

و خدا میشنود تخاطب شما و رد و بدل سخن شما را.

(إِنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ)

یعنی میشنود شنیدنی ها را او می بیند دیدنی ها را شنوای بینا کسیست که او بر حالتیست که واجبست برای خاطر آن حالت بشنود شنیدنی ها و ببیند دیدنی ها را و هر گاه یافت شدند و این بر میگردد به اینکه او حی و زنده ابدیست که آفتی باو نیست و نخواهد بود،سپس خداوند سبحان ظهار را مذمت نموده و گفت:

(الَّذِينَ يُظٰاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسٰائِهِمْ)

آن کسانی که ظهار میکنند زنانشان را و میگویند بآنها شما مانند پشتهای مادران ما هستید (مٰا هُنَّ أُمَّهٰاتِهِمْ) یعنی آنهایی را که از همسرانشان و زنانشان مثل مادرانشان قرار میدهند مادران ایشان نیستند.

(إِنْ أُمَّهٰاتُهُمْ إِلاَّ اللاّٰئِی وَلَدْنَهُمْ)

نیست مادرانشان جز آن زنانی که ایشان را زائیده (وَ إِنَّهُمْ) یعنی ظهار کنندگان.

(لَيَقُولُونَ مُنْكَراً مِنَ الْقَوْلِ)

هر آینه میگویند سخن زشتی را که در شرع معروف و مشروع نیست (وَ زُوراً) یعنی سخن دروغ برای آنکه ظهار کننده هر گاه پشت زنش را مثل پشت مادرش قرار داد و حال آنکه چنین نیست دروغ خواهد بود.

(وَ إِنَّ اللّٰهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ)

و براستی که خداوند در گذرنده آمرزنده است از آنها در گذشت و آمرزید ایشان را و فرمان داد آنها را بکفّاره دادن،سپس بیان فرمود خداوند سبحان حکم ظهار را و گفت:

(وَ الَّذِينَ يُظٰاهِرُونَ مِنْ نِسٰائِهِمْ)

یعنی آنهایی که میگویند سخنی را که ما آن را حکایت کردیم (ثُمَّ يَعُودُونَ لِمٰا قٰالُوا) سپس گفته خود را تکرار میکنند.

### اختلاف مفسّرین و فقهاء دربارهٔ تکرار قول

مفسّرین و فقهاء دربارهٔ معنای عود و تکرار اینجا اختلاف کرده اند:

قتاده گوید:آن عزم و تصمیم بر آمیزش با آن زنست،و آن مذهب مالك و ابو حنیفه است.

و بعضی گویند:معنای عود اینست که آن زن با عقد نگهدارد و تعقیب نکند ظهار را بطلاق دادن و این چنین است که هر گاه او ظهار کرد از او پس قطعا قصد حرام کردن آن زن نمود،پس اگر آن بطلاق رسید،پس بتحقیق قبل از تزویج شده و کفّاره ای هم بر او نیست و اگر بعد از ظهار از طلاق دادن ساکت ماند مدّتی که ممکن بود که او را در آن طلاق گوید،پس این ندامت و پشیمانی از اوست بر آنچه شروع کرد و آن عود و برگشت بچیزیست که بر آن بوده،پس در این موقع کفّاره واجبست و آن مذهب شافعی است،و استدلال کرده بر این بآنچه از ابن عباس روایت شده که او تفسیر کرده عود در آیه را بندامت،پس گفت:پشیمان میشوند و برمیگردند بالفت و دوستی.

و فراء گوید:(یعودون لما قالوا و الی ما قالوا و فیما قالوا)معنایش بر می گردند از آنچه را که گفتند گفته میشود عود کرد بآنچه که کرده بود یعنی نقض کرد آنچه را که کرده بود و ممکنست که گفته شود عود کرد بآنچه که کرده بود که می خواست بار دیگر بکند آن را.

ابو العالیه گوید:عود آنست که تکرار کند لفظ ظهار را و آن مذهب اهل ظاهر(ظاهریّه)است و آنها احتجاج کرده اند به اینکه ظاهر لفظ عود دلالت بر تکرار قول میکند.

ابو علی فارسی گوید:در این ظاهری نیست چنانچه ادعاء کرده اند برای اینکه عود گاهی بچیزی میشود که قبلا بر آن نبوده است و بتحقیق آخرت معاد نامیده شده در حالی که کسی در آن نبوده که برگردد بآن و اخفش گوید:تقدیر آیه(و الذین یظاهرون من نسائهم فتحریر رقبه لما قالوا ثم یعودون الی- نسائهم)است،و کسانی که ظهار میکنند زنانشان را پس آزاد کردن برده ای کفّاره آنست برای آنچه که گفتند سپس بر میگردند بسراغ زنانشان یعنی پس بر ذمّه ایشانست آزاد کردن بنده ای برای آنچه تکلّم کردن بآن از ذکر تحریم و تقدیم و تأخیر بسیار است در قرآن.

و امّا آنچه که امامان و پیشوایان هدایت از آل محمّد علیهم السلام فرموده اند پس آن اینست که مراد بعود اراده و قصد آمیزش یا نقض قولیست که گفته است، زیرا که آمیزش برایش جایز نیست مگر بعد از کفّاره و باطل نمیشود حکم قول اوّل او مگر بعد از پرداخت کفّاره.

(فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ)

یعنی پس برایشانست آزاد کردن بنده ای.

(مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّا)

یعنی قبل از آنکه با او مجامعت و آمیزش کند.

و تحریر:اینست که بنده مملوکی را بسبب رهانیدن از قید بندگی و بردگی حرّ و آزاد قرار دهد به اینکه مالک بکسی که در ملک اوست بگوید(انت حرّ).

(ذٰلِكُمْ تُوعَظُونَ بِهِ)

زجاج گوید:یعنی بر این سخت گیری در کفّاره اندرز است برای شما که ظهار را ترک کنید.

(وَ اللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ)

و خدا بآنچه که میکنید آگاه است،یعنی دانای باعمال شماست،پس آنچه اندرز داد شما را از کفّاره ترک نکنید پیش از آمیزش پس شما را بر آن عقوبت و عذاب کند.

(فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّا)

يعنی:پس کسی که نیافت که بنده ای آزاد کند پس بر عهده و ذمّه اوست دو ماه متوالی،و پیاپی پیش از جماع روزه بدارد و تتابع پیش بیشتر فقهاء اینست که دو ماه هلالی پشت سر هم و بدون فاصله روزه بگیرد یا شصت روز تمام روزه بدارد،و اصحاب ما گفته اند که هر گاه او یک ماه روزه گرفت و از ماه دوّم چیزی گر چه یک روز باشد روزه بگیرد پس بدون عذر افطار کند،پس خطا کرده جز آنکه بنا بر آن گذارد و لازم نیست از سر شروع کند و اگر قبل از این افطار کند باید از سر شروع کند و وقتی شروع بروزه کرد و بعضی از آن را گرفت سپس بنده ای یافت بر او لازم نیست که رجوع بآن کند و اگر بر گردد و بنده آزاد کند افضل خواهد بود و عدّه ای از- فقهاء گفته اند که بر او لازم است بر گردد و بنده آزاد کند و قول او:

(فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِيناً)

یعنی کسی که طاقت و توان روزه گرفتن را نداشت برای بیماری یا پیری،پس بر ایشان است سیر کردن شصت فقیر و بینوا برای هر مسکینی نصف صاع نزد اصحاب ما پس اگر قدرت مالی نداشت پس یک مد(ده سیر یا یک کیلو) (ذٰلِکَ) یعنی این کفاره ای که توصیف کردیم واجب فرمود (لِتُؤْمِنُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ) یعنی برای آنکه تصدیق کنید به آنچه را که پیامبر(ص)آورده و تصدیق کنید به اینکه خداوند باو فرمان داده است.

(تِلْکَ حُدُودُ اللّٰهِ)

یعنی آنچه را که توصیف نمود از کفارات در ظهار یعنی آن شرایع خدا و احکام اوست.

(وَ لِلْکافِرِینَ عَذٰابٌ أَلِیمٌ)

یعنی و برای انکار کنندگان و تجاوز کنندگان از حدود خدا عذاب درد آوریست در آخرت.

(إِنَّ الَّذِینَ یُحَادُّونَ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ)

بدرستی که کسانی که مخالفت میکنند

ص :۲۶۸

امر خدا را و عداوت میکنند با پیامبر او.

(کُبِتُوا)

یعنی ذلیل شدند و خوار گردیدند.

(کَمٰا کُبِتَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ)

یعنی چنانچه خوار و ذلیل شدند کسانی که از اهل شرک پیش از ایشان بودند.

(وَ قَدْ أَنْزَلْنٰا آیٰاتٍ بَیِّنٰاتٍ)

یعنی دلیلهای آشکارایی از قرآن و آنچه در آنست از دلیلهای و بیان.

(وَ لِلْکٰافِرِینَ)

و برای کافرین انکار کننده مر آنچه را که نازل کردیم.

(عَذٰابٌ مُهِینٌ)

عذاب و شکنجه خوار کننده است که ایشان را موهون نموده و خوار میکنند،و امّا کلام در مسائل ظهار و فروع آن،پس موضع و جایش کتاب ظهار و کتب فقهیّه است.

ص :۲۶۹

## [سوره المجادله (۵۸): آیات ۶ تا ۱۰]

### اشاره

یَوْمَ یَبْعَثُهُمُ اَللّٰهُ جَمِیعاً فَیُنَبِّئُهُمْ بِمٰا عَمِلُوا أَحْصٰاهُ اَللّٰهُ وَ نَسُوهُ وَ اَللّٰهُ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ شَهِیدٌ (۶) أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اَللّٰهَ یَعْلَمُ مٰا فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ
مٰا فِی اَلْأَرْضِ مٰا یَکُونُ مِنْ نَجْویٰ ثَلاٰثَهٍ إِلاّٰ هُوَ رٰابِعُهُمْ وَ لاٰ خَمْسَهٍ إِلاّٰ هُوَ سٰادِسُهُمْ وَ لاٰ أَدْنیٰ مِنْ ذٰلِکَ وَ لاٰ أَکْثَرَ إِلاّٰ هُوَ مَعَهُمْ أَیْنَ
مٰا کٰانُوا ثُمَّ یُنَبِّئُهُمْ بِمٰا عَمِلُوا یَوْمَ اَلْقِیٰامَهِ إِنَّ اَللّٰهَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ (۷) أَ لَمْ تَرَ إِلَی اَلَّذِینَ نُهُوا عَنِ اَلنَّجْویٰ ثُمَّ یَعُودُونَ لِمٰا نُهُوا عَنْهُ وَ
یَتَنٰاجَوْنَ بِالْإِثْمِ وَ اَلْعُدْوٰانِ وَ مَعْصِیَتِ اَلرَّسُولِ وَ إِذٰا جٰاؤُکَ حَیَّوْکَ بِمٰا لَمْ یُحَیِّکَ بِهِ اَللّٰهُ وَ یَقُولُونَ فِی أَنْفُسِهِمْ لَوْ لاٰ یُعَذِّبُنَا اَللّٰهُ بِمٰا
نَقُولُ حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ یَصْلَوْنَهٰا فَبِئْسَ اَلْمَصِیرُ (۸) یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا إِذٰا تَنٰاجَیْتُمْ فَلاٰ تَتَنٰاجَوْا بِالْإِثْمِ وَ اَلْعُدْوٰانِ وَ مَعْصِیَتِ اَلرَّسُولِ وَ
تَنٰاجَوْا بِالْبِرِّ وَ اَلتَّقْویٰ وَ اِتَّقُوا اَللّٰهَ اَلَّذِی إِلَیْهِ تُحْشَرُونَ (۹) إِنَّمَا اَلنَّجْویٰ مِنَ اَلشَّیْطٰانِ لِیَحْزُنَ اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ لَیْسَ بِضٰارِّهِمْ شَیْئاً إِلاّٰ
بِإِذْنِ اَللّٰهِ وَ عَلَی اَللّٰهِ فَلْیَتَوَکَّلِ اَلْمُؤْمِنُونَ (۱۰)

ص: ۲۷۰

**ترجمهٔ آیات:**

۶-روزی که برانگیزاند تمام ایشان را خدا پس خبر دهند آنها را بآنچه کردند ضبط کرد آن را خدا و فراموش کردند آن را و خدا بر همه چیزها شاهد است.

۷-آیا ندیدی که خدا میداند آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است نباشد هیچ راز سه کس جز آنکه او چهارمین ایشانست و نه پنج کس جز آنکه او ششمین آنهاست و نه کمتر از آن و نه بیشتر جز آنکه او با ایشان است هر جا باشند،پس خبر میدهد آنها را بآنچه کردند روز قیامت براستی که خدا بهر چیزی داناست.

۸-آیا ندیدی آنان را که نهی کرده شدند از راز گفتن پس عود میکنند بآنچه نهی کرده شدند از آن و راز میگویند ببدی و دشمنی و نافرمانی رسول و چون آیند تو را تحیّت گویند تو را بآنچه تحیّت نگفت تو را بآن خدا و میگویند در خود هاشان چرا خدا عذاب نمیکند ما را خدا بآنچه می گوییم بس است آنها را دوزخ که وارد آن میشوند پس بد است آن جای بازگشت.

۹-ای آنان که ایمان آورده اید چون راز با هم گوئید پس راز نگوئید ببدی و گناه و دشمنی و نافرمانی رسول و راز گوئید بخوبی و پرهیزگاری و بپرهیزید از خدا که بسوی او حشر کرده خواهید شد.

۱۰-جز این نیست که این راز گفتن از شیطانست تا غمگین شوند آنان که گرویدند و نیست ضرر رساننده ایشان را بچیزی مگر باذن خدا و بر خدا باید توکل کنند مؤمنان.

**قرائت:**

ابو جعفر تنها(ما تکون)بتاء قرائت کرده و باقی بیاء خوانده اند و یعقوب

ص :۲۷۱

و سهل(و لا اکثر)برفع خوانده و باقی بنصب قرائت کرده اند.

و حمزه و رویس از یعقوب ینتجون و دیگران یتناجون خوانده و رویس نیز فلا تنتجوا قرائت کرده است.

**دلیل:**

ابن جنّی گوید:تذکیر(یعنی مذکّر)خواندن در قول خدا (مٰا یَکُونُ مِنْ نَجْویٰ ثَلاٰثَهٍ) آن وجهی است چون که در اینجا از شیوع و عموم هم جنس بودنست مثل قول تو که می گویی ما جاءنی من امراه و ما حضرنی من جاریه.

و امّا(تکون)با تاء پس برای قصد کردن لفظ تأنیث است حتی مثل آنست که گفته است(ما تکون نجوی ثلاثه)و قول او (وَ لاٰ أَکْثَرَ) برفع معطوف است بر محلّ کلام پیش از دخول من پس بدرستی که قول او (مِنْ نَجْویٰ) در محل رفع است به اینکه آن فاعل(یکون)از(نجوی)است،و نجوی مصدر است مثل دعوی و عدوی و مانند اینست در اینکه آن بر وزن فعلی تقوی است جز اینکه و او در آن تبدیل شده از یاء است،و لام الفعل نیست و چون مصدر بود برای جمع واقع شد بلفظ مفرد در قول خدا (إِذْ یَسْتَمِعُونَ إِلَیْکَ وَ إِذْ هُمْ نَجْویٰ) یعنی ایشان صاحب نجوی هستند.

و قول خدا (مٰا یَکُونُ مِنْ نَجْویٰ ثَلاٰثَهٍ) ابو علی گوید:(ثلاثه)مجرور بودن آن بدو احتمال است:

۱-اینکه مجرور باشد باضافه نجوی بآن مثل آنکه(ما یکون من اسرار ثلاثه الا هو رابعهم)نمیباشد از راز سه نفری مگر آنکه او چهارمین آنهاست یعنی این پوشیده بر او نیست،چنانچه گوید: (أَ لَمْ یَعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ یَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَ نَجْوٰاهُمْ (۱)و ممکنست که ثلاثه مجرور باشد بنا بر صفت بر قیاس قول خدای



---

۱- ۱) -سورهٔ توبه آیهٔ:۷۸.

تعالی (وَ إِذْ هُمْ نَجْویٰ) پس معنا،ما یکون من متناجین ثلاثه باشد نباشد از راز گویان سه نفری.

و امّا النجی پس صـفت است که واقع بر کثرت میشود مثل صـدیق و رفیق و حمیم و مانند آنست غزی و در قرآن است خلصوا نجیا.

۲-و امّا قول حمزه ینتجون و قول دیگران یتناجون پس براستی که یفعلون و یتفاعلون گاهی جاری میشوند بیک طریق و از این جهت گفتند از دو جو او اعتوروا پس واو را تصحیح کردند هر چند که بر صورتی باشد که اعتلال در آن واجبست برای آنکه آن بمعنـای تعـاوروا و تزاوجوا چنـانچه عور و حول صـحیح است برای آنکه بمعنای افعال است و شـهادت میدهـد برای قرائت حمزه گفته پیامبر صلّی اللّه- علیه و آله دربارهٔ علی(ع)زمانی که بعضی اصحاب او گفتند(أ تناجیه دوننا)آیا با او راز می گویی نه با ما فرمود:

ما انا انتجیته بل اللّه انتجاه من با او راز نگفتم بلکه خدا با او راز گفت.

## لغت آیات:

النجوی:آن اسـرار و رازیست که هر یک بیکـدیگری بلند میکند و اصـلش از نجوه بلندی از زمین است،و النجاء بلند برداشـتن گام است در رفتن و النجاه بلند کردن از بلاء است.

## اعراب:

(هُوَ رٰابِعُهُمْ)

مبتـداء و خبر در محلّ جرّ است به اینکه آن صـفت ثلاثه است و می گویی فلان رابع اربعه فلانی چهارمی از چهارتاست وقتی که یکی از چهـار نفر باشـد،و رابع ثلاـثه وقتیست که ثلاثه اربعه باشـد به بودنش با ایشان و بنا بر این جایز است که گفته شود رابع ثلاثه و جایز نیست رابع اربعه برای اینکه در آن معنای

فعل نیست.

حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ

مبتداء و خبر است و (يَصْلَوْنَها) در محلّ نصب است بنا بر حالیّت.

**شأن نزول:**

ابن عباس گوید:نزول قول خدا (أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوىٰ..

...)

دربارۀ یهود و منافقین است که ایشان راز گویی میکردند در میان خود و نگاه بمؤمنان کرده و چشمک میزدند،پس وقتی مؤمنین نجوا و راز گویی ایشان را میدیدند میگفتند نمیبینیم ایشان را مگر آنکه خبری از نزدیکان و برادران ما که برای شبیخون زدن بیرون رفته اند بآنها رسیده که کشته شده یا مجروح گشته یا فرار کرده،پس این خاطره ای در دلهای ایشان شده و آنها را محزون و غمگین مینمود،پس چون این طولانی شد شکایت به پیامبر(ص)نمودند پس ایشان را فرمان داد که دیگر در گوشی نگویند و نجوا ننمایند نزدیک مسلمین پس آنها نپذیرفتند و دست بر نداشتند از این عملشان و تکرار کردند در گوشی گفتنشان را پس آیات مذکوره نازل شد.

**تفسیر:**

سپس خداوند سبحان بیان فرمود وقت این عذاب را و گفت:

(يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللّٰهُ جَمِيعاً)

یعنی روزی که ایشان را محشور میکند بزمین محشر و ایشان را زنده بر میگرداند.

(فَيُنَبِّئُهُمْ بِمٰا عَمِلُوا)

پس خبر میدهد ایشان را بآنچه عمل کردند یعنی خبر میدهد ایشان را و اعلام میکند بآنچه که از گناهان را در دار دنیا مرتکب شدند.

(أَحْصٰاهُ اللّٰهُ)

میشمارد بر ایشان خدا و در پرونده اعمالشان ثبت نموده

ص :۲۷۴

بود (وَ نَسُوهُ وَ اللّهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ) يعنى براستى او ميداند تمام چيزها را از تمام جهات آن چيزى از آن بر او مخفى و پوشيده نخواهد بود و از آنست قول او (شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ) (۱)يعنى دانست كه خدايى جز او نيست،پس خداوند سبحان بيان فرمود كه او ميداند آنچه در عالم ميباشد پس فرمود:

(أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللّهَ يَعْلَمُ مٰا فِي السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي الْأَرْضِ)

آيا نديدى كه به راستى خدا ميداند آنچه در آسمانها و آنچه در زمين است،يعنى تمام معلومات را و خطاب به پيامبر صلّى اللّه عليه و آله است،و مقصود تمام مكلّفين هستند و آن استفهام و معنايش تقرير است،يعنى آيا نميدانى.

و بعضى گويند:آيا نديدى دليلهاى ديدنى را از صنعت او كه دلالت دارد بر اينكه او عالم بتمام معلوماتست.

(مٰا يَكُونُ مِنْ نَجْوىٰ ثَلاٰثَةٍ إِلاّٰ هُوَ رٰابِعُهُمْ)

هيچ سه نفرى نيستند كه با هم راز و در گوشى بگويند مگر آنكه چهارمين آنها خداست بعلم يعنى كه راز آنها نزد او معلوم است چنانچه معلوم است پيش چهارمى كه با ايشانست.

و بعضى گويند:سرائر و رازها آنست كه ميان دو نفر باشد و نجوى و گوشى آنست بين سه نفر باشد.

و بعضى از ايشان گويد:نجوى هر حديث است خواه پنهانى باشد،يا بظاهر و آشكارايى و آن اسم است براى چيزى كه بوسيلۀ او راز گويى ميشود.

(وَ لاٰ خَمْسَةٍ إِلاّٰ هُوَ سٰادِسُهُمْ)

يعنى هيچ پنج نفرى راز گويى نميكنند مگر آنكه او عالم بسرّ و راز ايشانست مثل نفر ششم كه با ايشانست.



---

۱- ۱) -سورۀ آل عمران آيۀ:۱۶.

(وَ لاٰ أَدْنىٰ مِنْ ذٰلِکَ وَ لاٰ أَکْثَرَ إِلاّٰ هُوَ مَعَهُمْ أَیْنَ مٰا کٰانُوا)

و هیچ کمتر از این و یا بیشتر نیست مگر آنکه او با ایشانست هر کجا که باشد یعنی اینکه او عالم به احوال ایشان و تمام متصرّفات ایشان است تنها باشند و یا مجتمع چیزی از آن بر او مخفی و مستور نیست،پس گویا اینکه او با ایشان و تماشاگر کارهای ایشانست و بنا بر این گفته میشود که خدا با انسانست هر کجا که باشد برای اینکه وقتی او عالم و دانای باو بود چیزی بر او مخفی نمیشود از کار او.

بر خردمندان مستور نیست حسن این اطلاق برای آنچه را که در آن است از بیان و اما اینکه خدا با آنها باشد بر طریق مجاورات پس این محال است زیرا که این صفات اجسام است و بتحقیق دلیلهای عقلی و نقلی دلالت دارد بر اینکه ذات مقدّس او متّصف بصفات اجسام نیست.

(ثُمَّ یُنَبِّئُهُمْ بِمٰا عَمِلُوا یَوْمَ الْقِیٰامَهِ)

سپس خبر میدهد ایشان را در روز قیامت باعمالشان.

(إِنَّ اللّٰهَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ)

بدرستی که خداوند بهر چیزی داناست و هیچ چیزی بر او مخفی نیست.

(أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ نُهُوا عَنِ النَّجْویٰ)

آیا نمیدانی حال کسانی که از بیخ گوشی گفتن و راز گویی میان خودشان نزدیک مسلمانها که موجب غم و غصّه آنان شود و آنها را محزون کند نهی شدند و ایشان یهود و منافقین بودند.

(ثُمَّ یَعُودُونَ لِمٰا نُهُوا عَنْهُ)

یعنی سپس بر میگردند و باز تکرار میکنند همان بیخ گوشی گفتن و راز را با یکدیگر بعد از نهی شدن.

(وَ یَتَنٰاجَوْنَ بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوٰانِ)

و راز گویی میکنند بگناه و دشمنی در مخالفت پیامبر(ص)و آن قول خداست (وَ مَعْصِیَهِ الرَّسُولِ) و این برای آنست

که آن حضرت ایشان را نهی از راز گویی در میان مسلمین کرده بودند ولی آنان آن حضرت را معصیت کردند،و ممکنست که معصیت و دشمنی این در گوشی گفتن باشد که بین ایشان جریان داشت برای آنکه آن چیزی بود که موجب ناراحتی و بد حالی مسلمین میشد،و بعضی از آن منافقین و یهود توصیه و سفارش میکردند به دیگران که امر پیامبر را ترک نموده و مخالفت با او نمایند.

(وَ إِذٰا جٰاءُوکَ حَيَّوْكَ بِمٰا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللّٰهُ)

و وقتی که نزد تو میآیند تحیّتی و درودی بتو میگویند که خدا تو را به آن تحیّت نگفته است،و آن چنین بود که یهودیها میآمدند خدمت آن حضرت و میگفتند:السام علیك،و سام بمعنای مرگ است و مسلمین خیال میکردند که ایشان السلام علیك میگویند و پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله عین کلام آنها را بآنها برگردانیده و میفرمود:علیك،یعنی مرگ بر تو باد.

حسن گوید:یهودیها میگفتند،السام علیك یعنی بزودی دینتان شما را خسته و آزرده کرده پس آن را رها میکنید و کسی که گوید السام بمعنای موت و مرگست و آن نابودی زندگیست برفتن آن.

(وَ يَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ)

یعنی بعضی از ایشان به برخی دیگر میگویند.

و بعضی گویند:یعنی ایشان اگر سخن گویند هر آینه این کلام را گویند هر چند که قولی از ایشان نباشد.

(لَوْ لاٰ يُعَذِّبُنَا اللّٰهُ بِمٰا نَقُولُ)

یعنی میگویند اگر این شخص پیغمبر باشد- چنانچه میپندارد پس چرا خدا ما را عذاب نمیکند و چرا دعاء او را دربارهٔ ما مستجاب نمیکند...و قول آن حضرت و علیکم یعنی مرگ پس خداوند سبحان فرمود:

(حَسْبُهُمْ)

یعنی کافیست برای ایشان و بس است برای آنها.

(جَهَنَّمُ يَصْلَوْنَهٰا)

دوزخی که در روز قیامت وارد آن میشوند و در آن می سوزند.

(فَبِئْسَ الْمَصِيرُ)

یعنی و بد است بازگشتگان و سر انجام کار جهنّم و دوزخ است برای آنچه که در آنست از اقسام شکنجه ها و عذابها آن گاه منع فرمود مؤمنین را از مثل این عمل و فرمود:

(يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذٰا تَنٰاجَيْتُمْ فَلاٰ تَتَنٰاجَوْا بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوٰانِ وَ مَعْصِيَهِ الرَّسُولِ)

ای آن کسانی که ایمان آورده اید هر گاه راز گفتید پس راز و بیخ گوشی بگناه و دشمنی و مخالفت با پیغمبر(ص)نگوئید یعنی مانند فعل منافقین و یهود ننمائید (وَ تَنٰاجَوْا بِالْبِرِّ وَ التَّقْوىٰ) یعنی راز بگوئید بکارهای خوب و طاعت،و خوف از عذاب خدا و پرهیزگاری از معصیت خدا.

(وَ اتَّقُوا اللّٰهَ الَّذِی إِلَيْهِ)

و بترسید خدایی را که بسوی جزاء و پاداش او.

(تُحْشَرُونَ)

روز قیامت محشور میشوید.

(إِنَّمَا النَّجْوىٰ مِنَ الشَّيْطٰانِ)

(۱)

یعنی راز گویی منافقین و کفّار بچیزی که موجب ناراحتی مسلمین و غمگین شدن ایشان میشود از وسوسه های شیطان



۱- ۱) -علی بن ابراهیم قمی در تفسیرش در ذیل این آیه نقل نموده و بحرینی هم در تفسیر برهانش از وی باسنادش روایت کرد از ابی بصیر از حضرت صادق علیه السلام که سبب نزول این آیه این بود که حضرت فاطمه(ع)در خواب دید که پیغمبر(ص)عزیمت نمود که باتفاق علی علیه السلام و او و حسن و حسین(ع) از شهر بیرون روند پس همگی بیرون رفته تا از دیوارهای شهر گذشتند،پس بدو راهی رسیدند،پس پیغمبر راه سمت راست را گرفت و رفت تا رسیدند به جایی که در آنجا درخت خرما و آب بود،پس پیغمبر(ص)گوسفندی که در یکی از دو گوشش نقطه های سفیدی بود خریدند و فرمود آن را ذبح کنند پس آن را پخته و خوردند و همگی در آنجا مردند،پس فاطمه(ع)از خواب بیدار شده و میگریست

و بـدعوت و فریب دادن او فعل این راز گویی (لِیَحْزُنَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ لَیْسَ- بِضٰارِّهِمْ شَیْئاً) تا آنکه غمگین نمایـد کسانی را که ایمان آورده اند و حال آنکه راز گویی ایشان زیانی بمسلمین نمیزند.

و بعضــی گوینـد:یعنی کـه شـیطان زیـانی،و خسـارتی بایشـان بچیزی نمیزنـد (إِلاّٰ بِإِذْنِ اللّٰهِ) یعنی مگر بعلـم خـدا،و بعضــی گویند:یعنی:

خداوند برای آنکه سبب آن بامر و اراده اوست،و آن جهاد و خروج ایشان بسوی آنست.

و بعضی گویند:یعنی بامر خدا برای آنکه او الحاق میکند بایشان دردها و بیماریها را عقب آن.

(وَ عَلَى اللّٰهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ)

و بر خدا پس باید مؤمنین توکل نمایند در تمام کارهایشان نه بر غیر او.

و بعضـی گوینـد:مقصود از نجوای آیه خوابهای پریشانی است که انسان آن را در خواب میبینـد،پس او را محزون میکنـد و در خبر عبد اللّه بن مسعود وارد شده که گوید:پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود:هر گاه سه نفر بود،پس نباید دو نفری بدون رفیق سوّم راز گویی کنند زیرا این موجب غم و غصّه او میشود و از ابن عمر روایت شد دو نفر بدون سوّمی راز نگویند.

(۱)

(و نـاراحت بود و به پیغمبر(ص)نگفت و چون صـبح شـد پیغمبر(ص)بـا الاغی آمـده و فاطمه را سوار و علی و حسن و حسـین علیهم السـلام را هم فرمود تا با آنها بیاینـد،پس باتفاق از شـهر خارج شدنـد همانطوری که فاطمه(ع)در- خواب دیده بود،پس چون از دیوارهـای شـهر گذشـتند بـدو راهی رسـیدند پس پیغمبر راه سـمت راست را گرفت چنانچه او در خواب دیـده بود تا رسیدند بجایی که در آن درخت خرما و چشمه آب بود،پس پیغمبر گوسفندی که در یکی از

(۱)

دنبالهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل: گوشهایش نقطه های سفید بود خرید،هم چنان که او دیده بود،پس فرمود آن را کشته و کباب کردند و چون خواستند بخورند که فاطمه(ع)برخاست و به کناری رفت و شروع کرد بگریه کردن از ترس آنکه همگی خواهند مرد،پس پیغمبر (ص)در پی او بجستجو پرداخت تا او را یافت در حالی که او میگریست،پس فرمود دخترم برای چه گریه میکنی؟ پس گفت:یا رسول اللّه دیشب در خواب چنین و چنان دیدم و شما عینا در بیداری نمودید همانطور که من دیدم،پس من دور شدم از شما که منظره مرگ شما را نبینم،پس پیغمبر(ص)برخاست و دو رکعت نماز خواند و با خدا مناجات کرد،پس جبرئیل(ع)نازل شد و گفت: یا رسول اللّه این شیطانی است که باو زها میگویند و اوست که این خواب را بفاطمه القاء کرد و نشان داد و اوست که مؤمنین را در خواب اذیّت میکند به خوابهایی که آنها را مغموم و محزون نماید،پس جبرئیل فرمان داد تا آن شیطان را حضور پیغمبر(ص)آورده و گفت تو این خواب را بفاطمه القاء کردی گفت:بلی ای محمد،پس پیغمبر(ص)سه آب دهان و تف باو انداخت که در سه جای او اثر گذاشت،پس جبرئیل گفت: ای رسول خدا(ص)اگر در خواب دیدی چیزی که موجب ناراحتی تو باشد یا یکی از مؤمنین ببیند،پس بگوید: اعوذ بما عاذت به ملائکه المقربون و انبیائه المرسلون و عباده الصالحون من شر ما رأیت من رؤیای،پناه میبرم بآنچه که فرشتگان مقرّب و پیامبران مرسل و بندگان شایسته خدا بآن پناهنده شدند و سوره مبارکه حمد و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و قل هو اللّه احد خوانده و سه مرتبه بسمت چپ تف کند که مصون از ضرر خواب آشفته و پریشان بماند،پس خدا نازل فرمود آیهٔ مذکوره را، إِنَّمَا النَّجْوىٰ مِنَ الشَّيْطانِ....

## [سوره المجادله (۵۸): آیات ۱۱ تا ۱۵]

### اشاره

يَا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي اَلْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اَللَّهُ لَكُمْ وَ إِذَا قِيلَ اُنْشُزُوا فَانْشُزُوا يَرْفَعِ اَللَّهُ اَلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ اَلَّذِينَ أُوتُوا اَلْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَ اَللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۱۱) يَا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ اَلرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ أَطْهَرُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اَللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۲) أَ أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تَابَ اَللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا اَلصَّلاَةَ وَ آتُوا اَلزَّكَاةَ وَ أَطِيعُوا اَللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ اَللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۳) أَ لَمْ تَرَ إِلَى اَلَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْماً غَضِبَ اَللَّهُ عَلَيْهِمْ مَا هُمْ مِنْكُمْ وَ لاَ مِنْهُمْ وَ يَحْلِفُونَ عَلَى اَلْكَذِبِ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ (۱۴) أَعَدَّ اَللَّهُ لَهُمْ عَذَاباً شَدِيداً إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۵)

### ترجمهٔ آیات:

۱۱-ای آن کسانی که ایمان آوردید چون گفته شود بشما جا وا کنید در- مجالس پس جا وا کنید که جا میدهد خدا شما را و چون گفته شود که بر خیزید پس بر خیزید،تا بلند گرداند خدا آنان را که ایمان آوردند از شما و آنان را که علم به ایشان داده شده مرتبت ها و مقامها و اللّه بآنچه میکنید آگاه است.

۱۲-ای آن کسانی که ایمان آورده اید چون راز گوئید با رسول خدا،پس

مقدّم دارید جلوی رازتان صدقه را آن بهتر است برای شما و پاکیزه تر،پس اگر نیابید پس بدرستی که خدا آمرزنده مهربانست.

۱۳-آیا ترسیدید که مقدّم دارید جلوی راز گفتنتان صدقه را،پس چون نکردید و پذیرفت خدا توبه از شما پس بر پا دارید نماز را و بدهید زکات را و طاعت نمائید خدا و پیامبرش را و خدا آگاه است بآنچه میکنید.

۱۴-آیا ندیدی آنان را که دوست گرفتند گروهی را که غضب کرد خدا بر ایشان نیستند آنها از شما و نه از ایشان و سوگند یاد میکند بر دروغ و ایشان می دانند.

۱۵-آماده کرده خدا برای ایشان عذابی سخت بدرستی که ایشان بد است آنچه میکنند.

### قرائت:

عاصم بتنهایی(فی المجالس)بنا بر جمع خوانده و دیگران(فی المجلس) بنا بر مفرد خوانده اند،اهل مدینه و ابن عامر و عاصم غیر یحیی(قیل انتشروا فانتشروا)بضمه خوانده و باقی از قراء بکسره خوانده اند.

### دلیل:

ابو علی گوید:(فی المجلس)را پنداشته اند:که آن مجلس رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بوده است و هر گاه چنین باشد پس این دلیل افراد است،و ممکنست که جمع باشد بنا بر این که برای هر جالسی مجلسی یعنی مکان نشستن قرار داده شود و مجلس بنا بر اراده عموم باشد مثل قول ایشان که میگویند:

(کثر الدینار و الدرهم)پس شامل میشود بنا بر این تمام مجلس را و مانند آنست قول خدا إِنَّ الْإِنْسانَ لَفِی خُسْرٍ (۱)بدرستی که انسانی هر آینه در زیان و خسران

ص:۲۸۲

۱- ۱) -سورهٔ عصر آیهٔ:۲.

است،و قول(انشزوا)یعنی(قوموا)و انتشز بلندی از زمین است.

شاعر گوید:

تری الثعلب الحولیّ فیها کانّه

اذا ما علا نشزا خصان مجلّل

می بینی روباه یک ساله را در آن که گویا وقتی بزمین بلندی بالا میرود اسب نریست که بر او جل انداخته باشند،و از آنست نشوز زن بر شوهرش،و ینشز و ینشز مثل یعکف و یعکف و یعرش و یعرش.

**لغت:**

التفسح:توسعه دادن در مکانست،تفسح و توسع بیک معناست،و فسح له فی المجلس جا واکرد برای او در مجلس یفسح فسحا و مکان فسیح جای-وسیع است و در صفت پیامبر(ص)آمده که ما بین دو بازویش فسیح بود،یعنی:

دور بود ما بین آنها برای وسعت پشتش.

الاشفاق:بمعنای خوف و رقّت قلب است.

النشوز:بالا رفتن از جایی برفتن از آنست.

**شأن نزول:**

قتاده گوید:اصحاب پیغمبر(ص)در مجلس آن حضرت با هم رقابت میکردند و چون میدیدند کسی نزد آنها میآید خدمت رسول خدا(ص)خود داری میکردند از جا دادن بآن،پس خدا فرمان داد که جا واکنید بعضی برای بعض دیگر هر دو مقاتل گفته اند:که رسول خدا(ص)در صفه در مکان تنگی نشسته بود و آن روز جمعه بود و پیغمبر(ص)مهاجرین و انصار اهل بدر را اکرام می نمود پس گروهی از اهل بدر آمدند که در میان آنها ثابت بن قیس بن شماس بود (و قبلا عدّه ای مبادرت کرده بودند و در مجلس جفت هم نشسته بودند)،پس

آنها در مقابل پیغمبر(ص)ایستاده و گفتند:السلام علیک ایّها النبی و رحمه اللّه و برکاته،پس پیغمبر پاسخ آنها را داد،سپس بر قوم سلام کردند و آنها هم جواب ایشان را دادند،پس بر پای خود ایستادند و منتظر شدند که جا برای آنها باز کنند،پس آنها امساک کرده و جا برای ایشان باز نکردند،پس این عمل زشت جالسین بر پیغمبر(ص)دشوار آمد و بکسانی که از مهاجر و انصار در اطراف او نشسته بودند و اهل بدر نبودند فرمودند فلانی بر خیز و فلانی بلند شو به اندازه نفراتی که در پیش روی او بودند از اهل بدر،پس این عمل پیغمبر بر آنهایی که از مجلسشان بلند کرده بود گران آمده و آثار ناراحتی و کراهت در چهره هایشان نمودار شد،و منافقین بمسلمین گفتند آیا شما نیستید که گمان میکنید صاحب شما(پیامبر)عدالت میکند بین مردم،پس بخدا سوگند عدالت نکرد بر این گروه مردمی را که در مجلسشان نشسته بودند،و دوست داشتند تقرّب و نزدیک بودن به پیامبرشان را،پس آنها را بلند کرد و قومی را بجای آنها نشانید که دیر آمدند و متأخر از ایشان بودند،پس این آیه نازل شد(و امّا) مقاتل بن حیان گوید:قول او که فرمود :يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ- الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا...) .

پس آن نازل شد دربارۀ توانگران و سرمایه داران و جهت آن این بود که آنها میآمدند خدمت پیامبر(ص)و زیاد راز و در گوشی میکردند،پس خداوند سبحان فرمان صدقه داد بآنها که وقتی خواستید با پیغمبر نجوا کنید و رازی بگوئید باید قبلا صدقه ای بدهید،پس چون این را دیدند خودداری کردند از راز گویی،پس آیه رخصت نازل شده حضرت امیر المؤمنین علی(ع)فرمود در قرآن کتاب خدا هر آینه آیه ای میباشد که هیچکس قبل از من بآن عمل نکرده

و بعد از من هم عمل نكند و آن (يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذٰا نٰاجَيْتُمُ الرَّسُولَ.....) براى من دينارى بود آن را فروختم بده در هم پس هر وقت خواستم با پيامبر رازى در ميان بگذارم جلوتر يك در هم دادم،پس آن را آيه اى ديگر نسخ نموده كه ميگويد: (أَ أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوٰاكُمْ صَدَقٰاتٍ) پس آن حضرت(ص) فرمود:

خدا بواسطۀ من تخفيف داد از اين امّت و دربارۀ هيچكس قبل از من و هيچكس بعد از من نازل شد.

ابن عمر گويد:براى على بن ابى طالب سه فضيلت و منقبت بود كه يكى از آنها برايم بود هر آينه محبوب تر بود از شتران سرخ مو نزد من:١-همسرى او با فاطمه ٢-پرچم دارى او روز خيبر ٣-آيۀ نجوى.

مجاهد و قتاده گويند:وقتى نهى از راز گفتن با آن حضرت(ص)شدند مگر آنكه صدقه بدهند هيچكس ديگر با او راز نگفت مگر على بن ابى طالب كه بر او باد بالاترين صلواتها و درودها،پس دينارى آورد و آن را تصدّق داد سپس آيۀ رخصت نازل شد.

### تفسير:

چون خداوند سبحان نهى فرمود از راز گويى براى آنچه در آن از آزار مؤمنين بود در تعقيب و پى امر به جا باز كردن در مجالس فرمود زيرا در ترك آن نيز آزار و اذيّت مؤمنين بود پس فرمود:

(يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذٰا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجٰالِسِ)

اى آن كسانى كه ايمان آورده ايد وقتى بشما گفته شد جا باز كنيد در مجالس.

قتاده و مجاهد گويند:يعنى توسعه دهيد در آن و آن مجلس پيامبر(ص)

ص: ٢٨٥

بود،و بعضی گویند:مقصود تمام مجالس ذکر و دعاست.

(فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللّٰهُ لَكُمْ)

جا دهید یا جا باز کنید خدا شما را جا میدهد پس توسعه دهید خداوند وسیع و گشاده میکند مجالس شما را در بهشت.

(وَ إِذٰا قِيلَ انْشُزُوا)

و وقتی گفته میشود بالا روید و برخیزید و به برادران خودتان جا دهید (فَانْشُزُوا) یعنی این کار را بکنید.

مجاهد گوید:یعنی وقتی گفته میشود شما برخیزید برای نماز و جهاد،پس حرکت کنید و بلند شوید و کوتاهی نکنید.

و بعضی گویند:یعنی و وقتی بشما گفته میشود بالا روید در مجلس و جا باز کنید برای آنان که بعد داخل میشوند پس بروید بالا زیرا که رسول خدا«ص» نزدیک نمیشود و بالا نمیرود مگر باذن خدا و امر او.

عکرمه و ضحاک گفته اند:یعنی و هر گاه مؤذّن ندای نماز میدهد پس فورا برخیزید زیرا چند نفر از مردان بودند که سنگینی و کاهلی میکردند از نماز.

و بعضی گویند:این آیه نازل شده و دربارهٔ قومی که زیاد پیش پیغمبر«ص» توقّف و درنگ میکردند،پس هر یک دوست داشت که او آخرین نفر باشد که از خدمت پیامبر(ص)بیرون رود،پس خداوند فرمان داد ایشان را که بلند شوند و بیرون روند.

(يَرْفَعِ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجٰاتٍ)

ابن عبّاس گوید:خداوند بلند نموده کسانی را که با ایشان علم داده از مؤمنین بر کسانی که علمشان نداده درجه ها و مرتبه هایی.

و بعضی گویند:یعنی تا آنکه بلند کند خدا کسانی از شما را که ایمان آورده اند.

بطاعتشان رسول خدا را درجه ای و کسانی را که علم و دانش داده بفضل علمشان

ص :۲۸۶

و سبقتشان درجه ها و مقامهایی در بهشت.

و بعضی گویند:درجاتی در مجلس پیامبر خدا(ص)پس خدا فرمان داد که علماء را بخودش نزدیکتر بنشانند بالای دست مؤمنین که فاقد علم هستند و و دانشی ندارند تا آنکه معلوم شود مقام علماء بر غیر ایشان و در این آیه دلالتست بر فضیلت علماء و جلالت مقامشان.

و نیز بتحقیق جابر بن عبد اللّه انصاری از آن حضرت روایت نموده که فرمود عالم بر شهید یک درجه فضیلت دارد و شهید بر عابد یک درجه برتری دارد،و فضل پیامبر بر عالم یک درجه است و فضل قرآن بر سائر کلامها و کتابها مثل فضل خدا است بر خلق و آفریده هایش و فضل عالم بر سایر مردم مثل فضل منست بر کمترین امّت،و آن حضرت فرمود:کسی که اجلش برسد در حالی که او طالب علم و دانش جو باشد پس بین او و بین پیامبران درجه ای است.

(وَ اللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ)

و خدا بآنچه که میکنید آگاه است یعنی داناست سپس بار دیگر مؤمنین را خطاب فرموده و گفت:

(يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذٰا نٰاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوٰاكُمْ- صَدَقَةً)

ای آن کسانی که ایمان آورده اید هر گاه خواستید راز گویی کنید با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله پس جلوی رازتان صدقه ای مقدّم بدارید.

یعنی:هر گاه راز گویی با پیامبر کردید پس بیش از آنکه راز بگوئید صدقه ای مقدّم بدارید وارده نموده باین فرمان بزرگداشت پیغمبر(ص)را و اینکه این موجب شود که تصدّق بدهند و از آن مأجور شوند و این تخفیفی از آن حضرت باشد مفسّرین گویند:پس چون نهی از راز گویی شدند تا صدقه بدهند بسیاری از مردم دریغ داشته و خودداری کردند از در گوشی و راز گویی با آن حضرت،پس

هیچکس با آن حضرت راز گویی و نجوی نکرد مگر علی بن ابی طالب علیه السلام (۱)بنا بر آنچه گذشت ذکر آن.

مجاهد گوید:و این فرمان و آیه عملی نشد مگر یک ساعت.

مقاتل بین حیان گوید:چند شب ادامه داشت،سپس نسخ شد به آیهٔ بعدش و صدقه دادن تفویض بایشان شد نه آنکه واجب باشد.

ص :۲۸۸

---

۱ – ۱) -ابو القاسم حسکانی حنفی در شواهد التنزیل ج ۲ ص ۲۳۱ در حدیث: ۹۴۹ باسنادش از مجاهد روایت نموده گوید:آنها نهی از راز گویی و نجوای با پیغمبر(ص)شدند تا تصدّق بدهند پس هیچکس جز علی بن ابی طالب با او راز نگفت اوّل دیناری مقدّم داشت و آن را تصدق داد،پس آیه رخصت نازل شد. و در حدیث ۹۵۰ باسنادش از مجاهد روایت نموده که از نجوی و راز گویی با پیغمبر منع شدند،تا جلوتر صدقه بدهند،پس اوّل کسی که عمل کرد و تصدّق داد علی بن ابی طالب بود سپس با آن حضرت راز گفت و جز او هیچکس این کار را نکرد و پس از آن آیه رخصت آمد. و در حدیث ۹۵۱ باسنادش از مجاهد روایت نموده که علی علیه السلام فرمود:آیه ای در قرآنست که جز من هیچکس عمل بآن نکرده نه قبل از من و نه بعد از من و آن آیه نجوی است برای من دیناری بود آن را بده درهم فروختم پس هر وقت با پیامبر رازی بگویم یک درهم صدقه دادم سپس این آیه نسخ شد. مترجم گوید: این فضیلت را اکثر علماء اهل سنّت مانند حاکم کبیر و طبری و نسایی و- نسفی و ابن ابی شیبه و ابن مغازلی در مناقب و سیوطی و دیگران روایت کرده و حسکانی از ص ۲۳۱ تا ۲۳۴ در شواهد التنزیل دربارهٔ این منقبت بسط کلام داده است. و در تفسیر برهان حدیث مفصّلی از ابن بابویه شیخ صدوق باسنادش از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرانش از علی علیه السلام نقل کرده که مربوط بآیه نجوی و مناقب دیگر مولایمان حضرت امیر المؤمنین(ع)است که مناسب است آن را در اینجا بنگارم:

(ذٰلِکَ)

این صدقه دادن قبل از مناجات و راز گویی با پیامبر(ص)بود.

(خَیْرٌ لَکُمْ)

بهتر است برای شما برای آنکه در آن اداء واجب و تحصیل ثواب است (وَ أَطْهَرُ) یعنی مؤثّرتر است برای شما باجتناب و دوری کردن از گناهان و ترک آن و پاکتر است برای شما پاکیزه میشوید بسبب این صدقه دادن و راز گفتن چنانچه طهارت مقدّم بر نماز شده است.

(فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا)

پس اگر نیافتید چیزی که آن را تصدّق دهید (فَإِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ) پس بدرستی که خدا آمرزنده است میپوشاند بر شما ترک صدقه را (رَحِیمٌ) ترحم میکند بر شما و انعام میکند شما را سپس فرمود:برای نسخ این حکم:

(أَ أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ نَجْوٰاکُمْ صَدَقٰاتٍ)

یعنی آیا ترسیدید از

(۱)

(فرمود:چون کار ابی بکر و بیعت مردم با او تمام شد و مردم نسبت بعلی ابن ابی طالب علیه السلام بیوفایی کرده و حضرت را خانه نشین کردند همواره ابو بکر بآن حضرت اظهار نشاط و خوش رویی میکرد ولی آن حضرت گرفته و ناراحت بود،پس این بر ابو بکر گران آمد و خواست تا او را دیده خلافت را از خود بیرون آورده و عذر خواهی کند که مردم بر من اجتماع کرده و منصب و پست خلافت را بر گردنم گذارده و امر امّت را واگذار بمن نمودند و حال آنکه من رغبت بآن ندارم بلکه بی میل بآن بودم،پس ناگهان بر آن حضرت وارد شده و تقاضای خلوت و مذاکره محرمانه نمود و گفت قسم بخدا،ای ابو الحسن این کار به توطئه من و رغبت و میل من نبوده و من نسبت بآن حریص نیستم و اعتمادی بخودم در آنچه مورد نیاز مردم است ندارم و من نیروی مالی و فامیل زیاد هم ندارم و کسی هم جز من اهلیّت این کار را ندارد،پس چیست که شما در دلتان خاطره ای از من دارید و اظهار کراهت میکنید در اینکه من خلیفه شده ام و بدیده بد بمن نگاه میکنید پس علی علیه السلام باو فرمود: پس چی تو را بر آن داشت که این بارگران را برداری اگر میلی به آن نداری،و حریص بر آن نیستی و اعتمادی بخودت در قیام بآن و نیازمندیهای

(۱)

دنبالهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل: آن نداری. ابو بکر گفت:حدیثی که آن را از رسول خدا شنیدم که فرمود:خدا امّت مرا بر گمراهی جمع نمیکند و من چون اجتماع امّت را دیدم حدیث پیامبر(ص)را- پیروی کردم و نخواستم که اجتماع ایشان بر خلاف هدایت باشد و من افسار اجابت را بدست ایشان دادم و اگر میدانستم که یک نفر تخلّف میکند هر آینه امتناع میکردم. علی علیه السلام فرمود:اما آنچه که از حدیث پیامبر(ص)یاد کردی که (انّ اللّه لا یجتمع امّتی علی ضلال) خداوند اجتماع امّت مرا بر گمراهی نگذارد،آیا پس من از امّت بودم یا نبودم. گفت:آری شما ز امّت هستید و همین طور گروهی که پیروی از تو کردند در امتناع از بیعت مانند سلمان و عمّار و ابو ذر و مقدار و ابن عباده و افرادی که از انصار با او بودند و همگی از امّت بودند. علی علیه السلام فرمود:پس چطور استدلال و احتجاج بحدیث پیامبر صلّی اللّه علیه و آله میکنی و حال آنکه امثال این مردم تخلّف کردند از تو و در میان امّت طعنی و توبیخی نقطه ضعفی برای آنها نیست و نه در صحبت پیامبر و خیر اندیشی-از ایشان تقصیریست. ابو بکر گفت:من نفهمیدم تخلّف آنها را مگر بعد از آنکه امر خلافت با من استوار شد و من ترسیدم اگر از خود بردارم مردم از دین مرتد بشوند و بجان هم افتاده و همدیگر را بزنند پس برگردند بحال کفر و دانستم که تو نیستی کمتر از من در باقی گذاردن ایشان بر ادیانشان. علی علیه السلام فرمود:بس کن و لکن مرا خبر بده از کسی که مستحق این امر است بچه چیز مستحق میشود؟ ابو بکر گفت:بنصیحت و وفاء و رفع سهل انگاری و خوش سلوکی و اظهار عدالت و علم بکتاب و سنّت و فصل خطاب با زهد در دنیا و بی میلی بآن و داد مظلوم را از ظالم گرفتن خواه نزدیک باشد یا دور سپس ساکت شد. پس علی علیه السلام فرمود:تو را قسم بخدا میدهم ای ابو بکر،آیا این

(۱)

دنبالهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل: خصلتها که یاد کردی در تو یافت میشود یا در من موجود است؟ ابو بکر گفت:بلکه در تو است ای ابو الحسن(ع). استیضاح علی(ع)ابو بکر را فرمود:تو را بخدا قسم میدهم آیا تو اوّل اجابت کننده بودی پیامبر(ص) را پیش از همهٔ مسلمین یا من؟ گفت:بلکه تو، فرمود:تو را بخدا قسم میدهم آیا من جانم را در شب غار(و لیله المبیت) فدای پیغمبر کردم یا تو؟گفت:بلکه تو. فرمود:تو را بخدا قسم میدهم آیا ولیّ از خدا با ولایت رسول اللّه در زکاه و صدقه دادن انگشتر برای من است یا تو؟گفت:بلکه برای تو. فرمود:تو را بخدا قسم میدهم آیا مولای برای تو و برای هر مسلمانی بحدیث پیغمبر در روز غدیر منم یا تو گفت:بلکه تو. فرمود:تو را بخدا قسم،آیا با منست وزارت از رسول خدا و مثل هارون از موسی یا تو؟گفت:بلکه تو. فرمود:تو را بخدا قسم،آیا با من و اهل بیت من و فرزندان من پیغمبر با نصاری مباهله کرد یا با تو؟گفت بلکه با تو و اهل تو. فرمود:تو را بخدا قسم،آیا آیهٔ تطهیر دربارهٔ من و اهل من و پسران منست از رجس و پلیدیها یا دربارهٔ تو؟گفت:بلکه برای تو و اهل تو. فرمود:تو را بخدا قسم،آیا من صاحب دعاء پیغمبرم و اهل و فرزندان من روز کساء یا تو؟ گفت:بلکه تو و اهل تو و فرزندان تو. فرمود:تو را بخدا قسم،آیا تویی آن جوانمردی که در روز خندق از آسمان صدا آمد (لا سیف الاّ ذو الفقار و لا فتی الاّ علی) یا منم گفت:بلکه تو. فرمود:تو را بخدا قسم،آیا تویی آنکه خورشید برایش برگشت بوقت نماز پس نماز در وقت خواند و آن گاه پنهان شد یا منم؟گفت:بلکه تو.

(۱)

دنبالهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل: فرمود:تو را بخدا قسم،آیا تویی آنکه اندوه و غصّه پیغمبر(ص)و مسلمین را بکشتن عمرو بن عبد ود بر طرف کرد یا من گفت:بلکه تو. فرمود:تو را بخدا قسم،آیا تویی آنکه رسول خدا او را بعنوان رسالت بسوی پریان فرستاد و اجابت کردند یا من؟گفت بلکه تو. فرمود:تو را بخدا قسم،آیا تویی آنکه پیامبر خدا تطهیر از سفاح نمود از آدم تا پدرت یا من؟گفت:بلکه تو. فرمود:تو را بخدا قسم،آیا منم آنکه پیامبر برگزیده و دخترش فاطمه را باو تزویج نمود؟گفت:خدا بتو تزویج نمود یا من بلکه گفت تو. فرمود:تو را بخدا قسم،آیا منم پدر حسن و حسین دو ریحانهٔ رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله که میفرمود :هذان سیّدا شباب اهل الجنّه و ابوهما خیر منهما یا تو؟گفت بلکه تو. فرمود:تو را بخدا قسم،آیا برادر تو در بهشت با ملائکه پرواز میکند یا برادر من؟گفت:بلکه تو. فرمود:تو را بخدا قسم،آیا من ضمانت کردم و ام رسول خدا را و در موسم حج اعلام کردم که میپردازم یا تو گفت:بلکه تو. فرمود:تو را بخدا قسم،آیا منم آنکه پیامبر دعا کرد در حالی که مرغ کباب شده ای برایش آورده بودند که خدا یا محبوب ترین کس را نزد خودت برسان، تا با من در خوردن این مرغ شرکت کند یا تو؟گفت:بلکه تو. فرمود:تو را بخدا قسم،آیا منم آنکه پیامبر بشارتم داد بقتال ناکثین و قاسطین و مارقین بر تأویل قرآن یا تو؟گفت:بلکه تو. فرمود:تو را بخدا قسم،آیا منم آنکه حاضر شد آخرین سخن رسول خدا را صلّی اللّه علیه و آله و متصدّی غسل و دفن او شد یا تو؟گفت:بلکه تو. فرمود:تو را بخدا قسم،آیا منم آنکه پیامبر(ص)دلالت بر او فرمود بعلم قضاوت و فصل الخطاب بقولش اقضاکم علی،یا تو؟گفت:بلکه تو. فرمود:تو را بخدا قسم،آیا منم آنکه پیغمبر(ص)امر فرمود بر او سلام کنند یا امیر المؤمنین یا تو؟گفت:بلکه تو. فرمود:تو را بخدا قسم،آیا منم آنکه سبقت بخویشاوندی برسول خدا گرفتم

(۱)

یـا تو؟گفت بلکه تو. فرمود:تو را بخـدا قسم،آیـا تویی آنکه خـدا یـک دینار بتو عطا کرد در موقع نیازت بآن و میهمان کردی رسـول خـدا و فرزنـدان او را یـا مـن؟پس ابـو بکر گریسـت و گفت بلکه تـو. فرمـود:تـو را بخـدا قسم،آیـا تـویی آنکه رسـول خدا(ص)تو را بر شانه اش بلند کرد در افکندن بتهای کعبه و شکسـتن آن،تا جایی که اگر میخواست دست بر افق آسـمان زند میرسانیـد یا من؟گفت:بلکه تو. فرمود:تو را بخـدا قسم،آیا تویی آنکه پیغمبر خدا باو فرمود تو صاحب لواء و پرچم منی در دنیا و آخرت یا من گفت:بلکه تو. فرمود:تو را بخدا قسم،آیا تویی آنکه پیامبر دستور داد در خانه او را بمسجد بازگذارند وقتی که فرمـان داد همـهٔ درهـای اصـحابش و اهـل بیتش را ببندنـد،و حلاـل کرد در آن آنچـه خـدا برای او حلاـل کرده بـود یـا مـن؟ گفت:بلکه تو. فرمود:تو را بخدا قسم میدهم آیا تویی آنکه مقدّم داشت پیش از راز گفتن با پیغمبر صدقه را و باو راز گفت یا من؟گفت بلکه تو. فرمود:تو را بخـدا قسم آیـا تویی آنکه رسول خـدا دربـارهٔ او بفـاطمه علیها سـلام فرمود:تو را تزویـج کردم بکسـی که اولین مردم بود در ایمان،و وزین ترین مردم بود در اسـلام یا من؟گفت:بلکه تو. پس مرتبا آن حضرت مناقبی را که خدا برای او قرار داده بود نه برای غیر او میشـمرد؟ ابو بکر اعتراف و اقرار باختصاص آنها با آن حضـرت نموده و میگفت:بلکه تـو و بلکه تو..... پس بـاو فرمود:پس چه چیز تو را مغرور کرد از خـدا و پیـامبرش و از دینش و حـال آنکه تو عـاری هسـتی از آنچه را که اهل دین نیازمند بآنها هسـتند. پس ابو بکر گریسـته و گفت:راست گفتی ای ابو الحسن بمن امروز مهلت بده تا من فکر کنم در آنچه را که از تو شنیدم و در کار خودم. پس علی علیه السلام فرمود:ابو بکر و فکر کن،پس برگشت از نزد

تنگدستی ای توانگران و بخل کردید بصدقه دادن پیش از نجوی و راز گفتنتان و این توبیخ ایشان بود بر ترک صدقه بجهت ترس از تهی دستی و فقر.

(فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تٰابَ اللّٰهُ عَلَيْكُمْ)

و وقتی که این کار را نکردید و خدا توبه و تقصیر شما را پذیرفت.

(فَأَقِيمُوا الصَّلاٰةَ وَ آتُوا الزَّكٰاةَ وَ أَطِيعُوا اللّٰهَ)

پس نماز را اقامه کنید و زکاه را بپردازید و اطاعت کنید خدا را در آنچه که شما را امر نموده بآن و نهی از آن کرده (وَ رَسُولَهُ) یعنی و اطاعت پیامبر او را نیز.

(وَ اللّٰهُ خَبِيرٌ بِمٰا تَعْمَلُونَ)

یعنی خدا دانای باعمال شماست از طاعت و معصیت و خوبی و بدی،پس پاداش میدهد شما را بآن سپس فرمود:

(۱)

(دنبالۀ پاورقی از صفحات قبل: آن حضرت و با خود خلوت کرد و کسی را رخصت ملاقات نداد تا شب و عمر در بین مردم رفت و آمد میکرد وقتی شنید ابو بکر با علی علیه السلام خلوت کرده پس ابو بکر شب خوابید و در خواب رسول خدا(ص)را دید که در مکان خودش نشسته،پس برخاست تا بر آن حضرت سلام کند حضرت صورتش را برگردانید پس ابو بکر گفت:آیا فرمانی دادی که من اطاعت نکردم؟ فرمود:جواب سلام تو را بدهم در حالی که تو دشمنی کردی با ولیّ خدا و رسول او برگردان حق را باهلش،پس گفت:کیست اهل آن؟فرمود:همان که تو را استیضاح کرد(علی)گفت:یا رسول اللّٰه برگردانیدم بر او بفرمان شما و از خواب بیدار شد و گریست و بعلی علیه السلام گفت:دستت را دراز کن با تو بیعت کنم و امر را تسلیم و تفویض بتو نمایم. فرمود:بر و مسجد و مردم را خبر بده بآنچه بین من و تو گذشت و آنچه در خواب دیدی و خود را از خلافت خلع کن،پس بیرون آمد و در راه بعمر برخورد و جریان را مشروحا باو گفت،پس عمر او را از این عمل منع کرد و نگذاشت که کنار رود.

(أَ لَمْ تَرَ)

آیا ندیدی ای محمّد (إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْماً غَضِبَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ) کسانی را که دوست شدند قومی را که خدا غضب کرد بر ایشان.

قتاده و ابن زید گویند:مقصود بآن قومی از منافقین میباشند که با یهود رابطه دوستی بر قرار کرده و اسرار مؤمنین را افشاء میکردند پیش آنها،و با آنها اجتماع میکردند بر بدگویی کردن از پیامبر و مؤمنین.

(مٰا هُمْ مِنْكُمْ وَ لاٰ مِنْهُمْ)

یعنی ایشان نه از مؤمنین هستند در دین و ولایت و نه از یهود.

(وَ يَحْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ)

یعنی و سوگند بدروغی میخورند که ایشان نفاق نکردند (وَ هُمْ يَعْلَمُونَ) و حال آنکه ایشان میدانند که از منافقین هستند.

(أَعَدَّ اللّٰهُ لَهُمْ عَذٰاباً شَدِيداً)

آماده نموده خدا برای ایشان عذاب سختی را در آخرت.

(إِنَّهُمْ سٰاءَ مٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ)

یعنی براستی که عملی است عمل ایشان که نفاق و دوستی با دشمنان خدا باشد .

ص :۲۹۵

## [سوره المجادله (۵۸): آیات ۱۶ تا ۲۲]

### اشاره

اِتَّخَذُوا أَيْمانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اَللّٰهِ فَلَهُمْ عَذابٌ مُهِينٌ (۱۶) لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوالُهُمْ وَ لاٰ أَوْلاٰدُهُمْ مِنَ اَللّٰهِ شَيْئاً أُولٰئِكَ أَصْحابُ اَلنّٰارِ هُمْ فِيهٰا خٰالِدُونَ (۱۷) يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اَللّٰهُ جَمِيعاً فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمٰا يَحْلِفُونَ لَكُمْ وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلىٰ شَيْءٍ أَلاٰ إِنَّهُمْ هُمُ اَلْكٰاذِبُونَ (۱۸) اِسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ اَلشَّيْطٰانُ فَأَنْسٰاهُمْ ذِكْرَ اَللّٰهِ أُولٰئِكَ حِزْبُ اَلشَّيْطٰانِ أَلاٰ إِنَّ حِزْبَ اَلشَّيْطٰانِ هُمُ اَلْخٰاسِرُونَ (۱۹) إِنَّ اَلَّذِينَ يُحَادُّونَ اَللّٰهَ وَ رَسُولَهُ أُولٰئِكَ فِي اَلْأَذَلِّينَ (۲۰) كَتَبَ اَللّٰهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلِي إِنَّ اَللّٰهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ (۲۱) لاٰ تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ اَلْيَوْمِ اَلْآخِرِ يُوٰادُّونَ مَنْ حَادَّ اَللّٰهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ كٰانُوا آبٰاءَهُمْ أَوْ أَبْنٰاءَهُمْ أَوْ إِخْوٰانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولٰئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ اَلْإِيمٰانَ وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَ يُدْخِلُهُمْ جَنّٰاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهٰارُ خٰالِدِينَ فِيهٰا رَضِيَ اَللّٰهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ أُولٰئِكَ حِزْبُ اَللّٰهِ أَلاٰ إِنَّ حِزْبَ اَللّٰهِ هُمُ اَلْمُفْلِحُونَ (۲۲)

ص: ۲۹۶

### ترجمهٔ آیات:

۱۶-سوگندهای خود را سپری گرفتند و از راه خدا باز داشتند پس برای ایشان شکنجه ای خوار کننده است.

۱۷-اموالشان و فرزندانشان از عذاب خدا چیزی را از ایشان هرگز بر طرف نمیکند این گروه ملازمان دوزخند ایشان در آنجا همواره میمانند.

۱۸-«ای رسول بخاطر بیاور»روزی را که خدا همه ایشان را زنده می کند،پس برای خدا سوگند یاد میکنند چنان که برای شما قسم میخوردند و ایشان میپندارند که بر چیزی هستند آگاه باشید که ایشان جدّا خود دروغگویانند.

۱۹-شیطان بر ایشان غلبه کرده در نتیجه ذکر خدای تعالی را از یاد ایشان ببرد،این گروه سپاه شیطانند آگاه باشید که سپاه شیطان خود- زیانکارانند.

۲۰-البتّه آنان که با خدا و فرستاده او مخالفت میکنند آن گروه در سلک خوارترین(مردم)میباشند.

۲۱-قطعا خدای تعالی نوشته است که من و فرستادگانم پیروز میشویم زیرا که خدا توانای عزّتمند است.

۲۲-گروهی را که بخدا و روز بازپسین ایمان آورده باشند نیابی که با مخالف خدا و پیامبر او دوستی کنند و اگر چه آن مخالفان پدرانشان یا پسرانشان یا برادرانشان یا خویشاوندانشان باشند،خدا ایمان آن گروه را در دلهای ایشان نوشته است،و ایشان را بنور ایمان نیرو داده و ببوستانهایی در آورد که از زیر(قصرها و درختان)آن نهرها روانست در حالی که همواره در آنجا می مانند خدا از ایشان خوشنود است و ایشان نیز از او خوشنود باشند،این گروه

ص: ۲۹۷

سپاه خدایند بدانید که سپاه خدا قطعا خود رستگارانند.

### قرائت:

محمد بن حبیب شمونی از اعشی از ابی بکر(او عشیراتهم)بنا بر جمع خوانده و باقی(او عشیرتهم)بنا بر مفرد خوانده اند و در شواذ قرائت حسن- اتخذوا ایمانهم بکسر همزه آمده و روایت بعضی از ایشان از عاصم(کتب) بضمّهٔ کاف(فی قلوبهم الایمان)برفع رسیده است.

### دلیل:

کسی که(ایمانهم)خوانده مضاف را حذف کرده،یعنی(اتخذوا اظهار ایمانهم جنه)و کسی که کتب فی قلوبهم الایمان خوانده،پس او بنا بر حذف مضاف گرفته یعنی کتب فی قلوبهم علامه الایمان، و کسی که اسناد فعل را بفاعل داده پس برای تقدّم ذکر اسم است بر این و دلالت میکند بر آن قول او و ایّدهم بروح منه (۱)و تأیید میکند ایشان را بر وحی از خودش.

### لغت:

الجنّه:سپریست که از بلا نگه میدارد و اصل آن ستر است و از آنست زره و سپر.

الاستحواذ:بمعنای استیلاء و غلبه بر چیز است بسهیم شدن بر آن و اصل آن از حاذ یحوذه حوذا مثل حازه یحوزه حوزا است.

### تفسیر:

آن گاه خداوند سبحان یاد نمود تمام خبر از منافقین را و فرمود:

(اتَّخَذُوا أَیْمانَهُمْ)

گرفتند سوگندهایی را که بآن قسم میخوردند (جُنَّهً) یعنی سپر و پناهگاهی برای خود که بوسیلهٔ آن از خود دفع تهمت و بد گمانی را



---

۱- ۱) -در ضمن آیهٔ ۲۲ همین سوره.

نماینـد وقتی از ایشـان شـک و تردیـدی ظاهر شـد (فَصَـدُّوا) پس منع کردنـد خودشان و غیر خودشان را (عَنْ سَبِیلِ اللّهِ) از راه خدایی که آن حق و هدایت بود.

(فَلَهُمْ عَذابٌ مُهِینٌ)

پس برای ایشانست عذابی که موهون و خوار،و زیانکار کند ایشان را.

(لَنْ تُغْنِیَ عَنْهُمْ أَمْوالُهُمْ)

هرگز بینیاز نکند ایشان را اموالی که جمع کردند آن را (وَ لا أَوْلادُهُمْ) و مستغنی نکند ایشان را اولادی که بجا گذاردند.

(مِنَ اللّهِ شَیْئاً أُولئِکَ أَصْحابُ النّارِ هُمْ فِیها خالِدُونَ)

از خدا چیزی، ایشانند اصحاب آتش که برای ابد در آن خواهند بود.

(یَوْمَ یَبْعَثُهُمُ اللّهُ جَمِیعاً فَیَحْلِفُونَ)

روزی که خدا همه آنها را مبعوث- خواهد نمود،پس قسم میخورند برای خدا.

(کَما یَحْلِفُونَ لَکُمْ)

چنان که برای شما قسم میخوردند در دنیا به اینکه ایشان بر آن بودند آن حق است.

(وَ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلی شَیْءٍ)

و خیال میکردنـد که ایشان چیزی هسـتند یعنی منافقین خیال میکننـد در دنیا که ایشان هـدایت شـده انـد برای آنکه در آخرت شکها زائل میشود.

حسـن گویـد:در قیـامت موقفهـایی اسـت یـک موقـف و پاسـگاهی اسـت کـه در آن قبـاحت و زشـتی دروغ بخـوبی شـناخته میشود،پس آن را در آن وامیگذارند و یک پاسـگاه است که در آن مانند بیهوشان میشوند پس سـخن میگویند بزبان کودکان دروغ و غیر دروغ و خیال میکننـد که ایشان بر چیزی هسـتند در این مکانی که به دروغ قسم میخورنـد (أَلا إِنَّهُمْ هُمُ الْکاذِبُونَ) آگاه باشید که ایشان در ایمان و گفتارشان در دنیا دروغگو بودند.

و بعضی گویند:یعنی این گروه زیانکارانند چنانچه گفته میشود دروغ بود گمانش یعنی ناامید شد.

(اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطانُ)

یعنی مسلّط شد بر ایشان شیطان و غلبه کرد بر آنها برای زیاد پیروی کردن آنها از وی.

(فَأَنْساهُمْ ذِكْرَ اللّهِ)

پس فراموش کردند یاد خدا را تا آنکه نترسیدند از خدا و او را یاد نکردند (أُولئِكَ حِزْبُ الشَّيْطانِ) ایشانند لشکر شیطان.

(أَلا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطانِ هُمُ الْخاسِرُونَ)

بدانید که لشکر شیطان و زیان کارانند که بهشت را ضرر کرده و بدل آن آتش بر ایشان حاصل میشود.

(إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ)

بدرستی که کسانی که مخالفت با خدا و رسول او میکنند یعنی مخالفت در حدود او مینمایند و سخت گیری میکنند او را ایشان منافقین هستند.

(أُولئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ)

آن گروه در ردیف خوارترین مردمند،پس هیچ کس دلیل تر و خوارتر از ایشان در دنیا و آخرت نیست.

عطاء گوید:اراده نموده ذلّت در دنیا و زیان در آخرت را.

(كَتَبَ اللّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلِي)

یعنی خدا در لوح محفوظ نوشته که من پیامبرانم همگی پیروز و غالب هستیم و حال آنکه ننوشتند پس چاره ای نیست جز اینکه جاری کرده باشد قول را مجرای قسم،پس جواب گوید او را بجواب قسم.

حسن گوید:هرگز پیامبری را امر بجهاد و پیکار با دشمن ننمود مگر آنکه پیروز شد امّا در حال یا ما بعد و آینده.

و قتاده گوید:خداوند کتابی نوشت پس امضاء فرمود که هر آینه من و پیامبرانم پیروز خواهیم بود و ممکن است که معنی این باشد،خدا حکم نمود که البتّه من

و پیامبرانم غالب و پیروز خواهیم بود،بدلیلها و برهانها هر چند که ممکن است بعضی از ایشان در جنگ مغلوب شوند.

(إِنَّ اللّٰهَ قَوِیٌّ عَزِیزٌ)

براستی که خدا نیرومند پیروز است،یعنی پیروزمندی است غالب بر کسی که نزاع کند با اولیاء او و روایت شده که مسلمین چون دیدند که خدا چگونه روستاها و شهرها را برای آنها مگشاید گفتند هر آینه البتّه خدا برای ما کشور روم و فارس را هم فتح میکند،پس منافقین گفتند آیا گمان میکنید که کشور فارس و روم هم مانند بعضی از روستاهاست که بر آنها غالب و پیروز شدید؟پس خدای تعالی این آیه را نازل نمود،سپس فرمود:

(لاٰ تَجِدُ قَوْماً یُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ یُوٰادُّونَ مَنْ حَادَّ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ)

نمی یابی قومی را که ایمان بخدا و روز قیامت آورده باشند دوست بدارند کسانی را که مخالفت با خدا و پیامبر او میکنند و مقصود اینست که دوستی کفار با ایمان جمع نمیشود و مراد بآن موالاه و دوستی در دینست.

(وَ لَوْ کٰانُوا آبٰاءَهُمْ أَوْ أَبْنٰاءَهُمْ أَوْ إِخْوٰانَهُمْ أَوْ عَشِیرَتَهُمْ)

هر چند که پدرانشان یا فرزندانشان یا برادرانشان یا خویشاوندانشان باشد،یعنی و اگر چه خویشاوندی ایشان با آنها نزدیک باشد،پس آنها دوستی نمیکنند با آنها وقتی که مخالف آنها باشند در دین.

### شأن نزول:

بعضی گفته اند:که این دربارهٔ حاتب بن ابی بلتعه نازل شده وقتی که نامه نوشت باهل مکّه که آنها را از آمدن رسول خدا بسوی آنها بترساند و پیامبر«ص» این امر را مخفی داشته بود،پس چون او را بر این خیانت ملامت و سرزنش نمود گفت:خانواده من در مکّه بودند دوست داشتم که آنها را برای حقّ و منّتی که بر

اهل مکّه دارم در ایمنی صیانت قرار داده باشم.

سدی گوید:دربارهٔ عبد اللّه بن ابی و پسرش عبید اللّه بن عبد اللّه نازل شده و این پسر نزد پیغمبر(ص)بود پس پیغمبر(ص)آبی نوشید،پس عبید اللّه گفت سؤر و باقی مانده از آب را بگذار تا بپدرم بدهم شاید خدا دل او را پاک کند پس پیغمبر(ص)باو داد پس برای عبد اللّه بن ابی آورد،پس گفت این چیست گفت پیش مانده و بقیّه آب رسول خداست برای تو آورده ام تا بیا شامی تا شاید خدا قلبت را پاک کند پس(آن منافق)گفت چرا ادرار و بول مادرت را نیاوردی برایم،پس عبید اللّه برگشت نزد پیغمبر(ص)و گفت اجازه بده تا او را بکشم فرمود نه بلکه مدارا و مهربانی با او کن،سپس خداوند سبحان فرمود:و گفت (أُولٰئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمٰانَ) حسن گوید:آن گروهند که در دلهای ایشان ایمان ثبت شده بآنچه که از الطاف با ایشان شده،پس مانند مکتوب و نوشته شده است.

ابو علی فارسی گوید:در قلوبشان علامت و نشانهٔ ایمان نوشته شده،و معنایش اینست که آن علامت و داغ و نشانه است برای فرشتگانی که آنها را می بینند و میفهمند که ایشان مؤمنین هستند چنانچه دربارهٔ کفار فرموده (وَ طَبَعَ اللّٰهُ عَلىٰ قُلُوبِهِمْ) (۱)و نوشته است خدا بر قلوب ایشان علامتی را که میداند کسی که آن را مشاهده کند از فرشتگان که آن نوشته بر قلب اوست.

(وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ)

زجاج گوید:یعنی تقویت میکند ایشان را بنور ایمان و دلالت میکند بر آن قول او وَ كَذٰلِكَ أَوْحَيْنٰا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنٰا مٰا كُنْتَ تَدْرِي- مَا الْكِتٰابُ وَ لاَ الْإِيمٰانُ (۲)و همچنین ما وحی کردیم بسوی تو روحی از امر خود

ص:۳۰۲

---

۱- ۱) -سوره توبه آیه ۹۳.

۲- ۲) سورهٔ شورا آیهٔ ۵۲.

را که نبودی تو بدانی که کتاب چیست و ایمان کدام است.

و بعضی گویند:معنایش اینست،و تقویت کرد ایشان را بنور حجّتها و برهانها تا آنکه هدایت بحق شده و عمل بآن کردند.

ربیع گوید:یعنی تقویت کرد ایشان را بقرآنی که آن حیات و زنده بودن دلهاست از نادانی.

و بعضی گویند:تأیید کرد ایشان را بجبرئیل در بسیاری از مواطن و جنگها که یاری میکرد ایشان را و دفاع مینمود از ایشان.

(یُدْخِلُهُمْ جَنّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها رَضِیَ اللّهُ عَنْهُمْ)

و داخل میکند ایشان را ببوستانهایی که جاریست از زیر قصرها و درختان آنها نهرهایی برای ابد در آن خواهند بود خوشنود است خدا از ایشان به سبب اخلاصی که در طاعت و عبادت از ایشان بود.

(وَ رَضُوا عَنْهُ)

و آنها هم از او راضی و خوشنودند بسبب ثواب و بهشت.

و بعضی گویند:راضی هستند از او بقضاء و تقدیر خدا بر ایشان در دنیا پس آن را مکروه نداشتند.

(أُولئِکَ حِزْبُ اللّهِ)

آن گروهند لشکر خدا و یاران دین او و دعوت کنندگان خدا بندگان او را.

(أَلا إِنَّ حِزْبَ اللّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ)

الا کلمۀ تنبیه است،یعنی:بدانید که لشکر خدا و اولیاء او ایشانند رستگاران و نجات یافتگان و ظفریافتگان بآرزوی خودشان میباشند .

ص :۳۰۳

## سورهٔ حشر

### اشاره

(مدنی است)

### آیات آن:

باتفاق مفسرین و قاریان ۲۴-آیه است.

### فضیلت آن:

ابی بن کعب گوید:پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود:کسی که سوره حشر را بخواند باقی نماند بهشتی و نه دوزخی و نه عرشی و نه کرسی و نه حجابی و نه هفت آسمان و نه زمین های هفتگانه و نه حشره ای و نه بادی و نه پرونده و نه درختی و نه جنبنده ای و نه خورشید و ماهی و نه فرشتگان مگر آنکه صلوات بر او فرستاده و استغفار برای او کنند و اگر آن روز و شبش بمیرد شهید مرده است.

و از ابی سعید مکاری از حضرت ابی عبد اللّه صادق علیه السلام روایت شده که فرمود کسی که وقت شب شود سورهٔ الرحمن و حشر را قرائت کند خداوند

ص :۳۰۴

فرشته ای را بخانه او پاسدار و موکّل فرماید تا با شمشیر کشیده اش او را پاسبانی کند تا صبح شود.

### تفسیر و ترتیب آن:

چون خداوند سبحان سوره مجادله را پایان داد بذکر حزب شیطان و حزب خدا این سوره را افتتاح نمود بشکست دادنش حزب شیطان را و آنچه که به ایشان رسید از زیان و ذلّت بیرون شد نشان،و یاری کردن حزب خودش از اهل ایمان را پس گفت:

بِسْمِ اللّٰه الرَّحمٰنِ الرَّحِيم سُوْرَةُ الحَشْرِ مَدَنِيَّةٌ وَ هِیَ اربْعٌ وَ عَشِرُونَ ايهً

### [سوره الحشر (۵۹): آیات ۱ تا ۵]

#### اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . سَبَّحَ لِلّٰهِ مٰا فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی اَلْأَرْضِ وَ هُوَ اَلْعَزِيزُ اَلْحَكِيمُ (۱) هُوَ اَلَّذِی أَخْرَجَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ اَلْكِتٰابِ مِنْ دِيٰارِهِمْ لِأَوَّلِ اَلْحَشْرِ مٰا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ مٰانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اَللّٰهِ فَأَتٰاهُمُ اَللّٰهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَ قَذَفَ فِی قُلُوبِهِمُ اَلرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَ أَيْدِی اَلْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يٰا أُولِی اَلْأَبْصٰارِ (۲) وَ لَوْ لاٰ أَنْ كَتَبَ اَللّٰهُ عَلَيْهِمُ اَلْجَلاٰءَ لَعَذَّبَهُمْ فِی اَلدُّنْيٰا وَ لَهُمْ فِی اَلْآخِرَةِ عَذٰابُ اَلنّٰارِ (۳) ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اَللّٰهَ وَ رَسُولَهُ وَ مَنْ يُشَاقِّ اَللّٰهَ فَإِنَّ اَللّٰهَ شَدِيدُ اَلْعِقٰابِ (۴) مٰا قَطَعْتُمْ مِنْ لِينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهٰا قٰائِمَةً عَلىٰ أُصُولِهٰا فَبِإِذْنِ اَللّٰهِ وَ لِيُخْزِيَ اَلْفٰاسِقِينَ (۵)

ص: ۳۰۵

## ترجمهٔ آیات:

بنام خداوند بخشایندهٔ مهربان ۱-آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است خدا را بپاکی یاد کرد و او عزّتمندی درست کردار است.

۲-اوست آن خدایی که آنان را که نگرویدند از اهل کتاب در نخستین راندن ایشان از خانه های خویش بیرون کرد شما مؤمنان گمان نداشتید که ایشان بیرون روند و ایشان نیز میپنداشتند که قلعه های ایشان بازدارنده ایشانست،پس خدا از آنجا که گمان نمیبردند بدیشان بیاورد و خدا در دلهایشان ترس را بیفکند خانه های خود را با دستهای خود و دستهای مؤمنان ویران میکردند،پس ای صاحبان دیدگان عبرت گیرند.

۳-اگر نه آن بود که خدا برای ایشان بیرون شدن را نوشته بود،البتّه ایشان را در دنیا شکنجه میداد و در سرای دیگر برای ایشان شکنجهٔ آتش است ۴-این بسزای آنست که ایشان با خدا و فرستاده وی مخالفت کردند و هر که با خدا مخالفت بکند پس خدا سخت انتقام است.

۵-هر درخت خرمایی را که بریدید یا آنها را ایستاده بر ریشه های خود بازگذاردید،پس بفرموده خدا بود تا بیرون روندگان از دائره فرمان را خوار گرداند.

## قرائت:

ابو عمرو(یخرّبون)با تشدید خوانده و باقی(یخربون)با حاء ساکنه وراء خفیفه بدون تشدید قرائت کرده اند.

و در شواذ طلحه بن مصرف(یشاقق)اللّه با دو قاف بنا بر اظهار مثل آنکه

ص :۳۰۶

در سورهٔ انفال است خوانده است.

**دلیل:**

گفته میشود خرب الوضع و اخربته و خربته،اعشی گوید:(و اخربت من ارض قوم دیارا)خراب کردم از زمین قومی خانه ها را،و از ابی عمرو حکایت شده که اخراب مکان را خراب گذاردن و تخریب ویران کردنست.

**لغت:**

الحشر:جمع شدن مردم است از هر ناحیه ای و از آنست حاشره و مأموری که مردم را باداره مالیات جمع میکند.

الجلاء:انتقال از خانه و شهر و وطنهاست برای آمدن بلاء(چون وباء و غیره)گفته میشود جلا القوم عن منازلهم جلاء،بیرون رفتند و منتقل شدن مردم از منازلشان بیرون شدنی،و اجلیتهم اجلاء بیرون کردم ایشان را بیرون کردنی اللینه:نخله و درخت خرماست و اصل آن از لون است واو قلب بیاء شده.

برای کسره ما قبلش و جمع آن لیان است.

امرأ و القیس گوید:

و سالفه کسحوق اللیان

اضرم فیها الغوی السعر

و جلوی گردنش در سرخی مثل شاخه های درخت خرما بود که آتش در آن افکنده شود و مشتعل گردد.

و ذو الرمّه گوید:

طراق الخوافی واقع فوق لینه

بذی لیله فی ریشه یترقرق

پرهای ریزی که واقع است بالای درخت خرما و نخله از پرنده(کروان)که در شب میخواند و خوش صدا است در پرش درخشندگی است.

ص:۳۰۷

شاهد این بیت و بیت جلوتر لیان و لینه است که مقصود درخت خرما و نخیل است.

پس لینه نوعی از درخت خرما یعنی قسمتی از آنست،و بعضی گفته اند آن از لیّن و نرمی است،برای نرمی و لطافت میوه اش.

### اعراب:

(مانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ)

حصونهم مرفوع است بقول او مانعتهم برای آنکه اسم فاعل جاری مجرای خبر انّ شده،پس ما بعد آن مرفوع میشود.

### شأن نزول:

مجاهد و قتاده گویند:سوره حشر دربارهٔ بیرون کردن بنی النضیر از یهودیان مدینه نازل شده که بعضی از آنها بخیبر رفته و برخی هم بشام هجرت کردند و این هم چنان بود که وقتی پیامبر(ص)داخل مدینه شدند بنی النضیر با آن حضرت مصالحه کردند و پیمان بستند بر اینکه با آن جناب جنگ نکنند و با او هم پیکار با دیگران نکنند(نه له باشند و نه علیه)پس آن حضرت از ایشان پذیرفت پس چون پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله جنگ بدر را نمود و بر مشرکین پیروز شد گفتند بخدا قسم که اوست پیامبری که ما صفات او را در تورات یافته ایم پرچمی بر او وارد نشود و چون جنگ و غزوهٔ احد را نمود و مسلمین فرار کردند در شک و تردید افتاده و پیمان را شکسته و نقض عهد کردند پس کعب بن اشرف یهودی سوار شد با چهل نفر از یهودیان سواره بمکّه آمده و نزد قریش آمدند و قسم خوردند برای آنها و پیمان بستند با ایشان بر اینکه بکلمهٔ واحده و بدون اختلاف بر علیه محمّد(ص)پیامبر باشند،پس ابو سفیان با چهل نفر از قریش و کعب با چهل نفر از یهود وارد مسجد الحرام شده و بین پرده ها و پوشش کعبه و کعبه با

یکـدیگر پیمـان محکم بسـتند سـپس کعب بن اشـرف و یـارانش بمـدینه برگشـتند و جبرئیل علیه السـلام بآنچه که کعب و ابو سفیان با هم پیمان بسته بودند خبر داد و فرمان داد بقتل کعب بن اشرف،پس محمد بن مسلم انصاری که برادر رضاعی او بود او را کشت...

محمـد بن اسـحاق گوید:پیامبر خدا(ص)بسوی بنی النضـیر رفت که اسـتقامت جوید از ایشان در دیه و پول خون دو مقتولی از بنی عامری که عمرو بن امیه ضمری آن دو را کشته بود و میان بنی النضیر و بنی عامر پیمان و قسم بر قرار بود،پس چون پیغمبر آمد نزد ایشان که اسـتعانت جوید در دیه گفتند بلی ای ابو القاسم ما تو را اعانت کنیم بآنچه که دوست داری سـپس بعضی از آنها با برخی دیگر خلوت کرده و تبانی کردند و گفتند:

شما این مرد را باین سادگی و بیـدفاعی پیـدا نخواهیـد کرد این رسول خدا است که در کنار دیواری از خانه های شـما نشسـته است،پس گفتنـد کیست آن مردی که بر بـام این خانه رود و سـنگ(بوقلتان)را بر سـر او انـداخته و او را بکشـد،و رسول خـدا صلّی اللّه علیه و آله با چند نفر از اصحابش بودند پس خبر آسمانی به آن حضرت رسید که مردم یهود چه نقشه ای دارند پس برخاست آن حضرت و به- اصحابش فرمود:

حرکت نکنید و برگشت بمدینه و چون آمدن پیغمبر(ص)بتأخیر افتاد اصحاب او برخاستند که آن حضرت بیایند،پس مردی را دیدنـد که از مدینه می آید از وی پرسـیدند،گفت من آن حضـرت را دیدم وارد مدینه شد پس اصـحاب پیامبر(ص) آمدند تا بآن حضرت رسیدند پس نقشه ای را که یهود طرح کرده بودند بآنها خبر داد و فرمان داد پیامبر خدا(ص)بمحمّد بن مسلمه که کعب بن اشرف را به

قتل رساند.

پس محمـد بن مسـلمه باتفاق سـلكان بن سـلامه و سه نفر ديگر از بنى الحارث بيرون آمدند و پيامبر هم در پى آنان آمد و در محلّى بانتظار آنها نشـست،پس محمـد بن مسـلمه با رفقايش تا نزديك قصـر كعب آمـده و رفقايش در كنار ديوارى نشانيده و فرياد زد اى كعب،پس كعب آگاه شد صدا را شنيد و گفت تو كيستى گفت من برادرت محمد بن مسلمه هستم آمدم تا از تو چنـد درهمى وام بگيرم زيرا كه محمـد از ما صـدقه مطالبه ميكنـد و ما پول نـداريم،گفت:من بتو قرض نميـدهم مگر با رهن و گرويى.

گفت:من وثيقه و گرويى آوردم پـائين بيـا و بگير و كعب زنى گرفته بـود و همـان شب بـا او عروسـى و آميزش كرده بود بـاو گفت من نميگـذارم پائين بروى براى اينكه من در اين صـدا اثر خون و سـرخى خون ميبينم،پس كعب بحرف او گوش نـداد و بيرون آمد پس محمد بن مسـلمه با او معانقه كرد و دست بگردن او انداخت و با هم صحبت كنان قدم زده تا از قصر دور شده و بصـحرا آمدند،پس محمّد سـر كعب را گرفت و رفقايش را صدا زد و كعب فرياد زد و صدايش را زنش شنيد و داد و فرياد كرد تا بنى النضـير صدايش را شـنيده و بيرون دويده و بسوى او آمده و او را كشته ديدند،و محمّد و يارانش بسلامت بر گشته نزد پيامبر(ص)رسـيدند،پس چون صـبح طالع شد پيغمبر(ص)اصـحابش را از كشـته شدن كعب خبر داد پس همگى خوشـحال شـده و فرمـان داد پيـامبر بجنـگ بنى النضـير و حركـت بسـوى، ايشـان را،پس مردم حركـت كرده و آمدنـد تـا بر آنهـا فرود آمدنـد،پس بنى- النضـير در قلعهٔ خود متحصّن شدنـد پس رسول خـدا(ص)فرمان داد كه درختان خرماى آنها را قطع كننـد و آتش بر آن افكندند،پس آنها فرياد زدند اى محمّد شما

ص:۳۱۰

بودی که از فحشاء نهی میکردی،پس برای چه درختان ما را قطع میکنی و میسوزانی پس خدا نازل فرمود: (مٰا قَطَعْتُمْ مِنْ لِینَةٍ أَوْ تَرَکْتُمُوهٰا قٰائِمَةً عَلیٰ أُصُولِهٰا) آنچه که شما قطع کردید از درخت خرما یا آن را بر ریشه باقی گذاردید و آنست بویره در گفته و شعر حسان بن ثابت انصاری:

و هان علی سراه بنی لوّی

حریق بالبویره مستطیر

و آسانست بر سربازان فرزندان لوّی(بن غالب)سوزانیدن درختان خرمای بلند و دراز بسبب گودالهای آتش و بویره تصغیر بوره و آن گودال آتش است.

و ابن عباس گوید:پیغمبر(ص)محاصره فرمود آنها را تا آنکه رسید بجایی که ناچار شدند که هر چه پیامبر میخواهد بدهند،پس مصالحه فرمود با ایشان بر اینکه خونشان ریخته نشود و از زمین و منازلشان بیرون روند و اینکه به سمت اذرعات شام کوچ کنند و برای هر سه نفری از ایشان یک شتر و یک مشک آب قرار داد،پس حرکت بسوی اذرعات و اریحای شام نمودند مگر دو خانواده آل ابی الحقیق و آل حی بن اخطب که آنها بخیبر پیوستند و طائفه ای از ایشان هم بحیره ملحق شدند و ابن عباس این سوره را سوره بنی النضیر مینامید.

و از محمد بن مسلمه روایت شده که پیامبر خدا(ص)او را بسوی بنی النضیر فرستاد و فرمان داد باو که ایشان را در مدّت سه شب تبعید کند و از محمد بن اسحاق روایت شده که تبعید بنی النضیر در موقع برگشتن پیغمبر(ص)از جنگ احد بود و فتح بنی قریظه در موقع برگشتش از جنگ احزاب و میان آن دو سال- فاصله بود،و زهری گوید:که تبعید بنی النضیر شش ماه بعد از حادثه جنگ بدر و پیش از جنگ احد بوده است.

ص :311

### تفسیر آیات:

### اشاره

(سَبَّحَ لِلّٰهِ مٰا فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ)

تفسیرش (در سورهٔ حدید گذشت).

(هُوَ الَّذِی أَخْرَجَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتٰابِ)

اوست آن خدایی که تبعید کرد و بیرون نمود آنهایی را که از اهل کتاب کافر شدند،یعنی یهود بنی النضیر را از خانه هایشان به اینکه مسلّط نمود مؤمنین را بر ایشان و فرمان داد پیامبرش را به بیرون کردن ایشان از منازلشان و قلعه هایشان و وطنشان (الاوّل الحشر).

### اوّل حشر کجاست؟

مفسّرین دربارهٔ آن اختلاف کرده اند:

۱-ابن عباس و زهری و جبائی گویند:تبعیدشان بشام بود و در روز- قیامت هم یهود محشور بشام میشوند چنانچه در دنیا اوّل تبعید بآنجا شدند سپس مردم دیگر نیز در روز قیامت محشور بزمین شام میشوند و این حشر دوّم است.

ابن عباس گوید:پیامبر بایشان فرمود بیرون روید گفتند بکجا فرمود بزمین محشر.

بلخی گوید:یعنی باوّل تبعیدگاه برای اینکه ایشان اوّل کسی بودند که از اهل ذمّه از جزیره العرب تبعید و اخراج شدند آن گاه برادرانشان از یهود رانده شدند تا آنکه در بلاد عرب دو دین جمع نشود(دین اسلام و دین یهود) یمان بن رباب گوید:جز این نیست که(اوّل الحشر)فرمود:برای آنکه خداوند

ص: ۳۱۲

در اوّل مرتبه ای که پیامبرش با آنها جنگ کرد فتح و ظفر نصیب پیامبرش نمود.

(مٰا ظَنَنْتُمْ أَنْ یَخْرُجُوا)

یعنی گمان نکردید ای مؤمنین که ایشان از منازل خودشان و دژهایشان بیرون روند برای شدّت شوکتشان.

(وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ مٰانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللّٰهِ)

یعنی بنی النضیر گمان کردند که دژها و قلعه های آنها برای استحکامش مانع میشود ایشان را از سلطنت خدا و نزول عذاب بایشان بر دست رسول خدا که در آن متحصّن شده و سلاحهای جنگی در آن مهیّا ساختند.

(فَأَتٰاهُمُ اللّٰهُ)

یعنی پس آمد ایشان را امر خدا و عذاب او (مِنْ حَیْثُ لَمْ یَحْتَسِبُوا) از جایی که خیال آن را نمیکردند که بر ایشان وارد شود چون در پیش خود فکر میکردند که موانع و اسبابی که آنها آماده کرده اند ایشان را مصون داشته و مانع از نفوذ دیگرانست،خداوند سبحان امتناع ایشان را از رسول اللّه امتناع از خود قرار داد.

(وَ قَذَفَ فِی قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ)

و انداخت خدای سبحان در دلهای ایشان ترسی بکشته شدن بزرگشان کعب پسر اشرف (یُخْرِبُونَ بُیُوتَهُمْ بِأَیْدِیهِمْ وَ- أَیْدِی الْمُؤْمِنِینَ) حسن گوید:یعنی ویران میکردند خانه های خودشان را از داخل تا راه فراری پیدا کنند لکن ایشان خراب میکردند بهترین منازل خود را که مبادا نصیب مسلمین شود و مؤمنین از خارج خراب میکردند تا آنکه بایشان رسیده و دستگیرشان کنند.

زجاج گوید:که معنای خراب شدن بدست مؤمنین اینست ایشان آن را در معرض خرابی میگذاردند.

و بعضی گویند:که ایشان با دست خود منازلشان را خراب میکردند بسبب

نقض عهد و شکستن پیمان و با دست مؤمنین ویران میکردند بوسیلهٔ جنگ و کشتار (فَاعْتَبِرُوا یٰا أُولِی الْأَبْصٰارِ) یعنی پند بگیرید ای صاحبان خرد و بینش و اندیشه کنید و نگاه کنید در آنچه بر ایشان نازل شد و معنای اعتبار تأمّل در کار است تا بسبب آن بشناسد چیز دیگری را از جنس آن،و مقصود اینست که بسبب این استدلال کنند بر صدق پیامبر،زیرا که وعده داد مؤمنین را که خدا بزودی ایشان را وارث دیار و اموال ایشان میگرداند بدون کشتار و جنگ کردن،پس آن طور که خبر داده بود واقع شد،پس آن آیه دلالت بر نبوّت و پیامبری آن حضرت دارد،و دلیلی در آیه نیست بر صحّت و درستی قیاس در شریعت برای آنکه- اعتبار از قیاس در چیزی نیست برای آنچه که ما یاد نمودیم و برای اینکه راهی برای اهل قیاس(چون ابو حنیفه و پیروانش)نیست بسوی علم بترجیح و هیچ یک از دو گروه نمیدانند علّت اصل را برای دیگری،پس بدرستی که علّت ربا پیش یکی از آن دو گروه کیل و پیمانه کردن یا کشیدن و سنجش و جنس است،و نزد دیگری طعم و جنس دراهم و دنانیر است چون آن دو جنس قیمتهاست،و دیگران چیزهای دیگر گفته اند و اینها از اعتبار نیست زیرا راهی بمعرفت و شناسائی بآن نیست.

(وَ لَوْ لاٰ أَنْ کَتَبَ اللّٰهُ عَلَیْهِمُ الْجَلاٰءَ)

و اگر نبود حکم و فرمانی بر ایشان که آواره و دور از دیارشان شوند و نقل از منازلشان نمایند و منتقل از وطنشان شوند.

(لَعَذَّبَهُمْ فِی الدُّنْیٰا)

هر آینه ایشان را عذاب میکرد بعذاب بیچارگی و بدبختی یا کشته شدن و اسیر گشتن چنانچه با بنی قریظه چنین شد برای آنکه خدای تعالی میدانست که بدرستی هر یک از دو امر(کشته شدن و اسیری یا آواره و در بدر شدن آنان را)در مصلحت یکسان و بی تفاوتند و تقدیر او به تبعید

شدن آنها سبقت گرفته بود.

(وَ لَهُمْ فِی الْآخِرَهِ)

و برای ایشان در آخرت با بیرون رفتن از وطنشان.

(عَذابُ النّارِ)

عذاب و شکنجه آتش است چون یک نفر از ایشان ایمان نیاوردند.

و بعضی گویند:بدرستی که این مطلب مشروط باصرار و لجاجت آنها و ترک توبه است.

(ذٰلِکَ)

یعنی این بلایی که بسر ایشان آوردیم برای اینست.

(بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللّٰهَ)

که ایشان مخالفت با خدا و پیامبر او نمودند،سپس تهدید نمود و بیم داد هر کسی را که اقتدا بآنان کند و راه آنها را در مخالفت خدا و رسول او پیش گیرد پس گفت:

(وَ مَنْ یُشَاقِّ اللّٰهَ)

و کسی که مخالفت با خدا کند.

(فَإِنَّ اللّٰهَ شَدِیدُ الْعِقابِ)

پس بدرستی که خدا عقوبتش سخت است معاقبه میکند ایشان را بر مخالفتشان سخترین عقاب را.

(مٰا قَطَعْتُمْ مِنْ لِینَهٍ)

مجاهد و ابن زید گویند:نه بریدید و قطع نکردید شما از درختان سودمند خرما را از اقسام خرماها.

ابن عباس و قتاده گویند:هر درخت خرمایی را غیر از خرمای فشرده و غیر مرغوب.

(أَوْ تَرَکْتُمُوهٰا قٰائِمَهً عَلیٰ أُصُولِهٰا)

یا واگذار دید آن را بریشهٔ خود پس قطع نکردید آن را و نکندید از ریشه.

(فَبِإِذْنِ اللّهِ)

یعنی پس بامر خداست تمام اینها برای شما جائز است خدا میداند آن را و بشما اذن داده تا آنکه خوار و ذلیل کند بدین وسیله

ص: ۳۱۵

دشمنانش را.

(وَ لِيُخْزِيَ الْفاسِقِينَ)

و برای آنکه رسوا و بد نام کند فاسقین از یهود را و توهین کند به ایشان بدین وسیله برای آنکه وقتی آنها دشمن خود را دیدند که در اموالشان حکومت میکند،این بر ایشان خفّت و خواری و ذلّت است.

ص :۳۱۶

## [سوره الحشر (۵۹): آیات ۶ تا ۱۰]

### اشاره

وَ مٰا أَفٰاءَ اَللّٰهُ عَلىٰ رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمٰا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَ لاٰ رِكٰابٍ وَ لٰكِنَّ اَللّٰهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلىٰ مَنْ يَشٰاءُ وَ اَللّٰهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۶) مٰا أَفٰاءَ اَللّٰهُ عَلىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ اَلْقُرىٰ فَلِلّٰهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي اَلْقُرْبىٰ وَ اَلْيَتٰامىٰ وَ اَلْمَسٰاكِينِ وَ اِبْنِ اَلسَّبِيلِ كَيْ لاٰ يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ اَلْأَغْنِيٰاءِ مِنْكُمْ وَ مٰا آتٰاكُمُ اَلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مٰا نَهٰاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اِتَّقُوا اَللّٰهَ إِنَّ اَللّٰهَ شَدِيدُ اَلْعِقٰابِ (۷) لِلْفُقَرٰاءِ اَلْمُهٰاجِرِينَ اَلَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيٰارِهِمْ وَ أَمْوٰالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اَللّٰهِ وَ رِضْوٰاناً وَ يَنْصُرُونَ اَللّٰهَ وَ رَسُولَهُ أُولٰئِكَ هُمُ اَلصّٰادِقُونَ (۸) وَ اَلَّذِينَ تَبَوَّؤُا اَلدّٰارَ وَ اَلْإِيمٰانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هٰاجَرَ إِلَيْهِمْ وَ لاٰ يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حٰاجَةً مِمّٰا أُوتُوا وَ يُؤْثِرُونَ عَلىٰ أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كٰانَ بِهِمْ خَصٰاصَةٌ وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولٰئِكَ هُمُ اَلْمُفْلِحُونَ (۹) وَ اَلَّذِينَ جٰاؤُ مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اِغْفِرْ لَنٰا وَ لِإِخْوٰانِنَا اَلَّذِينَ سَبَقُونٰا بِالْإِيمٰانِ وَ لاٰ تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنٰا غِلاًّ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنٰا إِنَّكَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ (۱۰)

### ترجمهٔ آیات:

۶-و آنچه خدا از ایشان برسول خویش باز گردانید پس بر(تحصیل)آن هیچ اسبی نتاختید و نه شتری و لکن خدا فرستادگانش را بر هر که بخواهد مسلّط میگرداند و خدا بر همه چیز تواناست.

ص: ۳۱۷

۷-و آنچه خدا از اموال اهل قریه ها بر فرستاده خویش باز گردانید،پس آن از آن خدا و رسول وی و نزدیکان و یتیمان و تهیدستان و ره گذر بی مال از خاندان رسولست تا آن اموال میان توانگران دست بدست نگردد و آنچه پیغمبر بشما بدهد پس آن را بگیرید و آنچه شما را از آن باز داشت،پس باز ایستید و از- خدا بترسید زیرا که خدا سخت مجازات است.

۸-برای مهاجران که از سراهای خویش و اموال خود بیرونشان کردند در حالی که بخشش و خشنودی خدای را میطلبند و خدا و فرستاده وی را یاری می کنند این گروه رستگارانند.

۹-و آنان که پیش از هجرت مهاجران در سرای هجرت و ایمان جای گرفتند کسانی را که بسوی ایشان هجرت کردند دوست میدارند و از غنائمی که بمهاجرین میدهند در دلهای خویش حسدی نمی یابند و آنها را از بخل نفس نگاه دارند،پس آن گروه ظفر یافتگانند.

۱۰-و آنان که از پس ایشان آمدند میگویند پروردگارا ما را و پدرانمان را که بایمان بر ما سبقت گرفتند بیامرز و در دلهای ما نسبت به آنانی که ایمان آورده اند کینه ای جای مده پروردگارا،حقّا تو خدای مهربان و بخشاینده ای.

**قرائت:**

ابو جعفر(کیلا تکون)با تاء قرائت کرده(دوله)را با رفع و دیگران با یاء و (دوله)را با نصب خوانده اند.

**دلیل:**

ابن جنّی گوید:بعضی از مفسرین و قاریان فرقی میان دوله با فتح و دوله با ضمّه نمیگذارند،و بعضی فرق گذارده دوله با فتحه را برای حکومت و سلطنت

ص: ۳۱۸

میداند و دوله با ضمّه را برای ملک و مال و(تکون)در اینجا از(کان)تامّه است یعنی تا دولتی واقع نشود و یا دولتی بوجود آورد(و بین الاغنیاء)را اگر خواستی صفت دولت باشد و اگر هم خواستی متعلّق بخود(دوله)باشد یغنی دست بدست اغنیاء و توانگران باشد،و اگر هم خواستی متعلّق بخود(تکون)باشد یعنی دولتی میان توانگران شما بوجود نیاید،و اگر هم خواستی(تکون)را از (کان)ناقصه قرار بده و(بین)را خبر از آن و اوّلی بهتر است،و معنایش این است:تا اینکه واقع نشود دولتی یا بر آن یعنی باز گردانیده شده از نزد خدای منّان.

**لغت:**

الفیء:بر گردانیدن ما یملک و موجودی مشرکین است بر مسلمین به مالک کردن خدا ایشان را و بنا بر آن چیزی که شرط در آن شده،گفته میشود فاء یفیء فیئا هر گاه برگردد،و افائه انا علیه یعنی من رد کردم و برگردانیدم آن را بر او.

الایجاف:بمعنای ایضاع آن سیر دادن با اسب یا شتر است از باب و جف یجف و جیفا و آن حرکت کردن بجوش و خروش است،پس ایجاف ناراحتی در سیر و رفتن است.

الرکاب:شتر است.

الخصاصه:تنگدستی و نیاز،و اصلش اختصص،و آن مال خصوصی انسان است،پس مثل آنست که انسان منفرد و تنها شده از آنچه که محتاج باوست.

و بعضی گویند:اصل آن فرجه و شکاف است،بماه گفته میشود از شکاف و لای ابر ظاهر شد(بدا من خصاص الغیم)یعنی از شکاف و لای آن و از آنست:

(الخص البیت من القصب)وقتی که در آن شکافی باشد.

و الشح:و بخل هر دو یکی بمعنای امساک است.

و برخی گفته اند:شح بخل با حرص است.

**شأن نزول:**

ابن عباس گوید:نازل شد آیه (مٰا أَفٰاءَ اللّٰهُ عَلىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرىٰ...) در اموال کفّار اهل قراء و روستاهای بنی قریظه و بنی النضیر و آن دو در مدینه بودند و فدک و آن بر سه میلی مدینه بود و خبیر و دهات عرینه و ینبع بود خدا آن را برای پیامبرش قرار داد که در آن آن طوریکه میخواهد حکم کند و عمل نماید و خبر داد که تام آنها برای اوست پس عدّه ای گفتند آیا آن را تقسیم نمیکنید پس آن آیات نازل شد.

و بعضی گویند:آیۀ اوّلی بیان اموال بنی النضیر تنهاست برای قول خدا (وَ مٰا أَفٰاءَ اللّٰهُ عَلىٰ رَسُولِهِ مِنْهُمْ...) و آیۀ دوّمی بیان اموالیست که بدون- جنگ و کشتار بدست آمده.

و بعضی گویند:هر دو تای آن یکیست و آیۀ دوّم بیان مالیست که خدا در آن اوّل یاد نموده و انس بن مالک گوید:برای بعضی از صحابه سه گوسفند پخته شده ای هدیه داده شد و او در فقر و تهی دستی بود،پس او برای همسایه خود فرستاد،پس او بدیگری هدیه کرد تا نه(۹)دست گشت سپس بر گشت بهمان اوّلی پس نازل شد (وَ یُؤْثِرُونَ عَلىٰ أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ کٰانَ بِهِمْ خَصٰاصَةٌ) .

و از ابن عباس روایت شده که گفت:پیامبر خدا(ص)در روز بنی النضیر بانصار فرمود:اگر خواستید که از اموالتان و منازلتان تقسیم کنید بمهاجرین و با آنها در این غنیمت شریک باشند و اگر نخواستید که مال خودتان باشد و چیزی از این غنیمت برای شما نباشد،پس انصار گفتند:بلکه ما تقسیم میکنیم با ایشان

ص:۳۲۰

از اموال و منازلمان و غنائم هم مال ایشان باشد،ما شریک نمیشویم آنها را پس این آیه نازل شد (وَ یُؤْثِرُونَ عَلیٰ أَنْفُسِهِمْ...) .

و بعضی گویند:که این آیه دربارۀ هفت نفری که در روز جنگ احد تشنه شدند پس آبی آوردند که فقط برای یک نفر کافی بود که رفع عطش و تشنگی کند پس او گفت:بفلانی بده که از من تشنه تر است و دوّمی گفت بفلانی برسانید که از من تشنه تر است تا هفت نفر و همگی مردند و هیچ یک از آنها نیاشامید پس خداوند سبحان ایشان را ستود و فرمود (یُؤْثِرُونَ عَلیٰ أَنْفُسِهِمْ...) .

و بعضی گویند:این آیه دربارۀ مردی نازل شده که نزد پیغمبر(ص)آمده و گفت یا رسول اللّه مرا طعامی دهید که گرسنه ام پس پیامبر فرستاد پیش زوجات-و همسرانش پس نزد آنها چیزی نبود پس فرمود کیست این را امشب میهمان کند پس مردی از انصار او را میهمان نموده و بمنزلش برد و در خانه اش غذایی جز قوت و غذای دختر کش نبود،پس آن را نزد میهمان گذارده و چراغ را خاموش کردند و زن بلند شد و دخترک را خوابانید و شروع کردند هر دو زبان خود را گردانیدن و مچ و مچ کردن برای میهمان پیغمبر خدا(ص)و او خیال کرد که میزبانها با او غذا میخورند تا وقتی که میهمان سیر شد و آنها گرسنه خوابیدند پس چون صبح شد و خدمت پیغمبر(ص)رسیدند پیامبر بآنها نگاه کرد و ت بسم نمود و آیه را تلاوت کرد.

ابو علی گوید:و امّا آنچه ما آن را باسناد صحیح از ابی هریره روایت- کردیم اینست که این داستان میهمانی و خوابانیدن کودک و خاموش کردن چراغ مربوط بحضرت علی و فاطمه علیهما السلام است (۱).



---

۱- ۱) -مترجم گوید:روایتی را که ابو علی طبرسی در متن اشاره نموده حسکانی حنفی درج ۲ ص ۲۴۶ شواهد التنزیل نقل نموده در حدیث ۹۷۰ گوید:

(۱)

دنبالهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل: خبر داد ما را ابو عبد اللّه شیرازی با سفارش از ابو هریره گوید: مردی آمد نزد پیغمبر از گرسنگی شکایت کرد،پس پیامبر نزد همسرانش فرستاد و آنها گفتند جز آب چیزی نزد ما نیست،پس فرمود: کیست امشب از این مرد پذیرایی کند،پس علی علیه السلام فرمود:من یا رسول اللّه،پس نزد فاطمه(ع)آمد و جریان را گفت،پس آن حضرت گفت پیش ما جز غذای کودک نیست،و لکن ما میهمان را بر خود و کودک ترجیح میدهیم،و ایثار میکنیم،پس علی فرمود:فاطمه جان تو بچّه را بخوابان و من چراغ را- خاموش میکنم برای میهمان،پس خاموش نمود و بمیهمان فرمود:غذا بخور و میهمان با کمال اشتها و میل غذا خورد و آنها گرسنه خوابیدند،پس چون صبح شد خدا دربارهٔ آنها نازل فرمود آیهٔ: (وَ یُؤْثِرُونَ عَلیٰ أَنْفُسِهِمْ...) را. و در حدیث ۹۷۱ باسنادش از مجاهد از ابن عباس روایت نموده دربارهٔ قول خدا: وَ یُؤْثِرُونَ عَلیٰ أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ کٰانَ بِهِمْ خَصٰاصَةٌ ،گوید نازل شد دربارهٔ علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام. محدّث بحرینی در تفسیر برهان ص ۳۱۷ گوید:شیخ طوسی در کتاب امالیش باسنادش از ابو هریره عین روایت حسکانی و ابو علی را یاد نموده که آیهٔ مذکوره دربارهٔ حضرت علی علیه السلام نازل شده. و از محمد بن عباس باسنادش روایت مذکوره را-با تغییر مختصری نقل کرده که زیانی بمعنا ندارد. و نیز از محمد بن عباس باسنادش از ابی عبد اللّه علیه السلام روایت کرده در قول خدای تعالی (وَ یُؤْثِرُونَ عَلیٰ أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ کٰانَ بِهِمْ خَصٰاصَةٌ وَ مَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولٰئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) گوید علی علیه السلام نزد فاطمه(ع)بود که باو گفت ای علی پیش پدرم برو و چیزی از او برای ما بخواه،پس برخاست،و خدمت پیامبر(ص)رسید و آن حضرت یک دینار باو داد و فرمود:ای علی برو و برای خانواده ات طعام و غذایی بخر،پس آن حضرت از خدمت پیامبر بیرون آمد،و مقداد را ملاقات کرد و مقداد با آن جناب گفتگو نمود و اظهار حاجت کرد،پس علی علیه السلام آن دینار را باو داد و بمسجد آمد و در کنار مسجد خوابید و پیامبر منتظر او شد نیامد و نیامد پس پیامبر بیرون آمده و دور مسجد گشت و دید که

(۱)

علی علیه السلام بخواب رفته پس پیغمبر(ص)او را حرکت داد پس برخاست و نشست،پس باو فرمود:چه کردی گفت:یا رسول اللّه از این در بیرون رفتم و مقداد را دیدم و اظهار نیاز و حاجت بمن نمود،پس من او را بر خود اختیار کردم و آن دینار را باو دادم،پس رسول خدا(ص)فرمود: امّا بدرستی که جبرئیل علیه السلام بمن خبر داد باین مطلب و خداوند کتابی دربارهٔ تو نازل فرمود، وَ يُؤْثِرُونَ عَلىٰ أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ . و نیز از او باسنادش از جابر بن یزید از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده که برای رسول خدا(ص)مالی و حلّه هایی آوردند و اصحابش در اطرافش نشسته بودند،پس میان آنها تقسیم نمود تا اینکه نه حلّه مانده و نه دیناری پس-چون از آن فارغ شدند مردی از فقراء مهاجرین آمد و او در موقع تقسیم غایب بود پس چون پیامبر خدا(ص)او را دید گفت کدام شما بهره ای باین میدهد و او را بر خود اختیار میکند،پس حضرت علی(روحی و جسمی و اهلی- له الفداء)علیه و آله سلام اللّه شنید گفت:من نصیب خودم را میدهم پس آن را برسول خدا(ص)داد و حضرت آن را گرفت و بآن مرد داد سپس گفت:یا علی بدرستی که خدا تو را سبقت گیرنده،بخیر و جوانمردی بخشنده قرار داده:انت یعسوب المؤمنین،تو امیر مؤمنینی و مال امیر ستمکارانست و ستمکارانست و ستمکاران کسانی هستند که بتو حسد ورزیده و بر تو ستم میکنند و تو را بعد از من از حقّت محروم می نمایند. و نیز بهمین اسناد از جابر بن یزید از باقر علیه السلام روایت نموده که پیغمبر خدا(ص)نشسته بوده روزی و اصحابش هم اطرافش نشسته بودند پس علی علیه السلام آمد و جامه ای بر خود پیچیده بود که بعضی از آن پاره و بدنش نمایان بود،پس نزدیک پیامبر(ص)نشست پس ساعتی بر او نگریسته و قرائت نمود: (وَ يُؤْثِرُونَ عَلىٰ أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) سپس رسول خدا(ص)فرمود بعلی علیه السلام،امّا بدرستی که تو رئیس کسانی هستی که این آیه دربارهٔ آنها نازل شده و تو آقا و امام ایشانی

**تفسیر و معنی:**

سپس خداوند سبحان بیان نمود حال اموال بنی النضیر را و گفت:

(وَ مٰا أَفٰاءَ اللّٰهُ عَلىٰ رَسُولِهِ مِنْهُمْ)

و آنچه را که خداوند برگردانید به پیامبرش از یهودی که بیرونشان کرد هر چند که حکم ساری در تمام کفّاریست که حکمشان حکم ایشانست.

(فَمٰا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَ لاٰ رِكٰابٍ)

و نتاختید بر آن اسبی و نه شتری.

و بعضی گویند:ایجاف در اسب است،و ایضاع در شتر.

و بعضی گویند:هر دو در هر دو استعمال میشود یعنی پس نتازاندید بر آن اسبی و نه شتری را و مقصود اینست که سیر نکردید و حرکت ننمودید بسوی آنان بر اسب و نه بر شتری و جز این نبود که آن ناحیه ای از نواحی مدینه بود که شما پیاده بسوی آن رفتید و قول او(علیه)یعنی بر آنچه خدا بر گردانید و رکاب شتریست که مردم بارشان را بر آن حمل میکنند.

(وَ لٰكِنَّ اللّٰهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلىٰ مَنْ يَشٰاءُ)

و لکن خداوند مسلّط می گرداند پیامبرانش را بر هر کس که بخواهد یعنی بدون جنگ متمکّن میکند ایشان را بر دشمنانشان به اینکه ترسی در دل ایشان میاندازد خداوند اموال بنی النضیر را برای پیامبرش مخصوص قرار داد که هر چه میخواهد بکند پس پیامبر آن را بین

(۱)

(-آن گاه فرمود:آن حلّه ای که بتو پوشانیدم کجاست ای علی گفت:یا رسول اللّه بعضی از اصحاب شما نزد من آمد و شکایت از برهنگی خود و خانوادش کرد پس بر او ترحّم کرده و او را بر خود اختیار نموده و حلّه را باو دادم و دانستم که بزودی خدا امر به بهتر از آن میپوشاند،پس پیامبر(ص)فرمود راست گفتی جبرئیل نزد من آمد و بمن خبر داد که خدا عوض آن در بهشت برای تو حلّه ای قرار داد از استبرق سبز و یاقوت و آن را مزیّن بزبرجد نمود پس خوب جایزه و پاداشی است پاداش توبه بخشندگیت و صبرت بر این جامه پاره مژده باد بر تو ای علی.

مهاجرین تقسیم کرد و چیزی بانصار نداد جز بسه نفری که نیازمند بودند و ایشان ابو دجانه و سهل بن حنیف و حارث بن صمّه بودند.

(وَ اللّٰهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)

و خدا بر هر چیزی تواناست،سپس خداوند سبحان حکم فی را یاد آور شده و فرمود: «مٰا أَفٰاءَ اللّٰهُ عَلىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرىٰ» یعنی آنچه از اموال کفار اهل روستاها بر پیغمبرش برگردانیده (فَلِلّٰهِ) پس برای خداست که شما را فرمان میدهد در آن بآنچه که دوست دارد (وَ لِلرَّسُولِ) و برای پیامبر است بتملیک خدا او را (وَ لِذِي الْقُرْبىٰ) و برای نزدیکان یعنی اهل بیت رسالت و نزدیکان او که بنی هاشمند (وَ الْيَتٰامىٰ وَ الْمَسٰاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ) از ایشان برای آنکه تقدیرش چنین است و برای نزدیکان و یتیمان اهل بیت او و تهی دستان ایشان و ره گذر از ایشان.

و منهال ابن عمرو روایت کرده از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام گوید گفتم قول خدا (وَ لِذِي الْقُرْبىٰ وَ الْيَتٰامىٰ وَ الْمَسٰاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ) فرمود ایشان نزدیکان ما و نیازمندان ما و ره گذران مایند.

تمام علماء عامّه گویند:ایشان یتیمان همهٔ مردم و همین طور مستمندان عامّه مردم و عموم ره گذران میباشند،و در بعضی روایات ائمّه علیهم السلام نیز چنین روایت شده است.

و محمد بن مسلم از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که او گفت:پدرم میفرمود برای ماست سهم رسول اللّٰه و سهم ذی القربی و ما شریکان مردم هستیم در ما بقی و ظاهر بیان آن حضرت چنین اقتضا میکند که این بر ایشان یکسانست خواه توانگران و اغنیاء باشند و خواه نیازمند و فقیر باشند و آن مذهب شافعیست و بعضی گویند:که مال فیء برای فقیران و نیازمندان از نزدیکان رسول

خدا(ص)و آنها بنو هاشم و بنی مطّلبند.

و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که او فرمود ما مردمی هستیم که خدا طاعت و پیروی ما را واجب کرده و انفال برای ماست،و برای ماست خالص مال یعنی آنچه که برگزید برای پیامبر خدا(ص)از پوست چهار پایان و کنیزان زیبا و درّ گرانقدر و گرانبها و چیزی که مانندی برایش نیست و در جنگ نصیب میشود از برای ماست،سپس بیان نمود خدای سبحان که چرا این کار را کرده است پس فرمود:

(کَیْ لاٰ یَکُونَ دُولَةً بَیْنَ الْأَغْنِیٰاءِ مِنْکُمْ)

تا آنکه دست بدست میان توانگران شما نگردد،و دوله اسم است برای چیزی که مردم دست بدست میان خود می گردانند گاهی برای این و گاهی برای اوست،یعنی تا اینکه فیء متداول رؤسای شما نشود که هر چه میخواهند در آن عمل کنند چنانچه در جاهلیّت معمول بود و این خطاب بمؤمنین است نه پیامبر و اهل بیتش.

کلبی گوید:این آیه نازل شد دربارۀ رؤسای مسلمین که گفتند باو ای رسول خدا بگیر آنچه که مخصوص شماست و یک چهارم باقی را بما واگذار نما،پس همین طور که ما در جاهلیّت میکردیم و انشاد کردند برای او:

لک المرباع منها و الصفایا

و حکمک و النشیطه و الفضول

برای تو است یک چهارم از آن غنائم و صفایای از غنائم،و حکم فرمان تو است دربارۀ سربازانی که قبل از رسیدن بمیدان جنگ دربارۀ زیادی غنائم جنگی شعار میدادند.

پس آیه نازل شد و اصحاب گفتند:سمعا و طاعه،شنیدیم و اطاعت میکنیم فرمان خدا و پیامبر او را،آن گاه فرمود:

(وَ مٰا آتٰاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مٰا نَهٰاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا)

یعنی آنچه پیامبر(ص) بشما از فیء و آن اموال عطا كند و ببخشد آن را بگیرید و خشنود باشید و آنچه كه بشما امر میكند پس آن را انجام دهید،و آنچه شما را نهی از آن نماید منتهی شوید چون كه او امر نمیكند و نهی نمینماید مگر بفرمان خدا و این عام است در هر جا كه پیامبر(ص)امر و نهی نماید هر چند كه در آیهٔ فیء نازل شده باشد.

و زید شحام از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده كه فرمود خدا چیزی به پیامبران گذشته نداده مگر آنكه به محمّد(ص)هم داد،به سلیمان(ع)فرمود (فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَیْرِ حِسٰابٍ) (۱)پس ببخش و عطا كن یا امساك نما و نگهدار بدون حساب و به پیامبر اسلام هم فرمود (مٰا آتٰاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مٰا نَهٰاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا) آنچه پیامبر بشما داد و امر فرمود بگیرید و آنچه را كه هم شما را از آن نهی نمود پس منتهی شوید و دوری نمائید.

(وَ اتَّقُوا اللّٰهَ)

پس بترسید از خدا در ترک گناهان و فعل واجبات.

(إِنَّ اللّٰهَ شَدِیدُ الْعِقٰابِ)

بدرستی كه خدا سخت عقابست بر كسی كه عصیان او كرده و ترك او امر او نماید و در این آیه اشاره است به اینكه تدبیر امّت با پیامبر و امامانی است كه قائم مقام و جانشین اویند و برای همین رسول خدا(ص)اموال خیبر را تقسیم نمود و منّت گذارد بر یهودان خیبر در آزاد كردن آنها و بنی النضیر و بنی قینقاع را تبعید و اندكی از مال را بایشان بخشید و مردان بنی قریظه را كشت و زنان و فرزندان آنها را باسارت گرفت،و اموالشان را تقسیم بر مهاجران نمود و بر مردم مكّه منّت گذارد و فرمود(اذهبوا انتم الطلقاء)بروید شما آزاد شدگانید سپس خدای سبحان فرمود:



---

۱- ۱) -سورهٔ ص آیهٔ:۳۹.

(لِلْفُقَرٰاءِ الْمُهٰاجِرِينَ)

برای مستمندان و تهی دستان مهاجرانیست که از مکّه بمدینه و از دار الحرب بدار الاسلام هجرت نمودند.

(الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيٰارِهِمْ وَ أَمْوٰالِهِمْ)

آن کسانی که از دیارشان و اموالشان که متعلّق بآنان بود رانده شدند (يَبْتَغُونَ) یعنی طلب میکنند.

(فَضْلاً مِنَ اللّٰهِ وَ رِضْوٰاناً وَ يَنْصُرُونَ اللّٰهَ)

فضل و فزونی را از خدا و رضوان خشنودی او را و یاری میکنند خدا را یعنی و یاری میکنند دین خدا را.

(وَ رَسُولَهُ أُولٰئِكَ هُمُ الصّٰادِقُونَ)

و یاری می کنند پیامبر او را،ایشانند رستگاران در حقیقت نزد خدای بزرگ و مقام و منزلت نزد اوست.

زجاج گوید:خداوند سبحان بیان نمود و توضیح داد از مساکین آنهایی که برایشان حقّی است پس فرمود:برای فقیران مهاجری که از دیارشان و اموالشان رانده شدند آن گاه خداوند سبحان انصار را توصیف و مدح نمود تا خاطرشان از فیء شاد شود و فرمود:

(وَ الَّذِينَ تَبَوَّؤُا الدّٰارَ)

و آن کسانی که خانه های خود را دادند یعنی مدینه و دار هجرت را که قبل از مهاجرین انصار مینشستند و تقدیر آیه اینست(و الذین تبوءوا الدار من قبلهم)و کسانی که جا دادند منازلشان را که از پیش ایشان سکونت در آن داشتند.

(وَ الْإِيمٰانَ)

و ایمان را چون انصار پیش از آمدن مهاجرین ایمان نداشتند و عطف نمود ایمان را بر(الدار)در ظاهر نه در معنا و باطن برای آنکه ایمان مکان نیست که جا دهند و تقدیرش(و آثروا الایمان)است و اختیار ایمان نمودند و گفت (مِنْ قَبْلِهِمْ) یعنی از پیش از آنکه مهاجرین بر آنها وارد شوند.

و بعضی گویند:یعنی پیش از ایمان مهاجرین،و مقصود اصحاب عقبه

ص :۳۲۸

و گردنه است،و ایشان هفتاد مرد بودند بیعت کردند با رسول خدا بر جنگ با سفید پوستان و سرخ پوستان.

(یُحِبُّونَ مَنْ هٰاجَرَ إِلَیْهِمْ)

دوست دارند کسانی را که بسوی ایشان هجرت میکنند،برای آنکه آنها احسان کردند بمهاجرین و ایشان را در منازل خود سکونت دادند و در اموالشان شریک نمودند.

(وَ لاٰ یَجِدُونَ فِی صُدُورِهِمْ حٰاجَةً مِمّٰا أُوتُوا)

یعنی در دلهایشان حسدی و بخلی و خشمی نیافتند از آنچه را که مهاجران داد از مال بنی النضیر و به آنها نداد.

(وَ یُؤْثِرُونَ عَلیٰ أَنْفُسِهِمْ)

یعنی ایثار میکنند مهاجرین را و آنها را مقدّم میدارند باموالشان و منازلشان.

(وَ لَوْ کٰانَ بِهِمْ خَصٰاصَةٌ)

و اگر چه بایشان نیاز و حاجتی هم باشد خداوند سبحان توضیح داد که ایثار ایشان از جهت بینیازی و توانگری از مال نبود بلکه با نیاز و احتیاج خودشان بود که پاداششان و ثوابشان نزد خدا بزرگتر و بیشتر باشد و روایت شده که انس بن مالک قسم میخورد بخدای تعالی که در میان انصار بخیلی نبود و این آیه را قرائت میکرد.

(وَ مَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ)

یعنی و کسی که دفاع کند از خودش و منع کند از بخل خودش را (فَأُولٰئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) پس آن گروهند رستگاران و فائزون بثواب خدا و نعمتهای بهشتی.

و ابن زید گوید:کسی که نگیرد چیزی را که خدا از آن نهی نموده و منع نکند چیزی را که خدا او را امر باداء آن نموده،پس حقیقه منع کرده بخل نفسش را.

و سعید بن جبیر گوید:بخل نفس گرفتن مال حرام و ندادن زکاه است

و در حدیث آمده که بخالت و ایمان در دل مرد مسلمان جمع نمیشود و غبار در راه خدا و دود جهنّم در باطن مرد مسلمان جمع نخواهد شد.

و بعضی گفته اند:که در موضع قول او (وَ الَّذِینَ تَبَوَّؤُا الدّٰارَ) دو قول است:

۱-اینکه آن مرفوع است بنا بر مبتداء بودن و خبرش (یُحِبُّونَ مَنْ هٰاجَرَ إِلَیْهِمْ) است تا آخرش برای آنکه پیامبر تقسیم نکرد برایشان چیزی از فیء را مگر برای دو نفر یا سه نفر،بنا بر اختلاف روایت در آن.

۲-اینکه آن در محلّ جرّ است،برای عطف نمودن بر(الفقراء و المها- جرین)و بنا بر این پس قول او (یُحِبُّونَ مَنْ هٰاجَرَ إِلَیْهِمْ) و ما بعدش در محلّ نصب است بنا بر حالیّت.

سپس خداوند سبحان توصیف تابعین را فرموده و بیان نمود:

(وَ الَّذِینَ جٰاءُو مِنْ بَعْدِهِمْ)

حسن گوید:یعنی آنهایی که بعد از مهاجرین و انصار میآیند و ایشان تمام تابعین و پیروانند تار روز قیامت.

اصم و ابو مسلم گویند:آنها کسانی هستند که بعد از انقطاع هجرت،و بعد از ایمان انصار اسلام آوردند و ظاهر اینست که مقصود(و الذین خلفوهم) و کسانی که بجای گذاردند و ممکنست که مقصود از (مِنْ بَعْدِهِمْ) در فضیلت باشد و گاهی تعبیر میشود از فضل بقبل و بعد.مثل قول پیامبر(ص)

(نحن الآخرون السابقون) یعنی ما پسین در زمان و پیشین در فضیلت هستیم.

(یَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنٰا وَ لِإِخْوٰانِنَا الَّذِینَ سَبَقُونٰا بِالْإِیمٰانِ)

میگویند پروردگارا بیامرز ما را و برادران ما را که در ایمان از ما پیشی و سبقت گرفته اند،یعنی دعا میکنند و استغفار میکنند برای خودشان و کسانی که پیشی گرفت ایشان را به ایمان آوردن.

(وَ لاٰ تَجْعَلْ فِی قُلُوبِنٰا غِلاًّ لِلَّذِینَ آمَنُوا)

و قرار نـده در دلهای ما حقـدی و حسدی یا کینه و عداوتی بر کسانی که ایمان آوردند،سؤال کردند از خدای سبحان که این صفات رذیله را با لطفش در دلهاشان قرار ندهد.

و در اینجـا احتراز لطیف است و آن اینست که ایشان خوب دعا کردنـد برای مؤمنین و نفرستادند قول را فرستادنی و معنایش اینست که پروردگارا ما را نگهدار از اینکه سوء قصدی نسبت بمؤمنین کنیم و شکّی نیست در اینکه کسی که مؤمنی را دشمن بدارد و نسبت باو سوء قصد کند برای ایمانش کافر است،و اگر برای ایمان نباشد برای چیز دیگر باشد پس او فاسق است.

(رَبَّنٰا إِنَّکَ رَؤُفٌ رَحِیمٌ)

پروردگارا بدرستی که تو بر بندگانت مهربان و نعمت دهنده بر ایشانی .

ص :۳۳۱

## [سوره الحشر (۵۹): آيات ۱۱ تا ۱۵]

### اشاره

أَ لَمْ تَرَ إِلَى اَلَّذِينَ نافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوانِهِمُ اَلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ اَلْكِتابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَ لا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَداً أَبَداً وَ إِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَ اَللّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ (۱۱) لَئِنْ أُخْرِجُوا لا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَ لَئِنْ قُوتِلُوا لا يَنْصُرُونَهُمْ وَ لَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَيُوَلُّنَّ اَلْأَدْبارَ ثُمَّ لا يُنْصَرُونَ (۱۲) لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اَللّهِ ذلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا يَفْقَهُونَ (۱۳) لا يُقاتِلُونَكُمْ جَمِيعاً إِلاّ فِي قُرىً مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَراءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعاً وَ قُلُوبُهُمْ شَتّى ذلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا يَعْقِلُونَ (۱۴) كَمَثَلِ اَلَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيباً ذاقُوا وَبالَ أَمْرِهِمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ (۱۵)

### ترجمهٔ آيات:

۱۱ آيا بسوى آنان كه نفاق ورزيدند نمينگرى كه باقران خود از اهل كتاب كه كفر ورزيدند گفتند اگر شما را بيرون كردند البتّه ما نيز با شما بيرون مى آييم و هرگز دربارهٔ شما فرمان هيچ كسى را نبريم و اگر با شما جنگ كردند قطعا شما را يارى ميكنيم،و خدا گواهى ميدهد كه اين منافقان دروغگويانند.

۱۲-و اگر يهودان را بيرون كنند منافقان با ايشان نروند،و اگر با آنان

پیکار کنند منافقان یاریشان نمیدهند و اگر(بفرض)منافقان ایشان را یاری کنند پشت بر گردانند سپس یاری نشوند.

۱۳-البتّه شما در دلهای منافقان از خدا ترسناکترید،این برای آنست که ایشان گروهی هستند که نمی فهمند.

۱۴-همهٔ منافقان با شما پیکار نمیکنند مگر در دهکده های استوار بخندق یا از پس دیوارها،عداوتشان میان خودشان سخت است،ایشان را متّحد با یکدیگر میپنداری و حال آنکه دلهایشان پراکنده است،این(اختلاف)برای آنست که ایشان گروهی هستند که بخرد نمی یابند.

۱۵-مانند آنانیست که پیش از ایشان بزمانی نزدیک بودند مرارت بدی سر انجام کفر خویش را بچشیدند و برای ایشان عذابیست دردناک.

**قرائت:**

ابن کثیر و ابو عمرو(من وراء جدار)بنا بر مفرد خوانده و باقی(من وراء- جدر)بنا بر جمع خوانده اند و در شواذ قرائت ابی رجاء و ابی حیّه(جدر)بسکون دال آمده.

**دلیل:**

ابو علی گوید:معنی بنا بر جمع اینست که ایشان با شما برای جنگ بصحرا نیایند و برای شما مبارزه نکنند و مقاتله نکنند شما را تا اینکه بین شما و ایشان مانعی از خندق یا دیواری باشد پس اگر چنین باشد پس معنی بنا بر جمع است،زیرا معنی این نیست که ایشان پیکار میکنند با آنان از پشت یک دیوار بلکه قتال میکنند از پشت دیوارها چنانچه آنها قتال و کار زار نمیکنند با شما مگر در دهکده محکم خود،پس چنانچه قرئ جمع است هم چنین جدر،سزاوار است که جمع

باشد،پس مقصود در افراد هم جمع باشد چون که میداند ایشان از پشت یک دیوار جنگ نمیکنند با شما.

ابن جنّی گوید:و ممکنست که جدر تکسیر جدار باشد،پس الف جدار در مفرد مثل الف کتاب باشد و در جمع مثل الف ضرام و کرام و مثل آنست ناقه هجان و نوق هجان و درع دلاس و ادرع دلاس،وی گوید:و مثل آنست قول خدای سبحان «وَ اجْعَلْنا لِلْمُتَّقِینَ إِماماً» (۱)اماما جمع امام باشد بنا بر آنچه که ما شرح و توضیح دادیم(در سورهٔ فرقان).

**اعراب:**

(لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِی صُدُورِهِمْ مِنَ اللّهِ)

یعنی(من رهبتهم)از ترسشان از خدا،پس(من رهبتهم)حذف شده باشد مانند (کَمَثَلِ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ) یعنی(مثلهم کمثل الذین من قبلهم)پس مبتداء حذف شده باشد و همچنین قول او کَمَثَلِ الشَّیْطانِ...

**تفسیر:**

چون خداوند سبحان توصیف نمود مهاجرانی که هجرت از منازلشان و-وطنشان نمودند سپس مدح نمود انصاری را که جا دادند در منازلشان آنها را و ایمان آوردند سپس تابعین و پیروان باحسان را و آنچه مستحق میشوند از نعمتها را در بهشت در پی آن یاد از منافقین نمود و آنچه را که ایشان پنهان میکنند از کفر و عصیان پس فرمود:

(أَ لَمْ تَرَ)

آیا ندیدی ای محمّد (إِلَی الَّذِینَ نافَقُوا) کسانی را که کفر خود را پنهان و اظهار ایمان نمودند.



---

۱- ۱) -سورهٔ فرقان آیهٔ:۷۴.

(يَقُولُونَ لِإِخْوٰانِهِمُ)

میگویند به برادرانشان در کفر (الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتٰابِ) کسانی که کفر ورزیدند از اهل کتاب،یعنی یهودیان بنی النضیر.

(لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ)

هر آینه اگر شما بیرون رانده شدید از منازل و شهرتان (لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ) هر آینه ما هم با شما بعنوان مساعدت بشما بیرون خواهیم آمد (وَ لاٰ نُطِيعُ فِيكُمْ) اطاعت میکنیم در قتال و دشمنی شما (أَحَداً أَبَداً) یعنی محمّد صلّی اللّه علیه و آله و اصحابش را و وعده یاری و نصر دادند ایشان را به قولشان:

(وَ إِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ)

و اگر شما پیکار کنید ما شما را یاری میکنیم،یعنی هر آینه دفاع از شما میکنیم،پس خدا ایشان را در این کلامشان تکذیب کرده و گفت:

(وَ اللّٰهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكٰاذِبُونَ)

و خداوند شهادت و گواهی میدهد که ایشان هر آینه دروغگویانند در آنچه که میگویند از بیرون رفتن با ایشان و دفاع از ایشان،آن گاه خبر داد خدای سبحان که ایشان خلاف وعده خود میکنند از یاری کردن و بیرون رفتن بگفته اش:

(لَئِنْ أُخْرِجُوا لاٰ يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَ لَئِنْ قُوتِلُوا لاٰ يَنْصُرُونَهُمْ وَ لَئِنْ نَصَرُوهُمْ)

هر آینه اگر بیرون رانده شوند با ایشان بیرون نخواهند رفت و اگر قتال هم کنند یاریشان نخواهند نمود و اگر یاری هم کنند یعنی و اگر هر آینه فرض شود و وجود یاری ایشان چون که خدا آن را نفی کرده وجودش جایز نیست.

(لَيُوَلُّنَّ الْأَدْبٰارَ)

هر آینه البتّه پشت بجنگ کرده و فرار میکنند و ایشان را تسلیم خصم مینمایند.

و بعضی گویند:معنایش اینست که(و لئن نصرهم من بقی منهم لولوا

الادبار)و هر آینه اگر یاری کنـد ایشان را باقیمانـده از آنها البتّه پشت به میـدان جنگ کرده و فرار خواهند نمود،پس بنا بر این این منافاتی ندارد بین قول او (لاٰ یَنْصُرُونَهُمْ) و قول او (وَ لَئِنْ نَصَرُوهُمْ) پس حقیقه خدای تعالی خبر داد در این آیه از آنچه را که نمیباشد از ایشان که اگر باشند چگونه خواهند بود.

(ثُمَّ لاٰ یُنْصَرُونَ)

یعنی و اگر این قوّه و نیرو هم برای ایشان باشـد و یاری کننـد،یهودیان از نصـرت و یاری ایشان منتفع و بهره منـد نمیشونـد این آیه پیش از بیرون کردن بنی النضیـر نازل شـده و بعـد از آن رانـده شدند و قتال کردند و منافقی با ایشان بیرون نیامد و آنها را یاری نکرد چنانچه خدای تعالی خبر داد بآن.

و بعضـی گویند:اراده نموده بقولش(لاخوانهم)بنی النضـیر و بنی قریظه را پس بنی النضیر بیرون شدند و منافقین با ایشان بیرون نرفتند،و بنی قریظه قتال کردند،پس ایشان را یاری نکردند،سپس خطاب نمود خداوند سبحان مؤمنین را و گفت:

(لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً)

هر آینه شـما ترسـناک تر هستیـد (فِی صُدُورِهِمْ) در دلهای این گروه منافقین (مِنَ اللّٰهِ) از خدا یعنی بدرستی که ترس ایشان از شما بیشتر و سـخت تر است از خوفشان از خدا برای آنکه ایشان شـما را میبینند و میشناسـند شـما را ولی خدا را نمی شناسند و آن قول اوست که میگوید:

(ذٰلِکَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لاٰ یَفْقَهُونَ)

این برای آنست که ایشان مردمی هستند که حق را نمیشناسند و بزرگی خدا و سختی عذاب و عقوبت او را نمیدانند.

(لاٰ یُقٰاتِلُونَکُمْ)

کار زار با شـما نمیکننـد ای گروه مؤمنین (جَمِیعاً إِلاّٰ فِی قُریً مُحَصَّنَهٍ) تماما مگر در دهکده های محکم که رسـیدن و گشودن آن ممتنع و

مشکل است،یعنی که ایشان برای جنگ و پیکار با شما بیرون نمی‌آیند و جز این نیست که با شما کار زار میکنند در حالی که متحصّن بقلعه ها و دژها هستند.

(أَوْ مِنْ وَرٰاءِ جُدُرٍ)

از پشت دیوارها بر شما تیر و سنگ میاندازند.

(بَأْسُهُمْ بَیْنَهُمْ شَدِیدٌ)

یعنی دشمنی بعضی از ایشان با بعضی دیگر سخت است،یعنی ایشان دلهایشان یکی نیست.

و بعضی گویند:معنایش اینست که ایشان قوّت و نیرویشان در میان- خودشان سخت است،پس وقتی شما را ببینند و ملاقات کنند میترسند و از شما دور میشوند بآنچه را که خدا در دلشان انداخته از رعب و ترس شما.

(تَحْسَبُهُمْ جَمِیعاً)

یعنی که خیال میکنی که ایشان در ظاهر مجتمع هستند (وَ قُلُوبُهُمْ شَتّٰی) و دلهای ایشان پراکنده یعنی مخالف یکدیگر و جدا جدا خداوند آنها را شکست داد بسبب اختلاف سخنانشان.

مجاهد گوید:که خدا قصد نموده باین دلهای منافقین و اهل کتاب را.

(ذٰلِکَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لاٰ یَعْقِلُونَ)

این برای آنست که ایشان مردمی هستند که اندیشه و خرد ندارند که ببینند و تشخیص دهند چیزی را که در آن صلاح و هدایت است از چیزی که در آن گمراهی و ضلالت است و جز این نیست که.

دلهای کسانی که بخلاف عقل عمل میکنند پراکنده است،برای اختلاف هدفها و هواهایشان و حال آنکه داعی حق یکیست و آن عقلیست که دعوت بسوی طاعت خدا و نیکی کردن در فعل میکند.

(کَمَثَلِ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِیباً)

زهری و غیر او گویند:یعنی مثل آنان در مغرور شدن بعد دو قوّتشان و بگفته های منافقین مثل کسانیست که از قبل از ایشان یعنی مشرکینی که در بدر کشته شدند میباشد،و این شش ماه قبل از

جنگ بنی النضیر بود.

ابن عباس گوید:آنهایی که پیش از ایشان بزمان نزدیک بودند،بنی قینقاع بودند،این جهتش این بود که آنها نقض عهد کردند و پیمان خود را در برگشت پیغمبر خدا(ص)از بدر شکستند،پس رسول خدا(ص)فرمان داد که بیرون بروند،و عبد اللّه بن ابی(رئیس منافقان)گفت:

شما بیرون نروید من میروم نزد پیامبر با او صحبت میکنم دربارهٔ شما یا با شما وارد قلعه میشوم و آن گروه هم در فرستادن عبد اللّه بن ابی بسوی ایشان بودند سپس ترک کردند یاری ایشان را.

(ذاقُوا وَبالَ أَمْرِهِمْ)

چشیدند عقوبت کفرشان را.

(وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ)

و برای آنهاست عذاب دردناک در روز قیامت .

## [سوره الحشر (۵۹): آیات ۱۶ تا ۲۰]

### اشاره

کَمَثَلِ اَلشَّیْطانِ إِذْ قالَ لِلْإِنْسانِ اُکْفُرْ فَلَمّا کَفَرَ قالَ إِنِّی بَرِیءٌ مِنْکَ إِنِّی أَخافُ اَللّهَ رَبَّ اَلْعالَمِینَ (۱۶) فَکانَ عاقِبَتَهُما أَنَّهُما فِی اَلنّارِ خالِدَیْنِ فِیها وَ ذلِکَ جَزاءُ اَلظّالِمِینَ (۱۷) یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا اِتَّقُوا اَللّهَ وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ ما قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اِتَّقُوا اَللّهَ إِنَّ اَللّهَ خَبِیرٌ بِما تَعْمَلُونَ (۱۸) وَ لا تَکُونُوا کَالَّذِینَ نَسُوا اَللّهَ فَأَنْساهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولئِکَ هُمُ اَلْفاسِقُونَ (۱۹) لا یَسْتَوِی أَصْحابُ اَلنّارِ وَ أَصْحابُ اَلْجَنَّهِ أَصْحابُ اَلْجَنَّهِ هُمُ اَلْفائِزُونَ (۲۰)

### ترجمهٔ آیات:

۱۶-مثل آنان مثل شیطانست که بانسان گفت کافر بشو،پس چون کافر شد گفت من جدّا بیزارم از تو بدرستی که من میترسم از خدایی که پروردگار جهانیان است.

۱۷-پس سر انجام کار آن دو اینست که هر دو تای آنها در آتش جاودانه خواهند بود و این کیفر و پاداش ستمکارانست.

۱۸-ای آن کسانی که ایمان آورده اید بپرهیزید خدا را و باید هر انسانی نگاه کند چه چیز برای فردای قیامتش پیش فرستاده است و بترسید از خدا

ص:۳۳۹

بدرستی که خدا آگاه است بآنچه که عمل میکنید.

۱۹-و نبوده باشید مانند کسانی که خدا را فراموش کردند،پس خدا هم ایشان را بفراموش کردن خودشان انداخت آن گروه خود فاسقین هستند.

۲۰-یکسان و برابر نیستند اصحاب آتش و اصحاب بهشت،اصحاب و یاران بهشت خود رستگارانند.

**لغت:**

اصل غد:غدو است،و لیکن آن در قرآن نیامده مگر بحذف واو و در شعر بحذف واو و اثباتش آمده است،شاعر در اثباتش گوید:

و ما الناس الّا کالمدیار و اهلها

بها یوم حلوّها و غدوا بلاقع

مردم نیستند مگر مانند خانه ها و اهل آن که روزی در آن منزل میکنند،و فردا روز پسین خالی از سکنه خواهند بود.

و دیگری گوید:

لا تقلوها و ادلوها دلوا

انّ مع الیوم اخاه غدوا

ناقه و ماده شتر را به تندی و خشونت نرانید،بلکه آن را آهسته برانید چون که با امروز برادرش فردا خواهد بود.

**تفسیر:**

سپس خداوند سبحان برای یهود و منافقین مثلی زد و فرمود:

(کَمَثَلِ الشَّیْطانِ)

یعنی مثل منافقین در فریب داد نشان بنی النضیر را و شکست داد نشان آنها را مثل شیطانست.

(إِذْ قالَ لِلْإِنْسانِ اکْفُرْ)

ابن عباس گوید:آن انسان عابد بنی اسرائیل بود که شیطان باو گفت:کافر شو گوید در بنی اسرائیل عابدی برصیصا نام بود

ص: ۳۴۰

مدّت زیادی خدا را عبادت کرد،و مستجاب الدعوه شد بیماران و دیوانگان را نزد او میآوردند،پس بدست او شفا یافته و خوب میشدند تا اینکه زنی از اشراف را که دیوانه شده بود برادرانش نزد او آوردند،پس نزد او گذارده و رفتند،پس شیطان مرتّبا او را وسوسه کرده و زن را برای او آرایش و زینت میداد تا آنکه عابد با او آمیزش کرد،پس زن حامله شد و چون حملش ظاهر شد او را کشت و دفن کرد و چون این کار را کرد شیطان پیش یکی از برادرانش رفت و جریان را کاملا توضیح داد و گفت:که او را در فلان جا دفن کرده،پس بیک یک از برادرانش خبر داد،پس مردی برادرش را دیده و بگفت بخدا قسم شخصی خبری برای من آورده که بیان او برای من بزرگ است،پس این بآن بگو تا کم کم بگوش سلطان رسید پس پادشاه و مردم آمدند و او را از صومعه و دیرش پائین آورده و بازپرسی کردند پس اقرار کرد نزد ایشان جنایتی را که کرده بود پس سلطان فرمان داد تا او را بدار زدند پس چون بالای چوبهٔ دار رفت شیطان برای او مجسّم شده و گفت من بودم که تو را باین مهلکه و بدبختی و رسوایی انداختم پس آیا مرا اطاعت میکنی در آنچه که میگویم بتو تا تو را از- هلاکت نجات دهم گفت:

آری،گفت:مرا یک بار سجده کن،گفت:چگونه سجده کنم که من بالای چوبهٔ دارم،گفت:من باشاره ام قبول دارم،پس با ایماء و اشاره سجده کرد و کفر بخدا ورزید و کشته شد،پس آن قول اوست: (کَمَثَلِ الشَّیْطانِ إِذْ قالَ لِلْإِنْسانِ اکْفُرْ) .

(فَلَمّا کَفَرَ قالَ إِنِّی بَرِیءٌ مِنْکَ)

پس چون کفر ورزید شیطان گفت:من بیزارم از تو،خدا این مثل و قصّه را برای بنی النضیر زد،هنگامی که مغرور بگفته

منافقین شدند،سپس در موقع سختی از ایشان تبرّی جسته و آنها را تسلیم دشمن نمودند.

و بعضـی گویند:از کَمَثَلِ الشَّیْطانِ روز بدر را قصد نموده زمانی که دعوت بجنگ با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نمود،پس چون فرشتگان را دید به عقب برگشته و فرار کرد و گفت من از خدا میترسم.

مجاهـد گویـد:اراده کرده به شـیطان و انسـان اسم جنس را،انسان معهود و مخصوص را،زیرا که شـیطان دائما انسانی را دعوت بکفر میکند سپس از او در وقت حاجت تبری میجوید و البتّه شیطان میگوید:

(إِنِّی أَخافُ اللّهَ رَبَّ الْعالَمِینَ)

بدرستی که من از خدای جهانیان می ترسم در روز قیامت،سپس خداوند سبحان یاد نمود که آن دو روانه بدوزخ خواهند شد بقولش:

(فَکانَ عاقِبَتَهُما أَنَّهُما فِی النّارِ خالِدَیْنِ فِیها)

یعنی عـاقبت و سـر انجـام داعی(دعوت کن)و(مـدعو)دعوت شـده از شـیطان و کسـانی که اغوا کرد آنهـا را از منافقین و یهود اینست که آنان در آتش برای همیشه معذّب خواهند بود.

(وَ ذلِکَ جَزاءُ الظّالِمِینَ)

یعنی و این است کیفر آنها سپس برگشت به موعظه کردن مؤمنین و فرمود:

(یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ ما قَدَّمَتْ لِغَدٍ)

ای آن کسانی که ایمان آورده ایـد بترسـید از خـدا و باید هر کسـی نگاه کند و ببیند چه چیزی برای روز قیامتش مقدّم داشـته است و معنایش اینست که هر کسـی باید اندیشه کند که چه چیز برای خودش مقدّم داشـته آیا عمل شایسته ای که او را نجات دهد یا عمل بدی که او را هلاک و پست نماید چون که عمل وارد بر او میشود.

ص :۳۴۲

قتاده گويد:بدرستى كه پروردگارتان قيامت را نزديك نمود تا جايى كه آن را مانند فرد قرار داد و امر نمود شما را باندیشه کردن و تفكر در آنچه مقدّم ميداريد.

(وَ اتَّقُوا اللّٰهَ إِنَّ اللّٰهَ خَبِيرٌ بِمٰا تَعْمَلُونَ)

بترسيد از خدا زيرا كه او بآنچه مى كنيد آگاهى دارد و امر بتقوى را مكرر نمود براى اينكه تقواى اوّل براى توبه از گناهان گذشته است و تقواى دوّم براى پرهيز كردن از گناهان در آينده.

و بعضى گويند:تقواى دوّم تأكيد تقواى اوّل است.

(وَ لاٰ تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللّٰهَ)

و نباشيد مثل كسانى كه خدا را فراموش كرده و ترك كردند اداء كردن حق خدا را.

(فَأَنْسٰاهُمْ أَنْفُسَهُمْ)

پس خدا ايشان را از خودشان فراموش ساخت، به اينكه محرومشان داشت حظوظشان را از خير و ثواب.

جبائى گويد:فراموش كردند خدا را بترك ذكر او بشكر كردن و بزرگداشتن او و پس بفراموشى انداخت ايشان را از خودشان بسبب عذابى كه فراموش كردند- بعضى از ايشان بعضى ديگر را چنانچه فرمود: فَسَلِّمُوا عَلىٰ أَنْفُسِكُمْ (۱)يعنى بعضى از شما بايد به بعض ديگر سلام كند.

ابن عباس گويد:و اراده نموده باين بنى قريظه و بنى النضير و بنى قينقاع را را. (أُولٰئِكَ هُمُ الْفٰاسِقُونَ) آن گروه خود فاسقان هستند كه بيرون رفتند از طاعت خدا به معصيت او.

(لاٰ يَسْتَوِي أَصْحٰابُ النّٰارِ وَ أَصْحٰابُ الْجَنَّةِ)

يكسان و متساوى نيستند ملازمان آتش با ملازمان بهشت،زيرا آن گروه مستحقّ آتش و اينان مستحقّ بهشتند.

(أَصْحٰابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفٰائِزُونَ)

ملازمان و اصحاب بهشت خود رستگاران هستند بثواب خدا و ظفر يافته گان بمطلوبشان ميباشند.



---

۱- ۱) -سورهٔ نور آيهٔ:۶۱.

## [سوره الحشر (۵۹): آیات ۲۱ تا ۲۴]

### اشاره

لَوْ أَنْزَلْنا هٰذَا اَلْقُرْآنَ عَلىٰ جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خٰاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَةِ اَللّٰهِ وَ تِلْكَ اَلْأَمْثٰالُ نَضْرِبُهٰا لِلنّٰاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (۲۱) هُوَ اَللّٰهُ اَلَّذِي لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ عٰالِمُ اَلْغَيْبِ وَ اَلشَّهٰادَةِ هُوَ اَلرَّحْمٰنُ اَلرَّحِيمُ (۲۲) هُوَ اَللّٰهُ اَلَّذِي لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ اَلْمَلِكُ اَلْقُدُّوسُ اَلسَّلاٰمُ اَلْمُؤْمِنُ اَلْمُهَيْمِنُ اَلْعَزِيزُ اَلْجَبّٰارُ اَلْمُتَكَبِّرُ سُبْحٰانَ اَللّٰهِ عَمّٰا يُشْرِكُونَ (۲۳) هُوَ اَللّٰهُ اَلْخٰالِقُ اَلْبٰارِئُ اَلْمُصَوِّرُ لَهُ اَلْأَسْمٰاءُ اَلْحُسْنىٰ يُسَبِّحُ لَهُ مٰا فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ هُوَ اَلْعَزِيزُ اَلْحَكِيمُ (۲۴)

### ترجمهٔ آیات:

۲۱-اگر این قرآن را بر کوهی نازل میکردیم البتّه آن را از ترس خدا ترسناکی شکافته شده میدیدی و این مثلها را برای مردم بیان میکنیم باشد که ایشان اندیشه کنند.

۲۲-اوست خدایی که جز او هیچ خدایی نیست دانای پوشیده و آشکار است،او بخشاینده مهربانست.

۲۳-اوست خدایی که جز او هیچ خدایی نیست،پاک از ستم به بندگان سالم از هر عیب،ایمنی بخش به بندگان خویش،حافظ توانا و عظیم الشأن،

سزاوار صفات تعظیم منزّه است از آنچه مشرکان شریک او میسازند.

۲۴-اوست خداوند آفریدگار،پدید آرنده،صورت بخش،نامهای نیکو از آن اوست،آنچه در آسمانها و زمین است او را بپاکی یاد میکنند و او توانای درست کردار است.

### فضیلت آیات مذکوره:

از انس بن مالک از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت شده که فرمودند کسی که آخر سورهٔ حشر را قرائت کند بخشوده شود گناهان گذشته و آینده اش.

و از معقل بن یسار روایت شده که پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود هر کس هنگامی که صبح کند سه مرتبه اعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بخواند و سه مرتبه آیات آخر سورهٔ حشر را خداوند هفتاد هزار فرشته بر او موکّل نماید که بر او صلوات و رحمت فرستند تا شام کند و اگر در این روز بمیرد شهید مرده است و هر کس در موقع شام بگوید برای او آن منزلت و مقام هست.

و از ابو هریره روایت شده که گفت:از حبیبم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله پرسیدم از اسم اعظم خدا فرمود:بر تو باد بآخر سورهٔ حشر و زیاد بخوان آن را پس اعاده کردم بر او یعنی از اسم اعظم خدا،دو باره پرسیدم پس همان جواب اوّل را تکرار فرمود:

و از ابی امامه از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت شده که فرمود:هر کس آیات آخر سورهٔ حشر را بخواند از شب و یا روز پس در این روز یا شب بمیرد- بهشت بر او واجب شود.

و از انس از پیامبر روایت شده که فرمود:هر کس «لَوْ أَنْزَلْنا هٰذَا الْقُرْآنَ» را تا آخر سوره بخواند و در شب آن بمیرد شهید مرده است.

**لغت:**

التصدّع:بمعنای پراکنده و ریز ریز شدنست،بعد از آنکه بهم چسبیده باشد و مثل آنست تفطّر گفته میشود صدعه یصدعه صدعا و از آنست صداع در رأس یعنی درد سر.

القدوس:تعظیم شده بپاکی صفاتش از اینکه صفت نقصی داخل او شود ابن جنی گوید:سیبویه یاد کرده در صفت سبوح و قدّوس بضمّه و فتحه و البتّه باب فعول اسم مثل شبوط و سمور و تنور و سفور است.

المهیمن:اصلش مئیمن بر وزن مفیعل از امانت،پس همزه قلب به هاء شد،پس تعظیم نمود لفظ را بسبب آن برای بزرگ داشت معنی.

**تفسیر آیات:**

سپس تعظیم نمود خداوند سبحان شأن قرآن را پس گفت:

(لَوْ أَنْزَلْنٰا هٰذَا الْقُرْآنَ عَلىٰ جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خٰاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَةِ اللّٰهِ)

اگر این قرآن را بر کوهی میفرستادیم البتّه آن را از ترس خدا ترسناکی شکافته شده میدیدی،تقدیرش اینست:اگر کوه از چیزهایی بود که قرآن بر آن نازل میشد و ادراک آن را مینمود با شدّت و سختیش و خشونت طبعش و بزرگی جسمش هر آینه میترسید برای فرود آمدنش و پراکنده و ریز ریز میشد از خشیت و ترس خدا جهت بزرگداشت شأن و مقام او پس انسانی احق و شایسته تر است به ترسیدن اگر تعقّل و اندیشه کند احکامی را که در قرآن است:

و بعضی گویند:اگر کلام ببلاغتش میلرزاند کوه را هر آینه این قرآن آن را میلرزاند و بعضی گویند:اینکه مقصود به آن چیزیست که ظاهرش اقتضا میکند بدلالت قولش (وَ إِنَّ مِنْهٰا لَمٰا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللّٰهِ) (۱)و بدرستی که بعضی از آیات



۱- ۱) -سورهٔ بقره آیهٔ:۷۴.

هر آینه چنانست که از ترس خدا فرود میآید و این وصف کفّار است بقسوت و سنگ دلی هنگامی که دلش نرم نشود بمواعظ قرآنی که اگر بر کوه فرود میآمد هر آینه میلرزید و دلالت میکند بر اینکه این تمثیل است قول او:

(وَ تِلْكَ الْأَمْثالُ نَضْرِبُها لِلنّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ)

یعنی و این مثل ها را میزنیم برای مردم تا اینکه ایشان اندیشه کنند و عبرت بگیرند،سپس خبر داد خدای سبحان به ربوبیّت و بزرگی خودش،پس گفت:

(هُوَ اللّهُ الَّذِی لا إِلهَ إِلاّ هُوَ)

یعنی اوست خدایی که جز او خدایی نیست یعنی فقط او مستحق عبادتست و شایسته نیست عبادت مگر برای او.

(عالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَهِ)

یعنی عالم است بآنچه که بندگان مشاهده میکنند و عالم است بآنچه که علمش از ایشان غایب و پنهانست.

و بعضی گویند:عالم است بآنچه که حسّ و ادراک بر آن واقع نمیشود،از معدوم و موجودی که درک نمیکند چیزهایی را که غایب و پنهانست از حواس مثل افعال و غیر آن(قلوب و الشهاده)یعنی عالم است بآنچه که ادراک بسبب حواس(پنجگانه)صحیح است بر آن.

حسن گوید:یعنی عالم نهانیها و آشکار است و در این توصیف کرد خدای سبحان خود را به اینکه او عالم بتمام معلومات است،زیرا که آنها شمرده نشود.

و از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که فرمودند:غیب چیزی است که نباشد و الشهاده چیزیست که باشد.

(هُوَ الرَّحْمنُ)

یعنی اوست نعمت دهنده بر تمام مخلوقاتش (الرَّحِيمُ) مهربانست نسبت بمؤمنین سپس خداوند سبحان اعاده نمود و گفت:

(هُوَ اللّهُ الَّذِی لا إِلهَ إِلاّ هُوَ الْمَلِكُ)

اوست خدایی که جز او خدایی نیست

او آقا و مالك تمام چیزهاست برای اوست تصرّف در تمام چیزها بر وجهی که برای احدی نیست که منع کند او را از آن.

و بعضی گویند:اوست واسع القدره که بهر چیزی تواناست.

(الْقُدُّوسُ)

یعنی پاک از هر عیب و نقصی و آفتی و منزّه از زشتیهاست.

بعضی گویند:او پاك از داشتن شریك و فرزند است موصوف به صفات اجسام و تجزیه و انقسام نیست.

حسن گوید:یعنی اوست مبارکی که برکات از نزد او نازل میشود.

(السَّلاٰمُ)

یعنی خدایی که بندگان از ظلم او بسلامتند.

و برخی گویند:او بسلامت از هر عیب و نقص و آفتی است.

و جبائی گوید:اوست کسی که امید سلامتی از نزد اوست و آن از سلامت است و اصل آن مصدر پس او مثل جلال و جلالت است.

(الْمُؤْمِنُ)

ابن عبّاس گوید:آن کسی که ایمن است خلق او از ظلم او زیرا فرمود:لا یظلم مثقال ذرّه.

حسن گوید:آن کسی که ایمان بخود داشت قبل از ایمان بخلقش باو و اشاره کرد بقولش شَهِدَ اللّٰهُ أَنَّهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ... و معنا اینست که او بیان کرد برای خلقش توحید خود و الوهیّت خود را بدلیلهایی که برای ایشان اقامه نمود.

و بعضی گویند:معنایش مصدق است برای آنچه که وعده داده و محقّق برای او مثل مؤمنی که تصدیق میکند قول او را فعل او.

و بعضی گویند:مؤمن آنست که اولیائش را ایمن از عذابش نموده.

ابی مسلم گوید:مؤمن او دعوت کننده بایمان و امر کننده بآن است آن چنان که ایجاب میکند برای اهلش اسم مؤمن.

(الْمُهَیْمِنُ)

ابن عباس و ضحاک و جبائی گویند:یعنی ایمن چنانی که حق هیچکس نزد او ضایع نمیشود.

مجاهد و قتاده گویند:یعنی شاهد که گویا گواه است بر ایمان کسی که باو ایمان آورده...

و بعضی گویند:که مهیمن در معنی همان مؤمن است برای آنکه اصلش:

مؤیمن است مگر اینکه آن مبالغه اش در صفت بیشتر است.

و بعضی گویند:آن رقیب بر چیز است گفته میشود هیمن یهیمن فهو مهیمن هر گاه مراقب بر چیزی باشد.

(الْعَزِیزُ)

یعنی قادر و توانایی که مغلوب شدن بر او صحیح نیست.

و بعضی گویند:عزیز او نیرومندیست که در دست رسی قرار نگیرد،و بر او مرام و مقصدی ممتنع نباشد.

(الْجَبّ□ارُ)

آن خدایی که در ملک و سلطنتش عظیم الشأنست و مستحق نیست که جز خدای تعالی هیچکس بر این اطلاق موصوف بجبّار شود،پس اگر بندگان موصوف باین صفت شوند جز این نیست که لفظ را در غیر موضع و جای خود استعمال و اطلاق کرده اند و مذمتشان خواهد بود.

و بعضی گویند:جبار آنست که ذلیل و خوار است برای او ما سوای او و هیچ دستی هم باو نمیرسد.

سدی و مقاتل گویند:جبّار آنست که بیچاره میکند مردم را و مجبور میکند ایشان را بر آنچه که خواسته است و اختیار زجاج هم همین است،پس از ماده (جبره علی کذا)وقتی که او را اکراه کند میباشد (۱).



---

۱- ۱) -این مبنا و معتقد اهل سنّت و بالخصوص مجبره است که میگویند:

و اصل بن عطاء گويد:او كسيست كه جبران ميكند فقير را از قول ايشان جبران كردن شكسته را هر گاه او را اصلاح نمايد.

(الْمُتَكَبِّرُ)

يعنى مستحق مر صفات تعظيم،قتاده گويد:آن چنان كسى كه منزّه است از هر بدى.

و بعضى گويند:از صفات ممكنات بالاتر و بزرگتر است از آنچه را كه لايق باو نيست.

(سُبْحانَ اللّهِ عَمّا يُشْرِكُونَ)

يعنى منزّه است از آنچه را مشركان به آن شرك ميورزند از بتها و غيره (هُوَ اللّهُ الْخالِقُ) اوست خدايى كه خالق و آفريدگار اجسام و اعراض مخصوصه است.

و بعضى گويند:تقدير كننده اشياء بحكمتش،ايجاد كننده مر اشياء بنا بر اراده اش.

(الْبارِئُ)

آفريننده مخلوق فاعل مر اجسام و اعراض.

(الْمُصَوِّرُ)

آن چنانى كه تصوير اجسام نمود بنا بر اختلافشان از حيوان و جماد.

(لَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنى)

براى او اسماء خوبى است مثل:«١-اللّه- ٢-الرحمن ٣-الرحيم ۴-القادر ۵-العالم ۶-الحى»و بتحقيق بيانش گذشت در سورهٔ اعراف.

١)

(«خدا نستجير باللّه جبّار است بآن معنى كه بندگان را مجبور ميكند در- كارهاى خير و شرّ و سلب اختيار از آنان كرده و قائل بجبرند و حال آنكه لا- جبر و لا تفويض بل امر بين الامرين،نه جبر جبر است و نه اختيار اختيار،بلكه امريست بين بين،و بگفتهٔ مولوى بلخى: اينكه گويى اين كنم يا آن كنم اين دليل اختيار است اى صنم

(يُسَبِّحُ لَهُ مٰا فِي السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ)

يعنى همهٔ موجودات او را تنزيه مى كنند پس حىّ است،پس جاندارها او را توصيف بپاكى ميكنند و بيجانها هم دلالت بر پاكى او مينمايند.

(وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ)

و او نيرومند داناست.

و سعيد بن جبير از ابن عباس روايت كرده گويد:رسول خدا صلّى اللّه عليه و آله فرمود:اسم بزرگ و اعظم خدا در شش آيه در آخر سورهٔ حشر است

ص:351

## سوره ممتحنه

### اشاره

و سورهٔ امتحان هم گفته شده است،و بعضی هم سورهٔ مودت گفته اند و آن باجماع مفسرین سیزده آیه است.

### فضیلت آن:

ابی بن کعب گوید:پیغمبر خدا(ص)فرمود کسی که سورهٔ ممتحنه را قرائت کند مؤمنین و مؤمنات روز قیامت شفیعان او خواهند بود.

ابو حمزهٔ ثمالی از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت نموده که فرمود هر کس سورهٔ ممتحنه را در نمازهای واجب یا مستحبّات(نوافل)بخواند خداوند قلب او را امتحان و آزمایش کند برای ایمان و نورانی شود برای بینایی و بینش او و هرگز فقر و ناداری و دیوانگی در فرزندش و بدنش پیدا نشود.

### تفسیر و ترتیب آن:

جهت پوستش بما قبلش اینست چون خداوند سبحان در سورهٔ حشر کفّار و منافقین را یاد نمود این سوره را نیز افتتاح نمود بذکر تحریم دوستی و ارتباط

با ایشان و وجوب دشمنی و خصومت با آن،پس فرمود:

## [سوره الممتحنه (۶۰): آیات ۱ تا ۵]

### اشاره

بِسْمِ اَللّهِ اَلرَّحْمنِ اَلرَّحِيمِ . يا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَ عَدُوَّكُمْ أَوْلِياءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَ قَدْ كَفَرُوا بِما جاءَكُمْ مِنَ
اَلْحَقِّ يُخْرِجُونَ اَلرَّسُولَ وَ إِيّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهاداً فِي سَبِيلِي وَ اِبْتِغاءَ مَرْضاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَ
أَنَا أَعْلَمُ بِما أَخْفَيْتُمْ وَ ما أَعْلَنْتُمْ وَ مَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَواءَ اَلسَّبِيلِ (۱) إِنْ يَثْقَفُوكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْداءً وَ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ
أَيْدِيَهُمْ وَ أَلْسِنَتَهُمْ بِالسُّوءِ وَ وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ (۲) لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحامُكُمْ وَ لا أَوْلادُكُمْ يَوْمَ اَلْقِيامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ وَ اَللّهُ بِما تَعْمَلُونَ
بَصِيرٌ (۳) قَدْ كانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْراهِيمَ وَ اَلَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنّا بُرَآؤُا مِنْكُمْ وَ مِمّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اَللّهِ كَفَرْنا
بِكُمْ وَ بَدا بَيْنَنا وَ بَيْنَكُمُ اَلْعَداوَةُ وَ اَلْبَغْضاءُ أَبَداً حَتّى تُؤْمِنُوا بِاللّهِ وَحْدَهُ إِلاّ قَوْلَ إِبْراهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَ ما أَمْلِكُ لَكَ مِنَ
اَللّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنا وَ إِلَيْكَ أَنَبْنا وَ إِلَيْكَ اَلْمَصِيرُ (۴) رَبَّنا لا تَجْعَلْنا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَ اِغْفِرْ لَنا رَبَّنا إِنَّكَ أَنْتَ اَلْعَزِيزُ
اَلْحَكِيمُ (۵)

## ترجمهٔ آیات:

بنام خداوند بخشایندهٔ مهربان

۱-ای کسانی که گرویده اید زنهار دشمنان من و دشمنان خویش را دوستان میگرید با ایشان دوستی نیافکنید در آن حال که ایشان بقرانی که بسوی شما آمده است کافر شدند و پیغمبر و شما را(از مکّه)بیرون کردند برای آنکه ایمان آورده اید اگر شما برای جهاد کردن و طلب خشنودی من بیرون آمده اید در پنهانی با ایشان دوستی مکنید و من بآنچه پنهان میکنید و آشکار می سازید داناترم و هر که از شما این کار را بکند در حقیقت راه راست را گم کرده است.

۲-اگر کفّار مکّه بر شما ظفر یابند دشمنانتان باشند و دستها و زبانهای خود را ببدی بگشایند و دوست دارند که کافر شوید.

۳-روز رستاخیز خویشاوندیهای شما سود ندهد و نه فرزندانتان خدای تعالی میان شما جدایی می افکند و خدا بآنچه میکنید بیناست.

۴-و برای شما اقتداء نیکویی در سخنان ابراهیم علیه السلام و آنان که با او بودند هست آن دم که ایشان بقوم کافر خویش گفتند ما جدّا از شما و از بتانی که بجز خدای یکتا میپرستید بیزاریم بشما کافر شدیم و پیوسته میان ما و شما دشمنی و کینه پدید آمد تا آنکه بخدای یکتا ایمان بیارید مگر در گفتن ابراهیم بپدرش که البتّه برای تو طلب آمرزش خواهم کرد و من برای تو(از پاداش و کیفر)خدای تعالی هیچ چیز را مالك نیستم پروردگارا بر تو توکّل کردیم و بسوی تو باز گشتیم و بسوی تست باز گشت همه.

۵-پروردگارا ما را آزمایش برای آنان که نگرویده اند مگر دان،و ما را بیامرز که تو خود نیرومند و درست کرداری.

ص :۳۵۴

**قرائت:**

اهل حجاز و ابو عمرو(یفصل بینکم)بضمّه یاء و فتحه صاد بر تخفیف خوانده و اهل کوفه غیر عاصم(یفصل)بضمّه یاء و کسره صاد با تشدید قرائت کرده اند،و عاصم و یعقوب و سهل(یفصل)بفتحه یاء و کسره صاد با تخفیف خوانده،و ابن عامر(یفصّل)بضمّه یاء و فتحهٔ صاد با تشدید خوانده و در شواذ قرائت عیسی ابن عمر(انا براء منکم)بنا بر مثال فعال آمده است.

**دلیل:**

ابو علی گوید:ابو الحسن در این مثال معتقد است که ظرف قائم مقام فاعل است و ترک کرده بر فتحی که جاری بر آن شده در کلام برای جریان آن در بیشتر سخنان بنصب و همین طور که می گویی در قول او وَ أَنّا مِنَّا الصّالِحُونَ وَ مِنّا دُونَ ذٰلِکَ (۱)و بدرستی که از ما صالحین و از ما کمتر آن میباشد و همچنین میآید قاعده قول اوّل، لَقَدْ تَقَطَّعَ بَیْنَکُمْ (۲)پس لفظ بنا بر قول او لفظا مفتوح و حال آنکه محلاّ مرفوع است،چنانچه لفظ در قول او و کفی باللّه،و ما جاءنی من رجل لفظا مجرور است و محلاّ مرفوع است،و قول او در قرائت ابن عامر(یفصل)مثل قول در«یفصَلُ»و قول عاصم(یَفْصِلُ)خوبست و ضمیر برمیگردد باسم خدای تعالی و دلالت میکند بر او قول او (وَ أَنَا أَعْلَمُ بِمٰا أَخْفَیْتُمْ وَ مٰا أَعْلَنْتُمْ) و همین طور قول کسی که«یفصَّل»خوانده(و بریء)در تکسیر آن چهار صورت است:

۱-براء مثل شریف و شرفاء و آن قرائت جماعت است.

۲-و براء مثل ظریف و ظراف.

۳-و ابریاء مثل صدیق و اصدقاء.

۴-و براء مثل توأم و رباب و بنا بر این است بیت حارث بن حلزه(فانا



---

۱- ۱) -سورهٔ جنّ آیهٔ:۱۰.

۲- ۲) سورهٔ شعراء آیهٔ:۲۲.

من قتلهم لبراء)پس من از کشتن ایشان هر آینه بریء هستم.

فراء گوید:براء قصد کرد،پس همزه ای که لام است حذف کرده تخفیفا و این موضع را از ابی الحسن گرفته که میگوید که اشیاء اصلش اشیاء است،و این مبنی و روش موجب صرف نکردن براء است برای آنکه آن همزه تأنیث است.

**اعراب:**

زجاج معتقد است که تقدیر(ان کنتم خرجتم جهادا فی سبیلی فلا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء)است.

و بعضی گویند:که کلام بتحقیق تمام است در موقع قول او(اولیاء)سپس گفت (تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ) بنا بر تقدیر(أ تلقون)پس همزه حذف شده مثل قول او (وَ تِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهٰا عَلَيَّ) (۱)و تقدیر آن اینست او تلک نعمه.

و بعضی گفته اند:که قول او (تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ) در محل نصب است.

بنا بر حالیّت از ضمیر در (لاٰ تَتَّخِذُوا) و با زایده است و تقدیرش تلقون الیهم المودّه است چنانچه شاعر گوید:

فلمّا رجت بالشرب هزّ لها العصا

شحیح له عند الازاء نهیم

پس چون شتر برای نوشیدن آب حرکت کرد عصا را برای دور کردن آن تکان داد بخیل بود برای آن در موقع آبشخوار و سر شترها داد میکرد.

شاهد بیت رجت بالشرب،زاید بودن باء رجت الشرب است،و ممکنست که مفعول تلقون محذوف و باء متعلّق بآن یعنی(تلقون الیهم ما تریدون- بالموده التی بینکم و بینهم و قد کفروا)القاء میکنید بسوی ایشان چه میخواهید از مودّت و دوستی چنانی که میان شما و ایشان است و حال آنکه آنها کفر ورزیدند جمله در محلّ نصب است بنا بر حالیّت از عدو یا از هاء و میم در قول او



---

۱- ۱) -سورة شعراء آیة:۲۲.

(تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ)

(وَ إِيّاكُمْ)

منصوب است بعطف بر(الرسول) (إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ) جواب شرط محذوف است برای دلالت آنچه مقدّم داشت آن را از کلام بر آن یعنی (کنتم خرجتم جهادا فی سبیلی فلا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء)و جهادا مفعول له است،یعنی للجهاد برای جهاد،و ممکنست که(جهادا)مصدر در محلّ حال گذارده شدّه باشد (وَ ابْتِغاءَ مَرْضاتِی) معطوف بر جهاد است بر دو صورت،و تقدیر چنین است:

للحال خرجتم مجاهدین فی سبیلی و مبتغین مرضاتی،در حالی که بیرون رفتید مجاهدین در راه من بودید و جوینده خشنودی من(وحده) ممکنست که مصدر محذوف الزوائد باشد و تقدیر آن توحّدونه توحیدا،و توحدونه ایحادا،پس مصدری باشد که در محلّ حال نهاده شده و ممکنست که مصدر فعل ثلاثی باشد و تقدیر آن یحد و حده و تقدیر آن این باشد:

(حتی تؤمنوا باللّه واحدا)تا اینکه ایمان آورید بخدای یگانه (إِلاّ قَوْلَ إِبْراهِیمَ) منصوب بنا بر استثناء و مستثنی منه ضمیر مخفی در ما یتعلّق به لام میباشد در قول او (قَدْ کانَتْ لَکُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ) و تقدیرش ثبتت لکم فی ابراهیم الا فی قوله لا تستغفرنّ لک میباشد.

### شأن نزول:

این آیه نازل شد دربارۀ حاطب بن ابی بلتعه و جهتش این بود که ساره کنیز و جاریه ابی عمرو بین صیفی بن هشام دو سال بعد از جنگ-بدر از مکّه بمدینه خدمت پیامبر(ص)-آمد پس پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله به او فرمود:آیا مسلمان آمدی؟گفت:نه.

فرمود:آیا به عنوان مهاجرت آمدی؟گفت:نه.فرمود:پس برای

چه آمدی؟گفت:شما اساس عشیره و آقای منید و بحقیقت که اموال و آقایی ما رفته و سخت مستمند و نیازمند شدم،پس بر شما وارد شدم که عطائی بمن نمائید و مرا بپوشانید و مرکبی نیز دهید که سوار شوم،فرمود:پس جوانان مکّه چه شدند؟و او زنی نوحه گر و خواننده بود گفت:

بعد از واقعه جنگ بدر دیگر کسی بسراغ من نیامد،پس پیامبر خدا«ص» وادار کرد اولاد عبد المطّلب را تا او را پوشانیده و سوار کرده و آذوقه ای به او دادند و پیغمبر(ص)برای فتح مکّه تهیّه میدید،پس حاطب بن ابی یلتعه پیش ساره آمد و نامه ای برای مردم مکّه نوشته بود،ابن عبّاس گوید و ده دینار باو داد ولی مقاتل بن حیّان گوید:

ده درهم باو داد و بردی هم باو پوشانید بر اینکه آن نامه را باهل مکه، برساند و در نامه نوشته بود از حاطب بن ابی بلتعه بمردم مکّه بدانید که پیامبر خدا قصد شما را نموده،پس احتیاط خود را داشته باشید،پس ساره بیرون رفت و جبرئیل نازل شد و پیغمبر را خبر داد از نامه پس پیغمبر خدا صلّی اللّه علیه و آله علی علیه السلام و عمّار و عمر و زبیر و طلحه و مقداد بن اسود و ابا مرثد را فرستاد و تمامی آنها اسب سواران بودند و فرمود:بروید تا بباغ(فاخ)گوجه و خرما حرکت میرسید که در آن ساره آن زن بد نام را میبینید و با او نامه ای از خاطب بمشرکین مکّه است،پس از او نامه را میگیرید،پس بیرون رفتند تا در آن مکانی که رسول خدا(ص)فرموده بودند او را دیدند پس باو گفتند نامه کجاست گفت:

بخدا قسم نامه ای با من نیست،پس او را کنار زده و اثاث او را تفتیش کردند و چیزی با او نیافتند،پس عازم شدند برگردند،پس علی علیه السلام فرمود قسم بخدا پیغمبر بما دروغ نگفت،و ما هم تکذیب نمیکنیم گفته آن حضرت را،و

شمشیرش را کشید و فرمود:

نامه را بیرون بیاور و گر نه بخدا قسم گردنت را میزنم،پس چون ساره مطلب را جدّی دید نامه را از لابلای موهای گیسوانش که پنهان کرده بود بیرون آورد و تقدیم حضرت علی علیه السلام نمود،پس با نامه آمدند خدمت پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله پس حاطب را خواسته و او نزد آن حضرت حاضر شده و فرمود:آیا این نامه را میشناسی گفت:آری،فرمود:پس چه چیز تو را بر آن داشت که این کار را بکنی گفت:

یا رسول اللّه قسم بخدا روزی که اسلام آورده ام کافر نشدم و از وقتی که بشما ایمان آوردم خیانت بشما نکردم و از موقعی که از کفّار و مردم مکّه جدا شدم ایشان را دوست نداشته ام و لکن هیچکس از مهاجرین نیست مگر اینکه در مکّه کسی را دارد که خاندانش را از مشرکین و شرّ آنان حفظ مینماید جز من که غریبم در میان ایشان و خاندان من در بین ایشانست و من بر آنها ترسیدم پس خواستم که حقّی بر آنها داشته باشیم و میدانیم که بلای خدا بر آنها نازل شده و نامه من ایشان را مستغنی را چیزی نمیکند،پس رسول خدا(ص)او را تصدیق کرد و عذر او را پذیرفت،پس عمر بن خطاب برخاست و گفت:یا رسول اللّه مرا واگذار تا بزنم گردن این منافق را،پس پیغمبر(ص)فرمود:ای عمر تو چه میدانی،شاید خدا اهل بدر را دیده و ایشان را بخشیده باشد پس بایشان گفته باشد هر کاری را میخواهید بکنید که من شما را آمرزیدم.

و بخاری و مسلم در دو صحیح خود از عبد اللّه بن ابی رافع روایت نمودند که گوید:شنیدم علی علیه السلام میفرمود:رسول خدا(ص)من و مقداد و زبیر را فرستاد و فرمود:بروید تا بباغ(خاخ)برسید که در آنجا آن زن بد نام است،و

با او نامه است پس رفتیم و نامه را گرفتیم و مانند آنچه گفتیم یاد نموده است.

**تفسیر:**

(یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تَتَّخِذُوا عَدُوِّی وَ عَدُوَّکُمْ أَوْلِیٰاءَ)

خداوند سبحان مؤمنین را خطاب نمود و ایشان را نهی کرد از اینکه کفّار را دوستان خود بگیرند و آنها را دوست بدارند و از آنها کمک بخواهند و آنها را یاری کنند.

(تُلْقُونَ إِلَیْهِمْ بِالْمَوَدَّهِ)

یعنی طرح دوستی با ایشان افکنید و بذل نصیحت و خیر اندیشی با آنها نمائید،گفته میشود(القیت الیک بسری)رازم را بتو سپردم.

زجاج گوید:یعنی اخبار پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله برایشان می رسانیدند بواسطه دوستی که میان شما و ایشان بر قرار بود.

(وَ قَدْ کَفَرُوا بِمٰا جٰاءَکُمْ مِنَ الْحَقِّ)

و حال آنکه ایشان بآنچه که آمد شما را از حق که آن قرآن و اسلام بود کفر ورزیدند.

(یُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَ إِیّٰاکُمْ)

بیرون میکنند پیامبر و شما را از مکّه.

(أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللّٰهِ رَبِّکُمْ)

اینکه ایمان بخدا پروردگارتان آورید،یعنی برای اینکه ایمان آوردید و کراهت اینکه ایمان آوردید،پس مثل آنکه گوید این کار را میکنند برای ایمان شما بخدا پروردگاری که شما را آفرید.

(إِنْ کُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهٰاداً فِی سَبِیلِی وَ ابْتِغٰاءَ مَرْضٰاتِی)

اگر شما برای جهاد کردن و طلب خشنودی من بیرون آمده اید،و مقصود اینست که اگر غرض شما در بیرون رفتن و هجرت کردن طلب رضای من است،پس وفا کنید حق بیرون رفتنتان را از دشمنی ایشان و طرح دوستی با ایشان نیفکنید و آنها را دوستان خود نگیرید.

ص: ۳۶۰

(تُسِرُّونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّهِ)

یعنی در پنهانی با ایشان اعلان میکنید که بین شما و ایشان دوستی است،و بعضی گویند:که با برای تعلیل است،یعنی آگاهی میدهند ایشان را باحوال پیامبر در پنهانی بعلّت دوستی که بین شما و ایشان بر قرار است،این کار را کسی نموده که گمان میکند آنچه که کرده و میکند بر من پوشیده است.

(وَ أَنَا أَعْلَمُ بِمٰا أَخْفَیْتُمْ وَ مٰا أَعْلَنْتُمْ)

و حال آنکه من داناترم بآنچه که شما در پنهانی میکنید و یا در ظاهر و علانیه بر من چیزی از اینها مخفی نیست،و من پیامبرم را بر آن آگاه میکنم.

(وَ مَنْ یَفْعَلْهُ مِنْکُمْ)

یعنی و کسی که در نهانی با آنها دوستی کند و اخبار پیامبرم را از شما یا گروه مؤمنین را برساند بایشان بعد از این بیان.

(فَقَدْ ضَلَّ سَوٰاءَ السَّبِیلِ)

پس جدّا عدول از راه حق نموده و تجاوز از طریق صلاح کرده است و در این آیه دلالت است بر اینکه گناه کبیره انسانی را از ایمان بیرون نمیکند،برای آنکه هیچکس نگفته که حاطب بواسطه گناه کبیره ای که کرده از ایمان بیرون رفته و مرتد شده است.

(إِنْ یَثْقَفُوکُمْ)

یعنی این گروه کفّار اگر بر شما مسلّط شوند و شما را مغلوب کنند.

(یَکُونُوا لَکُمْ أَعْدٰاءً وَ یَبْسُطُوا إِلَیْکُمْ أَیْدِیَهُمْ وَ أَلْسِنَتَهُمْ بِالسُّوءِ)

یعنی:

دشمنانتان باشند و دستهای خود را برای زدن شما دراز و زبانشان را برای فحش دادن بشما بگشایند،و مقصود اینست که ایشان دشمنی میکنند با شما و- سودی عاید شما نمیشود از دوستی با ایشان و آنها هدف و غرض خود را رها نکنند از رساندن بدی بشما با دست و زبانشان.

(وَ وَدُّوا)

و با این کار شـما دوست دارنـد (لَوْ تَکْفُرُونَ) که شـما کفر بخدا بورزید چنانچه آنها کافر شدند و دوست دارند که شـما مرتد شوید و از دینتان بر گردید.

(لَنْ تَنْفَعَکُمْ أَرْحامُکُمْ)

هر گز بشـما سودی ندهنـد خویشاونـدان و ارحـام تـان (وَ لاٰ أَوْلاٰدُکُمْ) و نه فرزنـدانتان یعنی تحمیـل نکنـد شـما را خویشان و فرزندان تان که در مکّه هسـتند بر خیانت به پیامبر و مؤمنین،پس هرگز بشـما سودی و نفعی ندهند این گروهی که برای ایشان خدا را معصیت نمودید.

(یَوْمَ الْقِیٰامَهِ یَفْصِلُ)

روز قیامت جدا میکند خدا (بَیْنَکُمْ) میان شـما را پس اهل ایمان و طاعت را داخل بهشت میکند و اهل کفر و عصـیان را بآتش می افکند و در این روز جدا میشوند بعضـی از بعض دیگر،پس خویش،و نزدیک مؤمن نمیبیند در بهشت خویش کافر خود را در دوزخ.

و بعضی گویند:یعنی حکومت و داوری میکند میان شما از باب فصل حکومت و داوری.

(وَ اللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ)

یعنی خـدا دانـای باعمـال شـماست،خداونـد سـبحان دانست آنچه را که حاطب نمود از نامه نگاری باهل مکّه تا خبر داد پیامبر خود را باین،سپس خداوند سبحان برای ایشان مثل ابراهیم علیه السلام را زد در ترک موالات و دوستی با کفّار پس فرمود:

(قَدْ کٰانَتْ لَکُمْ أُسْوَهٌ حَسَنَهٌ)

یعنی برای شماست اقتداء نیکویی(در ابراهیم) علیه السلام خلیل خدا.

(وَ الَّذِینَ مَعَهُ)

و کسانی که با او هستند از آنهایی که ایمان آوردند و پیروی کردند او را.

ص :۳۶۲

ابن زید گوید:آنهایی که با او بودند از پیامبران.

(إِذْ قالُوا لِقَوْمِهِمْ)

وقتی که بخویشان کفارشان گفتند: (إِنّا بُرَآؤُا مِنْکُمْ) ما بیزاران از شمائیم و شما را دوست نداریم.

(وَ مِمّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ)

و نیز بیزاریم از آنچه که میپرستید از غیر خدا یعنی و بیزاریم از بتهایی که میپرستید،و ممکنست که(ما)مصدریّه باشد پس معنی چنین است و از عبادت شما بتها را.

(کَفَرْنا بِکُمْ)

کافر شدیم بشما،یعنی میگویند بایشان که ما انکار کردیم دین شما را و انکار کردیم معبود شما را.

(وَ بَدا بَیْنَنا وَ بَیْنَکُمُ الْعَداوَهُ وَ الْبَغْضاءُ أَبَداً)

و ظاهر شد بین ما و بین شما دشمنی و خصومت همیشگی،پس میان ما موالاتی در دین نمیباشد.

(حَتّی تُؤْمِنُوا بِاللّهِ وَحْدَهُ)

تا اینکه ایمان آورید بخدای یکتا،یعنی پس تصدیق کنید وحدانیّت و یکتایی خدا و اخلاص توحید و عبادت را برای او.

فراء گوید:خدای تعالی میفرماید ای حاطب تأسّی و اقتداء بابراهیم«ع» و خویشان او کن و تبری و بیزاری بجواز ایشان،چنان که او بیزاری نمود از ایشان، یعنی:از خویشان کافرش.

(إِلاّ قَوْلَ إِبْراهِیمَ لِأَبِیهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَکَ)

یعنی اقتداء و تقلید بابراهیم کن در هر موردی مگر در این قول،پس پیروی از او نکن در این قول زیرا که آن حضرت علیه السلام البتّه استغفار کرد برای پدرش از میعادی که او را وعده داده بود که ایمان آورد،پس چون برای او روشن شد که دشمن خدا است تبری کرد از او (1).



---

۱- ۱) -در جای خود ثابت شده که آذر عموی ابراهیم علیه السلام بود نه پدرش

حسن گویـد:و البتّه این مطلب در موقع مردن پـدرش برایش معلوم شـد و اگر این را اسـتثناء نکرده بود هر آینه گمان میشد که اسـتغفار برای کفّـار مطلقا جایز است از غیر وعـده دادن بایمان از ایشان،پس منع شدنـد از اینکه اقتـداء باو کننـد در این مطلب خصوصی.

(از مجاهـد و قتاده و ابن زید)حسن و جبائی گویند:آذر با ابراهیم نفاق می کرد و باو نشان میداد که مسـلمانست و وعده میداد که اظهار اسلام میکرد،تا اینکه استغفار برای او کند،سپس گفت:

(وَ مٰا أَمْلِکُ لَکَ مِنَ اللّٰهِ مِنْ شَیْءٍ)

و من مالك نیستم برای تو از خدا چیزی را، هر گاه اراده کند عقاب تو را و ممکن نیست برای من رفع عذاب از تو.

(رَبَّنٰا عَلَیْکَ تَوَکَّلْنٰا)

پروردگـارا بر تو توکـل نمودیم یعنی و آنهـا چنین می گوینـد (وَ إِلَیْکَ أَنَبْنٰا) یعنی بسوی طاعت تو بازگشت نمودیم (وَ إِلَیْکَ الْمَصِیرُ) یعنی بازگشت بسوی حکم تو است،و این حکایت برای گفتهٔ ابراهیم و خویشانش است و احتمال دارد که تعلیم برای بندگان خدا باشد که این را بگویند و کارهای ایشان را بخدا واگذار کنند و بسبب توبه بسوی او برگردند.

(۱)

(زیرا که نمیشود پدر پیامبری چون حضرت ابراهیم علیه السـلام مشـرک و کافر باشد چون پدر آن حضـرت از پدران پیامبر ما صلّی اللّه علیه و آله است که خدا دربارهٔ او فرمود: (وَ تَقَلُّبَکَ فِی السّٰاجِدِینَ) و گردانید تو را در اصـلاب پدران مؤمن و سجده کننده و در زیارت آن حضـرت هم میخوانیم اشهد انّک کنت نورا فی الاصلاب الشامخه و الارحام المطهّره،گواهی میدهم که نوری در صـلبهای پاك و بلنـد و رحمهای طاهره و پاکیزه بودی،خلاصه اطلاق پـدر به آذر عموی حضـرت ابراهیم خلیل علیه السلام مجاز است نه حقیقت،چون که پدر واقعی او تارخ بود نه آذر... (مترجم)

(رَبَّنا لا تَجْعَلْنا فِتْنَةً لِلَّذِینَ کَفَرُوا)

پروردگارا ما را آزمایش برای کفّار قرار نده،یعنی ما را بدست ایشان عذاب نکن و به بلاء از نزد خودت ما را شکنجه مفرما.

مجاهد گوید:پس میگویند اگر این گروه بر حق بودند این بلا بایشان نمی رسید.و بعضی گویند:یعنی ایشان را بر ما مسلّط ننما،پس ما را از دینت فریب دهند.و بعضی گویند:یعنی بما تلطّف و ترحّم نما تا ما بر آزار ایشان شکیبا باشیم و پیروی از ایشان نکنیم،پس آزمایش برای ایشان شویم.

و بعضی گویند:یعنی ما را از دوستی با کفّار نگهدار پس ما هر گاه ایشان را دوست داشتیم گمان میشود که ما ایشان را درست پنداشته ایم.

و بعضی گویند:یعنی خدا یا ما را مغلوب نکن هر گاه با ایشان پیکار و جنگ نمودیم زیرا اگر ما را واگذاردی آنها میگویند:اگر اینان بر حقّ بودند شکست نمیخوردند.

(وَ اغْفِرْ لَنا رَبَّنا)

و بیامرز گناهان ما را.

(إِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِیزُ)

براستی که تو پیروزمندی هستی که مغلوب نمیشوی (الْحَکِیمُ) و دانایی که نمیکند مگر حکمت و صواب را و در این تعلیم-و آموزش برای مسلمین است که این دعا را بخوانند(و بگویند):

«رَبَّنا عَلَیْکَ تَوَکَّلْنا وَ إِلَیْکَ أَنَبْنا وَ إِلَیْکَ الْمَصِیرُ، رَبَّنا لا تَجْعَلْنا فِتْنَةً لِلَّذِینَ کَفَرُوا وَ اغْفِرْ لَنا رَبَّنا إِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ»

آمین،یا ربّ العالمین.

ص :۳۶۵

## [سوره الممتحنه (۶۰): آیات ۶ تا ۹]

### اشاره

لَقَدْ کٰانَ لَکُمْ فِیهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ کٰانَ یَرْجُوا اَللّٰهَ وَ اَلْیَوْمَ اَلْآخِرَ وَ مَنْ یَتَوَلَّ فَإِنَّ اَللّٰهَ هُوَ اَلْغَنِیُّ اَلْحَمِیدُ (۶) عَسَی اَللّٰهُ أَنْ یَجْعَلَ بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَ اَلَّذِینَ عٰادَیْتُمْ مِنْهُمْ مَوَدَّةً وَ اَللّٰهُ قَدِیرٌ وَ اَللّٰهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۷) لاٰ یَنْهٰاکُمُ اَللّٰهُ عَنِ اَلَّذِینَ لَمْ یُقٰاتِلُوکُمْ فِی اَلدِّینِ وَ لَمْ یُخْرِجُوکُمْ مِنْ دِیٰارِکُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَیْهِمْ إِنَّ اَللّٰهَ یُحِبُّ اَلْمُقْسِطِینَ (۸) إِنَّمٰا یَنْهٰاکُمُ اَللّٰهُ عَنِ اَلَّذِینَ قٰاتَلُوکُمْ فِی اَلدِّینِ وَ أَخْرَجُوکُمْ مِنْ دِیٰارِکُمْ وَ ظٰاهَرُوا عَلیٰ إِخْرٰاجِکُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ وَ مَنْ یَتَوَلَّهُمْ فَأُولٰئِکَ هُمُ اَلظّٰالِمُونَ (۹)

### ترجمهٔ آیات:

۶-بخدا سوگند برای شما در ابراهیم و پیروان او اقتداء بخصلتی نیکو هست یعنی برای کسانی که از خدا و روز بازپسین بیم دارند و هر که روی بگرداند البتّه خدا خود بینیازی ستوده صفاتست.

۷-نزدیکست که خدا میان شما و آنان که از مشرکان قریش دشمنی کردید مودّتی قرار دهد و خدا توانا است،و خدا بس آمرزنده مهربانست.

۸-و خدا شما را از نیکویی کردن با کفّاری که در دین با شما پیکار نکردند و شما را از منازلتان بیرون نکردند باز نمیدارد و بعدالت میان ایشان حکم کنید

ص:۳۶۶

زیرا که خدا دادگران را دوست میدارد.

۹-بی گفتگو خدا از دوستی کردن با کسانی که در کار دین با شما کار زار کردند و شما را از سراها و منازلتان بیرون کردند و در بیرون کردن شما یکدیگر را پشتیبانی کردند شما را باز میدارد و هر که ایشان را دوست بدارد،پس آن گروه خود ستمکارانند.

### نزول این آیات:

ابن عباس گوید قول خدا (لاٰ یَنْهٰاکُمُ اللّٰهُ...) دربارهٔ خزاعه و بنی مدلج نازل شده زیرا آنها با رسول خدا(ص)مصالحه کردند که با آن حضرت کار زار نکنند و هیچکس را بر ضرر و زیان آن حضرت یاری ننمایند.

### تفسیر:

سپس خداوند سبحان اعاده نموده در ذکر اقتداء و تأسّی پس فرمود:

(لَقَدْ کٰانَ لَکُمْ فِیهِمْ)

یعنی در ابراهیم و کسانی که با او ایمان آوردند.

(أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ)

اقتداء نیکویی و البتّه اعاده ذکر اسوه برای اینست که تأسّی و اقتداء دوّم منعقد است بغیر آنچه که اوّل منعقد شده بود،زیرا که در دوّمی بیان اینست که تأسی و اقتداء در ایشان بامید ثواب خدا و عاقبت به خیری بود ولی در اوّلی بیان این بود که تأسّی و تقلید در دشمنی با کفّار با آن حضرت نمود.

(لِمَنْ کٰانَ یَرْجُوا اللّٰهَ وَ الْیَوْمَ الْآخِرَ)

برای کسانی که باید از خدا و روز بازپسین بترسند،بدل است از قول او(لکم)برای شما و آن بدل بعض از کلّ است مانند قول او (وَ لِلّٰهِ عَلَی النّٰاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطٰاعَ إِلَیْهِ سَبِیلاً (۱)

ص:۳۶۷

---

۱- ۱) -آل عمران آیهٔ:۹۷.

و برای خداست بر ذمّه مردم حجّ خانه خدا بر کسانی که توانایی رفتن به آنجا را دارند و در آنست بیان اینکه این تأسّی برای کسیست که بترسد از خدا و به ترسد عقاب آخرت را.

و بعضی گفته اند:امید ثواب خدا و آنچه را که عطا میکند او را از ثواب در روز قیامت داشته باشد.

(وَ مَنْ يَتَوَلَّ)

یعنی و کسی که اعراض از این اقتداء و تأسّی بابراهیم و پیامبران و مؤمنین و کسانی که با او هستند نماید،پس قطعا خطا کرده حظ و نصیب خودش را و گذشته است از آنچه سودش بر او برمیگردد پس آن را حذف کرده برای دلالت کلام بر او و آن قول اوست:

(فَإِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ)

پس براستی که خداوند خود بینیاز ستوده کردار است،یعنی بینیاز و مستغنی از مردم و پسندیده در تمام کردارش میباشد پس اعراض او زیانی بوی وارد نمیکند و لکن بخودش ضرر زده است.

(عَسَى اللّٰهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ)

نزدیکست که خدا میان شما و کسانی که از مشرکان قریش دشمنی کردید یعنی از کفّار مکّه.

(مَوَدَّةً)

دوستی بسبب اسلام قرار میدهد.

مقاتل گوید:چون خداوند سبحان امر نمود مؤمنین را بعداوت با کفّار پس با خویشان و نزدیکان خود دشمنی کردند،پس این آیه نازل شد.

و مقصود اینست که موالات و دوستی کفّار سودی ندارد،و خداوند سبحان قادر و توانای بر اینست که ایشان را موفّق برای ایمان و تحصیل دوستی بین شما و ایشان نماید،پس بوده باشید بر امید و طمع از خدا که این مودّت را بوجود آورد و حقیقه هم نمود هنگامی که اسلام آوردند در سال فتح مکّه پس مودّت بین

ص :۳۶۸

ایشان و مسلمین حاصل شد.

(وَ اللّٰهُ قَدِيرٌ)

و خداوند قادر است بر نقل دلها از عداوت بدوستی و مودت و صحیح است که(علی کل شیء)را مقدّر نمود بر (وَ اللّٰهُ قَدِيرٌ) .

(وَ اللّٰهُ غَفُورٌ)

و خداوند آمرزنده است مر گناهان بندگانش را (رَحِيمٌ) مهربانست بایشان هر گاه توبه کنند و اسلام آورند.

(لاٰ يَنْهٰاكُمُ اللّٰهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقٰاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيٰارِكُمْ)

و خدا شما را از نیکویی کردن با کفّاری که در کار دین با شما کار زار نکردند و شما را بیرون از منازلتان ننمودند یعنی نیست خدا که شما را بازدارد از مخالطت و دوستی اهل پیمان آنهایی که با شما پیمان بستند بر ترک قتال و پیکار و نیکی کردن بایشان و معامله با ایشان بعدالت و آن قول اوست:

(أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ)

یعنی عدالت کنید در ما بین خودتان،و ایشان از وفاء بعهد و پیمان.

ابن عباس و حسن و قتاده گویند:که مسلمین از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله خواستند که رخصت فرماید در اینکه با خویشان مشرکشان نیکی و احسان کنند و این پیش از آن بود که مأمور به پیکار با تمام مشرکین شوند،پس این آیه نازل شد و این منسوخ شد بقول او:

(فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ)

(۱)

بکشید مشرکین را هر جا که آنها را یافتید.

قتاده گوید:او قصد نموده بکسانی که پیکار با شما نکردند کسانی را که از اهل مکّه ایمان آورده و هجرت نکردند.

ص :۳۶۹

---

۱- ۱) -سورهٔ توبه آیهٔ:۴.

و ابن زبیر گوید:آن عامّ است در هر کس که باین صفت باشد و آنچه که اجماع بر آن شده که حرام نیست،اینست:که انسان نیکی کند کسی را که می خواهد از اهل حرب و پیکار خواه از نزدیکان و خویشان باشد و یا بیگانه و غریبه و البتّه خلاف در دادن زکاه و فطره و کفّارات به ایشانست پس اصحاب ما(علماء امامیّه)تجویز نکرده اند و در آن اختلاف بین فقهاء میباشد،و قول او:

(أَنْ تَبَرُّوهُمْ)

در محلّ جرّ است بدل از(الذین)و آن بدل اشتغال است و تقدیرش اینست(لا ینهاکم اللّه عن ابن تبروا الذین لم یقاتلوکم)خدا باز نمیدارد شما را از اینکه نیکی کنید با کسانی که با شما پیکار نکردند.

(إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطِینَ)

بدرستی که خدا دادگران را دوست دارد- یعنی عادل ها و دادگران را.

و بعضی گویند:دوست میدارد کسانی را که قرار میدهند برای خویشاوندان خودشان سهمی را از آنچه که در منازلشان از خوراکیها دارند سپس فرمود:

(إِنَّما یَنْهاکُمُ اللّهُ عَنِ الَّذِینَ قاتَلُوکُمْ فِی الدِّینِ)

بی گفتگو خدا از دوستی کردن با کسانی که در کار دین با شما کار زار کردند از اهل مکّه و غیر ایشان منع میکند.

(وَ أَخْرَجُوکُمْ مِنْ دِیارِکُمْ)

و بیرون کردند شما را از منازل و املاکتان.

(وَ ظاهَرُوا عَلی إِخْراجِکُمْ)

یعنی کمک کردند بر بیرون کردن شما و تقویت کردند ایشان را و آنها عوام و پیروان بودند معاونت و یاری کردند رؤسای خود را بر باطل.

(أَنْ تَوَلَّوْهُمْ)

یعنی باز میدارد شما را خدا از اینکه با ایشان دوستی و موالات داشته باشید،و آنها را دوست بدارید،و مقصود اینست که نامه نگاری

شما بین ایشان باظهار کردن سرّ و راز مؤمنین،موالات و دوستی با ایشان است.

(وَ مَنْ یَتَوَلَّهُمْ)

و کسی که دوست بدارد ایشان را از شما یعنی موالات- داشته باشد و یاری کند ایشان را،پس ایشانند خود ستمکاران که مستحق می شوند باین عذاب دردناک را.

ص :۳۷۱

## [سوره الممتحنه (۶۰): آیات ۱۰ تا ۱۱]

### اشاره

يا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا إِذا جاءَكُمُ اَلْمُؤْمِناتُ مُهاجِراتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ اَللّهُ أَعْلَمُ بِإِيمانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِناتٍ فَلا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى اَلْكُفّارِ لا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَ لا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَ آتُوهُمْ ما أَنْفَقُوا وَ لا جُناحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَ لا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ اَلْكَوافِرِ وَ سْئَلُوا ما أَنْفَقْتُمْ وَ لْيَسْئَلُوا ما أَنْفَقُوا ذلِكُمْ حُكْمُ اَللّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَ اَللّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۰) وَ إِنْ فاتَكُمْ شَيْءٌ مِنْ أَزْواجِكُمْ إِلَى اَلْكُفّارِ فَعاقَبْتُمْ فَآتُوا اَلَّذِينَ ذَهَبَتْ أَزْواجُهُمْ مِثْلَ ما أَنْفَقُوا وَ اِتَّقُوا اَللّهَ اَلَّذِى أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ (۱۱)

### ترجمهٔ آیات:

۱۰-ای کسانی که ایمان آورده اید هر گاه زنانی که ادّعاء ایمان میکنند نزد شما بیایند در آن حال که مهاجر باشند پس ایشان را بیازمائید و خدا بایمانشان داناتر است،و اگر ایشان را زنان مؤمنه شناختید پس اینان را بسوی شوهران کافرشان باز نگردانید نه اینان برای آنان حلالند و نه آنان برای اینان حلال هستند،و بشوهران کافرشان آنچه خرج کرده اند بدهید و بر شما گناهی نیست که آنان را نکاح کنید وقتی که مهرشان را بدهید عقد زنان کافره را متمسّک مشوید و آنچه مهر داده اید بخواهید و باید کافران نیز بخواهند آنچه را داده اند آنچه برای شما بیان کردیم حکم خداست که میان شما حکم میکند و خدا دانای درست

ص: ۳۷۲

کردار است.

۱۱-و اگر یکی از همسران شما بسوی کافران رفت و بجنگ رفتید و غنیمت بدست آوردید پس بمسلمانانی که همسرانشان رفته اند مانند آنچه مسلمانان داده اند بدهید و از عذاب خدایی که شما باو ایمان آورده اید بترسید.

### قرائت:

اهل بصره(لا تمسکوا)بتشدید خوانده و باقی(و لا تمسکوا)بتخفیف- قرائت کرده اند،و در شواذ قرائت اعرج(فعقبتم)بتشدید و در قرائت نخعی و زهری و یحیی بن یعمر بخلاف(فعقبتم)بتخفیف قاف بدون الف آمده و در قرائت مسروق(فعقبتم)بکسر قاف بدون الف و در قرائت مشهور(فعاقبتم) است و مجاهد(فاعقبتم)خوانده است.

### دلیل:

دلیل کسی که (لاَ تُمْسِکُوا) خوانده قول خدا (فَإِمْسٰاکٌ بِمَعْرُوفٍ (۱)(و لاٰ تُمْسِکُوهُنَّ ضِرٰاراً) (و أَمْسِکْ عَلَیْکَ زَوْجَکَ) (۲)است.

و دلیل کسی که(و لاـ تمَسَّکوا)خوانده قول او «وَ الَّذِینَ یُمَسِّکُونَ بِالْکِتٰابِ» آنانی که تمسّک بکتاب میکنند گفته میشود(امسکت بالشیء)و مسکت به و تمسکت به،ابن جنی گوید:ما روایت کردیم از قطرب که گوید:(فعاقبتم)اصبتم عقبی منهنّ،گفته میشود(عاقب الرجل شیئا)هر گاه چیزی را بگیرد،و طرفه انشاد کرده:(فعقبتم بذنوب غیر مر)جمع مرّه،پس عقوبت شدید بگناهان- مکرر پس تفسیر کردند آن را علی اعطیتم وعدتم بر آنچه عطا شدید وعده شدید



---

۱- ۱) -سورهٔ بقره آیهٔ:۲۲۹ و ۲۳۱.

۲- ۲) -سورهٔ احزاب آیهٔ:۳۷.

و گوید در قول او«و لم یعقب»یعنی برنگشت و از اعمش حکایت شده که گوید (عقبتم غنمتم)و گاهی ممکنست عقبتم بر وزن غنمتم باشد و بمعنای آن تماما و نیز بیت طرفه روایت شده(فعقبتم)بکسر قاف و ابو عوانه از مغیره حکایت کرده گوید:قرائت کردم بر ابراهیم(فعاقبتم)پس آن را گرفت بر فعقبتم بتخفیف و معنای اعقبتم صنعتم بهم مثل ما صنعوا بک کردید شما بایشان مثل آنچه آنها با شما کردند.

**شأن نزول:**

ابن عباس گوید:پیامبر خدا صلّی اللّٰه علیه و آله در حدیبیه مصالحه کرد با مشرکین مکّه بر اینکه اگر از اهل مکّه کسی بمدینه آمد او را بمکّه برگردانند و اگر کسی از اهل مکّه از اصحاب رسول خدا(ص)آمد پس او برای مردم مکّه باشد بر نگردانند بر او و بر این مطلب قطع نامه ای نوشتند و آن را مهر کردند پس سبیعه دختر حارث اسلمیّه که مسلمان شده بود بعد از پایان قطع نامه آمد و پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله در حدیبیه بود پس شوهرش مسافر از بنی مخزوم.

و مقاتل گوید:همسر او صیفی پسر راهب بود آمد عقب او و وی کافر بود پس گفت:ای محمّد زن مرا بمن برگردان زیرا که شما شرط کردید که هر کس از ما نزد تو آید بما برگردانی و این گل کتاب مرکب قطع نامه است که هنوز خشک نشده پس آیه نازل شد (یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا جاءَکُمُ الْمُؤْمِناتُ مُهاجِراتٍ) ای کسانی که ایمان آورده اید هر گاه زنانی که اظهار ایمان نموده نزد شما آمدند بعنوان مهاجرت از دار کفر بدار اسلام پس آنها را آزمایش کنید.

ابن عباس گوید:امتحان و آزمایش آنها چنین بود که ایشان را سوگند میدادند که از کینه و دشمنی شوهرشان و یا میل از شهری بشهری بیرون نیامدند

ص:۳۷۴

و مهاجرت نکردند و یا برای طلب مال دنیا ترک شوهر و وطن نکرده و مهاجرت ننموده اند مگر برای محبّت خدا و پیامبر او(ص)پس رسول خدا(ص)سبیعه را سوگند داد که از دشمنی شوهرش و یا عشق بیکی از مردان مسلمان بیرون نیامده و نیامده مگر برای میل با سلام،پس سوگند یاد کرد بخدایی که جز او خدایی نیست نیامده مگر برای خدا و شوق با سلام،پس پیامبر(ص)مهر او را با آنچه که خرج او کرده بود داد و او را بمکّه برنگردانید،پس عمر بن خطاب او را تزویج کرد،پس رسول خدا(ص)هر کس از مردان که میآمد او را برمی گزیند گردانید ولی هر زنی که میآمد امتحانش میکرد اگر برای خدا آمده بود نگاهش می داشت و مهر او را بشوهرانشان می پرداخت.

زهری گوید:و چون این آیه نازل شد و در آن این جمله بود (وَ لاٰ تُمْسِکُوا بِعِصَمِ الْکَوٰافِرِ) عمر بن خطاب دو زنی را که در مکّه داشت و مشرکه بودند ۱- قرینه دختر امیّه بن مغیره ۲-ام کلثوم دختر عمرو بن جرول خزاعیه ای مادر عبد اللّه بن عمر را طلاق داد پس قرینه را معاویه بن ابی سفیان(علیه الهاویه و لعنه اللّه و ملائکته و انبیائه و رسله و جمیع المؤمنین من الاوّلین و-الآخرین)گرفت و ام کلثوم را ابو جهم حذافه بن غانم که مردی از خویشان او بود تزویج کرد و آنها هم بر شرک خود در مکّه باقی بودند،و زن طلحه بن عبید اللّه اروی دختر ربیعه بن حرث بن عبد المطلب بود پس اسلام میان آنها جدایی انداخت وقتی که قرآن نهی کرد از تمسّک بعقد زنان کافره و طلحه مهاجرت بمکّه کرده و اروی عیالیش کافره در مکّه نزد خویشانش بود سپس،در اسلام بعد از طلحه خالد بن سعید بن عاص بن امیّه با او ازدواج کرد،و از آن زنانی بود که بسوی رسول خدا(ص)از زنان کفّار فرار کرده،پس پیامبر او را

نگه داشت و بخالد نامبرده تزویج کرد،و دیگر امیمه دختر بشر زن ثابت بن دحداحه بود،پس فرار کرد از نزد شوهرش که در آن روز کافر بود و پناه به پیامبر خدا آورد،پس رسول خدا(ص)او را تزویج به سهل بن حنیف نمود و عبد اللّه ابن سهل از او بدنیا آمد.

شعبی گوید:زینب دختر حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله همسر ابی العاص بن ربیع بود،پس اسلام آورد و در مدینه ملحق به پیامبر(ص)شد و ابو العاص در حال شرک در مکّه ماند سپس بمدینه آمد پس زینب او را امان داد پس مسلمان شد آن گاه پیامبر او را باو برگردانید.

جبائی گوید:در شرط صلح حدیبیه و آن قطع نامه مشروط نشد مگر بر برگردانیدن مردان غیر زنان و از زنان یاد در آن نشده بود و امّ کلثوم دختر عقبه بن ابی معیط آمد بمدینه در حالی که مسلمان بود و بعنوان مهاجرت آمده بود از مکّه پس برادرانش بمدینه آمده و از پیامبر خدا خواستند تا او را برگرداند با آنها پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود:شرط(قطع نامه)در میان ما دربارهٔ مردان بود نه زنها پس او را برنگردانید.

جبائی گوید:البتّه این شرط را دربارهٔ زنها نکردند چون که زن وقتی مسلمان شد بر شوهر کافرش حلال نیست،پس چطور بر او برگردد و حال آنکه اسلام بین آنها جدایی و تفرقه انداخته است.

**تفسیر:**

چون خداوند سبحان قطع موالات و دوستی بین مسلمین و کفّار نمود بیان فرمود حکم زنان مهاجره را و شوهران آنها را پس فرمود:

(یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذَا جَاءَکُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ)

ای

ص :۳۷۶

کسانی که ایمان آورده اید هر گاه زنانی که ادعاء ایمان میکنند نزد شما بیایند،در آن حال که مهاجره باشند پس ایشان را امتحان کنید،یعنی بایمان ایشان را آزمایش کنید و آنها را مؤمنان نامید پیش از آنکه ایمان آورند برای آنکه معتقد به ایمان بودند.

(اللّٰهُ أَعْلَمُ بِإِيمانِهِنَّ)

خدا داناتر است بایمان آنها،اگر شما میدانید بسبب امتحان ظاهر ایمان آنها را و خدا میداند حقیقت ایمان آنان را در باطن سپس اختلاف کردند دربارهٔ امتحان بر چند صورت:

۱-ابن عباس گوید:مقصود از امتحان اینکه شهادت دهند

«ان لا اله الاّ اللّه و انّ محمدا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله» .

۲-و روایت شده از قتاده که گوید و از ابن عباس نیز در حدیث دیگر آمده که امتحان آنها چنین بود که قسم یاد کنند که آنها از مکّه هجرت نکرده اند مگر برای دین و رغبت در اسلام و برای محبّت خدا و پیامبر او و بیرون نرفته اند برای دشمنی با شوهرشان و یا برای طلب کردن دنیا و زینت آن.

۳-عایشه گوید:امتحانشان بآنچه در آیه بعد است این بود که چیزی را شریک خدا نگیرند و سرقت نکنند و زنا ندهند،سپس خداوند سبحان فرمود:

(فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِناتٍ)

پس اگر دانستید در ظاهر که آنها ایمان آورده اند (فَلا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفّارِ) پس آنها را بکفّار برنگردانید.

(لا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَ لا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ)

نه آن زنها بر ایشان حلال است و نه ایشان بر آن زنها حلالند،و این دلالت میکند بر اینکه جدایی و تفرقه بین آنها واقع شده به بیرون رفتن آنها از مکّه در حالی که اسلام آورده اند هر چند که مشرک طلاقشان نداده باشد.

ص :۳۷۷

(وَ آتُوهُمْ مٰا أَنْفَقُوا)

ابن عباس و مجاهد و قتاده گويند:يعنى ميدهند به شوهران كافرشان آنچه كه برايشان خرج كرده اند از مهر.

زهرى گويد:اگر صلح و مصالحه نبود صداق و نفقه را بمشركين بر نميگرداندند چنان كه پيشتر هم ميكردند.

(وَ لاٰ جُنٰاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذٰا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ)

يعنى و بأسى نيست بر شما اى گروه مسلمين اينكه ازدواج كنيد با زنان مهاجره،هر گاه پرداختيد صداقهاى آنها را كه بسبب آن آميزش با آنها حلال ميشود زيرا كه آنها بسبب اسلام از همسران و شوهرشان جدا ميشوند.

(وَ لاٰ تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوٰافِرِ)

يعنى متمسّك نشويد بزناشويى و نكاح زنان كافره و اصل عصمت منع است و نكاح را عصمت ناميده اند براى اينكه زن عقد شده در بند شوهر و حضانت و نگهدارى اوست،و در اين دلالت است بر اينكه عقد بر كافره جايز نيست خواه حربيّه باشد يا ذميه و بنا بر هر حال چون كه آن عموميّت در زنان كافره دارد و براى هيچكس نيست كه تخصيص دهد آيه را بزن بت-پرست براى نزول آن بسبب بت پرستيدن آنان چون كه اعتبار بعموم لفظ است نه بواسطۀ سبب.

(وَ سْئَلُوا مٰا أَنْفَقْتُمْ)

و بخواهيد آنچه كه انفاق كرده ايد،يعنى اگر زنى از شما ملحق باهل پيمان از كفّار شد در حال ارتداد و كفر پس از آن كفّار طلب كنيد آنچه كه از مهر انفاق بايشان كرده ايد هر گاه منع كردند آن را و بشما نپرداختند چنانچه از شما مطالبه ميكنند صداق زنانشان را هر گاه بسوى شما هجرت كنند و آن قول اوست:

(وَ لْيَسْئَلُوا مٰا أَنْفَقُوا ذٰلِكُمْ)

و هر آينه بطلبند آنچه را كه خرج كرده اند،

یعنی آنچه که خدا در این آیه یاد نموده حکم خداست که بین شما حکم میکند.

(وَ اللّٰهُ عَلِيمٌ)

و خدا دانای بتمام چیزهاست (حَكِيمٌ) و خدا در آنچه می کنید و بآن فرمان میدهد درست کردار است.

حسن گوید:در اوّل اسلام زن مسلمان همسر مرد کافر بود و زن کافره هم همسر مرد مسلمان،پس این آیه آن را نسخ کرد.

زهری گوید:و چون این آیه نازل شد مؤمنین ایمان بحکم اللّٰه آورده،و پرداختند آنچه که بآنها امر شده بود از مخارج مشرکین بر زنانشان و امّا- مشرکین امتناع کردند که اقرار کنند بحکم خدا در آنچه که بایشان فرمان داده بود از اداء نفقه ها و مخارج مسلمین،پس نازل شد:

(وَ إِنْ فٰاتَكُمْ شَيْءٌ مِنْ أَزْوٰاجِكُمْ)

و اگر چیزی از همسران شما بسوی کفّار رفت یکی از همسران شما (إِلَى الْكُفّٰارِ) و بطور ارتداد و کفر ملحق بکفّار شد.

(فَعٰاقَبْتُمْ)

و شما جنگ کردید و از کفّار غنیمتی بدست آوردید و پیروز شدید و غلبه برای شما بود.

مؤرج گوید:یعنی پس شما بعد از ایشان ماندید و امر بدست شما گردید.

فراء گوید:که عقب و عاقب مثل صغّر و صاغر بیک معنی است.

علی بن عیسی گوید:عاقبت و آخر کار زنان کفّار نصیب شما شد یا از جهت اسارت یا از جهت آمد نشان در حال اسلام و ایمان.

(فَآتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَزْوٰاجُهُمْ)

پس بمسلمانی که همسرانشان رفته اند یعنی زنان ایشان از مؤمنین (مِثْلَ مٰا أَنْفَقُوا) ابن عباس و جبائی گویند:یعنی مانند آنچه که داده اند از مهرهایی که بر آنهاست از اصل غنیمت و چیزی از حق آنها را کم نکنید،بلکه کاملا بپردازید.

قتاده گوید:یعنی اگر یکی از همسران شما بسوی کفّاری که بین شما و ایشان پیمانست رفت،پس شما غنیمتی نصیبتان شد پس بپردازند همسران آنها صداق آنان را از غنیمتی که نصیبشان شد،سپس در سورهٔ برائت این حکم منسوخ شد، پس هر صاحب پیمانی پیمان خود را شکست و رها کرد.

و علی بن عیسی گوید:یعنی پس دادند کسانی که زنانشان رفته بود مانند آنچه که خرج کردند از مهرها چنان که بر آنها بود که رد کنند بر شما مثل آنچه که شما داده اید بکسی که رفته از همسرانتان.

(وَ اتَّقُوا اللّٰهَ الَّذِی أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ)

و بترسید از خدایی که شما باو ایمان آورده اید،یعنی اجتناب و دوری کنید گناهان خدایی را که شما باور کرده اید او را و تجاوز از امر او نکنید.

و زهری گوید:پس تمام زنانی که ملحق بمشرکین شدند از زنان مؤمنه ای که هجرت کرده بودند و بعد مرتد از اسلام شدند شش زن بودند.

۱-ام الحکم دختر ابو سفیان

(لعنه اللّٰه علیها و علی ابیها و اخیها) که عیال عیاض بن شداد فهری بود.

۲-فاطمه دختر ابی امیّه بن مغیره خواهر ام سلمه که زن عمر بن خطاب بود و چون عمر خواست که مهاجرت کند وی امتناع کرد و مرتد شد.

۳-بروع دختر عقبه که عیال شماس بن عثمان بود.

۴-عبده دختر عبد العزی بن فضله و شوهرش عمرو بن عبد ود بود.

۵-هند دختر ابی جهل بن هشام که زن هشام بن عاصم بن وائل بود.

۶-کلثوم دختر جرول که زن عمر بود پس رسول خدا(ص)مهر زنانشان را از غنائم جنگی پرداخت بایشان .

## [سوره الممتحنه (۶۰): آیات ۱۲ تا ۱۳]

### اشاره

یا أَیُّهَا اَلنَّبِیُّ إِذا جاءَکَ اَلْمُؤْمِناتُ یُبایِعْنَکَ عَلی أَنْ لا یُشْرِکْنَ بِاللّهِ شَیْئاً وَ لا یَسْرِقْنَ وَ لا یَزْنِینَ وَ لا یَقْتُلْنَ أَوْلادَهُنَّ وَ لا یَأْتِینَ بِبُهْتانٍ یَفْتَرِینَهُ بَیْنَ أَیْدِیهِنَّ وَ أَرْجُلِهِنَّ وَ لا یَعْصِینَکَ فِی مَعْرُوفٍ فَبایِعْهُنَّ وَ اِسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اَللّهَ إِنَّ اَللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۱۲) یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا لا تَتَوَلَّوْا قَوْماً غَضِبَ اَللّهُ عَلَیْهِمْ قَدْ یَئِسُوا مِنَ اَلْآخِرَهِ کَما یَئِسَ اَلْکُفّارُ مِنْ أَصْحابِ اَلْقُبُورِ (۱۳)

### ترجمهٔ آیات:

۱۲-هر گاه(ای پیامبر)زنان مؤمنه پیش تو آینـد که با تو بیعت کننـد که چیزی را با خـدا شـریک نگردانند و دزدی نکنند و زنا ندهنـد و فرزنـدان خود را، نکشـند و بهتـانی که آن را یـافته انـد میـان دسـتها و پایهـای خود نیاورنـد و در بجا آوردن نیکویی نافرمانی تو نکنند پس از ایشان بیعت بگیر و برای این زنان از خدا طلب آمرزش کن زیرا که خدا بس آمرزنده و مهربانست.

۱۳-ای کسانی که ایمان آورده ایـد زنهار با گروهی که خدا برایشان- خشم گرفت دوستی نکنید در حقیقت ایشان از روز باز پسین نومید شدند چنان که کافران از اهل گورستان مأیوس شده اند.

ص :۳۸۱

**اعراب:**

(مِنْ أَصْحابِ الْقُبُورِ)

یعنی از بعثت اصحاب القبور پس مضاف حذف شده است و ممکنست که من تبییتّه باشد برای کفّار و تقدیر این باشد(کما یئس الکفّار الذین هم من اصحاب القبور من الآخره)چنان که ناامید شدند کفّاری که آنها از اصحاب گورستانند از آخرت.

**تفسیر:**

**اشاره**

سپس خداوند سبحان یاد نمود بیعت نسوان و بانوان را و این در روز فتح مکّه بود وقتی که پیامبر(ص)فارغ از بیعت مردان شد و آن حضرت بر بالای کوه صفا بود زنها آمدند که با آن حضرت بیعت کنند،پس این آیه نازل شد،پس خداوند تعالی در بیعت آنها شرط کرد که این شرطها را بنماید با آنها و این قول اوست:

(یا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِذا جاءَکَ الْمُؤْمِناتُ یُبایِعْنَکَ)

ای پیامبر هر گاه زنان مؤمنه پیش تو آمدند که بیعت کنند با تو با آنها بر این شرط بیعت کن و آن این است:

(أَنْ لا یُشْرِکْنَ بِاللّهِ شَیْئاً)

اینکه چیزی را شریک خدا نگرداند از صورتها و بتها.

(وَ لا یَسْرِقْنَ)

و دزدی نکنند از مال شوهرانشان و نه از غیر آنها.

(وَ لا یَزْنِینَ وَ لا یَقْتُلْنَ أَوْلادَهُنَّ)

و زنا نکنند و فرزندانشان را نکشند بر وجهی از وجوه نه زنده بگور کنند و نه سقط جنین نمایند.

(وَ لا یَأْتِینَ بِبُهْتانٍ یَفْتَرِینَهُ)

یعنی بدروغ در نوزادی که پیدا کرده اند بهتان نزنند.

(بَیْنَ أَیْدِیهِنَّ وَ أَرْجُلِهِنَّ)

ابن عباس گوید:بچّه ای که از سر راه برداشتند

و اولاد شوهرانشان نیستند بشوهرانشان نچسبانند.

فراء گوید:زن بود که طفل سر راهی را برداشته و بشوهرش میگفت:این بچّه من از تو است،پس این بهتان دروغی بود بین دستها و پاهایشان و این چنانست که نوزاد را وقتی که مادرش میزاید میان دستها و پاهایش میافتد،و معنایش این نیست که بچّه را از زنا میآوردند پس نسبت به شوهرشان دهند چون که در شرط بیعت این بود که زنا ندهند و این جلوتر یاد شده بود.

و بعضی گویند:بهتانی که از آن منع شدند قذف محصنات و نسبت زنا به زنان عفیفه و دروغ بر مردم بستن و اضافه کردن بچّه های سر راهی را بر شوهر خود بر باطل در حال و آینده از زمان بود.

(وَ لاٰ یَعْصِینَکَ فِی مَعْرُوفٍ)

و نافرمانی تو نکنند در بجا آوردن نیکویی و آن تمام چیزهاییست که امر بآن فرموده،زیرا که آن حضرت علیه السلام امر نمیکنند مگر بمعروف،و معروف نقیض منکر است و آن هر چیزیست که دلیل عقلی و سمعی (نقلی)دلالت بر وجوب و استحباب آن نکند و معروف هم نامیده شده است، چون که عقل اعتراف به معروف بودن و خوبی آن میکند از جهت بزرگی و نیکویی آن.

هر دو مقاتل (۱)و کلبی گویند:مقصود بمعروف در اینجا منع از نوحه سرایی و پاره کردن لباس و کندن موی و چاک زدن گریبان و خراشیدن صورت و وای وای گفتن است،و اصولا معروف هر نیکی و پرهیزگاری و امریست که موافق طاعت خدای تعالی باشد.

ص :۳۸۳

---

۱- ۱) -اوّلی مقاتل بن سلیمان خراسانی ساکن مرو بوده و در سال ۱۰۵ ه مرده و او را اکثر اهل سنّت تضعیف کرده اند چون شیعه و از اصحاب حضرت امام

(فَبٰايِعْهُنَّ)

پس بیعت کن با آنها بر این شروط.

(وَ اسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللّٰهَ)

یعنی از خدا بخواه که گناهان ایشان را بیامرزد و پوشیده دارد آنها را برایشان.

(إِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ)

بدرستی که خدا گذرنده است از آنها (رَحِيمٌ) مهربان و منعم است برایشان.

## آمدن زنان قریش و مکّه برای بیعت با پیامبر

روایت شده که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بیعت کرد با آنها در حالی که بر بالای کوه صفا بود و عمر پائین تر از آن حضرت نشسته بود،و هند دختر عتبه (زن ابو سفیان و مادر معاویه علیه الهاویه)بطور ناشناس نقاب زده با زنها آمد از ترس آنکه مبادا پیامبر(ص)او را بشناسد،پس آن حضرت فرمود:من با شما بیعت میکنم بر اینکه چیزی را شریک خدا قرار ندهید،پس هند گفت:شما از ما بیعتی میگیری که ندیدیم از مردها گرفته باشی و آن این بود که آن حضرت بیعت میکرد در آن روز با مردها بر اسلام و جهاد در راه اسلام فقط،پس آن حضرت فرمود:و اینکه دزدی نکنید،پس هند گفت:ابو سفیان مردی بخیل است و من از مال او مقداری برداشته ام نمیدانم آیا بر من حلال است یا نه؟ پس ابو سفیان گفت:

آنچه از مال من در گذشته و در ایّامی که سپری شد برداشته ای آن مال تو حلالت باشد،پس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله خندید و او را شناخت و باو فرمود بدرستی که تو هند دختر عتبه ای؟هند گفت:بلی ای پیامبر خدا.فاعف

(۱)

(محمّد باقر(ع)بوده است،دوّمی مقاتل بن حیان بلخی است که در هند در حدود سال ۱۵۰ از دنیا رفته است و هر گاه مقاتل تنها گفته شود مقصود اوّلی است که در تفسیر و حدیث مشهورتر است.

ص: ۳۸۴

عمّا سلف یا نبی اللّه عفا اللّه عنک،از گذشته بگذر و ببخش ای پیغمبر خدا(ص) خداوند ببخشد شما را،پس پیامبر فرمود:

و اینکه زنا نکنید،پس هند گفت:آیا زن آزاد هم زنا میدهد؟پس عمر بن خطّاب خندید برای آنچه بین او و هند در جاهلیّت(از آمیزش و زنا)واقع شده بود،و فرزندان خود را نکشند،پس هند گفت:ما آنها را در کودکی تربیت.

کردیم تا بزرگ شدند و شما آنها را در بزرگی کشتید و شما و ایشان دانا ترید و پسر او حنظله بن ابو سفیان در روز بدر بدست حضرت علی بن ابی طالب امیر المؤمنین(ع)کشته شده بود،پس عمر چنان خندید که از پشت بزمین افتاد و پیامبر(ص)تبسّم و لب خندی زد،و چون فرمود:و بهتانی نزنید،هند گفت:

بخدا سوگند که بهتان زشت و کار بسیار بدیست و شما ای رسول خدا امر نمیکنی ما را مگر بصلاح و مکارم اخلاق و چون فرمود:

و تو را در معروفی نافرمانی نکنند هند گفت:ما در این مجلس نیامدیم بنشینیم که در خاطرمان این باشد که تو را در چیزی نافرمانی و معصیت کنیم.

زهری روایت کرده از عروه از عایشه که گوید:پیغمبر(ص) بیعت فرمود با زنها بسخن گفتن باین آیه که چیزی را شریک خدا نگیرید و هرگز لمس نکرد دست آن حضرت دست زنی را مگر زنی که در ملك او بود و این را بخاری هم در صحیح خود روایت کرده.و روایت شده که هر گاه زنها میخواستند با آن حضرت بیعت کنند ظرف آبی میطلبید و دست خود را در آن فرو میبرد سپس آنها دستشان را در آب فرو میبردند.

شعبی گوید:زنها از زیر جامه با آن حضرت بیعت میکردند،و مقصود از- بیعت زنها با اینکه آنها از اهل یاری کردن بمحاربه و جنگ نیستند،اینست که

پیمان و عهد بگیرد از آنها بآنچه که صلاح ایشانست از شأن ایشان در دین و نفوس و همسرانشان و این در صدر اسلام بود،و برای اینکه شکافی به سبب آنها پیدا نشود وقتی که احکام تشریع شد،پس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله با آنها بیعت کرد برای قطع بر این مطلب،سپس خداوند سبحان مؤمنین را خطاب فرمود و گفت:

(یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تَتَوَلَّوْا قَوْماً غَضِبَ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ)

ای کسانی که ایمان آورده اید دوست نگیرید قومی را که خدا بر آنها غضب فرمود،یعنی یهودیها را دوست خود نگیرید:

و دو مقاتل گویند:این برای آن بود که جماعتی از بینوایان و مستمندان مسلمین به یهودیها اخبار مسلمین را میرسانیدند و گزارش میدادند تا شاید از میوه جات آنها بهره مند شوند،پس خداوند نهی از این فرمود.

و بعضی گویند:اراده نموده تمام کفّار را یعنی کافری از کفّار را دوست، خود نگیرید سپس توصیف نمود کفّار را و گفت:

(قَدْ یَئِسُوا مِنَ الْآخِرَهِ)

بتحقیق که نومید شدند از ثواب آخرت.

(کَمٰا یَئِسَ الْکُفّٰارُ مِنْ أَصْحٰابِ الْقُبُورِ)

مجاهد و سعید بن جبیر گویند:

چنان که یهود مأیوس شدند به تکذیبشان حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله را و حال آنکه ایشان میدانستند صدق او را و اینکه او پیامبر است،حقّا که مأیوس شدند از اینکه در آخرت برایشان حظ و خیری باشد چنان که نومید شدند کفّاری که مردند و در گورها گردیدند از اینکه بر ایشان در آخرت نصیبی باشد زیرا که ایشان جدّا یقین کردند بعذاب خدا.

حسن گوید:چنانچه کفّار عرب مأیوس شدند از اینکه اهل قبور و گورستان

زنده شوند برای همیشه.

و بعضی گویند:چنان که کفّار مأیوس شدند از اینکه بایشان خبری از اهل قبور برسد.

و بعضی هم گفته اند:که اراده شده از کفّار در اینجا کسانی که مردگان را دفن میکنند،یعنی مأیوس و ناامید شدند این گروهی که خدا غضب کرده بر ایشان از آخرت چنان که مأیوس شدند کسانی که مردگان را دفن میکردند از- مردگان.

**نظم و ترتیب آن:**

خداوند سبحان پایان داد این سوره را بقطع موالات و دوستی با کفّار چنان که آن را افتتاح بآن نموده بود.

ص :۳۸۷

## سورهٔ صفّ

### اشاره

و بسورهٔ حواریّین و سورهٔ عیسی علیه السلام هم موسوم شده و آن مدنی و بدون اختلاف چهارده آیه است.

### فضیلت آن:

ابی بن کعب از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت نموده که فرمود هر کس سورهٔ عیسی علیه السلام را بخواند حضرت عیسی(ع)مادامی که در دنیا است برای او صلوات و درود فرستاده و استغفار کند و در روز قیامت رفیق حضرت عیسی علیه السلام باشد.

ابو بصیر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که هر کس سورهٔ صف را بخواند و در نمازهای واجب و نوافل مداومت بقرائت آن نماید خداوند او را با فرشتگان و پیامبران مرسل ردیف و هم صف قرار دهد.

### ترتیب و نظم آن:

چون خداوند سبحان پایان داد آن سوره را بقطع موالات کفّار،شروع

ص :۳۸۸

نمود این سوره را بایجاب این مطلب ظاهرا و باطنا سپس فرمان بجهاد و پیکار داد و فرمود:

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمٰنِ الرحیم سُورِهَ الصَّفّ مَدَنیّهٍ وَ هیَ ارْبَعَ عَشَرَه ایَهً

## [سوره الصف (۶۱): آیات ۱ تا ۵]

### اشاره

بِسْمِ اَللّهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِیمِ . سَبَّحَ لِلّٰهِ مٰا فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی اَلْأَرْضِ وَ هُوَ اَلْعَزِیزُ اَلْحَکِیمُ (۱) یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مٰا لاٰ تَفْعَلُونَ (۲) کَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اَللّهِ أَنْ تَقُولُوا مٰا لاٰ تَفْعَلُونَ (۳) إِنَّ اَللّٰهَ یُحِبُّ اَلَّذِینَ یُقٰاتِلُونَ فِی سَبِیلِهِ صَفًّا کَأَنَّهُمْ بُنْیٰانٌ مَرْصُوصٌ (۴) وَ إِذْ قٰالَ مُوسیٰ لِقَوْمِهِ یٰا قَوْمِ لِمَ تُؤْذُونَنِی وَ قَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّی رَسُولُ اَللّهِ إِلَیْکُمْ فَلَمّٰا زٰاغُوا أَزٰاغَ اَللّٰهُ قُلُوبَهُمْ وَ اَللّٰهُ لاٰ یَهْدِی اَلْقَوْمَ اَلْفٰاسِقِینَ (۵)

### ترجمهٔ آیات:

بنام خداوند بخشایندهٔ مهربان ۱-آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است خدا را بپاکی یاد نموده و او پیروزمندی درست کردار است.

۲-ای کسانی که ایمان آورده اید چرا می گویید چیزی را که خود نمیکنید.

۳-نزد خدا بزرگ خشمی است اینکه چیزی را که نمیکنید بگوئید.

ص :۳۸۹

۴-البتّه خدا آنان را که صف بسته در راه او پیکار میکنند دوست میدارد گوئیا،ایشان چون ساختمانی مستحکمند.

۵-(ای پیامبر بخاطر آور)آن دم که موسی علیه السلام بقوم خویش گفت:ای قوم من چرا مرا میرنجانید و حال آنکه در حقیقت میدانید من فرستاده خدا بسوی شمایم پس آن هنگام که ایشان بر گشتند خدا دلهای ایشان را-بر گردانید و خدا گروه ستمکاران را راه نمی نماید.

## لغت:

المقت:یعنی بغض و عداوت.

الرص:یعنی محکم کردن بناء میگویند(رصصت البناء)یعنی مستحکم نمودم آن را و اصل آن از رصاص است،یعنی آن را چنان بنا نمودم که گویا از سرب بنا شده برای فشرده بودن آن و سخت در هم بودن آن.

## اعراب:

الف(لم)حذف شده از(ما)برای شدّت اتّصال با ضعف حروف اعتلال آخر کلام برای آنکه آن حرف تغییر در محلّ تغییر است(مقتا)منصوبست بنا بر تمیز بودن،(و أَنْ تَقُولُوا) در محلّ رفع است،به اینکه آن فاعل کبر است،و تقدیرش(کبر هذا القول مقتا عند اللّه)بزرگ است این سخن از جهت خشم نزد خدا.

و بعضی گفته اند:که فاعل مضمر در آنست و تقدیرش کبر المقت مقتا عند اللّه است،مثل نعم رجلا زید و مخصوص بمذمت است که بگوئید:صفّا مصدر در محل حال است،یعنی در حالی که برگزیدگان هستند.

**شأن نزول:**

حسن گويد: (لِمَ تَقُولُونَ مٰا لاٰ تَفْعَلُونَ) چرا مى گوييد چيزى را كه نميكنيد در باره منافقين نازل شده.

مقاتل و كلبى گويند:دربارۀ قومى نازل شده كه ميگفتند اگر ما با دشمن ملاقات كنيم فرار نميكنيم و از آنها بر نميگرديم.سپس وفاء نكردند بآنچه كه گفتند و در روز جنگ احد فرار كردند و پيامبر صلّى اللّه عليه و آله را تنها گذاردند تا پيشانيش شكافته و دندانهاى پيشين آن بزرگوار شكست.

قتاده گويد:نازل شده دربارۀ قومى كه گفتند جهاد كرديم و مبتلا شديم و كرديم ما و حال آنكه نكردند و ايشان دروغگويان بودند.

محمّد بن كعب گويد:چون خداوند سبحان خبر داد پيامبرش را به ثواب شهداء بدر صحابه پيامبر گفتند:هر آينه اگر ما بعد از اين به پيكارى برخورد كرديم حدّ اكثر كوشش خود را در آن بكار خواهيم برد سپس در روز جنگ احد فرار كردند،پس خداوند تعالى آنها را باين آيه سرزنش و ملامت نمود.

ابن عباس گويد:عدّه اى از مؤمنين قبل از آنكه جهاد واجب شود بودند كه ميگفتند دوست داريم كه خدا ما را به بهترين عملها نزد خود راهنمايى كند پس آن را بجا آوريم،پس خداوند خبر داد ايشان را كه افضل ايمانيست كه در آن شك نباشد و جهاد در راه خدا،پس عدّه اى اين بر آنها ناگوار آمد-و سخت شد برايشان و دورى كردند از آن پس اين آيه نازل شد.

سعيد بن مسيب گويد:مردى بود در روز جنگ بدر كه مسلمين را آزار ميداد پس صهيب او را در ميدان موقع نبرد كشت پس مردى گفت يا رسول اللّه فلانى را كه مسلمين را اذيّت ميكرد من كشتم،پس پيامبر خدا(ص)مسرور شد

ص:٣٩١

پس عمرو بن عبد الرحمن بصهیب گفت:من پیامبر را خبر دهم که تو کشتی او را و فلانی بدروغی بخود نسبت داده،صهیب گفت:جز این نیست که من او را برای خدا و پیامبر خدا کشتم،پس عمرو بن عبد الرحمن نزد پیغمبر(ص)رفته و گفت:ای پیامبر خدا او را قطعا صهیب کشت پس فرمود:ای ابو یحیی آیا چنین است؟گفت:بلی یا رسول اللّٰه پس این آیه و آیه بعد نازل گردید.

**تفسیر:**

(سَبَّحَ لِلّٰهِ مٰا فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ)

تفسیرش گذشت در سورۀ(حدید و حشر)و جز این نیست که در اینجا تکرار و اعاده آن شده برای اینکه سورۀ افتتاح میشود به تعظیم و بزرگداشت خدا از جهت آنچه که تسبیح میکند برای آن بسبب نعمتهایی که در آنست چنان که افتتاح میشود به بسم اللّٰه الرحمن الرحیم و هر گاه معنی داخل در تعظیم خدا شود استفتاح نیکو شود بسبب آن.

(یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مٰا لاٰ تَفْعَلُونَ)

ای کسانی که ایمان آورده اید چرا می گویید کاری را که نمیکنید.

بعضی گفته اند:که خطاب بمنافقین است و آن سرکوبی برای ایشانست چون که ایشان در ظاهر ابراز ایمان میکردند ولی در باطن مؤمن نبودند.

بعضی گویند:که خطاب بمؤمنین است و سرزنش ایشانست که بگویند-چیزی را و آن را بجا نیاورند.

جبائی گوید:این بر دو گونه است:

۱-اینکه بگوید بزودی میکنم ولی قصد او بنکردن باشد،پس این قبیح و زشت و مذموم است.

۲-اینکه بگوید:بزودی میکنم و قصدش هم کردن باشد و بعد معلوم شود که او نکرده است آن را پس این هم قبیح و زشت است زیرا که او نمیداند که آیا می کند یا نمیکند و شایسته است در مثل این وعده قولش را مقرون بلفظ انشاء اللّه نماید (۱).

(کَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللّهِ أَنْ تَقُولُوا ما لا تَفْعَلُونَ)

یعنی بزرگ است این سخن و عظیم است از جهت خشم در نزد خدا که بگوئید چیزی را و نکنید آن را.

و بعضی گویند:یعنی بزرگ است که بگوئید چیزی را که نمیکنید آن را و وعده بدهید از خودتان چیزی را که بآن وفا نمیکنید بزرگ است از جهت اندوه و حسرت در نزد خدا.

(إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ الَّذِینَ یُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِهِ صَفًّا)

بدرستی که خدا دوست دارد کسانی را که پیکار میکنند در راه او،یعنی:مرتّب و منظّم میکنند خود را در موقع جنگ کردن و پیکار نمودن با دشمن.

و بعضی گویند:یعنی پیکار میکنند در راه او صف بسته و قطار کشیده.

ص:۳۹۳

---

۱ - ۱) -مترجم گوید:آری انسان هر کاری را که میگوید یا هر وعده ای که میدهد باید مقرون بلکه توام با کلمۀ انشاء اللّه باشد و گر نه غالبا ناتمام و ناقص میماند و خداوند منّان صریحا در سورۀ مبارکۀ کهف آیۀ:۲۳ میفرماید:و لا تقولن لشیء انی فاعل ذلک غدا الا ان یشاء اللّه البتّه نگو بچیزی که من کننده این کارم فردا مگر اینکه خدا بخواهد و در آیات عدیده کلمه ان شاء اللّه آمده مانند وَ إِنّا إِنْ شاءَ اللّهُ لَمُهْتَدُونَ سوره بقره ۷۰ وَ قالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شاءَ اللّهُ آمِنِینَ سورۀ یوسف آیۀ ۹۹ و سَتَجِدُنِی إِنْ شاءَ اللّهُ صابِراً سورۀ کهف آیه ۶۹ و سَتَجِدُنِی إِنْ شاءَ اللّهُ مِنَ الصّالِحِینَ سوره قصص آیۀ ۲۷ و سَتَجِدُنِی إِنْ شاءَ اللّهُ مِنَ الصّابِرِینَ سورۀ و الصافات آیه ۱۰۲ و لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرامَ إِنْ شاءَ اللّهُ آمِنِینَ سوره فتح آیه ۲۷ و آیات دیگر که نشان گر تأکید این ذکر است.

(کَأَنَّهُمْ بُنْيانٌ مَرْصُوصٌ)

که گویا با سرب بنا شده بواسطهٔ فشرده بودن و تو هم بود نشان.

و بعضی گویند:مثل آنکه آن دیواریست کشیده شد بنائی است بر اساس محکم کاری در استحکام و پیوستن بیکدیگر و استقامتش...

و بدان که خداوند سبحان دوست دارد کسانی را که ثابت در پیکار باشند و لازم باشند میدان جنگ را مثل ثبوت بناء مستحکم و معنای محبّت خدا ایشان را اینست که او ثواب و منافع ایشان را در آخرت میخواهد.

سپس خداوند سبحان یاد نمود حدیث موسی علیه السلام را در صدق نیت و ثبات عزم و اراده اش بر تحمّل و شکیبایی در آزار و اذیّت قومش بجهت تسلیت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در تکذیب قومش او را پس فرمود:

(وَ إِذْ قالَ مُوسی لِقَوْمِهِ یا قَوْمِ لِمَ تُؤْذُونَنِی وَ قَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّی رَسُولُ اللّهِ إِلَیْکُمْ)

و هنگامی که موسی علیه السلام به قومش گفت:ای خویشان من چرا مرا اذیّت میکنید و حال آنکه میدانید که من پیامبر خدا بسوی شمایم این انکار است بر ایشان آزار او را بعد از آنکه دانستند که او رسول و فرستاده خداست،و رسول خدا باید تعظیم و احترام شود و اذیّت نشود و حال آنکه قوم او وی را اذیت نمودند باقسام آزارها و آن قول ایشان است که گفتند قرار بده برای ما خدایی و برو تو و پروردگارت با فرعونیان و دشمنان پیکار و کار زار کنید،و نیز آنچه روایت شده در قصّه قارون که زنی را تحریک کرد و واداشت که بگوید حضرت موسی علیه السلام با او(نستجیر باللّه)زنا کرده و او را متهم بقتل برادرش-هارون نمود.

و بعضی گفته اند:که این هنگامیست که او را متهم بباد فتق نمودند و ما یاد

کردیم این را در باب قول او «لاٰ تَکُونُوا کَالَّذِینَ آذَوْا مُوسیٰ...» (۱)و نباشید چون کسانی که اذیّت کردند موسی را.

(فَلَمّٰا زٰاغُوا أَزٰاغَ اللّٰهُ قُلُوبَهُمْ)

ابو مسلم گوید:یعنی چون اعراض از حق کردند و پایداری در راه حق نمودند خدا هم آنها را رها کرد بسوء اختیارشان و بازداشت از آنها الطافی را که بسبب آن دلهای مؤمنین هدایت میشود مثل قول او، وَ مَنْ یُؤْمِنْ بِاللّٰهِ یَهْدِ قَلْبَهُ (للایمان) (۲)و کسی که ایمان بخدا آورد- هدایت و روشن میشود قلبش برای ایمان.

و بعضی گویند:خدا مایل کرد دلهای ایشان را از آنچه دوست دارند به آنچه که کراهت دارند و جایز نیست که مقصود این باشد که خدا دلهایشان را از ایمان بگردانید زیرا که برای خدای تعالی روانیست که هیچکس را از ایمان بگردانید و نیز اینکه کلام از فایده بیرون میرود برای آنکه وقتی آنها از ایمان منصرف شدند و اعراض کردند پس کافر گشته اند پس معنایی نباشد برای قول او(ازاغ اللّه قلوبهم عن الایمان)خدا دلهای ایشان را برگردانید از ایمان (وَ اللّٰهُ لاٰ یَهْدِی الْقَوْمَ الْفٰاسِقِینَ) خداوند هدایت نمیکند قوم فاسقین را یعنی ایشان را بسوی ثواب و کرامت و بهشتی که بمؤمنین وعده داده هدایت نمیکند.

ابو مسلم گوید:الطافی که نسبت بمؤمنین میکند بایشان نمی نماید بلکه آنها را رها میکند و بسوی اختیارشان واگذار میگذارد(که هر چه میخواهند بکنند تا مستحق عقاب و عذاب شوند).

ص: ۳۹۵

---

۱- ۱) -سورهٔ احزاب آیهٔ:۶۹.

۲- ۲) سورهٔ تغابن آیهٔ:۱۱.

## [سوره الصف (۶۱): آیات ۶ تا ۹]

### اشاره

وَ إِذْ قٰالَ عِيسَى اِبْنُ مَرْيَمَ يٰا بَنِي إِسْرٰائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اَللّٰهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقاً لِمٰا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ اَلتَّوْرٰاةِ وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اِسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمّٰا جٰاءَهُمْ بِالْبَيِّنٰاتِ قٰالُوا هٰذٰا سِحْرٌ مُبِينٌ (۶) وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ اِفْتَرىٰ عَلَى اَللّٰهِ اَلْكَذِبَ وَ هُوَ يُدْعىٰ إِلَى اَلْإِسْلاٰمِ وَ اَللّٰهُ لاٰ يَهْدِي اَلْقَوْمَ اَلظّٰالِمِينَ (۷) يُرِيدُونَ لِيُطْفِؤُا نُورَ اَللّٰهِ بِأَفْوٰاهِهِمْ وَ اَللّٰهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ اَلْكٰافِرُونَ (۸) هُوَ اَلَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدىٰ وَ دِينِ اَلْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى اَلدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ اَلْمُشْرِكُونَ (۹)

### ترجمهٔ آیات:

۶-و نیز چون عیسی«علیه السلام»فرزند مریم«علیها سلام»گفت ای فرزندان یعقوب براستی من فرستاده خدا بسوی شمایم در حالی که تورات را که پیش من است باور دارنده ام و بفرستاده ای که از پس زمان من میآید که نام او(حضرت) احمد(ص)است مژده دهنده ام،پس آن هنگام که احمد(ص)با معجزه های هویدا بیامد گفتند این جادویی آشکار است.

۷-و ستمکارتر از آن کسی که دروغ را بر خدا بست و حال آنکه آن کس بسوی دین اسلام خوانده میشود کیست و خدا گروه ستمکاران را به بهشت راه نمی نماید.

۸-ایشان میخواهند که نور خدای را بدهنهای خویش فرو نشانند و خدای تعالی تمام کننده نور خویش است هر چند که کافران کراهت دارند.

۹-او آن خدائیست که پیغمبر خویش را با توحید و کیش درست فرستاد تا آن را بر همه دینها غالب گرداند و گر چه مشرکان(این چیرگی را)کراهت دارند.

**قرائت:**

اهل بصره و حجاز و ابو بکر یاء از قول(من بعدی اسمه«احمد»)را فتحه داده باقی آن را فتحه نداده اند،و ابن کثیر و اهل کوفه غیر ابی بکر(متمّ نوره)مضاف خوانده و باقی او را(متمّ نوره)بنصب و تنوین خوانده اند.

**دلیل:**

قصد میشود باضافه انفصال را چنانچه در قول خدا (إِنّا مُرْسِلُوا النّاقَةِ) ما فرستنده ناقه هستیم(و ذائقه الموت)و نصب در(متمم نوره)بنا بر اینست که آن در حال فعل و در آینده باشد.

**اعراب:**

قول او (اسْمُهُ أَحْمَدُ) در موضع جرّ است برای بودنش وصف برای رسول چنانچه قول او(یأتی)نیز در محلّ جر است و تقدیر آن(اسمه قول احمد)پس مضاف حذف و مضاف الیه قائم مقام او شده و هم چنین (یَجِدُونَهُ مَكْتُوباً عِنْدَهُمْ فِي التَّوْراةِ (۱)یعنی یجدون ذکره مکتوبا)آیا نمی بینی که شخص نوشته نمیشود چنان که احمد عبارت از شخص است و اسم قول است و قول شخص و انسان



---

۱- ۱) -سورهٔ اعراف آیهٔ:۱۵۷.

نمیشود و خبر مبتداء در معنی مبتداء است،و مفعول قول او«یریدون»محذوف است و تقدیرش اینست«یریدون ذمّ الاسلام»اراده میکنند مذمّت و بد گویی از اسلام را یا یریدون«هذا القول لیطفئوا...»یا اراده میکنند اینقول را تا خاموش کنند نور خدا را یعنی برای خاموش کردن نور خدا (وَ اللّٰهُ مُتِمُّ نُورِهِ) در محلّ نصب است بنا بر حالیّت.

## تفسیر:

### اشاره

سپس خداوند سبحان عطف فرمود قصّه عیسی علیه السلام را بر قصّه موسی علیه السلام و فرمود:

(وَ إِذْ قٰالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ)

یعنی یاد کن زمانی که عیسی بن مریم بقومش که مبعوث بایشان شده بود گفت:

(يٰا بَنِي إِسْرٰائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللّٰهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقاً لِمٰا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرٰاةِ)

ای فرزندان یعقوب بدرستی که من فرستاده خدا بسوی شمایم تصدیق کننده ام توراتی که بر موسی علیه السلام نازل شده بود و در پیش روی و دست من میباشد.

(وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ)

و بشارت دهنده ام پیامبری را که بعد از من میآید و نامش احمد صلّی اللّه علیه و آله،یعنی پیامبر محمّد(ص) چنان که شاعر گوید:

صلّی الا اله و من یحف بعرشه

و الطیّبون علی المبارک احمد

درود و صلوات خدا و کسانی که میگردند دور عرش خدا و درود همۀ پاکان عالم بر شخص میمون و مبارک حضرت احمد(ص)باد.

### معنای احمد(ص)

و برای این اسم دو معنی ذکر شده:اوّل-اینکه احمد صیغۀ مبالغه از

فاعل باشد یعنی او حمدش بخدا بیشتر از غیر اوست.

دوّم-اینکه آن مبالغه از صیغه مفعول باشد یعنی بسیار بسیار ستوده است بواسطهٔ آنچه که در اوست از اخلاق حسنه و زیبائیها و بیشتر از آنچه که غیر او ستوده و تمجید میشود وی تمجید میشود.

و در روایت صحیح از زهری از محمد بن جبیر بن مطعم از پدرش آمده که گوید حضرت رسول-صلّی اللّه علیه و آله فرمود:که برای من نامهایی است ۱-منم احمد ۲-منم محمّد ۳-منم ماحی چنانی که خداوند بسبب من محو میکند کفر را ۴-و منم حاشری که مردم بر قدمهای من محشور میشوند ۵-و منم عاقبتی که بعد از من پیامبری نیست؟ و بخاری این روایت را در صحیح خود آورده است و آیه متضمّن است که عیسی قوم خود را بشارت میداد بمحمّد صلّی اللّه علیه و آله و نبوّت او و آنها را خبر داد برسالت و پیامبری او و در این بشارت معجزه ای برای عیسی بن مریم علیهما السلام است در موقع ظهور محمّد صلّی اللّه علیه و آله و امریست برای امّتش که ایمان آوردند بآن حضرت در موقع ظهور و آمدنش (۱)(فَلَمّا جاءَهُمْ) پس چون آمد بسوی ایشان احمد (بِالْبَيِّناتِ) یعنی با دلائل آشکارا و معجزات نمایان. (قالُوا هٰذا سِحْرٌ مُبِينٌ) گفتند این جادویی روشن است.



---

۱ - ۱) -مترجم گوید:نام مقدّس احمد که از اسامی پیامبر اسلام(ص)است و حضرت عیسی(ع)هم بنی اسرائیل را بشارت بآمدن آن حضرت که موسوم باحمد است داده چنانچه در این سوره حکایت نموده و این اسم مشتق از اسم حق تعالی است چنان که محمد هم از نام حق مشتق است و احمد از احد که یکی از اسامی خداست گرفته شده با اضافه حرف میم همانطور که مادر بستان الرازی گفتیم یهدی مناهج الهدی،فما بالنا الا اتباع احمد،تا آنکه هدایت کند مردم را بر

(وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرىٰ عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ)

و کیست ستمکارتر از آنکه دروغی بر خدا بزند یعنی کیست که سمتش شدیدتر و سختر باشد از آن کسی که دروغی بسازد و بر خدا ببندد و بمعجزات خدا سحر و جادو بگوید و به پیامبر بگوید که او جادو گر دروغگوست.

(وَ هُوَ يُدْعىٰ إِلَى الْإِسْلاٰمِ)

و حال آنکه او بسوی اسلام خوانده میشود که نجات و رستگاری او در آنست.

و بعضی گویند:و حال آنکه او فرا خوانده شده بتسلیم شدن او امر او و پیروی کردن از طاعت اوست.

(وَ اللّٰهُ لاٰ يَهْدِي الْقَوْمَ الظّٰالِمِينَ)

و خداوند گروه ستمکاران را که بخودشان بسبب کفر ورزیدن و ارتکاب گناهان ستم نمودند هدایت به بهشت نمیکند.

ابن جریح گوید:ایشان کفّار و منافقین هستند و دلالت میکند بر آن قول

(۱

(-راههای هدایت و سعادت و برای ما نیست مگر آنکه پیروی کنیم احمد«ص» و الفم حیث المیم منه بانا لم یبق ما بینهما فرقانا،و وقتی که حرف میم را در تلفّظ از احمد جدا شود فرقی میان آن واحد نباشد،از این جهت شاعری گوید: ز احمد تا احد یک میم فرق است همه عالم در آن یک میم غرق است شاعر دیگری گوید:احمد از احد فارق از یک اربعین آمد،و میم در حساب ابجد ۴۰ و اربعین است و خلاصه شعراء عرب و عجم اشعار بسیاری در ذکر احمد سروده است از جمله ابیات حضرت صدیقه طاهره سلام اللّٰه علیهاست که میگوید: ما ذا علی المشم تربه احمد ان لا یشم مدی الزمان غوالیا سزاوار است بر کسی که تربت قبر حضرت احمد(ص)را بوئیده اینکه تا زنده است دیگر عطری را نبوید.پیروی شاعر گوید: بو القاسم و مصطفی و احمد سر خیل پیامبران محمد و نیز گوید: خواست چون ایزد نمایاند بعالم ذات خود را شد عیان نور خدا در خلقت زیبای احمد ص

ص: ۴۰۰

او که میفرماید: (یُرِیدُونَ لِیُطْفِؤُا نُورَ اللّهِ بِأَفْواهِهِمْ) یعنی اراده میکنند که نور خدا را خاموش کنند با دهانهایشان،یعنی قصد میکنند نابود کردن نور ایمان و اسلام را بسخنان فاسدی که جاری مجرای تاریکیهای شدید است،پس مثل آنها در آن مانند کسیست که بخواهد نور خورشید را با دهانش زایل کند.

(وَ اللّهُ مُتِمُّ نُورِهِ)

و خداوند ظاهر کننده کلام خود و تأیید کننده پیامبرش و آشکار کننده دین او و شریعت و رساننده آئین خود بنهایت و پایان کارش می باشد. (وَ لَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ) و اگر چه کفّار کراهت داشته باشند.

(هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ)

آن خدایی که پیامبرش محمد را ارسال کرد و فرستاد (بِالْهُدی) بهدایت کردن از توحید و عبادت خالصانه برای (وَ دِینِ الْحَقِّ) و دین اسلام و آنچه را که مردم بسبب آن عبادت میکنند.

(لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ)

تا آنکه غالب گرداند آن را بر تمام ادیان بسبب دلیل و تأیید کردن و یاری نمودن.

(وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ)

هر چند که مشرکین نخواهند،و در این آیه دلالتست بر صحّت پیامبری پیامبر ما محمّد(ص)برای آنکه خداوند سبحان غالب گردانید دینش را بر تمام ادیان بسبب برتری دادن و پیروز کردن و بلند کردن مقام آن چنانچه وعده این را داد در حال ضعف دین و کمی یارانش و اراده کرد بدین جنس دینها را و برای همین الف و لام بر آن داخل کرد و(الدین)گفت.

عیاشی باسنادش از عمران بن میثم از عبایه روایت کرده که گفت شنیدم از امیر المؤمنین علیه السلام که میفرمود: هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَ دِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ اظهر بعد ذلک یعنی بعد از این غالب گرداند گفتند بلی فرمود:نه چنین است قسم بآنکسی که جانم در دست اوست چنان

غلبه بر ادیان دهد تا باقی نماند روستا و دهکده ای مگر آنکه در آن صبح و شب بصدای بلند گفته شود«اشهد ان لا اله الاّ اللّه» (۱).

ص: ۴۰۲

---

۱- ۱) -مترجم گوید:و در تفسیر برهان در ذیل آیهٔ مذکوره بعد از شهادت ان لا اله الاّ اللّه و انّ محمّد رسول اللّه(ص)است و در آنجا باسنادش از حضرت موسی بن جعفر روایت نموده که گوید از آن حضرت سؤال کردم از قول خدای عزّ و جل (یُرِیدُونَ لِیُطْفِؤُا نُورَ اللّهِ بِأَفْواهِهِمْ) فرموده میخواهند ولایت امیر المؤمنین را با دهانشان انکار کنند گوید:گفتم (وَ اللّهُ مُتِمُّ نُورِهِ) فرمود و خدا تمام کننده امامت است و امامت آن نوریست که میفرماید فَآمِنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِی أَنْزَلْنا ،ایمان آورند بخدا و پیامبر و نوری را که ما آن را نازل کردیم و آن نور امام است. و علی بن الحسین باسنادش از حضرت علی علیه السلام روایت کرده که رسول خدا(ص)بالای منبر رفت و فرمود بدرستی که خداوند نظری باهل زمین انداخت پس مرا از میان ایشان برگزید،سپس نظر دوّم انداخت علی(ع)را اختیار نمود که برادر و وزیر و وارث و وصی و خلیفه من در میان امّت و ولیّ و- صاحب هر مؤمنی باشد بعد از من کسی که ولایت او را قبول بدارد ولایت خدا را قبول داشته و کسی که او را دشمن بدارد خدا را دشمن داشته و هر کس که او را دوست بدارد خدا را دوست داشته و کسی که او را بغضب آرد خدا را بغضب- آورده است. بخدا قسم او را دوست نمیدارد مگر مؤمن و دشمن نمیدارد مگر کافر و اوست نور زمین بعد از من و پایه آن و اوست کلمهٔ تقوی و عروه الوثقی سپس تلاوت نمود رسول خدا(ص) (یُرِیدُونَ لِیُطْفِؤُا نُورَ اللّهِ....) ای مردم این سخنان مرا انهایی که حاضرند بکسانی که غایبند برسانند،بار خدایا تو را بر ایشان گواه میگیرم،و خداوند برای بار سوّم نظر نمود و برگزید بعد از من و بعد از علی بن ابی طالب علیهم السلام یازده امام یکی را بعد از دیگری هر کدام از دنیا رفتند دیگری بجای او قیام کند مانند ستارگان آسمان که هر وقت ستاره غروب کند ستاره دیگری بجای آن طلوع نماید آنها راهنمایان و راه یافته گانند کید کسی که دربارهٔ آنها مکر کند زیانی بایشان نرساند و واگذاری کسی که ایشان

(۱)

دنبالهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل: را واگذارد موجب زیان ایشان نشود،ایشان حجّتهای خدا در روی زمین و گواهان خدا بر خلق اویند کسی که ایشان را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و کسی که معصیت آنها کند خدا را معصیت کرده آنها با قرآن و قرآن با آنهاست،از ایشان جدا نمیشود و آنها هم هرگز از قرآن جدا نخواهند شد تا بر من وارد در بر حوض کوثر شوند. و نیز از او باسنادش از ابن عباس روایت کرده در قول خدا لِيُظْهِرَهُ عَلَى- الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ و این نمیشود مگر اینکه باقی نماند یک نفر یهودی و نه یک نفر نصرانی و نه صاحب ملّتی مگر آنکه مسلمان شود حتّی گوسفند و گرگ و گاو شیر و انسان و ما از هم ایمن شوند و حتّی موشی کیسه ای را نخورد و یا پاره نکند و حتّی جزیه از یهود و نصاری برداشته شود و صلیب نصاری شکسته شود و خوک کشته گردد و آن فرمان خدای تعالی است لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ،و این در موقع قیام حضرت مهدی روحی فداه خواهد بود. کلینی باسنادش از حضرت موسی بن جعفر(ع)روایت کرده که فرمود:در بارهٔ «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ..» او امر خدا و پیامبر اوست بولایت وصیّ او و ولایت دین حق است.راوی گوید:گفتم (لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ) گوید آن را بر همهٔ ادیان در موقع قیام حضرت قائم روحی فداه غالب گرداند. و نیز باسنادش از جابر بن یزید جعفی از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده دربارهٔ آیهٔ مذکوره که فرمود:خداوند عزّ و جل دینش را در موقع رجعت و برگشت امامان علیهم السلام غالب گرداند. و نیز علی بن ابراهیم(صاحب تفسیر)گوید:و امّا قول او يُرِيدُونَ لِيُطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ.... فرمود:بسبب حضرت قائم آل محمّد علیه السلام هر گاه ظاهر شود خداوند او را بر تمام ادیان پیروز گرداند تا جایی که غیر خدا پرستش نشود و آن قول پیامبر است یملأ الارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا .

ص :۴۰۳

## [سوره الصف (۶۱): آیات ۱۰ تا ۱۴]

### اشاره

یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّکُمْ عَلیٰ تِجارَهٍ تُنْجِیکُمْ مِنْ عَذابٍ أَلِیم (۱۰) تُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُجاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اَللّٰهِ بِأَمْوالِکُمْ
وَ أَنْفُسِکُمْ ذٰلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۱) یَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ وَ یُدْخِلْکُمْ جَنّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهارُ وَ مَساکِنَ طَیِّبَهً فِی
جَنّاتِ عَدْنٍ ذٰلِکَ اَلْفَوْزُ اَلْعَظِیمُ (۱۲) وَ أُخْریٰ تُحِبُّونَها نَصْرٌ مِنَ اَللّٰهِ وَ فَتْحٌ قَرِیبٌ وَ بَشِّرِ اَلْمُؤْمِنِینَ (۱۳) یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا
أَنْصارَ اَللّٰهِ کَما قالَ عِیسَی اِبْنُ مَرْیَمَ لِلْحَوارِیِّینَ مَنْ أَنْصارِی إِلَی اَللّٰهِ قالَ اَلْحَوارِیُّونَ نَحْنُ أَنْصارُ اَللّٰهِ فَآمَنَتْ طائِفَهٌ مِنْ بَنِی إِسْرائِیلَ
وَ کَفَرَتْ طائِفَهٌ فَأَیَّدْنَا اَلَّذِینَ آمَنُوا عَلیٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظاهِرِینَ (۱۴)

### ترجمهٔ آیات:

۱۰-ای کسانی که ایمان آورده اید آیا شما را دلالت کنم بر تجارتی که نجات میدهد شما را از عذاب دردناک.

۱۱-ایمان آورید بخدا و پیامبر او و جهاد کنید در راه خدا باموالتان و جانهایتان این جهاد برای شما خوبست اگر بدانید.

ص :۴۰۴

۱۲-میآمرزد گناهان شما را-و داخل میکند شما را بر بهشتی که از زیر درختان آن نهرهای آب جاریست و منازل پاکیزه ای در بهشتهای(عدن) این(سرنوشت)رستگاری بزرگ است.

۱۳-و چیز دیگری که آن را دوست دارید یاری از خدا و پیروزی نزدیکست و بشارت بده مؤمنین را.

۱۴-ای کسانی که ایمان آورده اید از یاران خدا باشید چنانچه عیسی بن مریم(ع)گفت بحواریین و اطرافیانش،کیست از شما یاران من بسوی خدا حواریین گفتند ما یاران خدا هستیم پس گروهی از بنی اسرائیل ایمان آورده و ثابت ماندند و گروهی کفر ورزیدند،پس ما تأیید کردیم آنهایی را که ایمان آوردند بر دشمنانشان،پس صبح کردند در حالی که پیروز و غالب بر دشمن- بودند.

### قرائت:

ابن عامر(تنجیکم)با تشدید خوانده و دیگران(تنجیکم)با تخفیف،و اهل حجاز و ابو عمر و(انصارا)(للّه)با تنوین بدون الف خوانده و باقی از قاریان(انصار اللّه)باضافه ال اللّه خوانده اند.

### دلیل:

ابو علی گوید:دلیل کسی که(تنجیکم)با تشدید خوانده قول خدا (وَ نَجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا) (۱)و دلیل آنکه با تخفیف خوانده (فَأَنْجَاهُ اللّٰهُ مِنَ النّٰارِ) است (۲)

ص: ۴۰۵

---

۱- ۱) -سورهٔ فصّلت آیهٔ:۱۸ مترجم گوید:با تشدید بیشتر است در قرآن مثل وَ نَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَ كَذٰلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ و آیه فنجیناه و اهله و نجیناهم بسحر و نجیناهما و قومهما و نجّیناه و من معه و نجّینا هودا و نجینا صالحا،و نجینا شعیبا و نجینا بنی اسرائیل و ینجیکم من ظلمات البر و ینجیکم منها و من کل کرب و ده ها آیه دیگر که همه در واژه های مختلف مشدّد آمده.
۲- ۲) سوره

**لغت:**

التجاره:طلب سود و استفاده در خرید و فروش متاع است،و کنایه شده در اینجا برای خواستن سود در اعمال عبادی و جهاد در مقابل دشمن.

**اعراب:**

و جز این نیست که (تُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ) جایز است با اینکه آن محمول بر«تجاره» و خبر از آنست و درست نیست،و جز این نیست که گفته شود(للتجاره تؤمنون) و البتّه گفته میشود(و ان تؤمنوا باللّه)برای آنکه آن بر طریقی آمده که دلالت بر خبر تجارت میکند نه بر خود خبر زیرا که فعل دلالت بر مصدرش میکند و انعقاد آن فقط بتجارت است در معنی نه در لفظ و در این توطئه برای چیزیست که در ایجاز بنا بر معنی میشود و عرب میگوید:(هل لك فی خیر تقوم الی فلان فتعوده و ان تقوم الیه)آیا برای تو خیری هست که بروی بسوی فلانی پس او را عیادت کنی و اینکه بطرف او حرکت کنی.

و قول او (یَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ) در مجزوم بودن آن دو وجه است:

۱-اینکه آن جواب (هَلْ أَدُلُّکُمْ) است و آن گفته فراء است و اصحاب بصری ما آن را انکار نموده اند و گفته اند که دلالت بر تجارت موجب آمرزش و مغفرت نمیشود.

۲-اینکه آن محمول بر معنی است برای آنکه قول او (تُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ) - معنایش(آمنوا باللّه و رسوله و جاهدوا فی سبیله)است و آن امریست که بلفظ خبر آمده و دلالت بر این میکند قرائت عبد اللّه بن مسعود آمنوا باللّه و جاهدوا و مانعی نیست که امر بلفظ خبر بیاید چنانچه خبر هم بلفظ امر آمده در قول

(۲)

(-عنکبوت آیهٔ ۲۴ و آیات عدیدهٔ دیگر که مخفّف آمده است.

ص: ۴۰۶

خدا، فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمٰنُ مَدًّا (۱)و معنی(فمدّ له الرحمن مدّا)است برای اینکه قدیم تعالی بخودش امر نمیکند و مانند اینست (أَسْمِعْ بِهِمْ وَ أَبْصِرْ) (۲)که لفظ آن امر و معنایش خبر است و ممکنست که قول او(تؤمنون)مرفوع باشد بساقط شدن(ان)و موصول وصله در محلّ جرّ باشد بنا بر بدلیّت از تجاره و تقدیرش، این باشد(هل ادلکم علی تجاره ایمان باللّه)و قول او(اخری)در محلّ جرّ است به اینکه آن صفت برای موصوف محذوف مجرور بعطف بر تجاره و تقدیرش (و علی تجاره اخری محبوبه)باشد.

و زجاج گوید:تقدیرش اینست(و لکم تجاره اخری)پس بنا بر این(اخری) صفت موصوف محذوف مرفوع به مبتداء بودنست(و تحبونها)صفت بعد از صفت است،(و نصر)خبر مبتداء محذوف است تقدیرش(هی نصر من اللّه)است(من انصاری الی اللّه)در اینجا(الی)بمعنای(مع)است یعنی مع اللّه.

**تفسیر:**

چون مقدّم داشت ذکر پیامبر را در پی آن خداوند سبحان آورد دعاء بقبول قول او و نصرت او و عمل بشریعت و احکام او را پس فرمود:

(یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا)

ای کسانی که ایمان آورده اید،و آن خطاب بعموم مؤمنین است.

و بعضی گویند:آن خطاب بکسانیست که یادشان در اوّل سوره گذشت.

(هَلْ أَدُلُّکُمْ عَلیٰ تِجٰارَهٍ تُنْجِیکُمْ مِنْ عَذٰابٍ أَلِیمٍ)

آیا شما را رهنمونی کنم بر تجارتی که نجات دهد شما را از عذاب دردناک،صورت آن صورت عرض و پیشنهاد است ولی مقصود به آن امر است بر طریق تلطّف و مهر در خواندن باخلاص در



---

۱- ۱) -سورهٔ مریم آیهٔ:۷۵.

۲- ۲) سورهٔ مریم آیهٔ:۳۸.

طاعت و عبادت و معنا اینست آیا شـما را ترغیب کنم در تجارت نجات دهنـده ای از عذاب دردناک و آن ایمان بخدا و پیامبر او و جهاد در راه خدا بمال و جان است و این قول اوست:

(تُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُجَاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ بِأَمْوَالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ)

اینکه ایمان آوریـد بخـدا و پیامبر او و جهاد کنید در راه خدا بمال و جانتان،و این آیه را نازل فرمود برای اینکه میگفتند اگر ما میـدانستیم کـدام عمـل بالاـتر و محبوب تر بسوی خـداست مـا آن را عمل میکردیم پس خداونـد سـبحان قرار داد این عمل را بمنزله تجارت برای آنکه ایشان منتفع و سودمنـد میشونـد در آن برضاء خشـنودی خـدا و رسـیدن به ثواب و نجات از عذاب و عقوبت را.

(ذٰلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ)

یعنی و آنچه که من توصیف آن را نمودم و برای شما یادآور شدم،برای شما سودمندتر و خوش عاقبت تر است،اگر بدانید این را و اعتراف بصحّتش نمائید.

و بعضـی گفته انـد که معنایش اینست که تجارتی که شـما را بر آن راهنمایی کردم بهتر است از تجارتی که شـما اشـتغال بآن داریـد زیرا که آن مـودّی میشـود بسودی که زوال و نـابودی نـدارد،امّـا این تجـارت(دنیوی)مؤدّی و منجر میشود به سودی که زایل و فانی میشود اگر شما میدانید زیان و منافع چیزها را.

(یَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ)

یعنی اگر شما عمل باین کردید گناهان شما آمرزیده میشود (وَ یُدْخِلْکُمْ جَنّٰاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ وَ مَسٰاکِنَ طَیِّبَةً) و داخل میکند شـما را در بهشـتهایی که نهرها و جوی ها از زیر قصـرها و درختان آن جاری و منازل پالیزه ای یعنی خانه هایی شـما را ساکن میکنند که لذّت بخش و فرح انگیز و پاکیزه است. (فِی جَنّٰاتِ عَدْنٍ) یعنی در بهشتهای عدن شما را اسکان دهد

که بدلی و عوضی از آن نخواهید.

(ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ)

این رستگاری کامیابی بزرگ است نه آن چیزی که مردم آن را کامیابی میدانند از عمر طولانی و حکومت در دنیا.

حسن از عمران بن حصین و ابو هریره از تفسیر قول خدا (وَ مَساکِنَ طَیِّبَهً فِی جَنّاتِ عَدْنٍ) پرسید،گفتند از شخص دانایی پرسیدی ما از رسول خدا(ص) از این آیه پرسیدیم فرمودند:قصری از مروارید در بهشت است که در آن هفتاد خانه از یاقوت سرخ است و در هر خانه ای از آن هفتاد اطاق و خوابگاه است از زمرّد سبز،و در هر خوابگاه هفتاد تختخواب است،و در هر تختخواب هفتاد رختخواب است،از هر رنگی و در هر رختخوابی زنی(بلکه خانمی)از حور العین است،و در هر اطاق هفتاد سفره غذا و در هر سفره هفتاد نوع رنگ،از طعام و خوراکی است،و نیز در هر خوابگاهی هفتاد خدمتکار پسر و دختر است و خداوند عطا کند به مؤمنین از قوّه و نیرو در هر بامداد باندازه ای که بتواند از عهده همهٔ آنها بر آید و با تمام آن حوریّه ها آمیزش و جماع کند(اللّهمّ ارزقنا بحقّ محمّد و آله الطاهرین آمین یا ربّ العالمین)سپس خداوند سبحان فرمود (وَ أُخْری تُحِبُّونَها) یعنی و تجارت دیگری یا خصلت دیگری که آن را دوست بدارید در دنیا با ثواب آخرت و این از خدای تعالی تشویق و ترغیب بیشتری است،زیرا که خدا میداند که در میان مؤمنین کسانی هستند که مبادرت میکنند در پیشدستی یاری کردن را یا بجهت اعراض از دنیا و یا برای تأیید دین،پس خداوند این وعده را بایشان داد به اینکه گفت:

(نَصْرٌ مِنَ اللّهِ وَ فَتْحٌ قَرِیبٌ)

یعنی این خصلت یا این تجارت نصری است از خدا برای شما بر دشمنان شما و پیروزی نزدیک است بر بلاد ایشان.

ص:۴۰۹

کلبی گوید:یعنی غلبه بر قریش و فتح مکّه،عطاء گوید:یعنی فتح و پیروزی بر فارس و روم و سایر فتوح اسلامی بنا بر عموم بلاد.

(و قریب)یعنی نزدیکست وقوع آن.

و بعضی گویند:یعنی نزدیکست از شما برگشتن و رجوع شما بوطنتان.

(وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِینَ)

یعنی و بشارت بده مؤمنین را باین دو ثواب دنیوی و اخروی بر جهاد که آن نصر و یاری خداست در دنیا و بهشت در آخرت، سپس ترغیب و اصرار نمود خداوند سبحان مؤمنین را بر یاری کردن دینش پس گفت:

(یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا أَنْصارَ اللّهِ)

ای کسانی که ایمان آورده اید،از یاران دین خدا و کمک کاران پیامبرش باشید،و البتّه این یاری را اضافه به خودش نمود چنان که بکعبه بیت اللّه گفته میشود و به جناب حمزه بن عبد المطلب اسد اللّه گفته شده و معنایش تداوم بر یاری کردن است.

(کَما قالَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ)

چنان که عیسی بن مریم علی نبیّنا و آله و علیهما السلام گفت یعنی مثل قول عیسی بن مریم بحواریّین و ایشان خواص یاران پیامبران میباشد.

زجاج گوید:آنان را حواری نامیدند برای آنکه ایشان خالص و منزّه از هر عیبی بودند.و بعضی گویند:بآنها حواری گفتند برای سفیدی لباسشان و بعضی گویند:چون که آنها لکه گیر جامه های پشمی یا رنگ رز بودند.

(مَنْ أَنْصارِی إِلَی اللّهِ)

کیست یاران من بسوی خدا و مقصود اینست بگو ای محمّد من شما را دعوت میکنم و میخوانم باین کار چنان که عیسی قومش را دعوت کرد و گفت:کیست یاور من با خدا که مرا یاری کند با یاری کردن خدا مرا و بعضی گویند:الی اللّه یعنی در آنچه که نزدیک بخدا میکند چنان که می

گویند(اللّهم منک و الیک)بار خدا از تو و بسوی تو است.

(قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللّٰهِ)

حواریون گفتند ما یاران خدائیم یعنی یاران دین خدا و اولیاء خدائیم.

و بعضی گویند:آنها را نصاری نامیده اند برای آنکه آنها گفتند ما انصار اللّه هستیم.

(فَآمَنَتْ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ)

پس گروهی از بنی اسرائیل(فرزندان یعقوب)تصدیق عیسی کردند.

(وَ كَفَرَتْ طَائِفَةٌ)

و گروهی کافر بعیسی شدند،ابن عباس گوید:یعنی در زمان عیسی علیه السلام و این وقتی بود که آن حضرت صعود بآسمان کرد پس قومش بر سه گروه تقسیم شدند:

۱-گروهی گفتند که عیسی خود خداست بالا رفت.

۲-گروهی گفتند که او پسر خدا بود پس بسوی خودش او را بالا برد.

۳-گروه سوّم گفتند او بنده و پیامبر خدا است،پس او را بآسمان برد،و ایشان مؤمنین بودند.

و هر یک از این سه گروه را عدّه ای از مردم پیروی کردند پس بجان هم افتاده و با هم پیکار کردند و آن دو گروه کافر بر مؤمنین پیروز شدند تا حضرت محمد صلّی اللّه علیه و آله مبعوث شد پس گروه مؤمنین بر کفّار غالب شدند،و این قول اوست که فرمود:

(فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلىٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ)

پس تأیید کردیم- کسانی را که ایمان آوردند بر دشمنانشان،پس صبح کردند در حالی که بر آنها پیروز بودند،یعنی برتری و غلبه داشتند.

ص :۴۱۱

ابراهیم گوید:یعنی صبح کرد دلیل ایمان بعیسی آورده بود که غالب و پیروز است بسبب تصدیق کردن بمحمّد(ص)که فرمود:عیسی کلمه اللّه-و روح اللّه است.

مجاهد گوید:بلکه تأیید شدند در زمانشان بر کسانی که کافر بعیسی علیه السلام شدند.

و بعضی گویند: یعنی پس ایمان آورد گروهی از بنی اسرائیل بمحمّد صلّی اللّه علیه و آله و کافر شدند گروهی بآن حضرت پس صبح کردند مؤمنان در حالی که غالب و مسلط بر دشمنانشان بودند بسبب دلیل و قهر،و پیروزی و توفیق فقط بخدای تعالی است و بس(و لا حول و لا قوّه الا باللّه العلی العظیم).

تمام شد بفضل خدا و لطف او ترجمهٔ جلد بیست و چهارم تفسیر شریف مجمع البیان ابو علی فضل بن حسن طبرسی رحمه اللّه علیه در شب یکشنبه دوازدهم ربیع الثانی ۱۴۰۲ قمری برابر هیجدهم بهمن ماه ۱۳۶۰ شمسی بقلم قاصر این خادم محمد بن علی مشهور بشریف رازی صانه اللّه عن المخازی و صلّی اللّه علی محمّد و آله الطاهرین و لعنه اللّه علی اعدائهم اجمعین من الآن الی یوم الدین،و در پی آن جلد بیست و پنجم از اول سورهٔ جمعه خواهد آمد انشاء اللّه.

مخفی نماند که ترجمه و طبع و نشر این موسوعه شریفه و تفسیر نفیس مجمع البیان به اهتمام و سعی بلیغ جناب مستطاب آقای حاج آقا شمس فراهانی مؤسس و ناشر مطبوعات فراهانی انجام پذیرفت،خداوند منّان به معظّم له پاداش جزیل و روح مرحومه مغفوره والده مکرمه ایشان را با قرآن و خاندان رسالت محشور فرماید،آمین یا ربّ العالمین.«مترجم»(پایان)

## فهرست مطالب جلد بیست و چهارم



ص: ۴۱۳

ص :۴۱۴

ص: ۴۱۵

ص :۴۱۶

## درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹